

درد علوم و معارف اسلام
۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد نهم

از قیمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوره علوم و معارف اسلام
۳

هوای علم

جلد نهم
از قسمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

معاد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد:
علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.

۱۰ ج. - (دوره علوم و معارف اسلام: ۳)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.

این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفخ صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر درج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸، شفاعت درج ۹، أعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.

۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲

شابک معمولی ۹-۲۹-۶۵۳۳-۹۶۶ (جلد ۹) (9) ISBN 964-6533-29-9

شابک زرکوب ۶-۳۹-۶۵۳۳-۹۶۶ (جلد ۹) (9) ISBN 964-6533-39-6

شابک معمولی ۵-۰۳-۶۵۳۳-۹۶۶ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-03-5 (10 VOL .SET)

شابک زرکوب ۶-۰۸-۶۵۳۳-۹۶۶ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-08-6 (10 VOL .SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معاد شناسی جلد نهم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع اول (توسط این انتشارات): صفر المظفر ۱۴۲۳ هجری قمری

تعداد: ۴۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مشهد اسکندر، چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات
جلد نهم معاد شناسی
(شفاعت)

صفحه

عنوان

مجلس پنجاه و نهم

عمومیّت معاد برای تمام موجودات زمین و آسمان

از صفحه ۲۳ تا صفحه ۶۴

شامل مطالب :

- | | |
|----|---|
| ۲۵ | اجل مسمی، زندگی جاوید هر موجود نزد خداست |
| ۲۷ | همه موجودات، پوینده بسوی حق هستند |
| ۲۹ | آفرینش باطل نیست، و همه بسوی خدا در حرکتند |
| ۳۱ | در پویائی بسوی حق فرقی بین جانداران و جمادات نیست |
| ۳۳ | لزوم حشر و معاد حیوانات |
| ۳۵ | معنای فرد و فردی و جمع در قرآن |
| ۳۷ | معاد سگان آسمانها و زمین به حال فردی است؛ یعنی بدون تعیین |
| ۳۹ | از اسامی قیامت، يوم الجمع است |
| ۴۱ | حشر جمادات در آیات قرآن |
| | اثبات علم و حیات برای نباتات و جمادات و حیوانات، طبق آیات |
| ۴۵ | قرآن |

صفحه	عنوان
۴۷	حیوانات بر حسب درجه وجودی خود دارای شعور و ادراکند
۴۹	داستان حضرت سلیمان و مور در قرآن
۵۱	داستان حضرت سلیمان و هدهد در قرآن و نکات آن
۵۵	داستانهایی از غرائز و شعور حیوانات و وفای سگ
۵۹	حیوانات در برخی غرائز و قوا از انسان قوی ترند
۶۱	همه عالم به سوی غایه الغایات در حرکت است
۶۳	مجرّدات محضه و مخلصین دارای معاد نیستند
۶۴	مبدأ المبادی همان غایه الغایات است

مجلس شصتم

شفاعت و مسائل کلی آن

از صفحه ۶۷ تا صفحه ۱۲۱

شامل مطالب:

۶۹	معنای لغوی شفاعت
۷۳	معنای شَفَع و وَثَر در لغت
۷۵	شفاعت تکوینی و شفاعت تشریحی
۷۷	مقدمه برای اثبات شفاعت تشریحی
۷۹	موقعیت و شرائط شفاعت تشریحی
۸۱	شفاعت، تضادّ با حکم مجازات ندارد بلکه حاکم بر آن است
۸۳	آیات وارده در شفاعت تشریحیّه الهیه
۸۵	قدرت خداوند بر تغییر و تبدیل اعمال به نحوه‌های مختلف
۸۷	آیات دالّه بر نافع نبودن شفاعت در نزد پروردگار
۸۹	شفاعت نزد بت پرستان

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۹۱	در رستاخیز شفاعت اختصاص به خدا دارد
۹۳	عالم آخرت از اسباب دنیویّه و روابط مادّیه خالی است
۹۵	اثبات شفاعت خوبان در قرآن کریم
۹۷	آیات قرآن کریم در ثبوت شفاعت و نحوه دلالت آنها
۱۰۱	عدم تنافی انحصار شفاعت به خدا، با شفاعت پاکان
۱۰۳	ثبوت شفاعت در رستاخیز در روایات شیعه و عامّه
۱۰۵	روایات عامّه راجع به شفاعت
۱۰۹	روایات شفاعت از طریق شیعه
۱۱۵	دو داستان راجع به شفاعت ائمه معصومین در دنیا
۱۱۷	حالات معنوی مرحوم آیه الله سیّد جمال الدین گلپایگانی (ره)
۱۱۹	شفاعت امام هفتم علیه السلام برای آیه الله گلپایگانی (ره)
۱۲۱	اثر شفاعت امام معصوم در دنیا

مجلس شصت و یکم

شفاعت کنندگان روز قیامت

از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۱۸۳

شامل مطالب:

۱۲۷	شفاعت تشریحیه در دنیا
۱۲۹	شفیعیان تشریحیه در دنیا؛ توبه، توحید، ایمان، عمل صالح و قرآن
۱۳۱	پیامبران و ملائکه از شفیعان تشریحیه در دنیا هستند
۱۳۳	شفاعت تشریحیه در قیامت
۱۳۵	مزایا و خصوصیات شفاعت کنندگان روز قیامت
۱۳۷	حقیقت مقام شفیع، فناء فی الله است

صفحه	عنوان
۱۳۹	علم شفیع ، علم فنائی است
۱۴۱	دلالت آیات قرآن بر فناء شفیعان
۱۴۳	حقیقت مقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم در شفاعت
۱۴۵	علّت افضلیّت حضرت رسول الله بر تمام مخلوقات
۱۴۷	شفاعت رسول الله از مقام محمود است
۱۴۹	روایات وارده در شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم
۱۵۱	عرصات قیامت و شفاعت رسول الله ؛ روایت خیثمه جعفی
۱۵۳	رجوع دادن پیغمبران مردم را به رسول الله در شفاعت
۱۵۹	روایت زُرعه درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم
۱۶۱	شفاعت رسول الله درباره چهار نفر از نزدیکان خود
۱۶۳	نیازمندی همه پیغمبران به شفاعت رسول الله
۱۶۵	إنجیل برنابا و شفاعت مطلقه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم
۱۷۳	رسول الله حائز وساطت در تکوین و شفاعت در تشریح اند
۱۷۵	روایات عامّه راجع به مقام شفاعت رسول الله
۱۷۷	رسول الله سبب پیدایش عالم اند
۱۷۹	قصیده برده در مقامات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم

مجلس شصت و دوّم

اصناف شفیعان در روز قیامت

از صفحه ۱۸۷ تا صفحه ۲۳۶

شامل مطالب :

۱۸۹	روایات وارده در شفاعت معصومین علیهم السّلام
۱۹۱	گفتار رسول خدا به حضرت زهرا درباره شفاعت از امت در قیامت

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۱۹۳	گفتار رسول اکرم در مقامات حضرت زهراء
۱۹۵	توسّل انبياء به خمسۀ طيّبه عليهم السّلام
۱۹۷	آثار باستانی درباره کشتی نوح و توسّل به پنج تن آل عبا
۱۹۹	گزارش باستان‌شناسی شوروی درباره کشتی نوح
۲۰۱	توسّل حضرت نوح به پنج تن عليهم السّلام و أسامی آنها بر کشتی
	ارزش علمی و تاریخی اکتشاف کشتی نوح در اثبات حقانیت
۲۰۳	مذهب تشیّع
۲۰۵	شفاعت حضرت زهراء عليها السّلام در روز قیامت
۲۱۱	شفاعت أئمّة معصومین عليهم السّلام در روز قیامت
۲۱۷	شفاعت ملائکه و شهداء در روز قیامت
۲۱۹	شفاعت مؤمنان در روز رستاخیز
۲۲۳	شفاعت شیعیان در روز قیامت
۲۲۷	مقدار شفاعت مؤمن ، بر حسب مقدار عمل اوست
۲۲۹	شفاعت قرآن و رَحِم و أمانت در قیامت
۲۳۳	شفاعت رحم و حمیم در قیامت
۲۳۵	أعمال صالحه از جمله شفیعیان است

مجلس شصت و سوّم

کسانی که مورد شفاعت واقع می‌شوند

از صفحه ۲۳۹ تا صفحه ۳۲۳

شامل مطالب :

۲۴۱	رعایت اصل وقوف بین خوف و رجاء در مسأله شفاعت
۲۴۳	آیات وارده درباره شرائط شفاعت شوندگان

صفحه	عنوان
۲۴۵	شفاعت اختصاص به مؤمن گناهکار دارد
۲۴۶	شفاعت از آن اصحاب یمین مبتلا به گناه کبیره است
۲۴۷	مراد از أصحاب یمین ، پیروان امام حق است
۲۴۹	استدلال به آیه : <i>وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَتْصَى</i>
۲۵۱	آیات وارده در شرائط شفاعت شونندگان
۲۵۳	مراد از عهد در قرآن ایمان به خدا و اقرار به ولایت است
۲۵۵	کیفیت وصیت و عهد هنگام موت
۲۵۹	کسانی شفاعت می‌شوند که مرضی الدین باشند نه مرضی العمل شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام مورد شفاعت واقع میشوند
۲۶۱	
۲۶۳	روایات وارده در شفاعت شونندگان
۲۶۷	حساب شیعیان با ائمه آنهاست
۲۶۹	تمام شیعیان شفاعت می‌شوند
۲۷۱	بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت
۲۷۳	میزان سعادت ، حُسن عقیده و نیت طاهر است نه نفس عمل صالح
۲۷۵	فرق سیرت نیک و عمل نیک در قالب مثال
۲۷۷	شفاعت برای اهل محبت است ، نه اهل عداوت
۲۷۹	شفاعت همچون دارو برای تقویت طبیعت است
۲۸۱	لحوق مؤمنان به اصل خود
۲۸۳	آیات وارده در لحوق و مؤاخذه کافران به اعمال نیاکان خود
۲۸۵	روایت ابراهیم لثی از اصول معارف الهیه به شمار میرود
۲۸۷	روایت ابراهیم لثی در لحوق مؤمنان و کافران به اصول خود
۲۹۱	کیفیت بدئ طینت در روایت ابراهیم لثی

صفحه	عنوان
۳۳۱	در تفسیر گفتار خداوند : عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا
۳۳۳	مقام محمود ، مقام شفاعت است
۳۳۵	بیان خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی درباره شفاعت
۳۳۷	کلام قاضی عیاض درباره شفاعت
۳۳۹	شفاعت عامه و شفاعت خاصه
۳۴۱	شرائط پذیرش شفاعت
۳۴۵	اشکالات وارده بر شفاعت و پاسخ آنها
۳۶۷	دلیل عقلی بر شفاعت نفوس کامله از نفوس ضعیفه
۳۶۹	شفاعت ، موجب تجزئ امت در معصیت نیست
۳۷۱	تقریر اشکال بر شفاعت به اینکه موجب سستی مردم در عمل است
۳۷۳	شرط شفاعت بقاء بر ایمان و دین حق است
۳۷۵	شفاعت موجب ازدیاد امید به رحمت خداست
۳۷۷	شیعه بر اثر امید به شفاعت اولیای خود ، عطفوش بیشتر است
۳۷۹	شفاعت در قیامت است نه در برزخ
۳۸۳	طلب شفاعت از چهارده معصوم علیهم السّلام

مجلس شصت و پنجم

منبرِ وسیله و پرچم حمد ، در روز قیامت از آن رسول الله و آل اوست
از صفحه ۳۸۷ تا صفحه ۴۲۹

شامل مطالب :

۳۸۹	جلوه و مقامات رسول الله در روز قیامت
۳۹۱	در تفسیر آیه : وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ
۳۹۵	معنای رضا در آیه : وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ و آیه سوره بینه

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۳۹۷	روایت وارده در تفسیر آیه: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
۳۹۹	وسیله ، درجه رسول الله در بهشت است که هزار پله دارد
۴۰۱	دو فرشته رحمت و غضب ، کلید بهشت و جهنم را به رسول الله میدهند
۴۰۳	مواقف هر یک از پیامبران و امامان در روز قیامت
۴۰۵	داخل شدن معصومین و شیعیان آنها در بهشت
۴۰۷	لواء حمد در روز قیامت ، در دست امیر المؤمنین علیه السلام است
۴۰۹	مشخصات لواء حمد در روز قیامت
۴۱۱	روایات وارده درباره لواء حمد
۴۱۳	معنای منبر وسیله و لواء حمد
۴۱۵	معنا و حقیقت منبر وسیله
۴۱۷	منبر و لواء نه مانند منبرها و پرچم‌های مادی است و نه صرف معنی
۴۱۹	حمل بعضی روایات در باب معارف الهیه بر معنای ظاهر کفر است
۴۲۱	در معارف الهیه به معانی ظاهریه عبارات نباید توجه کرد
۴۲۳	علت تسلیم لواء حمد به رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام
۴۲۵	لواء حمد به دست حائز مقام محمود داده می‌شود
۴۲۷	لوازم لواء حمد و مقام محمود ، در نشئات و عوالم
۴۲۹	صلوات محیی الدین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

مجلس شصت و ششم

ساقی حوض کوثر و نهرهای بهشت

از صفحه ۴۳۳ تا صفحه ۴۹۳

شامل مطالب :

صفحه	عنوان
۴۳۵	معنی و تفسیر لفظ کوثر
۴۳۷	روایتی از امام محمد باقر علیه السلام در مورد حوض کوثر
۴۳۹	حوض کوثر اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد
۴۴۱	کسانیکه به کوثر ایمان ندارند در آن وارد نمی شوند
۴۴۳	تقلین در حوض کوثر بر رسول الله وارد می شوند
۴۴۵	شیعیان در حوض کوثر بر اهل بیت وارد می شوند
۴۴۹	روایات وارده در اختصاص کوثر به شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام
۴۵۱	منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام از کوثر بهره ندارند
۴۵۳	حقیقت حوض کوثر علم توأم با عمل است
۴۵۵	معانی عیون و نهرهای جاری در بهشت
۴۵۷	تأثیر علوم و معارف جلالیه در سالک
۴۵۹	آب کوثر ممزوجی از چشمه تسنیم و چشمه معین است
۴۶۱	حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است
۴۶۳	رؤیای حضرت رضا علیه السلام درباره حوض کوثر
	قصیده عینیّه حمیریّه و دستور حضرت رسول الله درباره حفظ
۴۶۵	نمودن آن
۴۶۷	قصیده عینیّه حمیریّه درباره ولایت و خصائص کوثر
۴۷۳	توضیحی درباره قصیده سید حمیری
۴۷۵	ترجمه اشعار سید حمیری درباره ولایت
۴۸۱	علمائی که قصیده سید حمیری را نقل کرده اند
۴۸۳	بحث پیرامون قصیده غدیریّه حمیریّه
۴۹۱	صلوات محیی الدّین عربی بر امیر المؤمنین علیه السلام
۴۹۳	قصیده فؤاد کرمانی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام

مواردی که توسط «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» بر اساس ضوابط القاء شده از طرف مؤلف قدس سره اضافه گردیده ، با علامت (م) مشخص شده است .

هُوَ الْعَلِيمُ

دُرَّةٌ

علوم و معارف اسلام

جلد نهم

از قسمت

معارف شناسی

لَا قَدَّ خَدَمَهُ الْعِلْمُ وَالدِّينُ

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنہما

مجلس نجاه و نهم

عمومیت معاد
برای تمام موجودات زمین و آسمان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ
 مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ .

(آیه سوّم ، از سوره احقاف : چهل و ششمین سوره از قرآن

کریم)

«ما آسمانها و زمین را و آنچه را در بین آنهاست نیافریدیم مگر به
 حق و اجل مسمی ؛ و کسانی که کفر ورزیده اند روی میگردانند از آنچه
 را که به آنها بیم داده شده است.»

و نیز نظیر این آیه است :

أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
 مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَائِي

رَبِّهِمْ لَكَفِّرُونَ^۱.

«آیا مردم در نفوس خود اندیشه نمی‌نمایند، که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آنهاست، نیافریده است مگر به حق و اجل مسمی؟ و بدرستی که بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرند.»

ما بحول الله و قوته، در مجلس دوم از جلد اول مطالبی را دربارهٔ اجل و اجل مسمی بیان کرده‌ایم، و تا حدی روشن شده است که تمام موجودات زمینی و آسمانی دارای آمدی معین و حدی محدودند؛ اما اجل مسمی که نزد خداست، به مفاد:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ^۲.

«آنچه در نزد شماست نابود می‌شود، و آنچه در نزد خداست باقی میماند.»

آن اجل مسمی نفاذ و نابودی ندارد؛ و این اجل‌های متعارف، نمودی و ظاهری و مقام نازلی از آن اجل مسمی است. و در حقیقت، اجل واقعی است و واحد که دو جهت دارد: یک جهت به طرف عالم طبع و فساد و کثرت است، و جهت دیگر به طرف عالم تجرد و ثبات و وحدت؛ این جهت را اجل و آن جهت را اجل مسمی گویند.

این دو آیه‌ای که ذکر شد، اینطور می‌فهماند که خلقت آسمانها و زمین و ما بینهما به حق است و به اجل مسمی است. و «باء» بحق و اجل مسمی، یا برای سببیت است و یا برای مصاحبت؛ یعنی ما آنها

۱- آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

۲- صدر آیه ۹۶، از سوره ۱۶: النحل

را به سبب حقّ و أجل مسمی، و یا با مصاحبت حقّ و أجل مسمی آفریدیم.

اجل مسمی همان زندگی جاویدان عندالله است، زندگی پیروزمندانه و مظفرانه و سعادت آمیز، و زندگی تامّ و تمامی که زوال و فناء و نیستی و نابودی و تباه و فساد و خرابی ندارد و همچون زندگی دنیوی مخلوط و مشوب به دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها نیست، بلکه یکسره نور و تجرّد و واقعیت و حقیقت است. و این حیات دنیوی مرتبه نازل و درجه ضعیفی است از آن، چون به واسطه تقید و تعیین آن حقیقت به لباس قید و کثرت، و تحدّد آن به حدود و قیود این عالم طبع، آن حقیقت پائین آمده و در لباس حدود و تعیینات تجلی نموده است.

و آیه شریفه: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ**^۱.

«و هیچ چیزی از اشیاء نیست مگر آنکه خزائن آن در نزد ماست، و ما آن چیز را از آن خزائن پائین نمی‌آوریم مگر به اندازه معلوم و مشخص!»

این مطلب را مبین میکند؛ و چون منبع حیاتِ جمیع موجودات، همان خزانه‌های غیر محدوده در نزد خداست، و خلقت و آفرینش آنها نزول از آن خزینه‌ها و منبع‌های وسیع و مطلق و مجرد و غیر مقدر به قدرات است، و آن منابع اصلی و حقیقی مصدر پیدایش این

۱- آیه ۲۱، از سوره ۱۵: الحجر

موجودات کثیر می‌باشد، و آن اطلاق، اصل این تعینات و آن اجمال، سرمنشأ این تفصیل و آن وحداث، منبع این کثرات است؛ لامحاله باید آن خزائن مملو و سرشار از حیات تامه غیر محدوده بوده باشد. این از یک سوی بحث.

و از سوی دیگر، میدانیم که این عالم عبث و بیهوده و لغو پیدایش نیافته است؛ اگر ما به جنبه نفاد و زوال و فناء و فساد و آلام و رنجها و مصائب و مرگ‌ها توجه کنیم و دنباله این را آن حیات ابدی و سرمدی نگیریم و این راه و وصول به آن حقیقت ثابت نگیریم، بنابراین خلقت عالم بیهوده و عبث خواهد بود.

و اما اگر این حرکت‌ها بسوی مقصدی، و این پویائی‌ها برای مطلبی، و این جستجوها برای مقصودی، و این فراق‌ها برای وصالی، و این مجازها برای حقیقتی، و این جنبش‌ها برای سکونی، و بالآخره این سیرها برای رسیدن به منزلگهی است؛ پس منزلگاه این عالم متحرک همان معاد آنست، که در آنجا میرود و میرسد و می‌آراند. ما برای عدم بطلان عالم، برهان فلسفی و عقلی داریم که بالآخره در هر جایی که حرکتی باشد، هدفی و متتهائی است. و چون اثبات کرده‌ایم که اساس عالم بر حق است، بنابراین نمی‌تواند باطل، غایت و نتیجه اساس حق بوده باشد.

چون باطل و بیهوده و عبث و لغو، چیزی است که دارای غرض و غایتی نیست، و اما حق چنانچه در حرکت باشد، بسوی حق حرکت میکند و به حق میرسد و آن حق، غایت ارادی آن فعل بوده

است؛ فعل ارادی متحرک را به مراد محرک میرساند و نفس محرک که علت فاعلی تحریک است، علت غائی آن نیز می باشد.

و بنابراین، محال است که غایت و مراد از فعل (آن فعلی که اصل وجود آن، پویائی و حرکت است) نفس خود فعل بوده باشد؛ پس نمی تواند غرض از عالم خلق خود عالم خلق بوده باشد، با فرض آنکه عالم خلق را پویا و جويا و سیار و متحرک در ذات خود می بینیم. و بنابراین اصل، حتماً باید این حرکت رو به سوی سکون مطلق، و این جوشش رو به سمت آرامش، و این غلغله رو به طرف سکوت، و این تغییر و تبدیل رو به طرف ثبات و استقرار بوده باشد؛ و الا لغویت و بطلان این عالم را مستلزم است.

آری، نسبت به موجوداتی که ابدأ دارای حرکت نیستند، نه حرکت ذاتی و نه حرکت عارضی، بلکه از اول وجودشان در ابتدای آفرینش با ثبات و استقرار و تجرد آفریده شده اند و از نقصان به سوی کمال در حرکت نیستند، معاد نیست. چون بدئی نیست که عودی داشته باشد، و نزولی نیست تا صعودی را به دنبال آرد، و حرکتی نیست تا طالب سکونی شود. و آن اختصاص به اَسْمَاء و صفات کلیّه الهیه، و اسم اعظم، و روح که از همه فرشتگان افضل است، و مخلصین که مَهْیَمِن بر عالم کثرت و واسطه فیض از مبدأ واجب به ماهیات و قوالب امکانیه هستند دارد؛ و ما در این رشته سخن خواهیم گفت.

آیاتی در قرآن کریم داریم که مثل دو آیه سابق الذکر دلالت دارند

بر عدم بطلان عالم ، مثل آیه :

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ^۱.

«و ما آسمان و زمین و آنچه را که در بین آنهاست باطل و جزاف خلق ننمودیم ؛ این پندار کسانی است که کفر می‌ورزند . پس وای بر کسانی که کفر می‌ورزند از آتش دوزخ.»

و مثل :

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۲.

«حقاً که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز ، نشانه‌ها و علاماتی است برای خردمندان ؛ آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا میکنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا میکنند ، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌نمایند که : ای پروردگار ما ! تو این دستگاه عظیم را بیهوده و باطل نیافریده‌ای ! تو پاک و منزّه هستی از آنکه بیهوده بیافرینی ! پس ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار!»

و مثل آیه :

۱- آیه ۲۷ ، از سوره ۳۸ : ص

۲- آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ ، از سوره ۳ : آل عمران

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ
 نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعَلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ
 عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ .^۱

«و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر
 نبوده ایم (به بازیچه نیافریده ایم) اگر می خواستیم جهان هستی را
 بازیچه گرفته و کار بیهوده و عبثی کرده باشیم، می کردیم (و هیچکس
 را بر ما حق اعتراضی نبود؛ ولیکن آنچه آفریده ایم عین مصلحت و
 حکمت است.)»

و ما علاوه بر اینکه کار باطل نمی کنیم، همیشه حق را بر باطل
 می زنیم و غلبه می دهیم بطوریکه باطل را نابود و نیست میگرداند،
 پس باطل از بین میرود؛ و وای بر شما که خداوند را به کار باطل و
 بازیچه توصیف میکنید!»

و از همه این آیات روشن تر و واضح تر آیه:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ
 زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ
 مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ
 أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
 الْأَمْثَالَ .^۲

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد، پس جاری شد و هر

۱- آیات ۱۶ تا ۲۸، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرعد

وادی و محلی به اندازه گنجایش خویش از آن برگرفت . و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را بپوشانید . و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می دمند و آتش را بر آن مشتعل میکنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می شود ؛ این طور خداوند حق را و باطل را به هم میزند و در هم می آمیزد ، پس آن کف به بیهودگی از بین میرود و نیست و نابود میشود ؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت میرساند ، در روی زمین باقی می ماند ؛ و این طور خداوند مثل هائی میزند.»

یعنی باطل صورتی از باطل دارد و دوام ندارد ؛ بلکه مسیر بر حق است و در باطن هر باطلی حقی است که پایدار است . و این مثل ها را خداوند میزند تا شما از جریان گذشت زمان و تغییرات عالم و مصائب و شدائد پی به حقی برید که پیوسته توأم با آن جریانات بوده و از آنها انفکاک ندارد ؛ پس عالم حرکتش بسوی حق است .

ما در اباحت گذشته گفته ایم که تمام عالم زنده است و دارای شعور و قدرت است ؛ حیوانات ، نباتات و جمادات هم دارای قوه ادراک و قدرت هستند . و بنابراین ما چنین می پنداریم که جمادات از حیات و علم خالی هستند ، ولی حق مطلب در مسأله اینست که خالی نیستند ولی ما نمی دانیم .

خداوند هم در این آیات خلقت ، چون : **مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى** ، و چون آیه : **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا** ، فرقی بین موجودات

زنده در نظر ما و در پندار ما ، و بین موجودات غیر زنده نمی‌گذارد و برای همه آنها به اطلاق و عموم حکم به معاد و حشر می‌فرماید .
 پس معاد اختصاصی به انس و جنّ ندارد ، فرشتگان و نباتات و جمادات و بطور کلی هر چه موجود زمینی و یا آسمانی و یا موجود بینهما شمرده می‌شود دارای معاد و حشر خواهد بود .

و اما در خصوص موجودات زنده چون انواع و اصناف مختلف و بی‌شمار حیوانات زمینی و دریائی و هوائی ، این آیه شاهد صدق ، و بر مدّعی ما صراحت و نصوصیت دارد :

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ .^۱

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بال خود پرواز نمی‌کند ، مگر اینکه آنها امت‌هائی همانند شما هستند . ما در نوشتن کتاب تکوین (که عالم وجود و امکان است) از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و کوتاهی نکرده‌ایم ؛ و سپس همه بسوی پروردگارشان محشور می‌شوند.»

ظاهر این آیه مبارکه میرساند که چون آنها امت‌هائی همچون انسان هستند ، که در خلقت عبث و بیهوده و باطل نیستند ، بنابراین محشور می‌شوند ؛ پس در آفرینش آنها نیز غایتی مقصود ، و نهایی مطلوب است ، و آن غایت بازگشت و عود آنهاست بسوی پروردگارشان .

۱- آیه ۳۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

پس این افتراق و نشر و پراکندگی که در این عالم است به جهت اجتماع و حشر و اتّصالی است که در آنجاست. این مقدمه و آن ذوالمقدمه است؛ همچنانکه این افتراق و نشری که در این عالم است، در ابتدا نیز از جهت نزول از عالم جمع و حشر بوده است؛ وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ این حقیقت را به خوبی مبین میدارد. و همچنین در مقام اَسْمَاء و صفات حضرت احدیت سبحانه و تعالی، از این قرار است که اسماء جزئیّه و متعیّنه، مرتبه نزول اسماء و صفات کلیّه، در هر عالمی هر یک به رتبه خود و به درجه خود؛ و اسماء و صفات کلیّه، مرتبه صعود و اطلاق اسماء و صفات جزئیّه، در هر عالمی هر یک به نوبه خود و به درجه خود هستند؛ تا برسد به آن اسماء و صفاتی که من جمیع الجهات از حدود تعینات مبرّی، و از کثرات عالم صورت و معنی نیز خارج، و حتی از تعابیر انطباق مفاهیم متعدّده نیز مَحْلَى و مبرّی باشند.

سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُوْنَ * اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ .^۱

«منزه است خدا از آنچه که او را بدان توصیف میکنند مگر از

توصیف بندگان مخلص خدا.»

پس آنچه از آیه گذشته در سوره انعام استفاده شد، اینست که: حشر حیوانات بسوی خداوندشان نتیجه و حاصل از اینست که امّت هائی همچون انسان هستند، و علّت و سبب این آفرینش را همانند انسان چنین میفرماید که مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، مَا

۱- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافات

در کتاب آفرینش و صحیفه الهیه تکوین از آفریدن هیچ چیزی که دارای غایت و نهایی باشد و بر اساس حق در حرکت باشد، دریغ ننموده‌ایم؛ و جهت آن همین است که کتاب تکوین قصوری ندارد و در آن عبث و بیهودگی وجود ندارد.

چون این کتاب همان کتابی است که درباره آن میگوید:

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ۱

«اینست کتاب ما که با شما به حق سخن میگوید.»

و حَقَّانیت این کتاب، ایجاب میکند که اختلافاتی که در بین موجودات ذی حیات هست، و بعضی را جنبنده میکند و بعضی را خزنده و بعضی را پرنده و بعضی را شناور، و بواسطه این اختلافات دارای اشکال و صور مختلفی میگردند و دارای افعال و خواصی می‌شوند که هر یک از این امت‌ها را از غیرش جدا می‌سازد و متمایز میکند، آنها را لغو و باطل نکند و بیهوده و عبث نسازد. بلکه این اختلافات هر یک به نوبه خود در وصول به غایت مؤثر باشد، و در رسیدن به کمال مطلوب هر شیئی نسبت به خودش، و نهایت حرکت اختصاصی هر یک مفید واقع گردد؛ بدون آنکه قبل از رسیدن به غایت مطلوب، در بین راه آنها را دستخوش هلاک و بوار سازد و به دیار نیستی و نابودی گسیل دارد.

و گرنه این اختلاف در موجودات باطل بود و در کتاب الهی تفریط و کوتاهی و قصور مشاهده می‌شد و به اتقان و استواری آن

۱- صدر آیه ۲۹، از سوره ۴۵: الجاثیه

اخلال وارد می‌گشت؛ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ فِي فِعْلِهِ تَفْرِيطٌ كَمَا لَا يَكُونُ فِي صِفَاتِهِ وَ ذَاتِهِ قُصُورٌ .

پس محصل مطلب این شد که حیوانات زمینی امت هائی همچون بشرند، و درباره آنان همان عودی که برای انسان و اجتماع او در نزد پروردگارش هست خواهد بود.

و نیز این آیه معاد جنبنندگان را بطور کلی می‌رساند:

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ .^۱

«و از جمله آیات و نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند از اصناف جنبنندگان در آسمانها و زمین پراکنده و منتشر کرده است می‌باشد؛ و پروردگار بر جمع کردن آنها در آن وقتی که بخواهد تواناست.»

چون در این آیه نیز حکم «جمع» را که همان حشر است، برای تمام افراد ذی روحی که در آسمانها و زمین است اثبات کرده است. و نظیر این آیه نیز در سوره مریم است:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا .^۲

«هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند تحقق نمی‌یابند مگر آنکه به نزد پروردگار رحمن، در حال عبودیت رهسپارند.

۱- آیه ۲۹، از سوره ۴۲: الشوری

۲- آیه ۹۳ تا ۹۵، از سوره ۱۹: مریم

خداوند حَقًّا یکایک آنها را احصاء فرموده و به شمارش صحیح و دقیق در آورده است، و تمام افراد آن در روز قیامت بسوی خداوند در حال تنهایی وارد شوندگانند.»

مراد از اینکه تمام افراد به نزد خداوند در حال عبودیت رهسپارند، اینست که تمام افراد توجّه تامّشان به خداست و در صفت مملوکیّت محضه در برابر او تکویناً سر تسلیم فرود آورده‌اند؛ پس هریک از آنها لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيٰوَةً وَلَا نُشُوْرًا.

و اما مراد از اینکه در روز قیامت تنها به نزد خداوند می‌آیند، اینست که همه صِفَرِ الْكَفِّ و تهیدستند؛ از اسباب و تعینات دنیا هیچ با خود نبرده‌اند، و حَوْل و قُوّه و اولاد و اعوان و عشیره و اموال و اعتباراتی که به حسب ظاهر در دنیا موجب شخصیت و استکبارشان بود با خود نبرده‌اند.

و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ۱.

«تمام اقسام سبب‌های دنیویّه از آنها جدا می‌شود و بریده می‌گردد.»

و اینست معنای فرد که در آیه آمده است: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَرْدًا.

یعنی هر کس بسوی خدا می‌رود، لخت و عریان به حسب معنی می‌رود و بانفس خود هیچ یک از متعلقاتی را که در دنیا ادّعی

۱- ذیل آیه ۱۶۶، از سوره ۲: البقرة

مالکیت آنرا داشت نمی‌برد، و به تمام معنی الکلمه تنهاست؛ و در آنجا عبد است به حقیقت معنای عبودیت.

همیشه عبد بود و مالک نبود و نخواهد شد؛ لیکن در عالم مجاز و در پشت حجاب انانیت ادّعی ربوبیت کرد و دعوی ملکیت نمود، اینک که روز قیامت و روز ظهور و بروز حقائق است روشن می‌شود که حقاً عبد بوده و خواهد بود.

و همین معنای فرد است که در آیه دیگر به صیغه جمع آمده و فرادی ذکر شده است:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ^۱.

«فرشتگان در وقت قبض روح به ستمگران می‌گویند: و به تحقیق که شما به نزد ما فرادی (تنها و بدون تعین و اسباب و وسائل) آمده‌اید، همچنانکه همینطور ما شما را در اولین مرحله خلقت آفریده‌ایم! و آنچه را که ما به شما به عنوان بهره برداری داده‌ایم همه را پشت سر نهاده‌اید! و ما با شما، شفیعانتان را که چنین می‌پنداشتید که در امر شما شریکانی بوده باشند نمی‌بینیم! حقاً بین شما و آنها بریده شد و جدائی افتاد، و آنچه را که می‌پنداشتید به دیار نابودی و گمی کشیده شد!»

۱- آیه ۹۴، از سوره ۶، الأنعام

و در این آیه کریمه جملات کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ،
و مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ، و لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، همگی به عنوان تفسیر و بیان
برای کلمه فردائی آمده است.

و بنابراین در آیه مورد بحث وَ كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا نیز
مطلب همین طور است؛ یعنی تمام موجودات آسمانها و زمین در
روز قیامت به حال فرد (تنها و بدون هیچ جنبه تعین) در نزد خداوند
می آیند.

و حال که معنای فرد دانسته شد، و دانستیم که معنایش اینست
که هر کس برود فرد می‌رود و بدون تعینات نفسانیّه و کثرات صورتیه
است، معنای جمع نیز روشن می‌شود؛ چون آنچه در اذهان عامه از
معنای جمع است همان اجتماع مردم و گرد آمدن افراد به دور
یکدیگر است، و از لفظ جمع که یکی از أسماء قیامت است، نیز در
وهله نخست همین معنی به ذهن متبادر می‌شود.

ولی حال فهمیده شد که معنای آن لطیفه دیگری است، و آن
ورود به عالمی است که در آنجا کثرات اعتباریه، و توهّمات صورتیه،
و تقیّدات ممّوهه، و هر چه از شوائب فرق است از بین می‌رود. اینجا
عالم تفریق و نشر است، و آنجا عالم جمع و حشر. اینجا افتراق از
حقیقت و معنی و تلبّس به لباس کثرت و آثار کثرت از هر گونه کثرات
است، و آنجا اجتماع؛ یعنی در جمعیت نفس خود در آمدن، و
کثرت و آثار آن را به دنبال گذاشتن، و شوائب دوئیّت و بیگانگی و
اعتباریات تخیلیّه و صورتیه را فراموش کردن و در خاک نسیان سپردن

است .

در آنجا هر کس به بهشت رود و یا به جهنم رهسپار گردد با آن گروهی که هم دست و هم داستان است اجتماع میکند و به حال اجتماع میرود ؛ یعنی کثرات و جهات تمییزیّه و تفریقیّه ریخته می شود و اصل و مبدأ نفوس حسنه ، با یکدیگر چون شیر و شکر به هم آمیخته می شوند و داخل در بهشت میروند . و اصل و مبدأ نفوس سیئه نیز با یکدیگر چون زهر و حنظل آمیخته می شوند و به جهنم روانه میگردند ؛ اینست معنای جمع که در آیات قرآنیّه از ذکر آن و ذکر حشر بسیار سخن به میان آمده است ؛ و **يَوْمَ الْجَمْعِ** یکی از اسامی روز قیامت قرار گرفته است .

و این معنای بسیار دقیقی است که از الفاظ فرد و فرادی که در آیات آمده است ، و آن در قبال لفظ جمع می باشد استفاده گردیده است ؛ و اطلاق لفظ جمع و حشر در بسیاری از آیات است مثل آیه :
لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ .^۱
 «خداوند البته شما را در روز قیامت که در آن شکّی نیست ، به مقام جمع ، جمعیت میدهد.»

و مثل آیه : **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ .^۲**
 «روزی است که خداوند شما را برای یوم الجمع ، جمع می کند ، و آن روز روز تعابن است.»

۱- قسمتی از آیه ۸۷ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

۲- صدر آیه ۹ ، از سوره ۶۴ : التَّعَابِنِ

پس معنای فرد و جمع که در اذهان ما بصورت دو معنای مختلف و مقابل یکدیگر بود، در اینجا دارای معنای واحدی شد؛ یعنی فرادای رفتن بسوی حضرت احدیت لازمه‌اش جمعیت است که کثرات مفرقه و مشتته فراموش شود.

و در مسأله شفاعت و لحوق و الحاق به حول و قوه خدا خواهیم دید که چگونه این لفظ جمع در میدان بروز و ظهور آمده و پرچمدار حل آن مسائل می‌گردد.

و بر همین اصل نیز معنای آیه ۷۱ و آیه ۷۳ از سوره ۳۹: زمر روشن می‌گردد:

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا .
وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا .

«و سوق داده می‌شوند کسانی که کفر ورزیده‌اند به سوی جهنم دسته دسته.»

«و سوق داده می‌شوند کسانی که تقوای پروردگارشان را به جای آوردند به سوی بهشت دسته دسته.»

این دستجات، ترتیب و تنظیمش بر اساس همان جمع است، که افرادی که با هم، هم فکر و هم عقیده و هم مسلک باشند جهات تفریقیه و تمایزات شخصیه را افکنده و با هم در مقام جمع متحد و پیوسته گردیده و یکپارچه به بهشت می‌روند و یا به جهنم رهسپار می‌شوند.

و نیز آیه کریمه ذیل معنای خود را خوب مبین می‌دارد:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱

«و کسانی که کافر شده‌اند، بسوی جهنم حشر و جمع می‌شوند، برای اینکه خداوند پلیدان را از پاکیزگان جدا سازد و جنس پلید را بعضی را به روی بعضی دیگر قرار دهد و مترکم و بسته و یک پارچه کند و سپس در جهنم وارد کند؛ ایشانند زیانکاران.»
باری آیه و کُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا دارای دلالت بر حشر و معاد ذوی الأرواح بود.

از جمله آیاتی که دلالت بر حشر و معاد غیر ذوی الأرواح از جمادات غیر صاحب شعور دارد، این آیه است:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غٰفِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كٰفِرِينَ ۲

«و کدام فردی گمراه‌تر است از کسی که از غیر خدا کسی را می‌خواند که تاروز قیامت هم نمی‌تواند پاسخ او را بدهد و دعوت او را اجابت کند، و آن خواننده شدگان از خواندن اینان غفلت دارند؛ و چون مردم محشور گردند آنها دشمنانشان خواهند بود و به عبادت و پرستش ایشان کافر می‌باشند.»

۱- ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷، از سوره ۸: الأنفال

۲- آیه ۵ و ۶، از سوره ۴۶: الأحقاف

چون ضمیر **كَانُوا** در هر دو جا (**كَانُوا لَهُمْ وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ**) راجع به معبودات جمادی و نباتی غیر از بشر و فرشتگان است، و در این آیه منصوص است که این معبودها در روز قیامت محشور میگردند و به عبادت عابدین آنها کفر میورزند؛ و علّت اینکه ما در اینجا **مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ** را از غیر ذوی العقول گرفتیم و ضمیر **كَانُوا** را به آن رجوع دادیم، آنست که در سوره فاطر می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ .^۱

«اینست خداوند، ای مردم! پروردگار شماست! پادشاهی و حکمرانی اختصاص به او دارد. و آن کسانی که شما از غیر خدا آنها را میخوانید، به قدر یک قِطْمیر (پوست نازکی که بین پوست خرما و هسته آن است) اختیار و ملکیتی ندارند؛ اگر شما آنها را بخوانید، صدای شما را نمی شنوند! و اگر بشنوند، اجابت نمی کنند! و در روز قیامت به این شرکی که آورده اید و آنها را در کار خدا دخالت داده اید کفر می ورزند! و ای پیامبر! هیچ کس همچون خداوند دانا و خبیر، تو را از حقائق آگاه نکرد!»

در این آیات به قرینه **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ**، و به قرینه **وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ** می فهمیم که مراد از شرکائی که

۱- ذیل آیه ۱۳ و آیه ۱۴: از سوره ۳۵: فاطر

مشرکین در اینجا شریک قرار داده‌اند همین بت‌ها و اصنام جامد و فاقد شعور هستند؛ پس آنها در روز قیامت محشور می‌شوند و به شرک مشرکین کفر می‌ورزند و آن را انکار میکنند. و کفر آنان در روز قیامت و اعراض آنها از مشرکین که عبادت کنندگان آنها هستند، به این است که می‌گویند: بارپروردگارا! ما از اعمال آنها و کردار آنها تبری و بی‌زاری جسته‌ایم! و بسوی تو توجه کرده و التجاء نموده‌ایم! اصولاً آنها ما را عبادت نکردند، و با وجود حقانیت و اصالت تو پرستشی نسبت به ما سزاوار نیست و متحقق نخواهد شد.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ^۱.

و چون مراد از آیه قبل که می‌فرماید: مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، در این آیه به مصادیقِ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ تفسیر و بیان شده است، فلهمذا مراد از مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ نیز همین اصنام جامد و بت‌های فاقد ادراک و شعورند که به نص همین آیه در روز قیامت محشور می‌شوند، و دشمنانِ عبادت کنندگان خود و مشرکان به خدا خواهند بود؛ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ.

و از جمله آیات دالّه بر بعثت جمادات این آیه است:

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ^۲.

۱- ذیل آیه ۶۳، از سوره ۲۸: الْقَصص

۲- آیه ۲۰ و ۲۱، از سوره ۱۶: النَّحْل

«و آن کسانی را که غیر از خدا مردم به عنوان عبادت میخوانند ، آنان چیزی را نیافریده‌اند ، و خودشان آفریده شده‌اند . مردگانی هستند غیر زندگان ؛ و اصلاً نمی‌فهمند و شعور ندارند که چه موقع برای قیامت برانگیخته می‌شوند.»

کلمه **أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ** ، گرچه به حسب معنای دقیّ عقلی ، شامل افراد ذی روح چون فراعنهٔ زمان که مردم را به پرستش خود می‌خوانند نیز میشود ؛ لیکن به حسب ظاهر همان اصنام و بت‌هائی است که مشرکین جاهلیّت آنها را معبود خود قرار می‌داده‌اند . و این آیه با صراحت میگوید آن اصنام و بت‌ها موقع معاد و حشر خود را نمی‌دانند .

و از جمله آیاتی که دلالت بر حشر جمادات میکند ، این آیه است :

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُمْ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُمْ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ^۱

«و گمان نبرند کسانی که از انفاق آنچه را که خداوند از فضل خود به آنها داده است بخل می‌ورزند که آن بخل برای آنها خوبی و خیر است ؛ بلکه برای آنها بدی و شرّ است و به زودی همان اموال مورد بخل را خداوند به صورت طوق و گردن بندی در روز قیامت درمی‌آورد و به گردنشان می‌آویزد . و برای خداست میراث آسمانها و

۱- آیه ۱۸۰ ، از سورهٔ ۳ : آل عمران

زمین ، و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.»

در این آیه شریفه چون میفرماید : نفس اموالی که از انفاق آن بخل می‌ورزند به صورت طوق بر گردن بخیلان آویزان می‌شود ، پس معاد اموال مورد بخل در جهنم همان طوق بر گردن بخیلان است .

باری ، در این آیاتی که اینجا آوردیم و نسبت به جمادات حکم حشر و معاد را می‌فهماند ؛ از اینکه ضمائر ذوی العقول همانند : وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ ، وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ، وَ كَانُوا لَهُمْ ، وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ ، مَا يَمْلِكُونَ ، إِنْ تَدْعُوهُمْ ، لَا يَسْمَعُوا ، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا أَسْتَجَابُوا ، يَكْفُرُونَ ، وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ را در این آیات استعمال نموده است ، استفاده می‌شود که بعث نباتات و جمادات در قیامت ملازم با حیات و علم است ، و آنجا عالم حیات و علم است ، آنجا حیات و علم فوران دارد و از هر موجودی حتی از یک ذره بی‌مقدار علم و حیات تراوش دارد . آیه ۲۹ از سوره ۴۲ : شوری ، بسیار با لطف و اشاره این معنی را میرساند :

وَ مِنْ آيَاتِهِ ۚ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ .

«و از آیات خداوند آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها از جنندگان خدا منتشر کرده است می‌باشد ، و خداوند بر جمع و حشر آنها زمانی که بخواهد تواناست.»

ظاهراً ضمیر جَمْعِهِمْ به السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ رجوع میکند و این دلالت بر حیات و علم آسمانها و زمین و

جمیع جنبندگانی که در آسمانها و زمین است دارد .
و ما در فصل شهادت شهود و گواهان در روز قیامت^۱ مبرهن
داشتیم که شهادت چه در مرحلهٔ تحمّل و چه در مرحلهٔ أداء مستلزم
حیات و علم است ؛ و ظواهر آیاتی که دلالت بر شهادت جمادات
چون اعضاء و اجزاء بدن و امکان و آزمنه و غیرها می‌دهد، سرایت
حیات و علم را به جمیع موجودات میرساند .

این مباحثی که ما در اینجا آوردیم ، دلالت آیات کریمهٔ قرآنیّه بر
حشر و معاد نباتات و جمادات و تمام موجودات آسمانی و زمینی
بود ، و البته از دقت نظر عقلی و فلسفی نیز استفاده شد ؛ و ما در
مجلس ۴۰ که در جلد ۶ است مطالب بسیار نفیسی از مرحوم
صدرالمآلهین رحمه الله علیه از «رسالهٔ حشر» آوردیم .

و روایات نیز دربارهٔ حشر غیر بشر و ملائکه از صنوف مخلوقات
و موجوداتی که خداوند در آسمانها و زمین و مابینهما آفریده است
بسیار است ؛ مثل روایاتی که دلالت دارد بر آنکه سگ اصحاب کهف
و ناقهٔ حضرت صالح پیغمبر در بهشت هستند ، و آنکه وحوش و
سگ‌ها در جهنم داخل میشوند و مجرمان را با دندان پاره میکنند ، و
اینکه شتری که بر روی آن سه بار و یا هفت بار سفر حج کنند از شتران
بهشت است و دربارهٔ قصاص خداوند از قرناء برای جمّاء و دربارهٔ
ضّحایا و قربانی‌ها ، روایاتی بود که در مجلس گذشته بیان کردیم .

حیوانات دارای شعور و ادراک و فهم هستند و همین شعور و

۱- جلد هفتم همین کتاب ، مجلس ۴۷ و ۴۸

فهم ایجاب میکند که دارای حشر و معاد باشند؛ بلکه جمله **أُمَّمٌ** **أُمَّثَالِكُمْ** دلالت بر بسیاری از معانی دارد که هر چند ما به آنها به دیده حقارت می‌نگریم، ولی چنین نیست. آنها هم مانند انسان عالمی دارند، مبدأی، و منتهائی، و سیری و مسیری، و هدف و مقصودی، و شعور و ادراکی؛ و علاوه بر جهات ظاهریه طبیعیّه چون قوه نامیه و جاذبه و دافعه و مؤلده و غاذیه، در جهات باطنیه چون مثال و نفس، آرزوها و اراده‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، همانند انسان دارای وجود و ماهیتی هستند، البته نسبت به خود و در حیطة ظرفیت و سعه وجودی خود.

بزرگان در احوال آنها مطالعاتی کرده‌اند و رسائل و کتبی به رشته تحریر در آورده‌اند که حقاً انسان را دچار تعجب و حیرت میکند. قرآن کریم ما را دعوت به تفکر و اندیشه درباره آنها میکند، و این عجائب و غرائب را آیاتی از عظمت و جلال حضرت باری تعالی شأئه العزیز می‌شمرد و میفرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا
الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَمِّصِيرٌ^۱.

«آیا این مردم به پرندگان در بالای سرشان در آسمان نمی‌نگرند که چگونه آنها در حال طیران، بال‌های خود را باز میکنند و چگونه جمع می‌کنند؟ هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد، مگر خداوند رحمن که حقاً او به هر چیز بصیر و بیناست.»

۱- آیه ۱۹، از سوره ۶۷: المَلِك

همه مورّخین داستان اصحاب فیل و قصد تخریب مکه را نوشته‌اند، و در اشعار جاهلیت آمده و آن واقعه را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند، که چگونه خداوند پادشاه یمن را که جدّ نجاشی بود و اسمش اَبْرَهَةَ بْنِ صَبَاحِ اَشْرَمٍ و کنیه‌اش اَبُو یَکْسُومٍ بود و با لشکر عظیمی با فیل‌های جنگی به سمت مکه رهسپار بود، به دست مرغانی که به پرواز درآمدند و بر سر آنان سنگ ریختند، به هلاکت رسانید.

وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۱.

«و خداوند بر آن لشکر مرغانی را که بطور متفرّق و دسته دسته می‌آمدند، به مأموریت فرستاد تا با سنگ‌هایی که از سجّیل (سنگ گِل - کلوخ) بود آنها را هدف تیر خود بسازند.»

آفتاب که طلوع کرد مرغان بر فراز آسمان بر بالای سر لشکر پدیدار شدند و مشغول تیراندازی گشتند، با هر پرنده‌ای سه سنگ بود که یکی را در منقار داشت و دو تای دیگر را با دو پای خود نگاه داشته بود.

سنگ‌ها را درست بر هدف فرود می‌آوردند و به آنها می‌زدند، و چون سه سنگ را می‌زدند، میرفتند و پرنده‌گان مجهّز به سه سنگ و تازه نفس می‌آمدند. و هیچ یک از آن سنگ‌ها به شکمی نخورد مگر آنکه آن را پاره کرد، و بر استخوانی فرود نیامد مگر آنکه آن را سست و سوراخ کرد.^۲

۱- آیه ۳ و ۴، از سوره ۱۰۵: الفیل

۲- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۵۴۰ و ۵۴۱؛ و»

داستان حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام عجیب است که خداوند، علاوه بر لشکریانش از جنّ و انس، مرغان پرنده را مأمور و از لشکریانش نمود، سلیمان زبان مرغان را میدانست و پرندگان را به مأموریت میفرستاد.

وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
 إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنْ آلِجِنِّ وَ
 الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۱

«سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخنان پرندگان تعلیم داده شده است؛ و از هر چیز به ما داده شده است و حَقّاً این فضل آشکاری است، و برای سلیمان، لشکریانش که از جنّ و انس و پرندگان بودند، مجتمع شدند، و آنها پس از این به مأموریت‌های خود مأمور و متفرّق می‌گشتند.»

حَتَّى إِذَا أَنْزَا عَلَيَّ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ
 ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ
 لَا يَشْعُرُونَ ۲

«سلیمان با لشکریانش آمدند تا به وادی نمل (یک بیابان وسیع که سرشار از مورچگان بود) رسیدند، یک مورچه ماده گفت: ای جماعت مورچگان! شما در مسکن‌های خود و خانه‌های خود

⇐ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۵۱۲

۱- ذیل آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۲۷: النَّمْلُ

۲- آیه ۱۸، از سوره ۲۷: النَّمْلُ

بروید! برای آنکه سلیمان و لشکریانش شمارا پایمال می‌کنند! و آنان شعور ندارند.»

ملاحظه می‌شود که اولاً از این آیه استفاده میشود که: مورچه‌ای به سخن آمد و این مطلب را گفت، پس مورچگان سخن دارند، تفهیم و تفهّم دارند.

دوم اینکه: مورچه سلیمان را شناخت و دانست که این لشکر عظیم، لشکر اوست، و البته معلوم است که شناخت چنین امری برای مور ضعیف بسیار مهمّ است.

سوم اینکه: میدانست لشکر سلیمان مورچگان را لگد مال میکنند و با اسبان خود آنها را له می‌نمایند، و علاوه میدانست که سلیمان و لشکریان نمی‌دانند: حال یا اصولاً نمی‌دانند که شما مورچگان مالیده می‌شوید! و یا میدانند ولی آنها را ظلم نمی‌پندارند و نسبت به آن دقتی را که در حرکت و سیر خود باید، به عمل نمی‌آورند؛ و معلوم است که فهمیدن این معانی باطنیه و اخبار از افعال سلیمان و جنود، آنها بر وجه ستم و یا غیر ستم که هنوز واقع نشده است، بسیار مهمّ است.

چهارم آنکه: این مور به سلیمان نسبت عدم شعور میدهد و سلیمان با آن حشمت و جلال و با آن سیطره و قدرت را بواسطه حطّم مورچگان، به بی‌شعوری و ناهمّی مستند میکند.

سلیمان نیز از آن مورچه در برابر این نسبت‌ها مؤاخذه‌ای ننمود و این گفتار او را خلاف صواب ندانست، بلکه از گفتار مور تبسّمی کرد

و به خنده در آمد و از خدای خود خواست که او را توفیق دهد تا سپاس نعمتهائی را که به او و به والدینش داده است به جای آرد، و اعمال صالحه خدا پسندانه انجام دهد، و به رحمت خود او را در زمره بندگان صالح خود قرار دهد:

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ^۱

خداوندا در عالم چه چیز است؟ و چه غوغائیست که ما ابداً خبر نداریم؟ داستان مورچگان و موریهانه‌ها چیست؟ توالد و تناسل و صیغه عقد اخوت و نکاح و معاملات و مناجات و سیر و سلوک آنان چگونه است؟ حیات و موت آنها چگونه است؟ اینجاست که حقاً انسان را در بهت و حیرت فرو می‌برد و او را گنگ و لال میکند.

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُّتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ
مِن فُطُورٍ * ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ
هُوَ حَاسِرٌ^۲.

«هیچگاه در دستگاه آفرینش خداوند رحمن اختلاف و دگرگونی و نقصانی نخواهی یافت! پس با چشم تیزبین و دیده بصیرت بنگر که آیا میتوانی در آن سستی و خللی بینی؟! و سپس دیده تیزبین و چشم بصیرت خود را دوباره بیفکن و بنگر که در این حال چشم بصر و دیده

۱- آیه ۱۹، از سوره ۲۷: التَّمَلُّ

۲- ذیل آیه ۳ و آیه ۴، از سوره ۶۷: المُلْك

بصیرت، زبون و ذلیل و ناتوان و حسرت زده به تو باز میگردد.»
 هدهد نیز به سلیمان نسبت عدم احاطه علم و دانش را داد و
 گفت که: من برای تو از شهر سبا خبر یقینی و حتمی را می آورم.
 وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ *
 لَا عَذَابَ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحُنَّهُمْ أَوْ لِيَأْتِنَنِي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ *
 فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ
 بِنَبَأٍ يَقِينٍ .^۱

«سلیمان از حال پرندگان جویا شد، و چون همه حاضر شدند
 گفت: من هدهد را نمی بینم! آیا عذر موجهی دارد، یا بدون عذر
 غیبت کرده است؟! من او را به عذاب شدیدی تعذیب میکنم، و یا او
 را سر می برم، و یا او باید برای من حجّتی قاطع و برهانی استوار
 بیاورد!

چندان زمان زیادی درنگ نکرد که هدهد آمد و گفت: ای
 سلیمان! من احاطه علمی پیدا کرده ام به آنچه را که علم تو بدانجا
 احاطه ننموده است! من از شهر سبا برای تو خبر حتمی و یقینی
 آورده ام!»

«من در آنجا چنین یافته ام که زنی، پادشاهی و سلطنت آنجا را به
 عهده دارد، و از هر چیز از قدرت و مکنت به او داده شده است و
 دارای تخت بزرگی است.

من چنین یافته ام که آن زن و تمام اقوام و پیروانش خورشید را

۱- آیات ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۲۷: النمل

سجده می‌کنند و خدا را سجده نمی‌نمایند، و شیطان بر آنها چیره گشته و کردارشان را برای آنها زینت داده است و در نتیجه از سلوک راه خدا به دور افتاده‌اند، و آنان هدایت نیافته‌اند.»

«سلیمان گفت: ما در این گفتار تو تأمل و تفحص خواهیم نمود که آیا راست می‌گویی، و یا از دروغ‌گویانی؟! این نامه مرا بردار و نزد آنها بيفکن و سپس از آنها روی گردان! و نظر کن که آنها در برابر این نامه چه عکس‌العملی دارند؟!»

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرِجِعُونَ^۱.

باری در این داستان نیز از احوال هدهد مطالبی است:

اول: آنکه هدهد در نزد سلیمان در وهله اول حاضر نبود، و سپس حاضر شد؛ پس هدهد که از شهر سبا آمده است و خبر آورده است، از احضار سلیمان خبر داشته و در باطن مطلع بوده است، ولی تأخیر آمدن را مستند به عذر موجهی که خبر تازه برای سلیمان آوردن است، قرار داده است.

دوم: آنکه می‌دانسته است در شهر سبا زنی پادشاه است، فرق بین زن و مرد را می‌گذاشته است و به علاوه از قدرت و عظمت او با خبر بوده است.

سوم: آنکه از ذهن سلیمان خبر داشته و می‌دانسته است که سلیمان اطلاعی در این موضوع ندارد.

۱- آیه ۲۷ و ۲۸، از سوره النمل: النمل

چهارم: آنکه می دانسته است که آن زن که بلیقیس است با پیروانش خورشید پرست هستند و خدا پرست نیستند. و نیز می دانسته است که این بواسطه تسویلات شیطان است که آنان را از راه خدا باز داشته است؛ و راه حق و سبیل واضح راه خداست.

و سلیمان کلام او را نفی نکرد، بلکه عجیب آنکه گفت: ما باید تو را امتحان کنیم که آیا راست می گوئی یا نه؟! و در اینجا سلیمان برای تشخیص صدق هدهد، نیازمند به امتحان و ارسال نامه شد. باری، منظور آنست که اینها حقائق است از عالم حیوانات، و انسان باید حَقّاً این گفتار خداوند که: **أُمَّمٌ أَمْثَالِكُمْ** می باشد را، به دیدهٔ اعجاب و اعجاز بنگرد.

ناقهٔ حضرت سجاد علیه السّلام بعد از رحلت آن حضرت، نخورد و نیاشامید بلکه یکسره بسوی قبر رفت و آنقدر سر خود را بر زمین زد تا جان داد.^۱

۱- در «منتهی الآمال» طبع رحلی علمیّه اسلامیّه، ج ۲، ص ۲۸ از «جلاء العیون» و «بصائر الدرجات» آورده است که: حضرت صادق علیه السّلام میفرمود که پدرم حضرت باقر علیه السّلام میفرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السّلام فرا رسید فرمود: این شبی است که مرا وعدهٔ وفات داده اند؛ ناقهٔ مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن.

چون آن حضرت را دفن کردند، ناقه، خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بدون آنکه قبلاً قبر را دیده باشد و سینهٔ خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیده هایش میریخت، چون این خبر به حضرت باقر رسید به نزد ناقه آمد و فرمود: ساکت شو و برگرد خدا به

داستان فرار کردن شتری از کشتارگاه مشهد، و بیرون دویدن از قصابخانه که خارج از شهر بوده است، و خیابان‌های سر راه را یکی پس از دیگری بدون یک اشتباه پیمودن، و بالأخره در بالا خیابان آمدن و از درِ صحنِ مطهر وارد صحن شدن، و از آنجا یکسره به پشت پنجره فولاد که محلّ التجاء و نیاز پناهندگان است دویدن، و در آنجا روی زمین نشستن و رو به پنجره و قبر مطهر نمودن؛ از اموری است که جای شبهه و تردید نیست. برای همه واضح و مشهود بود؛ ما هم در جرائد خواندیم و انکار احدی را نشنیدیم، بلکه همه اهل مشهد مقدّس رضوی علیه آلاف التّحیّة و الثّناء شاهد و گواه صدق بر این قضیه بوده و هستند.^۱

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که: اسب سواری حضرت سیّد الشّهداء ابا عبدالله الحسین با صدای بلند شیبه میکشید و پیشانی خود را به خون آن حضرت آلوده می نمود و می بوئید و فریاد میزد: **الظّالِمَةَ الظّالِمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا.**^۲

☞ تو برکت دهد! ناله برخاست و به جای خود برگشت. و باز بعد از اندک زمانی به نزد قبر برگشت و ناله و اضطراب میکرد و می گریست. در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود: بگذارید آن را که بی تاب است. و چنین ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد.

۱- آستان مقدّس رضوی این شتر را از صاحبش خرید و آن را در بیابان با سائر شترهای حضرت آزادانه روان ساخت.

۲- «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲، از کتاب «تظلم الزّهراء» ص ۱۲۹؛ و از ☞

«فریادرس! فریادرس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.»

مرحومه والده ما رحمة الله علیها برای ما (فرزندان خود) نقل میکرد که: در آن وقتی که در طهران هنوز ماشین و درشکه نبود و مردم با اسب و قاطر و الاغ به هر جا میخواستند میرفتند، علماء هم هر یک به نوبه خود مرکبی داشتند و در حیاط بیرونی نگاهداری میکردند. میفرمود: پدر شما الاغی داشت مصری - که در تُسند رفتن و کوچکی و سبکی مشهور و معروفند - و هر جا میخواست برود: مسجد و درس و غیره، با همین الاغ مصری میرفت. و هر وقت از بیرون می آمد، قبل از استراحت خود، به این الاغ می رسید و علوفه میداد.

تا وقتی که ایشان عازم اعتبار مقدسه با کجاوه و قافله شدند، و تصدی امور منزل ما به دست بزرگترین عموی ما مرحوم حاج سید محمد کاظم قرار گرفت، و ایشان برای این الاغ علوفه می بردند و ابداً نمی خورد. هر چه مهربانی و تیمار میکردند سودی نبخشید و تا سه روز تمام این حیوان گرسنه ماند، ناچار این حیوان را به کسی بخشیدند، تا به هر قسم که ممکن است از آن استمالت کند شاید از مرگ نجات یابد.

یکی از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهی: مرحوم رضوان مقام عرفان الحق و الیقین آیه الله آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری

«بحار الأنوار» ج ۱۰، طبع کمپانی، ص ۲۰۵

همدانی رحمة الله عليه میفرمودند: یک نفر از سالکین که شب برای نماز شب برخاسته بود، شنیده بود که سگ همسایه سوره والشَّمْس را میخواند.

اینجانب چنین گمان دارم که این قضیه برای خود ایشان بوده است ولیکن چون بزرگان غالباً در مقام بیان، اینگونه امور را نسبت به خود نمی دهند؛ فلذا به عنوان یک نفر سالک بیان کرده اند. و باز در نزد حقیر، خواندن سگ، سوره والشَّمْس را مکاشفه بوده است که برای ایشان از صدای سگ حاصل شده است و چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیّه برای تزکیه نفس اشتغال داشته اند این سوره که دارای سوگندهای بسیار برای اثبات نجاح و رستگاری نسبت به تزکیه کنندگان نفس است برای ایشان تحقّق پذیرفته است.

و نیز از وفای سگ داستانهائی را نقل میفرمود؛ از جمله آنکه: روزی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما در کنار دریا و برای شنا کردن آماده شده بود، سگی داشت که مانعش می شود؛ فرمانفرما اعتنائی نمی کند، و همینکه اراده میکند در آب برود، ناگهان سگ خود را در دریا می اندازد و حیوانی بزرگ فوراً او را می بلعد. فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف می شود، و می فهمد که این سگ برای این منظور از رفتن او به دریا جلوگیری می کرده است و اینک که دیده است منع او فائده بخش نیست خود را انداخته و جان خود را برای سلامتی او فدا کرده است.

و از جمله آنکه:

از مرحوم حاج معتمد الدوله فرهاد میرزا نقل است که او میگوید: من در طهران با سفیر انگلیس آشنائی داشتم، و روزی به دیدنش رفتم، او آلبوم عکس‌های خود را برای نشان دادن به من آورد و مرتباً نشان میداد، تا رسید به عکس سگی، او را که دید گریه کرد. من تعجب کردم و پرسیدم چرا گریه کردی؟

گفت: من خاطره عجیبی از وفای این سگ دارم! روزی که در لندن از طرف حکومت برای مأموریتی بنا شد به خارج شهر بروم، و قدری مسافت بود؛ کیف خود را که در آن اسناد دولتی بود و بسیار مهم بود، و نیز از اسکناس هم در آن بود برداشتم و رهسپار شدم. سگی داشتم که او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختی، در زیر سایه درخت قدری استراحت کردم و سپس برخاستم و عازم بر حرکت شدم!

در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیری میکرد، هر چه کردم بروم فائده‌ای نکرد؛ و در رفتن ناچار بودم، فلذا هفت تیر خود را که همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم. چون قدری از راه را پیمودم ناگهان متوجه شدم که کیف را در زیر درخت جا گذاشته‌ام و فراموش کرده‌ام بیاورم، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم که این همه ممانعت سگ برای این بوده است.

چون به زیر درخت رسیدم کیف را نیافتم، بسیار متأثر شدم که هم سگ را بی‌جهت کشته‌ام و هم کیف از دست رفته است. با خود گفتم به سراغ سگ بروم و ببینم او در چه حالی است؟ چون به محلّ

تیر زدن رسیدم ، قدری خون بر روی زمین مشاهده کردم ، و دیدم گویا سگ حرکت نموده و راه رفته است ، به دنبال اثر خون آمدم ، دیدم که سگ در گودالی افتاده و جان داده است و کیف مرا بر دندان خود گرفته است .

دانستم که این حیوان که ممانعت خود را در رفتن من بدون فائده دید ، پس از تیر زدن و حرکت کردن به فکر افتاده است که کیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد ، شاید بدین وسیله به دست من برسد . لذا با آن حال جراحت ، خود را به زیر درخت کشانده و کیف را از سر راه برداشته و به کناری در گودالی رفته و جان داده است !

آیا سزاوار نیست من برای این سگ ، غمگین باشم؟! باری ، از وفای سگ حکایت‌ها و داستان‌ها نقل میکنند ، و چه بسا دیده شده است که این حیوان به جهت حفظ و پاسداری از اموال صاحبش ، در سرمای زمستان جان داده و خشک شده است ، در حالی که آمدن او به پناهی گرم و مناسب امکان داشته است . از این معانی نفسانیه گذشته ، بعضی از حیوانات احساسشان به مراتب بیشتر از انسان است . سگ زلزله را قبل از وقوعش می‌فهمد و حسّ شامه در گربه و مورچه بسیار قوی است .

گویند : جسم اگر امواج و ارتعاشش در ثانیه کمتر از شانزده بار باشد برای گوش انسان محسوس نمی‌شود و اگر از بیست هزار بار در ثانیه نیز بیشتر باشد ، باز گوش نمی‌شنود ؛ ولی گوش بعضی از حیوانات تا هفتاد و هشتاد هزار یا بیشتر از آنرا ادراک می‌کند .

اینها همه شواهدیست زنده برای معاد و حشر حیوانات، که همچون انسان امت‌هائی هستند که در حیطة وجودی خود هزاران اثر و خاصیت دارند که برای انسان جز مقدار بسیار کمی از آن، مجهول است.

در شهادت امیرالمؤمنین و حضرت سیّد الشّهدا علیهما السّلام زیر هر سنگی را در بیت المقدس بر میداشتند خون تازه بود. عصای حضرت موسی به امر خدا تبدیل به اژدها شد و به حرکت در آمد که خود آن حضرت هم از او بترسید.

وَالْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُلُونَ.^۱

«وای موسی! عصای خود را بیفکن! پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهائی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید! و در این وقت به او خطاب رسید که ای موسی مترس! زیرا که پیامبران مرسل در نزد من نمی‌ترسند!»

و باد که از جمادات است در تحت امر سلیمان شد که به هر جا که امر کند برود:

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ.^۲

«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او با آرامی هر جا که

۱- آیه ۱۰، از سوره ۲۷: التَّمَل

۲- آیه ۳۶، از سوره ۳۸: صّ

بخواهد برود.»

اینها آیات و روایاتی بود در مسأله معاد و حشر جمیع موجودات آسمانی و زمینی؛ و محصل مطلب اینکه همانطور که تمام این عالم، یک عالم و وحدانی بهم پیوسته و مرتبط، و تمام ذرات و قوایش درهم آمیخته، و تمام مخلوقاتش مرتبط و متصل و مجتمع است، و تمام این عالم دارای مبدأ واحدی است که به امر او خلق شده، و بدینصورت و کیفیت از عوالم بالا تنزل پیدا نموده است؛ همینطور یک پارچه بسوی همان مبدأ واحد در حرکت است، و بسوی خداوند معاد دارد؛ و دیگر با وجود این صنع عجیب و خلقت بدیع، معنی ندارد که جزئی از آن معاد حاصل کند و به هدف و مقصود برسد، و جزئی دیگر از آن راکد و متوقف گردد و از حرکت بسوی خداوند معبود و مقصود باز ایستد و بیهوده و معطل بماند.

و در این رجوع بین کوچک و بزرگ، و عالم و جاهل، و فقیر و غنی، و زن و مرد، و انسان و جنّ و فرشته، و حیوان بیابانی و دریائی و پرنده هوائی، و نباتات و اشجار و گیاهان و جمادات، هیچ تفاوتی نیست. و تمام موجوداتی که دارای قوه و استعدادند، باید به مرحله تکامل و فعلیت خود درآیند؛ و الا نقض غرض لازم می آید و این عالم متقن و محکم به صورت عبث و باطل تبدیل می شود؛ مَهْرِ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَيِّتُونَ^۱ بدون استثناء بر پیشانی مبارک رسول گرامی و

۱- آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزمر: «ای پیامبر! حَقّاً که تو مرده هستی؛ و

این مردم نیز مردگانند.»

سائر افراد زده شده ؛ و خطاب **ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ** * **ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ**^۱ همه را رسیده ، و به آن وطن مألوف و مبدأ عود دعوت کرده و به حرکت در آورده است .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ^۲ همه را به نیاز و التجاء و انجذاب معنوی بسوی خداوند رحیم و غنی و عالم و قدیر جذب میکند ؛ و **إِلَيْهِ الْمَصِيرُ**^۳ و **إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ** ،^۴ عالم امکان و کاخ وجود را به غایت مطلوبه خود میرساند . و اوست **غَايَةُ الْغَايَاتِ** ؛ همچنانکه اوست **مَبْدَأُ الْمَبْدَآتِ** .

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ تَرْجَعُ الْأُمُورُ^۵ .

«اختصاص به خدا دارد حکمرانی و سلطنت آسمانها و زمین ؛ و

بسوی او بازگشت میکند امور.»

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۶ .

«خداوند است که عالم آفرینش را از ابتدا خلقت کرد ، و پس از

آن بازگشت میدهد ؛ و سپس عود شما بسوی خدا خواهد بود.»

۱- آیه ۱۵ و ۱۶ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون : «سپس بعد از این مراحل ،

شما خواهید مرد ، و سپس حَقّاً شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد.»

۲- آیه ۱۵ ، از سوره ۳۵ : فاطر : «ای مردم شما نیازمندی صرف و بدون

شرط بسوی خداست ! و خداوند فقط او بی نیاز است.»

۳- ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۵ : المائدة

۴- قسمتی از آیه ۱۲۳ ، از سوره ۱۱ : هود

۵- آیه ۵ ، از سوره ۵۷ : الحديد

۶- آیه ۱۱ ، از سوره ۳۰ : الروم

آیاتی که از قرآن کریم دربارهٔ معاد و حشر مخلوقات بیان کردیم، راجع به مخلوقات آسمانها و زمین بود؛ اما نسبت به معاد موجوداتی که در ماوراء آسمانها و زمین هستند و از چرخ زمان و مکان خارجند و از مقام فعلیت تامه برخوردارند، تعرّضی به آنها نشده است و از معاد آنها ذکری به میان نیامده است.

آنان موجوداتی هستند که وجودشان را چیزی محدود نکرده است، و ذواتشان را اندازه و قدری تقدیر ننموده است؛ از حدّ و اندازه و مقدار و قدر عالیتند، و از تعین و تقدیر رفیع تر؛ فقط خلقت آنان با فعلیت تامه از جانب مبدأ متعال صورت گرفته است و دربارهٔ آنها معاد متصوّر نیست؛ بدء و عود آنها یکی است.

آیات راجع به معاد، دربارهٔ موجودات زمینی و آسمانی است؛ آنها خارج از آسمانها هستند، و آن صفات و جلوه‌ها و پروزاتی که در روز قیامت است برای آنان پیوسته هست.

آنان دارای قوه و استعداد نیستند که به مرحلهٔ فعلیت برسند، بلکه فعلیت محضند و نور صرفند و ثابتند.

و بدین موجودات فعلیهٔ محضه از نقطهٔ نظر احکام، مُخلَصون ملحق می‌شوند؛ چون ما در طیّ فصول گذشته از حالات و مقامات و درجات مخلصین ذکری کامل به میان آوردیم و آثار و خصوصیات استثنائیهٔ آنان را بیان کردیم، و دانسته شد که آنان همیشه در نزد خدا هستند و حجابی ندارند، بلکه خود آنها نزدیکترین حجابند. آنان در زمین و آسمان نیستند، و از زمان و مکان فارغند، و مهیمن و مسیطر

بر کافّه مخلوقاتِ اِلهیّه هستند، و هم در مبدأ و هم در معاد واسطهٔ بین خالق و مخلوقند. و آنان از حکم قبض روح به توسط ملک الموت و دستیارانش در استثناء قرار گرفته‌اند، و از ترس و وحشت نفخه فزع و از موت نفخه صعق در امانند. و آنان در عَرَصات قیامت و صحرای محشر حضور ندارند، بلکه در حجابِ اَقرب که مسلط بر عرصهٔ قیامت است حاضرند، و در روز قیامت حکمرانان برای ورود در بهشت و دوز خند.

فقط این دسته از موجودات معاد ندارند، چون عود و بدشان یکی است، و دارای قوه و حرکت نیستند، و از طبع و آثار عالم طبع مبرّی و منزّهند. و اَمّا بقیّه موجودات هر چه باشند و هر کجا باشند، چون دارای قوه و استعداد و قابلیت می‌باشند، دارای حرکتند و حرکت آنها بسوی اصل و مقرّ اَوّلیّهٔ آنان است؛ پس همه معاد دارند، چون خداوند منتهای همه چیز است، همچنانکه او ابتدای هر چیز است؛ وَ اَنَّ اِلٰی رَبِّكَ اَلْمُنْتَهٰی^۱.

«و بدرستی که حقاً منتهای همهٔ موجودات و عالم آفرینش بسوی پروردگار تو خواهد بود.»

و عمده دلیل فلسفی بر این حقیقت، همان وحدتِ فاعل و غایت است؛ که هر چیزی که مبدأ چیز دیگری بوده است غایت همان چیز است؛ و هر چیزی که از چیز دیگری تعین گرفته است و در ذات خود هستی پذیرفته است، ناچار باید انتهایش هم بسوی همان

۱- آیهٔ ۴۲، از سورهٔ ۵۳: النجم

چیز بوده باشد .

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱

«اوست اوّل ، و اوست آخر ، و اوست ظاهر ، و اوست باطن ؛ و

او به هر چیزی داناست.»

و از همین قاعده و قانون کلی که معلول در مرتبه نازلۀ علّت است ، می توان استفاده کرد که هر یک از بهشت و جهنّم دارای درجات و مراتب متفاوتی است ؛ مراتب بهشت از بالا شروع می شود و به پائین می آید ؛ اعلی درجه آن بالاترین درجه ، و پائین ترین مرحله آن نازل ترین آنهاست ، و هر مرتبه از مراتب فوق بر مرتبه مادون خود مهیمن و مسیطر است .

و به عکس درجات بهشت ، مراتب جهنّم از پائین شروع می شود و به بالا می آید ؛ و شدیدترین مرتبه ، مرتبه پائین تر است ، و بعد از آن ، بالای آن است و همین طور تا برسد به مرتبه اوّل .

و نیز از آنچه گفته شد به دست می آید که هر درجه بالای از بهشت در حکم فاعل درجه پائین تر است تا برسد به پائین ترین درجه ، و هر درجه از پائین جهنّم در حکم فاعل درجه بالاتر از آنست تا برسد به بالاترین درجه ؛ و ما بحول و قوۀ خداوند امید است در مباحث جنّت و نار مشروحاً بیاناتی داشته باشیم ؛ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ .

۱- آیه ۳ ، از سوره ۵۷ : الحديد

مجلس ششم

شفاعت و مسائل کلی آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
 إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ آتَا مِنْ عِنْدِ الرَّحْمَنِ
 عَهْدًا .

(آیات هشتاد و پنج تا هشتاد و هفتم ، از سوره مریم :

نوزدهمین سوره از قرآن کریم)

«ای پیغمبر بیاد آور!» روزی را که ما متقیان را مجتمعاً به سوی خداوند بخشنده محشور خواهیم نمود! و مجرمان و تبه کاران را به سوی جهنم وارد خواهیم ساخت؛ در آن هنگام هیچکس قدرت و توانائی بر شفاعت را ندارد، مگر آن کسی که از خداوند بخشنده عهدنامه توحید و تقرب کامل را اخذ نموده باشد.»

بحث شفاعت از بهترین و عالی‌ترین اباحت معاد است؛ و چه در آیات قرآنیّه و چه در روایات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین سخن از این موضوع بسیار به میان آمده است، و در بین باحثین نیز مذاکره و گفتگو زیاد شده است، تا به حدّی که بعضی تا آنجا زیاده روی کرده‌اند که شفاعت را به نصّاب و معاندان هم رسانیده‌اند و همه را مشمول شفاعت محمّدیّه دانسته‌اند، و برخی آنقدر کوتاه آمده‌اند که شفاعت را به کلی انکار، و فقط در امور تکوینیّه مجری دانسته‌اند، و در امور تشریحیّه عفو و اغماض از مجرم و عذاب الهی را امری مُنکر پنداشته‌اند.

کتابهایی که از طرفین در ردّ و اثبات نگاشته شده است بسیار زیاد است، و بحث‌های طویل الذّیل نیز فراوان شده است. و بهترین بحث‌هایی که اخیراً در این موضوع شده است، و بر پایه تفسیر آیات به آیات مبتنی است و از روایات صحیحه و بحث‌های اجتماعیه و فلسفیّه نیز برخوردار است، بحث‌های حضرت استاد گرانقدر ما: علامه طباطبائی در «المیزان»^۱ است، و نیز در رساله معاد^۲ به نوبه خود با نهایت ایجاز و اختصار از ارتباط زنجیری آیات قرآن استفاده کرده‌اند.

و ما به حول و قوه خداوند متعال امیدواریم به مقدار کافی در این موضوع بحث و در اطراف و جوانب آن بررسی کامل به عمل

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، از ص ۱۵۶ تا ص ۱۸۸

۲- «رسالة الإنسان بعد الدنیا» نسخه خطّی، از ص ۵۶ تا ص ۶۳

آوریم. اینک نظری اجمالی به معنای شفاعت در لغت می‌افکنیم:

در «لسان العرب» گوید: «شَفَعَ لِي، يَشْفَعُ، شَفَاعَةً، وَ تَشَفَّعَ؛ یعنی طلب کرد. و شَفِيعَ همان شَافِعَ است که جمع آن شُفَعَاءُ آید، و در قرآن کریم که آمده است: مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا،^۱ یعنی عملی را بر عملی دیگر زیاد کند.

و در حدیث دربارهٔ حدود آمده است که:

إِذَا بَلَغَ الْحَدُّ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفَّعَ.^۲

و در احادیث، ذکر شفاعت در امور دنیا و آخرت، زیاد به میان آمده است و آن عبارت است از درخواست گذشته و اغماض از گناهان و جرائم. و مُشَفَّعٌ کسی را گویند که شفاعت را قبول کند، و مُشَفَّعٌ کسی را گویند که شفاعت او قبول شود.»

و در «تاج العروس» گوید: «شَفَعٌ به معنای زیادی است و در

۱- قسمتی از آیه ۸۵، از سورهٔ ۴: النِّسَاءُ: «هر کس شفاعت نیکوئی کند برای خود او بهره‌ای است از آن شفاعت؛ و هر کس شفاعت نکوهیده‌ای بنماید برای او نیز نصیبی است از آن شفاعت.»

۲- «زمانی که جرم گناهکاری که مستلزم اجرای حدّ شرعی است به حاکم شرع رسید و حکم حدّ بنا شد جاری شود، خداوند لعنت کرده است کسی را که برای رهایی مجرم نزد حاکم شفاعت کند، و لعنت کرده است آن کسی را که این شفاعت را قبول کند.»

و این حدیث را مالک در «موطأ» در کتاب حدود، حدیث ۲۹ آورده است.

معنای آیه مبارکه **مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً** راغب گوید معنایش آنست که: کسی منضم شود به غیر خودش و او را کمک کند و **شَفَع** و **شَفِيع** او گردد در کار خیر و یا در کار شرّ، و در منفعت و مضرت آن با او مشارکت نماید. و بعضی گفته‌اند که مراد آنستکه انسان راهی را برای دیگری در کار خیر یا کار شریّ باز کند و آن دیگری به او در این عمل اقتدا کند، پس این شخص جفت او در آن عمل شده است؛ همچنانکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً قَبِيحَةً فَلَهُ إِثْمُهَا وَإِثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.^۱

و در «صحاح اللغة» گوید: «**شَفَع** در مقابل **وَتَر** است که همان معنای زوج باشد؛ شما می‌گوئید: **كَانَ وَتَرًا فَشَفَعْتُهُ شَفْعًا**، تک بود، من آنرا جفت و زوج قرار دادم.»

و در **نهایه** ابن اثیر همان چیزی را که از «لسان العرب» نقل کردیم ذکر کرده است.

و در «مجمع البحرین» گوید: «**شَفِيع** صاحب شفاعت است؛ خداوند فرموده است: **مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا**. گفته شده است: مراد آنست که هر کس بین دو نفر را صلح دهد، برای او بهره‌ای از آن می‌باشد؛ **وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً سَيِّئَةً**،

۱- «کسی که سنت نیکویی در بین مردم بگذارد، از برای اوست اجر آن سنت و اجر تمام کسانی که به آن عمل میکنند؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، از برای اوست گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن سنت عمل می‌کنند.»

یعنی مثلاً برای نمّامی بسوی نیمه برود و بین دو نفر اختلاف اندازد، از برای او گناهی از آن نیمه می‌باشد.»

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «از «ناظم الأطبّاء» و «صراح اللّغة» نقل است که به معنای خواهش‌گری و پایمردی آید. و در یادداشت‌های دهخدا به معنای خواهش‌گری و خواهش‌گری کردن و پایمردی آید. و در «مهذب الأسماء» و «السّامی فی الأسمی» به معنای خواهش آمده است. و در «ناظم الأطبّاء» به معنای توسّط و میانجی‌گری و پادرمیانی است. و نیز در «ناظم الأطبّاء» به معنای درخواست و استدعای عفو و بخشش آمده است. و در یادداشت‌های دهخدا نیز به معنای میانگی در پیش شاهی یا بزرگی تا بر گناهکار بخشاید. و در «فرهنگ آندراج» گوید: فارسیان به معنی آمرزش خواستن گنهکار را با لفظ کردن و بردن استعمال نمایند.»

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که شفاعت به معنای تقویت کردن و امداد نمودن و نیرو بخشیدن به چیزی و یا به کسی است که ضعیف باشد، و نیازمند به کمک و معاونت و نیرو باشد. و این لغت را از نقطه نظر تأیید و تقویت آن موجود نیازمند به قوه استعمال کنند تا او به سرحدّ اعتدال و کمال و عدم نیازمندی در آید؛ مثلاً عصای دست نیازمند به عصا را شفیع گویند، چون صاحب عصا به واسطه ضعف بدن و پا و کمر محتاج به عصاست و این عصا کمک می‌کند و رفع نیازمندی او را می‌نماید، و برای حرکت و راه رفتن

به واسطه تکیه به عصا نیازمندی او مرتفع و جبران می‌گردد .
 اما پا را شفیع نمی‌گویند گر چه یک پا نیز موجب تقویت پای
 دیگر است و با یک پا انسان نمی‌تواند راه برود ؛ برای آنکه در عصا
 ملاحظه عنوان تقویت بدن در حال رفتن و ایستادن لحاظ شده است ،
 ولی در پایین معنی ملاحظه نشده است . و شَفْع در مقابل وَثَر است ؛
 یعنی یگه و تنهایی که نیازمند به تأیید و تقویت نیست .
 و بنابراین ما سه لغت داریم : شَفْع و وَثَر ، زَوْج و فَرْد ، اَثْمِین و
 واحد .

واحد یعنی یک ، که در آن هیچ معنایی غیر وحدانیت
 یعنی یکی بودن ملاحظه نشده است ؛ و در مقابل آن اَثْمِین است
 یعنی دو که فقط عدد واحد ، بدون هیچ لحاظ دیگری یکبار تکرار
 شده است .

فَرْد یعنی تنها ، که در آن مقابله با عدد زوج که به معنای جفت و
 دو لنگه‌گی و دوپایگی است لحاظ شده است ؛ و در مقابل آن زَوْج
 است یعنی جفت بودن و دو لنگه و دو پایه بودن .

وَثَر یعنی تنهایی که محتاج به کمک و معاونت نیست ؛ و در
 مقابل آن شَفْع است ، یعنی کمک و معاون و مؤید چیزی که در او
 نیازمندی به کمک ملحوظ گردیده است .

و لهذا در ماده و تر در «مجمع البحرین» گفت است : «گفته شده
 است که : در تفسیر آیه کریمه وَالشَّفْع وَالْوَثَرِ مراد از وتر روز عرفه و
 مراد از شفع روز عید قربان است . و گفته شده است که : مراد از وتر

خداست و مراد از شفع مخلوقات است که از واجاً خلقت یافته‌اند. و گفته شده است که: مراد از وتر آدم ابوالبشر است که به زوجه‌اش حوّا زوج گردید. و گفته شده است که: مراد از شَفْع و وَثْر نماز است که بعضی از آن وتر و بعضی از آن شفع است.» - انتهی

یعنی یک رکعتی که فی حدّ نفسه تامّ و تمام است، و یک نماز دیگری که بدون ضمّ رکعت دوّم به رکعت اوّل تامّ و تمام نیست. و بطور کلی می‌توان گفت که شفع عبارت است از انضمام وسیله و اسبابی به چیزی و یا به کسی تا با او جفت گردد بعد از آنکه تنها بود، و بدین جهت در نیل مراد خود فائق آید و به مطلوب برسد؛ مراد و مطلوبی که هیچ‌گاه بدون انضمام این وسیله و سبب، به جهت ضعف و قصور او برای او میسور نبود.

و ما در مکالمات روزانه و محاورات عرفیه و اجتماعیه خود چه بسیار لفظ شفاعت را استعمال می‌کنیم و از قریحه مکتسبه از اجتماع و تعاون، همین معنی را بر وصول به مقصود و حوائج حیاتی خود اراده می‌نمائیم.

و بنا بر آنچه گفته شد، نه در لغت و نه در محاورات عرفیه، کلمه شفاعت، اختصاص به شفاعتِ تکوینی و یا اختصاص به شفاعت تشریحی ندارد، بلکه شامل هر دو قسمت است.

و شفاعت از مصادیق سببیت است؛ یعنی واسطه قرار دادن سببِ متوسطِ نزدیک را بین سببِ اوّل که دور بوده است، و بین مُسَبَّبِ آن، چه در اسبابِ خارجیّه و چه در اسبابِ تشریحیه.

شفاعت تکوینیّه
و تشریحیّه
دربارهٔ خداوند

خداوند متعال هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریح ، شفیع است .

اما در جهت تکوین ، به علّت آنکه تأثیر از ناحیهٔ اوست و سببیت بالأخره به او منتهی می‌گردد ؛ خداوند مالک کاخ آفرینش و عالم وجود و ایجاد است بطور کلی . و بنابراین همهٔ علّت‌ها و سبب‌ها که بین ذات اقدس او ، و بین مسبب‌ها به نحو واسطه قرار میگیرند و موجب نشر رحمت و نعمت‌های لاتعدّ و لاتحصای او بر عالم مخلوقات و صنایع بدیعیّه او واقع می‌شوند ، همگی راجع به او و از اوست .

پس تمام این سلسلهٔ علل و اسباب ، هر یک چون واسطهٔ فیض است ، دارای حقیقت شفاعت است ؛ و خداوند نیز شفیع و شافع است بلکه شَفِيعُ الشَّافِعِينَ و أَشْفَعُ الشَّافِعِينَ است .

و معلوم است که از جهت تکوین ، انطباق معنای شفاعت بر شؤون اسباب و علل وجودیّه متوسطه واضح است ؛ چون این علل و اسباب متوسطه ، چون فرشتگان و انواع مجردّه و غیرها ، از صفات علیا و اسماء حسّناى خداوند ، رحمت و إحياء و إمامته و رزق و علم و قدرت و غیرها را میگیرند و به سوی این ماهیّات عدمیّه و مفتقره و محتاج افاضه می‌کنند ، و عالم امکان را با این طراوت و زیبائی و عالم صنع را با این حیرت انگیزی و شگفت‌آوری بر پا می‌دارند . در قرآن کریم داریم :

لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ

إِلَّا بِإِذْنِهِ ۱

«برای خداست و ملک طلق خداست ، آنچه که در آسمان‌ها و زمین است ؛ چه کسی است که بدون اذن او بتواند در نزد او شفاعت کند؟» و نیز داریم :

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ۲

«به درستی که پروردگار شما خداوند است ؛ آن کسی که

آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید ، و سپس بر عرش خود استیلا یافت . تدبیر امر به دست اوست ؛ هیچ شفيعی نیست مگر پس از اذن او.»

ظاهر این آیات ، بیان شفاعت در تکوین است ؛ چون همانطور که ذکر شد شفاعت تکوینی عبارت است از واسطه قرار گرفتن علل و اسباب ، بین ذات مقدس خداوندی و بین مسببات و موجودات خارجیه ؛ در تدبیر و تنظیم وجودشان ، و در بقاء و استدامه آنها در عالم خلقت .

و اما در جهت تشریح ، خداوند تبارک و تعالی در عین رفعت و علو خود ، به این عالم انسان خاکی و خاک نشین تفضلی فرموده ؛ و با ارسال پیامبران ، و انزال کتب آسمانی ، و وضع احکام و قوانین از اوامر و نواهی ، و عکس العمل آنها از تبعات مخالفت و موافقت که

۱- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

ثواب و عقاب در دار آخرت است ، ما را از نعمت سیر تشریحی در راه تکامل برخوردار فرموده است . و بر این اساس پیامبران آمدند و مردم را به رحمت و نعمت خداوند بشارت دادند و از عواقب وخیم خیانت و جنایت و ستم بر حذر داشتند .

حجّت بر مردم تمام شد ؛ و بیّنه و برهان ، آنها را به پیروی از صراط مستقیم الزام کرد .

و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ؕ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .^۱

«و تمام شد کلمه پروردگار تو ای پیامبر ، از جهت راستی و استواری ! هیچ تغییر دهنده و تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست ؛ و اوست یگانه شنوا و دانا.»

و برای شفاعت در امور تشریحی و پیدا کردن و شناختن موقع و موقعیت آن ناچار از ذکر مقدمه‌ای هستیم تا آنکه به خوبی مفاد و معنی و محلّ آن من جمیع الجهات روشن شود :

مقدمه : ما شفاعتی را که در امور اجتماعیّه
 به کار می‌بریم ، یا برای جلب منفعتی است
 و یا برای دفع ضرری ؛ ولیکن نسبت به هر
 منفعتی و یا دفع هرگونه مضرّتی بطور
 اطلاق و عموم و بدون هیچ‌گونه شرطی نمی‌توان کلمه شفاعت را به
 کار برد .

۱- آیه ۱۱۵ ، از سوره ۶ : الأنعام

چون شفاعت نمودن را ، در آنچه که عِلل و اسباب تکوینیّه از خیر و شرّ متضمّن آنهاست ، مانند گرسنگی و تشنگی ، و سرما و گرما ، و صحّت و مرض به کار نمی‌بندیم ؛ بلکه در این گونه از امور به اسباب طبیعیّه متوسّل می‌شویم و با وسائل مناسب ، مانند : خوردن و آشامیدن ، و پوشیدن لباس ، و در خانه و محفظه زیست کردن ، و علاج مرض را نمودن خود را از گزند آفات مصون میداریم .

و ما فقط در خیرات و شرور و مضارّی که از ناحیه وضع قوانین و احکام اجتماعیّه‌ای که در حکومت‌های اجتماعی به نحو خصوص و یا عموم مقرر و معتبر دانسته شده است ، شفاعت می‌کنیم . چون می‌دانیم که در دائره مولویّت و عبودیّت ، و در نزد هر حاکم و محکوم علیّه ، احکام و قوانینی است و امر و نهی است که چون مکلف بدان امتثال ورزد و اطاعت کند ، توابع آن از پاداش‌های نیک و مدح و ثناء و ارتقاء رتبه و اعطاء مال و جاه بدو عائد خواهد شد ؛ و چون از امتثال آنها سر باز زند ، توابع آن از عقاب‌های مادّی و ضررهای معنوی بدو خواهد رسید .

و بطور کلی اگر مولائی و ولیّ امری به بنده و آنچه در تحت حکومت اوست و در زیر فرمان و پرچم سیادت و اولویّت اوست ، به امری و یا نهی فرمان دهد ، در صورت امتثال ، پاداش پسندیده و نیکوئی خواهد داشت ؛ و در صورت تمرد و عدم انقیاد ، پاداش ناپسند و نکوهیده‌ای در بر خواهد داشت .

پس در اینجا دو گونه قانون و اعتبار موجود است : قانون حکم و

فرمان ، و قانون پاداش که در اثر مخالفت و یا موافقت فرمان وضع و اعتبار می‌شود .

و در تمام حکومت‌های جهانی و بین المللی و حکومت‌های خصوصی ، و بین هر فردی از افراد انسان و افراد زیر دست او ، این اصل و قاعده کلی : قانون و فرمان ، و پاداش در برابر موافقت و یا مخالفت قانون ، دور میزند .

و اگر فردی از افراد انسان بخواهد به بهره‌مادی و یا معنوی واصل گردد ، و به حسب آنچه که اجتماع برای او مقرر کرده است ، موجباتش در نزد او نباشد ؛ و یا اینکه ضرری را و شری را که در اثر مخالفت عهده و تکلیف متوجه او شده است از خود دور کند ، و در نزد او دافع این ضرر که همان امتثال امر و خروج از عهده تکلیف است نبوده باشد ؛ این جا جای شفاعت است .

و به عبارت دیگر هر گاه بخواهد به پاداش نیکویی برسد ، و تهیئه اسباب آن را از اطاعت اوامر مولویه و اجتماعیّه ننموده باشد ؛ و یا بخواهد پاداش سخت و عقابی را از خود بردارد ، بدون آنکه تکلیف متوجه به خود را به جای آورده باشد ؛ اینجا جای شفاعت است ، و در این صورت معنی و حقیقت آن به ظهور می‌رسد و اثر می‌کند ؛ ولیکن باید دانست که این امر شفاعت بطور کلی و مطلق صورت نمی‌بندد و طرفی به خود نمی‌گیرد ، مگر در مواردی خاصّ .

مثلاً کسی که اصولاً لیاقت تلبّس به کمال مخصوصی را ندارد ، یا آنکه رابطه‌ای که او را به صاحب شفاعت ربط دهد در میان نباشد ،

مانند شخص عامی و عادی که مثلاً بخواهد ریاست دانشکده‌ای را به عهده گیرد و یا در کرسی تدریس بنشیند، و مانند شخص طغیانگر مکاری که ابداً سر تسلیم در برابر مولای خود فرود نمی‌آورد؛ در اینجا شفاعت سودی ندارد.

چون شفاعت موجب تتمیم و تکمیل علت است، نه آنکه سبب مستقل در تأثیر باشد.

از اینها گذشته باید تأثیر شفاعتِ شفیع در نزد صاحب شفاعت گزاف و بیهوده‌گوئی نباشد و بدون سبب و موجب صورت نگیرد، بلکه باید شفیع امری را در نزد صاحب شفاعت ابراز کند که در او اثر کند و او را متقاعد نماید و بدین وسیله موجب پاداش نیک گردد، و یا آنکه پاداش سخت و عذاب را از میان بردارد.

شفیع نمی‌تواند به مولی بگوید که مولویت خود را باطل کن و دست از عبودیتِ عبت باز دار! و بنابراین از عقاب و پاداش او صرف نظر کن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: دست از حکم مجعول و تکلیفی که به بندهات نمودی باز دار! و آن حکم را یا بطور کلی و یا بطور خصوصی دربارهٔ بندهات نسخ کن! و بنابراین از عذاب او رفع یدکن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: که قانون مجازات را بطور عموم، و یا در خصوص این واقعه باطل کن! و بنابراین مجازات مکن!

پس بنابراین برای شفیع هیچگونه اثری در مرحلهٔ مولویت و عبودیت بین بنده و مولی، و در مرحلهٔ حکم و فرمان، و در مرحلهٔ جزاء حکم و پاداش فرمان نیست؛ و در این سه مرحله دخالتی ندارد.

بلکه شفیع بعد از آنکه این جهات سه گانه را رعایت می نماید ،
یا متمسک می گردد به صفاتی که در مولای حاکم است و آن صفات
ایجاب عفو و گذشت از گناه کار را میکند ، مانند سیادت و بزرگواری و
کرم و سخاوت و شرافت او و أصالت ریشه و تبار او ؛ و یا متمسک
می گردد به صفاتی که در بنده گناهکار است و آن صفات موجب
جلب رحمت و عطوفت و رأفت حاکم می شود و عوامل مغفرت و
اغماض را در کانون وجود او به جوشش می آورد ، مانند مذلت ، و
مسکنت و حقارت و پریشانی و بدی احوال بنده ؛ و یا متمسک
میگردد به صفاتی که در خود اوست ، یعنی در خود شفیع است ،
مثل قرابت و نزدیکی او نسبت به صاحب شفاعت ، و کرامت او و
علو رتبه و درجه او ، و رفعت منزلت او در نزد صاحب آن .

و بدین طریق می تواند به او بگوید که : من تقاضا ندارم که از
مولویت خود و از عبودیت بنده خود رفع ید کنید ! و تقاضا ندارم که
حکم خود را باطل نمائید ! و یا از قانون جزاء و پاداش دست بردارید !
بلکه تقاضا مندم که از گناه او اغماض کنید ! و او را مورد عُفران و
گذشت خود قرار دهید !

به جهت اینکه شما دارای شرف و سیادت و کرم و رأفت
هستید ! از عذاب او نفعی نمی برید ! و از گذشت درباره او زیانی
نمی بینید ! و یا به جهت اینکه او مردی است جاهل و مسکین و حقیر
و مقام شما بلندتر است از آنکه در امر او پافشاری نمائید ! و یا به جهت
اینکه من در نزد شما مقام و منزلتی دارم که ایجاب می کند حاجت مرا

بر آورید! و در عفو و تخلیص او بذل مرحمت و توجّهی کنید!
 و در حقیقت، شفیع موضوع دیگری را که مستلزم حکم
 جدیدی است پیش می‌آورد و بر اساس آن موضوع تقاضای عفو
 می‌کند. و آن موضوع ساخته تحکیم بعضی از عوامل مربوط به مورد
 است، که در رفع عذاب و کیفر سخت شخص مجرم مؤثر است، که
 آن عوامل بر عامل دیگری که سبب وجود حکم و ترتب پاداش و کیفر
 است حاکم می‌گردد.

و مراد ما از این تحکیم و حکومت، آنست که موضوع مورد
 حکم اوّل را از جای خود بر می‌دارد و آن را داخل در تحت موضوع
 حکم دیگری قرار می‌دهد، که آن عفو و اغماض و غفران است.
 و بنابراین حکم اوّل که مجازات است بر موضوعش جاری
 نمی‌شود، به جهت آنکه این مورد از مصادیق موضوعیت موضوع
 خارج شده است، نه آنکه شامل آن موضوع می‌شود و بعد از شمول
 بطور تضادّ، حکم او را ابطال می‌کند؛ مانند ابطال اسباب متضادّه در
 طبیعت که بعضی حکم بعضی دیگر را به معارضه و غلبه در تأثیر
 باطل می‌کنند.

پس حقیقت شفاعت تضادّ و تصادم و تراحم نیست، بلکه
 واسطه قرار گرفتن در رسانیدن نفع و یا در برطرف کردن ضرری است
 از روی موضوع بر اثر طرییان و جریان عنوان تازه‌ای که روی آن
 موضوع وارد شده است و بالتّیجه موضوع را از عنوان حکم مجازات
 خارج کرده و در تحت عنوان حکم غفران و گذشت در آورده است.

و بنا بر آنچه گفته شد ، شفاعت از مصادیق سببیت است که بین سبب اول و مسبب فاصله می شود و نمی گذارد که آن سبب اول حکم ضرری را روی موضوع بیاورد ؛ بلکه بر اساس این توسط ، حکم گذشت و عفو را روی موضوع می آورد .

حال که این مقدمه دانسته شد ، می گوئیم که :

از اینجا خوب به دست می آید که از نقطه نظر شفاعت تشریح هم ، شفاعت در نزد خداوند اشکال و محذوری ندارد ؛ چون بنا بر آنچه گذشت معلوم شد که عنوان شفاعت در موارد تخطی و تجاوز با شرائط خاصه در نزد حاکم علی الإطلاق جائز است . و در این باره آیاتی از قرآن مجید وارد شده است ، چون :

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا .^۱

«در آن روز قیامت شفاعت از کسی پذیرفته نیست ، مگر از کسی که خداوند به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد.» و چون :

و لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ .^۲

«و در نزد خداوند شفاعت کسی مقبول نیست و سودی نمی بخشد ، مگر برای کسی که خداوند به او اجازه شفاعت را داده

۱- آیه ۱۰۹ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سبأ

است.» و چون :

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ
بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى^۱.

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمان هستند و هیچ‌گونه شفاعت آنان سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه خداوند به کسی که اراده کند و مورد پسندش باشد، اذن و اجازه دهد.» و چون

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۲.

«و هیچ کس غیر از خداوند، صاحب اختیار شفاعت نیست، مگر کسی که به حق شهادت دهد و دانای به امر شهادت باشد.» این آیات، شافعیت را برای جماعتی از فرشتگان و مردم، بعد از اجازه و رضایت خداوند اثبات می‌کند؛ چون ملک و امر اختصاص به خدا دارد، لذا او می‌تواند امر را تملیک به غیر کند و حق شفاعت را که اولاً و بالذات برای ذات مقدس خود اوست، ثانیاً و بالعرض به دیگری بسپارد.

و این حق بندگان صالح و فرشتگان مقرب الهی است که به ذیل رحمت حضرتش تمسک کنند، تا با عفو و مغفرت و گذشت و اغماض، از صفات علییای او بهره‌مند شده، و

**شفاعت
بندگان صالح
به امر خداوند**

۱- آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النجم

۲- آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزخرف

بنده‌ای از بندگانش را که بواسطهٔ معصیت دچار بدی احوال و گرفتاری گردیده است مشمول عنایات او بنمایند، تا از بلیهٔ عقوبت خارج شود و از مصداق حکم شامل مجرمین بیرون آید. زیرا که همانطور که دانستیم تأثیر شفاعت به نحو حکومت است، نه به نحو تضاد و تصادم و تراحم و تعارض.

آری خداوند قادر و تواناست که در مورد عفو و غفران، هرگونه تبدیل و تغییری بدهد و یا هرگونه حجابی و پوششی را روی کردار ناشایستهٔ بندهٔ خود بپوشاند؛ مگر او نفرموده است که:

فَأُولَٰئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۱.

«بندگان خداوند رحمن (که یکایک صفات و حالات آنان را شمرده است) کسانی هستند که بدی‌های کردار آنان را خداوند به خوبی‌ها و نیکی‌ها مبدل می‌سازد.»

و همانطور که سابقاً دانستیم: خداوند، هم می‌تواند سیئات را به حسنات تبدیل کند، و هم می‌تواند عمل موجود را معدوم کند؛ همچنانکه گفته است:

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا ۲.

«و ما وارد شدیم بر آن عملی که انجام داده بودند و آن را چون گرد و غبار پراکنده، نابود ساختیم.»

و هم می‌تواند عمل خوبی را موجب مغفرت و کفارهٔ عمل

۱- قسمتی از آیهٔ ۷۰، از سورهٔ ۲۵: الفرقان

۲- آیهٔ ۲۳، از سورهٔ ۲۵: الفرقان

زشتی قرار دهد؛ همچنانکه گفته است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

«اگر از کارهای بزرگی که شما از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید،

ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم.»

و نیز فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ

ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۲.

«خداوند شرک را نمی‌آمرزد و غیر از شرک را برای هر کس که

بخواهد می‌آمرزد.»

و معلوم است که این عدم مغفرت شرک در غیر مورد ایمان و

توبه است؛ چون اگر کسی مشرک باشد و سپس موحد گردد، نفس

همین توحید، توبه اوست و موجب غفران. پس شرک در حال شرک

قابل آمرزش نیست نه بعد از توحید که تبدل موضوع شده است. و

بنابراین با وجود ایمان و توبه شرک هم مانند سائر گناهان قابل غفران

است.

باری، و هم خداوند می‌تواند تکثیر عمل قلبی را بنماید؛

همانطور که گفته است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا^۳.

«هر کس عمل نیکی انجام دهد برای او ده برابر پاداش خواهد

۱- قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴: النَّسَاء

۲- صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النَّسَاء

۳- صدر آیه ۱۶۰، از سوره ۶: الْأَنْعَام

بود.»

و هم می‌تواند عمل معدوم را موجود کند؛ همچنانکه در آیهٔ متابعت ذریّه در ایمان و حقوق آنان به آباء و اجدادشان در عمل گذشت.^۱

البته این کارها را خداوند گزاف و بدون جهت نمی‌کند، بلکه بر اساس مصلحت مقتضی و علت متوسطی که در بین باشد بجا می‌آورد، بنابراین چه اشکالی دارد که از جملهٔ آن اسباب و علل متوسطه، شفاعت شافعین از انبیاء و اولیاء مقربین و عباد صالحین او بوده باشند؟ آیا در این امر ظلمی است و این امر امرگزافی است؟

در بسیاری از آیات قرآن کریم، شفاعت را در

شفاعت در

نزد خداوند به‌طور مطلق مردود می‌شمارد،

آیات قرآن

مانند آیه:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.^۲

«ای گروه بنی اسرائیل! بپرهیزید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس شفاعت قبول نشود و عوض و فدا پذیرفته نگردد، و هیچ کس مورد نصرت و یاری و معاونت دیگری قرار نگیرد.»

۱- آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور: وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ.

۲- آیه ۴۸، از سوره ۲: البقرة

و نیز فرماید: **وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ**.^۱

«بر حذر باشید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس عوض و فدا قبول نشود و شفاعت نیز هیچ گونه ثمری نرساند، و ایشان مورد کمک و نصرت هیچ کس واقع نشوند.»
و نیز فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةَ وَ لَا شَفَعَةَ وَ الْكٰفِرُونَ هُمْ الظّٰلِمُونَ**.^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست و کافران ایشانند ستمگران.»

برای توضیح و تبیین مفاد این آیات و تعیین مصداق آن ناچار از ذکر مقدمه‌ای هستیم:

مقدمه:

حکومت و سلطنت‌های دنیوی با انواع شوون و اختلاف طرز آنها، و با اقسام قوای مقننه و حاکمه و مجریه آنها، بر اساس نیازمندیهای حیات دنیا پایه‌گذاری شده است.

و منظور و مقصود از این قوانین رفع احتیاجات مردم است

۱- آیه ۱۲۳، از سوره ۲: البقرة

۲- آیه ۲۵۴، از سوره ۲: البقرة

بر حسب آنچه را که عوامل زمانیّه و مکانیّه اقتضا می‌کند. و چه بسا در آنها بدون ضابطه و میزان کلی، دگرگونی‌هایی از قبیل تبدیل مالی به مالی، و یا مقامی به مقامی، و یا حکمی به حکمی، پیدا می‌شود؛ و البته این در قانون مجازات نیز شاید بیشتر باشد.

چون جرم و جنایت در قوانین موضوعه زندگی، حبس و جریمه و اعدام و اسقاط رتبه و درجه و سائر اقسام مجازات را در بردارد، و در این جا چه بسا حکم مجازات به واسطه اغراض مختلفی تغییر پیدا می‌کند؛ و حاکم حکم را تغییر می‌دهد به جهت پیش آمدن واقعه‌ای که ایجاب تغییر این مجازات را می‌نماید.

مثل آنکه شخص مجرم که در آستانه جریمه است، اصرار و ابرام می‌کند که بتواند عواطف قاضی را تحریک کند، تا او را مورد رحمت قرار دهد و از مجازات او صرف نظر نماید.

و مثل آنکه به قاضی رشوه دهد و او را از مجرای حکم صحیح خود منحرف سازد، و به خلاف حق حکم دهد.

و مثل آنکه شخص مجرم شفیعی را به نزد حاکم بفرستد تا وساطت و میانجیگری کند، و یا شفیع را نزد مجری حکم بفرستد تا از اجراء آن نسبت به مجرم دست بردارد.

و مثل آنکه عوض و فدا بدهد، و به جای خود دیگری را چون فرزند و غلام و برادر را به حاکم بسپارد، و حاکم او را به جای مجرم مجازات کند؛ و این البته در صورتیست که نیاز حاکم آماده به مجازات نسبت به این عوض بیشتر از نیاز او نسبت به شخص مجرم باشد، و

در این صورت مجازات را از مجرم بر می‌دارد و بر عوض و فدا وارد می‌کند .

و مثل آنکه مجرم از اقوام و عشیره و از دوستان و یاران خود یاری می‌طلبد، و آنها جمع می‌شوند و برای کمک و معاونت مجرم در تخلص و رهائی از پاداش، همدست و همدستان می‌شوند و او را رها می‌سازند .

این طرز تخلص به شفاعت و رشوه و غیرها، از قدیم الأیام در بین ملت‌ها رائج و دارج بوده است .

بت پرستان قدیم و غیر آنها از ملت‌های کهن
شفاعت در نزد
 چنین معتقد بودند که : زندگی آخرت عیناً به
بت پرستان
 مثابه زندگی دنیاست و قانون علل و اسباب
 مادی و طبیعی نیز در آنجا جاری و ساری است و تأثیر و تأثر طبیعی
 برقرار است .

و بنا بر همین جهت برای خدایان خود انواع و اقسام هدایا و قربانی‌ها را برای گذشت از مجازاتشان و یا برای امداد و کمک در امور معیشتشان می‌کردند، و یا اینکه به شفاعت آنها تکیه می‌زدند، و یا اینکه برای خلاصی خود فدیة می‌دادند، و یا اینکه برای استنصار خود، از نفوس مردم و یا از آلات جنگی مدد می‌گرفتند و با خود در میان قبرها، غلامان خود را دفن می‌کردند و به انواع سلاح خود را مسلح می‌نمودند تا بدین وسیله در هنگام مجازات با کثرت اعوان و انصار و با داشتن حربیه و سلاح بتوانند از خود دفاع کنند و مجازات و

کیفر سخت را از خود دور نمایند .

و ما امروز در موزه‌های دنیا چیزهای بسیاری را می‌بینیم که حاکی از این طرز تفکر اقوام جاهلیت بوده است .

در نزدیکی اهرام ثلاثه که قبور فراعنه مصر است زمین وسیعی مدفن بردگان آنها بوده است ، که چون در اثر فشار کار و رنج فراوان جان می‌سپردند و یا در اثر مختصر مخالفت اعدام می‌شدند ، جسد آنان را در نزدیکی قبور خود دفن می‌کردند تا به هنگام رستخیز از موالیان خود دفاع کنند و به قیام برخیزند .

حتی آنان با مردگان خود ، از انواع و اقسام زینت‌ها و جواهرات دفن می‌کردند تا در آخرت از آنها بهره گیرند ، و انواع اسلحه را با آنها دفن می‌کردند تا از خود دفاع نمایند . و چه بسا با شخص مرده ، از کنیزان زیبا و رعنا در میان لحد مرده قرار می‌دادند تا مرده با آنها انس داشته باشد و تنها و کسل نشود ، و چند مرد شجاع را نیز در لحد می‌گذارند که حکم آجودان باشی آن فرعون مستکبر بوده باشد ، و از حبوبات مانند گندم و عدس و غیرهما را با مواد مومیائی تعقیم می‌کردند تا نپوسد و در روز رستخیز مرده از آن بهره گیرد .

و در متحف‌ها و موزه‌های دنیا اشیاء کثیری از این قبیل را می‌نگریم .

و این طرز تفکر و شبیه به آن نیز در بین بعضی از طوائف اسلامیّه پیدا شد ، و در اقوام مختلف چه از جهت زبان و چه از جهت نژاد رسوخ کرد و در بین آنها با توارث باقی ماند ؛ و چه بسا در اعقاب

مختلفه و نسل های متفاوت به رنگها و شکلهای گوناگونی پدیدار شد .
قرآن کریم ، با تمام این عقائد باطله و آراء کاذبه و توهّمات
واهیبه ، به مبارزه برخاسته است و چهاراً اعلان می کند که : **وَالْأَمْرُ
يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** ^۱ .

«در روز بازپسین امر فقط و فقط برای خداست و هیچکس و
هیچ چیزی را یارای دخالت نیست.» و می گوید که :
وَرَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ^۲ .

«و ستمگران عذاب الهی را مشاهده می کنند ، و تمام
اسباب های دنیوی و هرگونه حيله ها و میانجیگیری ها و وسائل حفظ
و مصونیت از پاداش ، از روی آنان بریده و قطع خواهد شد.» و
می گوید که :

**هٰنَا لَكَ تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْءِيْهِمْ
الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ** ^۳ .

«در روز رستاخیز ، هر نفسی آنچه را که از اعمال خود از پیش
فرستاده است واضح و آشکار می سازد ، و تمام مردم به سوی مولی و
صاحب اختیار حقیقی خود که حضرت حق است جلّ و عزّ ،
بازگشت می کنند ، و آنچه را که در دنیا به دروغ نسبت می داده و افترا
می بستند همه از نزد آنها گم و نابود می شود.»

۱- ذیل آیه ۱۹ ، از سوره ۸۲ : الإنفطار

۲- ذیل آیه ۱۶۶ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- آیه ۳۰ ، از سوره ۱۰ : یونس

و می‌گوید: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤَا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ^۱.

«فرشتگان به ستمگران می‌گویند: حَقًّا که شما به نزد ما تک و تنها آمده‌اید همچنانکه ما شما را در اولین مرحله آفرینش خلق نمودیم! و آنچه را که از متاع دنیا ما به رسم امانت به شما سپردیم، همه را پشت سر انداختید! و هیچکدام از آن یاران و شفیعیانی را که می‌پنداشتید آنها در کار شما کمک کنند و در امر شما شرکت نمایند، با شما نمی‌بینیم!

حَقًّا بین شما و بین آنها جدائی افتاد! و آنچه را که گمان داشتید، همگی در بوته فنا و نابودی و گمی سپرده شد و به دیار نیستی رفت.»

و غیر از این آیات نیز آیات بسیاری داریم که دلالت دارند بر اینکه آن عالم و آن نشأه از اسباب دنیویّه خالی است، و ارتباطات طبیعیّه و روابط مادّیّه، حتّی نَسَب و حَسَب کاری نمی‌کنند.

و این یک قانون کلی و سنّت عمومی و اساسی است که تمام آن اقوایل کاذبه و دعاوی واهیّه ملل کهن را باطل می‌کند و تمام آن فرعونیت‌ها و استکبارها را به باد فنا می‌دهد.

این به طور کلی و به عنوان یک اصل اساسی است که همه

۱- آیه ۹۴، از سوره ۶: الأنعام

متفرّعات از آن چشمه می‌گیرند .

و اما به طور خصوص ، قرآن مجید نیز به مبارزه با یکایک از این گفتارهای زشت و ناهنجار برخاسته است .
در آن دو آیه‌ای که با **آتَّقُوا** شروع شد ، بطور تفصیل بیان می‌کند که هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در مکافاتِ عمل : به اینکه کسی به جای دیگری مجازات ببیند ، و یا شفاعت و میانجیگری کسی را بپذیرند ، و یا عوض و فدا قبول کنند و به جای مجرم ، دیگری را مکافات نمایند ، در کار نخواهد بود و مجرمان به هیچ وجه مورد یاری و معاونت دوستان خود قرار نمی‌گیرند .

و نیز بیان می‌کند که : **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا** .^۱

«روز رستاخیز روزی است که هیچ کس : هیچ دوستی و صاحب اختیاری نمی‌تواند به هیچ نحوی رفع گرفتاری و نیازمندی از حبیب خود و دوست خود و صاحب ارتباط با خود بنماید.»

و نیز فرماید که : **يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مِمَّا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ**

عَاصِمٍ .^۲

«روز بازپسین روزی است که شما همه به قهقرا روی گردانیده و به پشت می‌روید ! و هیچ حافظ و پاسداری را در برابر امر خدا ندارید!»

و نیز فرماید که : **مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ * بَلْ هُمْ آلِ يَوْمٍ**

۱- صدر آیه ۴۱ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- صدر آیه ۳۳ ، از سوره ۴۰ : المؤمن

مُسْتَسْلِمُونَ^۱.

«چه شده است که نمی‌توانید به یاری و کمک یکدیگر برخیزید؟! آری شما امروز قهراً سر تسلیم فرود آورده‌اید!»

و نیز فرماید که: وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ^۲.

«و غیر از خداوند چیزهائی را می‌پرستند که به آنها ضرری نمی‌رساند و منفعتی هم ندارد، و می‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند؛ ای پیامبر بگو: آیا می‌خواهید چیزی را به خدا بفهمانید که او علم به آنها در آسمان‌ها و زمین ندارد؟! پاک و منزّه‌تر و عالی و رفیع‌تر است خداوند از آن چیزهائی را که آنها شریک او قرار می‌دهند!»

و نیز فرماید که: مَا لِلْمُظَلِّمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ^۳.
«برای ستمکاران هیچ یار و قوم مهربان، و هیچ شفیع پذیرفته‌ای نیست.»

و نیز فرماید که: فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ^۴.

۱- آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۳۷: الصّافات

۲- آیه ۱۸، از سوره ۱۰: یونس

۳- ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: المؤمن

۴- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشعراء

«و برای ما هیچ شافعی از شفاعت کنندگان نیست ، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

اینها و نظائر آن از آیات کریمه قرآنیّه ، نفی وقوع شفاعت و تأثیر وسائط و اسباب را در روز قیامت می کند .

اثبات شفاعت
خوبان در
آیات قرآن کریم

در مقابل این دسته از آیات که بطور کلی و قطعی ، نفی شفاعت را می کند ، آیات دیگری در قرآن کریم داریم که بدون شک إجمالاً اثبات شفاعت را می نماید :

مثل گفتار خدای تعالی : **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ** ^۱.

«خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و هر چه که میان آن دو است را در مدت شش روز آفرید ؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت . برای شما غیر از او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست ! آیا شما متذکر نمی شوید!؟»

و مثل گفتار دیگرش : **لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ** ^۲ .
«غیر از خداوند برای آنها صاحب اختیار و شفیع نیست.»
و مثل گفتار دگرش : **قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا** ^۳ .

۱- آیه ۴ ، از سوره ۳۲ : السَّجْدَة

۲- قسمتی از آیه ۵۱ ، از سوره ۶ : الْأَنْعَام

۳- صدر آیه ۴۴ ، از سوره ۳۹ : الزُّمَر

«بگو ای پیغمبر که تمام مراتب و درجات شفاعت ، اختصاص

به خدا دارد.»

و مثل گفتار دیگرش : لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ .^۱

«از برای اوست آنچه در آسمانها و در زمین است . کیست که بدون اذن و اجازه او در نزد او شفاعت کند ؟ خداوند می داند آنچه را که در برابر آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست ؛ و به هیچ چیزی از علم او نمی توانند احاطه یابند ، مگر بقدری که خداوند بخواهد.»

و مثل گفتار دیگرش : إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ .^۲

«بدرستیکه پروردگار شما خداوند است ؛ آنکه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت . تدبیر امر به دست اوست و هیچ شافعی بدون اذن او شفاعت کننده نیست.»

و مثل گفتار دیگرش :

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُۥٓ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا

۱- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- صدر آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

خَلَفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادْنَا مِنْهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ۱.

«و می‌گویند: خداوند برای خود فرزندی قرار داده است؛ پاک و منزّه است خداوند از این نسبت، بلکه (پیامبران و فرشتگان) بندگان بزرگوار خدا هستند که در گفتار از او سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌کنند.

خداوند می‌داند آنچه را که در برابر آنهاست، و آنچه را در پشت سر آنهاست. و آن پیامبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر نسبت به کسانی که دین آنها پسندیده باشد و از خشیت پروردگار در بیم و هراس باشند.»

و مثل گفتار دیگرش: وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۲.

«هیچ کس از کسانی که غیر خدا را می‌پرستند، حق شفاعت در روز قیامت را ندارند، مگر آن خداپرستانی که به حق شهادت دهند و دارای علم و معرفت به موضوع شهادت باشند.»

و مثل گفتار دیگرش: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۳.

«و دارای مقام شفاعت نمی‌شود، مگر آن کسی که در تحت عهده تعهدات الهیه بوده باشد.»

۱- آیات ۲۶ تا ۲۸، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزخرف

۳- آیه ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

و مثل گفتار دیگرش: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**^۱.

«در آنروز شفاعت کسی سودی ندارد، مگر شفاعت کسیکه خداوند به او اذن شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد، خداوند داناست به آنچه در برابر آنهاست، و به آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان چنین توانی ندارند که علمشان بر خداوند احاطه کند.»

و مثل گفتار دیگرش: **وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أذِنَ لَهُ**^۲.

«و شفاعت شفاعت خواهی سودی ندارد، مگر نسبت به کسیکه اذن شفاعت از خدا گرفته باشد.»

و مثل گفتار دیگرش: **وَ كَمِ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى**^۳.

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمانها هستند و به هیچوجه شفاعتشان سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خداوند نسبت به هر کس که بخواهد و بپسندد، اذن در شفاعت را بدهد.»

در این آیات چنانچه با کمال دقت ملاحظه شود، معلوم

۱- آیه ۱۰۹ و ۱۱۰، از سوره ۲۰: طه

۲- صدر آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

۳- آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النجم

می‌گردد که بعضی از آنها شفاعت را مختصّ خداوند متعال شمرده است؛ مانند سه آیه اوّل که از سوره سجده و انعام و زمر ذکر شد، و برخی از آنها دلالت دارد که با اذن و رضایت خداوند، دیگران هم می‌توانند شفاعت بنمایند.

و علی کُلّ تقدیر، از این آیات بدون هیچگونه شکّ و تردیدی استفاده شفاعت می‌شود؛ غایه الامر بعضی از آنها شفاعت را اصالهً به خداوند فقط نسبت می‌دهد، بدون آنکه در شفاعت دیگری را نیز سهیم و شریک سازد، و بعضی دیگر از آنها شفاعت را به غیر خداوند هم با اذن و رضای خدا نسبت می‌دهد.

و سابقاً دانستیم که آیاتی نیز داریم که بطور کلی نفی شفاعت را می‌کند؛ و هیچ منافاتی بین آن عمومات عدم شفاعت و بین این آیات وارده در شفاعت نیست؛ زیرا این نسبت بر وجه عموم و خصوص است، و معلوم است که همیشه خاص را مقدم می‌دارند و عمومات عامّ بواسطه دلیل خاصّ تخصیص می‌خورد، پس ادله داله بر شفاعت در بعضی از موارد بخصوصه، در واقع ادله عامّ را تفسیر می‌کند؛ و این نظیر عمومات عدم نصر است که می‌فرماید: **وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ**، و تخصیص می‌خورد به آیه **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ**، که بدون شکّ این استثناء متصل قرینه برای تخصیص آن عمومات عدم نصر است و در حکم استثناء منفصل برای آنها می‌باشد.

حال باید دید که آیا نسبت بین این دو دسته از آیات که اثبات

شفاعت می‌کنند عموم و خصوص است؟ و طبق قواعد اصولیه باید عموماتِ نفی شفاعت از غیر خداوند را به آیات وارده در اثبات شفاعت، نسبت به مأذونین از جانب خداوند متعال، و نسبت به پسندیدگان و متعهدان، تخصیص بزنیم؟ و یا نه این چنین نیست، زیرا که اصولاً بین آنها تعارضی نیست گر چه به نحو عموم و خصوص باشد.

بیان این مطلب آنستکه بگوئیم: این آیات هم
مانند بسیاری از آیات قرآن می‌باشد که در
عین آنکه صفتی و یا فعلی را منحصرأً به
خداوند متعال نسبت می‌دهد، آن صفت و یا
فعل را به غیر او هم نسبت می‌دهد؛ مانند
آیات وارده در علم غیب که از طرفی آن را از غیر خدا نفی می‌کند و
منحصرأً اختصاص به ذات اقدس او می‌دهد، و از طرف دیگر آنرا
مختص به خدا می‌داند و به غیر او هم با رضایت او نسبت می‌دهد.
چون آیه: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا**
اللَّهُ.^۱

«بگو ای پیغمبر: در آسمانها و زمین هیچکس به غیب علم و اطلاع ندارد مگر خداوند.»

و چون آیه: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ**.^۲

۱- صدر آیه ۶۵، از سوره ۲۷: التَّمَل

۲- صدر آیه ۵۹، از سوره ۶: الأنعام

«و خزینه‌های غیب در نزد خداوند است؛ هیچکس را غیر از او بر آن علم و اطلاعی نیست.»
 که این دو آیه بطور کلی، نفی علم غیب را از غیر خداوند می‌نمایند.

و چون آیه: **عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ**^۱.

«خداوند عالم به غیب است؛ و بر علم غیبش کسی را مطلع نمی‌گرداند، مگر آن رسول و فرستاده‌اش را که مورد پسند و رضایت او باشد.»

که در این آیه صریحاً می‌فرماید: رسولان خود را که مورد پسند و رضایت او هستند، از غیب خود مطلع می‌گرداند؛ و معلوم است که بین این آیات تعارضی نیست؛ آنچه از علم غیب را خدا می‌داند، **أَوَّلًا وَبِالذَّاتِ وَبِالْأَصَالَةِ** می‌باشد و آنچه را که از غیب به دیگری می‌دهد **ثَانِيًا وَبِالْعَرَضِ وَبِالْمَجَازِ** است.

پس بالأخره علم غیب از ذات اقدس او به غیر تجاوز نکرده است؛ چون در کسانی که علم غیب دارند غیریتی نیست، وجودشان اندکاکی است و علم غیب خداوند است که در آنها متجلی شده و ظهور کرده است.

و اینگونه سرایت علم غیب اختصاصی ذاتی هیچ منافی با بهره‌برداری پاکان و خوبان، چون رسولان مرضی و پسندیده نیست؛

۱- آیه ۲۶ و صدر آیه ۲۷، از سوره ۷۲: العن

و در عین آنکه بالوجدان ما علوم غیب را در نزد پیامبران و امامان و اولیای خدا کم و بیش می‌یابیم، آن علم غیب منحصرأً اختصاص به ذات اقدس او دارد و بس.

و بنا بر این در عین آنکه از غیب خود به مَن آرْتَضَى مِن رَسُولٍ می‌دهد، لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ ثابت و در جای متین و استوار خود بر جاست؛ فافهم و تأمل که ادراک این حقیقت عین توحید است.

و مانند آیات وارده در تَوَفَّى (میرانیدن) و خَلَقَ (آفریدن) و رِزْقَ (روزی دادن) و تَأْثِيرَ (اثر رسانیدن) و حُكْمَ (حکومت کردن) و فرمان دادن) و بسیاری دیگر از موضوعات که در قرآن کریم آمده است و در اسلوب قرآن شایع است، که در عین آنکه هر کمالی را از غیر خدا نفی می‌کند، برای خداوند اَصَالَةً و برای غیر او با اذن و مشیّت او اثبات می‌کند.

و ما بحول الله و قوّة در مجلس ششم از مجلد اول همین دوره از «معاد شناسی» بحث کافی در پیرامون این موضوع نموده‌ایم، و مبین داشته‌ایم که: تمام موجودات بهیچوجه من الوجوه استقلالاً دارای کمالی نیستند، بلکه خداوند کمالات را به آنها تملیک فرموده است؛ پس هر موجودی در عالم مُلک و یا مَلَكُوت هر کمالی دارد أَوْلًا و بِالذَّاتِ مالِ خداوند است و اختصاص به او دارد و ثانیاً و بِالْعَرَضِ یعنی به تملیک خدا و به اذن و مشیّت او، به این موجود داده شده است. و عنوان عَرَضِی و مجازی که موجودات در این کمالات دارند هیچگاه اختصاص آن کمال را به نحو ذاتی و اصلی و

حقیقی از ذات اقدس او جلّ و عزّ سلب نمی‌کند .
 و این معنی در همه جای قرآن به چشم می‌خورد ؛ و حَقّاً از معجزات معارف توحیدیّه این کتاب الهی است .
 و محصّل کلام آنکه : هیچگونه عَطائی در عالم ربوبیت نیست که قدرت و أمر را از دست خدا خارج کند و موجب فقر و نُقصان او گردد، و هیچگونه منعی وجود ندارد که او را مجبور به حفظ چیز ممنوع کند و سلطنت او را باطل سازد .
 و از آنچه گفتیم دانسته شد که : آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند ، اگرراجع به روز رستاخیز باشد ، آن را از غیر خدا به نحو استقلال نفی می‌کند ؛ و آیاتی که اثبات می‌کند ، برای خداوند به نحو اصالت و استقلال ، و برای غیر او با تملیک و اذن اوست ، پس شفاعت در روز قیامت با اذن خدا ثابت است ؛ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ** .

آنچه تا به حال ذکر کردیم درباره اثبات ثبوت شفاعت روز رستاخیز از روایات عامّه ضبط و ثبت نموده‌اند .

اما از نظر عامّه ، روایات وارده ، در جمیع کتابهای معتبر آنان چون صحاح ششگانه («صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و «سُنَن نَسَائِي» و «سُنَن أَبِي دَاوُد» و «سُنَن ابْنِ مَاجَه») و سه کتاب مشهور و معروف دیگر آنان ، چون «مُسْنَدُ أَحْمَد حَنْبَل» و

«موطأ مالک» و «سنن دارمی» موجود است ، و مفسرین آنها در کتب تفسیر و حاکم در «مستدرک» و طبرانی در «معجم کبیر» و سیوطی در «جامع الصغیر» آورده‌اند ؛ و اینک ما چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم :
 سیوطی از حضرت رسول الله روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند : شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي .^۱ «شفاعت من در روز قیامت برای افرادی از امت من است که معصیت کبیره انجام داده باشند».

و أَيْضاً : شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مِنْ أَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي .^۲

«شفاعت من در قیامت برای امت من ، نسبت به کسی است که اهل بیت مرا دوست داشته باشد».

و أَيْضاً : شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَقُّ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا .^۳

«شفاعت من در روز قیامت حق است ، پس کسی که به آن ایمان نیاورد از اهل شفاعت من نخواهد بود».

۱- «جامع الصغیر» حرف شین ، این روایت را از احمد حنبل و از ابی داود و از نسائی و از ابن حبان و از حاکم در «مستدرک» همگی از جابرین عبدالله أنصاری ، و نیز از «معجم کبیر» طبرانی از ابن عباس ، و نیز از خطیب در «تاریخ بغداد» از ابن عمر و از کعب بن عُجْرَة آورده است .

۲- «جامع الصغیر» حرف شین ، از خطیب در «تاریخ» از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است .

۳- «جامع الصغیر» حرف شین ، در روایت صحیح از ابن منیع از زیدین ارقم و متجاوز از ده نفر از دیگر صحابه روایت کرده است .

و ابن حنبل از رسول الله آورده است : شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا .^۱

«شفاعت من برای کسیست که به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ از روی اخلاص گواهی داده باشد.»

و نیز آورده است که : إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَشْفَعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .^۲

«من امید دارم که شفاعت من در روز قیامت پذیرفته گردد.»

و نیز در تفسیر آیه شریفه : عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا آورده است : قَالَ : الشَّفَاعَةُ .^۳ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ .^۴

رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم در این آیه مبارکه مقام محمود را به شفاعت تفسیر کرده اند . و گفته اند : «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز آورده است که : وَ أُرِيدُ ... أَنْ أُوْخِرَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .^۵ وَ إِنِّي أَخَّرْتُ عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي .^۶

۱- «مسند أحمد حنبل» جلد دوم ، ص ۳۰۷ و ص ۵۱۸

۲- همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۳۴۷

۳- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۴۴۴

۴- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۸

۵- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۳۱۳ ، ص ۴۰۹ ، ص ۴۳۰ ، ص ۴۸۶ ، ص ۴۸۷

۶- همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۲۰ ؛ و در روایات شیعه این روایت به لفظ ادَّخَرْتُ آمده است ، یعنی من ذخیره کردم و نگاهداشتم ، و البته از نقطه نظر معنی بهتر است . و ممکنست در روایات عامه نیز ادَّخَرْتُ بوده است و ناسخ و یا راوی ، دال را در موقع نوشتن فراموش کرده باشد .

رسول خدا فرموده‌اند: «من می‌خواهم تقاضا و خواهش خود را از خدای خودم تأخیر بیندازم، و آن را شفاعت برای امت خودم در روز قیامت قرار دهم. و عطیّه‌ای که به من از ناحیه خدا میرسد، من آنرا برای شفاعت امت خودم قرار داده‌ام.»

مسلم و دارمی از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که: **أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ**^۱. «من در روز قیامت اولین شفاعت کننده هستم.»

و نیز مسلم آورده است که: **أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ يَشْفَعُ فِي الْجَنَّةِ**^۲. «من اولین کسی هستم از مردمان که در بهشت شفاعت می‌کند.» و ابن ماجه روایت کرده است که: **يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ**^۳.

«در روز قیامت سه طائفه شفاعت می‌کنند: پیغمبران، و پس از آن علماء، و پس از آن شهیدان.»

و بسیاری از آنها روایت کرده‌اند که خداوند به پیامبر خطاب کرد:

۱ و ۲- «سنن دارمی» مقدمه ۸؛ و «صحیح مسلم» کتاب ایمان، حدیث

۳۳۰ و ۳۳۲

۳- «سنن ابن ماجه» کتاب زهد، باب ۳۷؛ این روایت را در «خصال» صدوق از طریق خاصه از پدرش از حمیری از هرون از ابن صدقه از جعفر بن محمد از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است. («خصال» طبع سنگی، باب الثلاثة، ج ۱، ص ۷۵)

وَقُلْ تُسْمَعُ ، وَ سَلْ تُعْطَهُ ، وَ اَشْفَعْ تَشْفَعُ !^۱

«هر چه می‌خواهی بگو که سخت پذیرفتنی است ، و هر چه می‌خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد ، و هر چه می‌خواهی شفاعت کن که شفاعتت مورد قبول است!»

و أحمد حنبل از أَبَا بَرزَةَ از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم روایت کرده است که : **إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَمَنْ يَشْفَعُ لِأَكْثَرِ مَنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ.**^۲

«حَقًّا که در اُمَّت من افرادی هستند که هر یک از آنها در روز قیامت بیشتر از تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَرَ را شفاعت می‌کند.»

و حاکم در «مستدرک» با اسناد متصل خود از أَبُو هُرَيْرَةَ و از حُدَيْفَةُ یمانی روایت کرده است که آن دو نفر گفته‌اند که : رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم گفته‌اند که : خداوند مردم را در روز قیامت گرد می‌آورد و در آن وقتی که بهشت را نزدیک می‌کند مؤمنین بر پا می‌ایستند و همگی به نزد آدم أَبَوَالْبَشَرِ علیه الصَّلوة و السَّلَام می‌روند و می‌گویند : ای پدر ما ! بهشت را برای ما باز کن !

آدم در پاسخ می‌گوید : مگر چیزی غیر از گناه پدرتان آدم شمارا

۱- «صحيح بخارى» در كتاب توحيد باب ۱۹ و ۲۴ و ۳۶ ، و كتاب رقاق ، باب ۵۱ ، و كتاب أنبياء ، باب ۳ ؛ و «صحيح مسلم» كتاب إيمان ، حديث ۳۲۲ و ۳۲۷ ؛ و «صحيح ترمذی» در كتاب صفت قیامت ؛ و ابن ماجه در كتاب زهد ؛ و دارمی در مقدمه ۸ ؛ و أحمد حنبل ، در ج ۱ ، ص ۵

۲- «مسند أحمد حنبل» ج ۴ ، ص ۲۱۲

از بهشت بیرون کرد؟! من اهلّیت و موقعیت اینکار را ندارم! به نزد
ابراهیم خلیل الله بروید و از او بخواهید!

مؤمنین به نزد ابراهیم می آیند ، و ابراهیم به آنها می گوید :
من صاحب این موقعیت نیستم! من خلیل خدا بودم از پشت
پشت پرده! شما به نزد موسی بروید که خدا با او سخن گفت!
مؤمنین به نزد موسی می آیند و موسی به آنها میگوید : من
اهلّیت اینکار را ندارم به نزد عیسی بروید .

حضرت عیسی می گوید : من اهلّیت این کار را ندارم به نزد
محمّد صلی الله علیه وآله وسلم بروید!

حضرت رسول الله بر پا می ایستند و اذن از جانب خداوند
می رسد و امانت و رَحِم نیز با آن حضرت فرستاده می شوند و بر طرف
راست و چپ صراط می ایستند . در این حال اولین شما از صراط
مانند سرعت برق عبور می کند .

من گفتم : ای رسول خدا! سرعت برق چیست؟ حضرت فرمود:
آیا ندیدی که برق چگونه می گذرد و عبور می کند و در یک چشم بر
هم نهادن بر می گردد!؟

و از این گذشته ، مانند سرعت باد ، و سرعت حرکت پرندگان ، و
حرکت با چهارپایان ، اعمال مردم آنها را با سرعت های متفاوت از
صراط عبور می دهد ؛ وَ نَبِّئُكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصِّرَاطِ ؛ رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ .^۱
«و پیامبر شما پیوسته بر روی صراط ایستاده است و ندا می کند :

۱- «مستدرک حاکم» ج ۴ ، ص ۵۸۸ و ۵۸۹

ای پروردگار من! سلامت بدار، سلامت بدار!

روایات شفاعت
از طریق شیعه
 و اما روایات وارده از طریق شیعه در کتب معتبره از حدّ استفاضه گذشته و به مرحله تواتر معنوی رسیده است؛ پس می‌توان گفت که مسأله شفاعت اجماعی است.

شیخ طبرسی فرموده است: «امّت اجماع کرده‌اند بر آنکه برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت مقبول است، و اگر چه در کیفیت آن خلاف نموده‌اند. در نزد ما طائفه امامیه شفاعت اختصاص به بر انداختن مضارّ و از بین بردن عذاب گناهکاران مؤمنی که مستحقّ عذابند دارد. و معتزله می‌گویند: شفاعت برای گناهکاران نیست، بلکه برای زیادی منفعت برای مطیعین و تائبین است.

و در نزد ما جماعت امامیه برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، و اصحاب برگزیده آن حضرت، و ائمه طاهرین از اهل بیت، و مؤمنین صالح العمل ثابت است. و خداوند تعالی به سبب شفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را نجات می‌دهد؛ و مؤید این گفتار، خبری است که وارد شده و امّت آنرا تلقّی به قبول کرده است، و آن گفتار رسول الله است که: **اَدْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايَرِ مِنْ أُمَّتِي.** «من شفاعت خود را برای گناهکاران به گناهان کبیره از امّت خود ذخیره نموده‌ام و نگاهداشته‌ام.» و نیز آنچه را که در روایات اصحاب ما - رضی الله عنهم - مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که:

إِنِّي أَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَشْفَعُ، وَيَشْفَعُ عَلَيَّ فَيُشْفَعُ، وَيَشْفَعُ
 أَهْلُ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ، وَإِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ لِيُشْفَعَ فِي أَرْبَعِينَ
 مِنْ إِخْوَانِهِ كُلِّ قَدِ اسْتَوْجَبَ النَّارَ.^۱

«من در روز قیامت شفاعت می‌کنم و شفاعت من پذیرفته است، و علی شفاعت می‌کند و شفاعت او پذیرفته است، و اهل بیت من شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان نیز پذیرفته است؛ و حَقّاً که پست‌ترین مؤمنی که به او شفاعت داده می‌شود، دربارهٔ چهل تن از برادرانش شفاعت می‌کند، که هر یک از آنان مستحق آتشند.»

صدوق با سند متصل خود از انس بن مالک روایت کرده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَقَدْ سَأَلَ سُؤلاً؛ وَقَدْ خَبَأَتْ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۲

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته‌اند: از برای هر پیامبری در خواستی است که به آن درخواست از خدا تمنائی دارد، و مسؤل و حاجت خود را سؤال می‌نموده است؛ و من درخواست خود را پنهان کردم تا شفاعت من برای امت من در روز قیامت بوده باشد.»

و صدوق نیز از قَطَّان از سُكْرِي از جوهری از مُحَمَّد بن عمار از

۱- «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلد ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴

۲- «خصال» طبع حروفی، ص ۲۹

پدرش روایت کرده است که :

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا : الْمِعْرَاجَ وَالْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ .^۱

«حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند : هر کس که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست : معراج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، و بازپرسی و گفتگوی در میان قبر ، و شفاعت.»

و شیخ طوسی در خیر أبوذرو سلمان روایت کرده است که قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي مَسْأَلَةً فَأَخَّرْتُ مَسْأَلَتِي لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَفَعَلَ ذَلِكَ - تا آخر حدیث .^۲

«أبوذرو سلمان گفته‌اند که : رسول الله فرموده‌اند : خداوند حق یک سؤال و خواهش مهمی را به من داد ، و من آن درخواست را برای شفاعت مؤمنان در روز قیامت به تعویق انداختم ، و خداوند قبول نمود.»

و نیز صدوق با سند متصل خود ، از سعید بن جبیر ، از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : أَعْطَيْتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي : جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا ، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَ أُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ ، وَ

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۷۷

۲- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۳۷ به نقل از «أمالی» شیخ طوسی ، طبع

سنگی ، ص ۳۶

أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ ، وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةَ .^۱

«رسول اکرم صلی الله علیه وآله گفتند: به من پنج چیز عنایت شده است که به هیچکس قبل از من داده نشده است: زمین برای من سجده گاه و پاک کننده شد، و با ترس در دل دشمنان یاری شدم، و غنیمت برای من حلال شد، و جوامع کلمات به من اعطاء شد، و شفاعت به من داده شد.»

و أحمد بن محمد برقی، از پدرش، از حمزة بن عبدالله، از ابن عمیره از ابو حمزه روایت کرده است که:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفَاعَةً.^۲

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند: که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله شفاعت است.»

و نیز روایت می کند از پدرش از فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه که او گفت: لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفَاعَةٌ فِي أُمَّتِهِ ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيعَتِنَا ، وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِمْ .^۳

«از برای رسول خدا صلی الله علیه وآله شفاعت است در امت او، و از برای ماست شفاعت در شیعیان ما، و از برای شیعیان ماست شفاعت در اهل بیتشان.»

و نیز روایت کرده است از عمر بن عبدالعزیز از مفضل یا غیر او،

۱- «خصال»، طبع حروفی، ص ۲۹۲

۲- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۴

از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر آیه شریفه: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ**، فرموده‌اند: «شافعین ائمه هستند، و صدیق از مؤمنین می‌باشند»^۱

و نیز روایت کرده است از پدرش از قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه، **قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَنَا جَارًا مِنَ الْخَوَارِجِ يَقُولُ: إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمُ نَفْسُهُ فَكَيْفَ يَشْفَعُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَيَّ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.**^۲

«گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: همسایه‌ای دارم که از خوارج است و می‌گوید: در روز قیامت همه هم و غم محمد برای خودش است، پس چگونه می‌تواند شفاعت کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: کسی از گذشتگان و آیندگان نیست جز اینکه روز قیامت محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه وآله است.»

و شیخ طوسی با اسناد متصل خود روایت کرده است از محمد ابن عبدالرحمن از حضرت صادق علیه السلام: **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِشِيعَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَشْفَعُ لِعَدَدِ رَبِيعَةَ وَ مَضَرَ.**^۳

۱ تا ۳- «محاسن برقی» ج ۱، ص ۱۸۴

۳- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۶

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: شیعیانِ علی بن ابی طالب را سبک مشمارید! چون یک تن از آنان چنین قدرتی دارد که در روز قیامت به اندازه تعداد نفرات قبیلهٔ ربیع و مُضَر، شفاعت می‌کند.»

عجیب است از شفاعت ائمهٔ معصومین در دنیا تا چه برسد به آخرت، و چه بسیار از گرفتاریها و معضلاتی که به شفاعت آنها حل شده است؛ ما در اینجا دو داستان از شفاعت حضرت موسی بن جعفر علیهما السَّلام و توسَّل به قبر مبارک آن حضرت بیان می‌کنیم، تا بر همین اساس نیز شفاعت آن سروران در آخرت روشن شود.

داستان اوّل راجع به خود این حقیر است؛ و توضیح آنکه: در ماه مبارک رمضان سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریهٔ قمریه، برای زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین و اقامت در کربلا معلی، از نجف اشرف که محلّ اقامت دائمی بود، با عیالات به کربلا مشرف شدیم، و اطاقی تهیّه نموده و از برکات حضرت سیّد الشهداء علیه السَّلام بهره‌مند می‌شدیم. در آن سنه، ماه مبارک رمضان در فصل گرما بود، و عادت من چنین بود که شبها چون کوتاه بود نمی‌خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده می‌خوابیدم، و سپس وضو می‌گرفتم و عازم حرم مطهر می‌شدم. در حرم تا ظهر می‌ماندم و نماز را بجای آورده به منزل مراجعت می‌کردم.

دوستی داشتم به نام حاج عبدالزّهرا گراوی که عرب بود و

مردی متدین و روشن ضمیر و ساکن کاظمین . و گهگاهی به کربلا بخصوص در شبهای جمعه برای زیارت مشرف می شد ، و برای آنکه روزه اش نشکند همان شب پس از زیارت مراجعت می کرد ؛ خدایش رحمت کند ، یک سال است که فوت کرده است .

یکی از روزها که من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم که به حرم مطهر مشرف گردم ، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیبی مرا گرفته است ، با مشقت و فشار زیاد تا صحن مطهر آمدم ولی هیچ میل به تشرّف نداشتم ، مدّتی در گوشه صحن نشستم ، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد ، تا نزدیک ظهر شد .

در این حال ، ناگهان یک حال نشاط و سرور زائد الوصفی در خود مشاهده کردم ، برخاستم و با کمال رغبت مشرف شدم و کماکان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم .

همان شب مرحوم حاج عبدالزّهراء از کاظمین به کربلا مشرف شد ، و گفت : سید محمّد حسین ! این چه حالی بود که امروز داشتی؟! قریب ظهر بود که من در حجره خود در بغداد بودم ، و دیدم که حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر می بری ! فوراً سیّاره خود را سوار شدم و به کاظمین آمدم و برای رفع این حال تو حضرت موسی بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم ، حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد .

داستان دیگر از مرحوم آیه الحقّ و الیقین آیه الله العظمی آقای سید جمال الدّین گلپایگانی تغمّده الله برحمته است . ایشان از مردان

پاک و منزّه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حقّ متعال بودند. مردی متین و استوار و مراقب و می‌توان او را جمال السّالکین إلى الله تعالی نام برد. اعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمّل و ایثار و زهد و مراقبت و سعّه نفس و دانش قوی بود.

حقّاً سیمای او نمونه ظاهر و بارزی از علماء راستین، و مشایخ طائفه حقّه مذهب جعفریه بود. و آئینه و آیتی از سیر و سلوک ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین، و یاد آورنده خدا و عالم آخرت بود.

هنوز چشمان اشک آلود آن مرحوم برای آشنایان، و ناله‌ها و سوزهای شبانه برای همسایگان که در محله حویش نجف اشرف بودند حکایاتی است شنیدنی. تا این سنه که یکهزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه است بیست و دو سال است که رحلت نموده، (رحلت ایشان در بیست و نهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه اتفاق افتاد) و مقبره ایشان در وادی السلام نجف است؛ رحمه الله علیه رحمه واسعة.

نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت که: **عَاشَ سَعِيدًا وَ مَاتَ سَعِيدًا**. زیرا تمنای حرکت به سوی خدا، و رفع حجابهای ظلمانی و نورانی، و پیوستن به لقاء الله من جمیع الجهات، و ادراک مقام فناء و اندکاک انائیّت در ذات اقدس حضرت حقّ سبحانه و تعالی اولین برنامه روش و منهاج او بود؛ و دعای اللهم ارزقنا

التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ ، وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ^۱ ، نه تنها ورد زبان ، بلکه حال نفس ، و تحقق و شهود دل تابناک و ضمیر منورش بود .

پیوسته صحیفه سجّادیه در مقابل او روی کتاب‌های مطالعه بود، و از مناجات خمسه عشر حضرت سجّاد بسیار لذت می‌برد و غالباً آنها را می‌خواند و از حفظ بود، و بالأخص به مناجات هشتم که مناجات مُریدین است بسیار عشق می‌ورزید .

اطاق مطالعه همیشگی ایشان در بیرونی و طبقه فوقانی و اطاق محقری بود، و بالأخص در تابستان گرم نجف سخت و مشکل بود . گرفتاریها و شدائد از اطراف و اکناف روی آور بود، و در این اواخر به کسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جراحی پرستات نموده و روی تخت افتاده، و ادرار بوسیله لوله‌ای در ظرفی زیر تخت می‌ریخت . و قرض ایشان چه برای امرار مخارج شخصی، و چه برای طلاب به حدّ اعلی رسیده بود . و خانه مسکونی خود را به چهار صد دینار عراقی به جهت مصرف یک عمل جراحی که برای یکی از ارحامشان پیش آمد کرده بود، به رهن گذاشته بودند، و از جهات داخلی منزل نیز ناراحت و در شدائدی بسر می‌برد .

۱- از ادعیه حضرت امام زین العابدین علیه السّلام است که در سجده تکرار می‌نمودند و ترجمه‌اش اینست : «بار پروردگارا ! به ما روزی کن که پهلو از این خانه غرور دنیا تهی کنیم، و به سوی خانه جاودان آخرت مجدّانه دل دهیم، و استعداد مرگ را قبل از رسیدن آن به ما عنایت فرما.»

این حقیر در هفته یکی دوبار به خدمتش می‌رسیدم و تا اندازه‌ای برای من گفتگو داشت. در این حال که یک روز وارد شدم دیدم: در حالیکه به پشت روی تخت افتاده، و سنّ از هشتاد سال گذشته است، صحیفهٔ کوچک خود را می‌خواند و اشک می‌ریزد و در عالمی از سرور و بهجت و نشاط و لذّت است که حقّاً زبان از وصف آن عاجز است. کأنّه از شدّت انس با خدایتعالی، در پوست نمی‌گنجد و می‌خواهد به پرواز در آید.

سلام کردم، گفت: بنشین! ای فلانکس از حالات من که تو خبر داری (و در اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها: از مرض و جراحی، و تنهائی، و ناملایم بودن وضع داخلی، و هوای گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غیرها).

عرض کردم: آری! و سپس با یک تبسم ملیحی رو به من کرد و فرمود:

من خوشم، خوش؛ کسیکه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

باری، یک روز برای ما نقل می‌کرد که در مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و بدین کیفیت بود که نفس خود را افاضه کنندهٔ علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می‌دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد، و من مُعطی و مُفیض فیض وجود به ماهیّات امکانیه و قوالب وجودیه هستم.

این حال من بود، و از طرفی علماً و اجمالاً نیز می دانستم که این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ماسوی.

چند شبانه روز اینحال طول کشید، و هر چه به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم و در باطن تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید، تصمیم گرفتم به کاظمین مشرف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

هوا سرد بود، به سوی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از نجف عازم کاظمین شدم، و چون وارد شدم یکسره به حرم مطهر مشرف شدم. هوا سرد و فرش های جلوی ضریح را برداشته بودند، سر خود را در مقابل ضریح روی سنگ های مرمر گذاشتم و آنقدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ های مرمر جاری شد.

هنوز سر از زمین بر نداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد، و فهمیدم که من کیستم؟ من چیستم؟ من ذره ای هم نیستم، من بقدر پر گاهی قدرت ندارم؛ اینها همه مال خداست و بس، و اوست مفیض علی الإطلاق، و اوست حیّ و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و قدرت دهنده، و رازق و روزی رساننده؛ و نفس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق.

در اینحال برخاستم و زیارت و نماز را بجای آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم ، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حیّ و قادر در تمام عوالم می دیدم ، تا یکبار که به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم ، در وقت مراجعت به منزل ، در میان کوچه حالتی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم . این یک حالی بود که امیرالمؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر علیهما السلام عالی تر و دقیق تر بود ، و آن حال مقدمه حصول اینحال بود .

اینها همه شواهد زنده ایست از شفاعت آن سروران و امامان ، ولی البتّه باید محکم گرفت و دست برد نداشت ، و مانند مرحوم آقا سید جمال الدّین سر مسکنت و مذلت در آستانشان فرود آورد ، تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند .

جز توره قبله نخواهیم ساخت گرنوازی تو که خواهد نواخت؟
 یار شو ای مونس غمخوارگان چاره کن ای چاره بیچارگان
 درگذر از جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم
 چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی به که رو آوریم

لَنْ أُبْرِحَ الْبَابَ حَتَّى تُصَلِّحُوا عَوْجِي

وَ تَقْبَلُونِي عَلَى عَيْبِي وَ نُقْصَانِي^۱

۱- «از این در ، روی نمی گردانم و نمی روم تا زمانی که شما کژی مرا اصلاح کنید ! و با همه عیب و نقصانی که دارم مرا بپذیرید!»

فَإِنْ رَضِيْتُمْ فَيَاعِزِّي وَ يَا شَرَفِي

وَ إِن أُبَيِّتُمْ فَمَنْ أَرْجُو لِغُفْرَانِي^۱

ای در تو مقصد و مقصود ما وی رخ تو شاهد و مشهود ما
 نقد غمت مایه هر شادئی بندگیت به زهر آزادی
 کوی تو بزم دل شیدای ماست مسکن ما منزل ما جای ماست
 عشق تو مکنون ضمیر من است خاک سرای تو سریر من است
 ای غمت از شادی احباب به درد تو از داروی اصحاب به
 کوه غمت سینه سینای من روشنی دیده بینای من^۲

۱- «بنابراین اگر راضی شدید از من پس به به از این عزت و شرف! و اگر خودداری نمودید، پس من به که برای غفران گناه خود امیدمند باشم؟»
 ۲- تمام این ابیات پارسی و عربی را مرحوم محدث قمی در «نفثة المصدور» طبع سنگی، ص ۱۷ و ۱۸ به مناسبت احوال اصحاب سید الشهداء علیه السلام شاهد آورده است.

مجلس شصت و یکم

شفاعت کنندگانِ روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ . (آية هشتاد و ششم ، از سوره زخرف : چهل و سومین
 سوره از قرآن کریم)

«اختیار و حقّ شفاعت را ندارند آن کسانی که غیر از خدا را
 میخوانند ؛ فقط حقّ شفاعت برای خداشناسانی است که در مرحله
 حقّ و به حقّ شهادت دهند و بر خصوصیات شهادت کاملاً علم و
 اطلاع داشته باشند.»

ما در این بحث میخواهیم بدانیم که شفیعان چه کسانی و چه
 چیزهایی هستند؟ و بطور کلی آنچه در دنیا و آخرت موجب شفاعت
 انسان میشود چیست؟

سابقاً دانستیم که شفاعت بر دو گونه است: **تَکْوِیْنِیَّه** و **تَشْرِیْعِیَّه**. و اینک شفاعت تشریحیه را به دو بخش قسمت می‌کنیم: بخش اول شفاعت تشریحیه‌ای که در دنیا برای انسان تحقق می‌پذیرد، و بخش دوم شفاعت تشریحیه‌ای که در آخرت متحقق می‌گردد؛ و بنا بر این ما باید در سه موضوع بحث کنیم:

اول در شفاعت تکوینیّه، دوم در شفاعت تشریحیه واقع در دنیا، سوم در شفاعت تشریحیه واقع در آخرت.

اما **شفاعت تکوینیّه** چون عبارت است از وسائط فیما بیننا و بین الله تعالی، و همچنین بین خدا و تمام موجودات و مخلوقات، و اسباب واقع در راه تحقق بخشیدن موجودات، و اعطاء وجود به ماهیات امکانیه و قالب‌های خارجیّه، و بطور کلی هر چه در وسط قرار گیرد و واسطه برای گسترش نور توحید خداوند متعال در عوالم امکان گردد؛ ما در اینجا از بسط سخن، چون متعلق به مباحث معاد نیست خودداری می‌کنیم و خوانندگان ارجمند را به تفسیر «المیزان» جلد اول، ص ۷۷ تا ۸۲ که درباره استناد علل مادیّه به خداوند تعالی است، و به جلد دوم آن تفسیر از ص ۱۸۰ تا ۱۹۳ که درباره تأثیر بعضی از اعمال بر خارج و ارتباط بین اعمال و حوادث خارجیّه است، و به جلد بیستم از ص ۲۸۳ تا ۲۸۵ که درباره وساطت فرشتگان در تدبیر امور خارجیّه است، و نیز به رساله شریفه و نفیسه خطی صاحب این تفسیر حضرت استاد گرامی آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی که موسوم است به **رسالة الوسائط المَوجودَةِ بَینَ اللهِ**

سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ نَشْأَةِ الطَّبِيعَةِ ، ارجاع می‌دهیم .

شفاعت تشریحیه
و اینک وارد در بخش اول شفاعت تشریحیه که در دنیا تحقق دارد می‌شویم . بطور کلی هر چیزی که در دنیا موجب مغفرت انسان و قرب او بسوی حق تعالی می‌شود ، آن شفیع است که بین بنده و حضرت حق واسطه می‌شود و موجب غفران ذنوب و سیئات می‌گردد . از جمله آنها توبه است که در بسیاری از آیات کریم ، ما را بدان دعوت کرده است :

قُلْ يٰعِبَادِىَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ * وَ اٰنِيْبُوْا اِلٰى رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوْا لَهٗ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَّرُوْنَ .^۲

«گو: ای بندگان من! که بر عمرها و جان‌های خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده‌اید ، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد ؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان .

۱- این رساله با شش رساله دیگر که درباره ذات خدا و اسماء خداوند و افعال خداوند ، و انسان قبل الدنیا و فی الدنیا و بعد الدنیاست ، به رسائل سبعة توحیدیّه علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی معروف است . این رسائل هنوز به طبع نرسیده است ، و اینجانب در اوقاتی که در بلده طیبه قم مشغول به تحصیل بودم از روی نسخه خطی علامه برای خود استنساخ نموده‌ام .

۲- آیه ۵۳ و ۵۴ ، از سوره ۳۹: الزّم

و بازگشت کنید بسوی پروردگارتان ، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآئید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد ، و در اینصورت هیچگونه یاری نشوید!»

و البته از جمله انواع توبه ، توبه از شرک است ؛ پس بنابراین هر کس که توحید بیاورد گناه شرکش آمرزیده می شود و خود همین توحید ، توبه است ؛ و آیه مبارکه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**^۱ معنایش این نیست که هر کس مشرک باشد ابداً توبه او از شرک قبول نمی شود و مورد غفران خدا قرار نمی گیرد ؛ بلکه معنایش اینست که هر کس مشرک باشد و با شرک باقی بماند و از دنیا برود ، مورد مغفرت واقع نمی شود .

پس یکی از شفعاء انسان ، خود توحید است که موجب آمرزش شرک اوست .

و از جمله آنها ایمان است که موجب مغفرت از کفر است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲

«ای کسانی که ایمان آورده اید ، در تقوی و عصمت الهی درآئید ! و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره و نصیب از رحمتش به شما عنایت کند ! و برای شما نوری قرار دهد که با آن سلوک

۱- صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

۲- آیه ۲۸ ، از سوره ۵۷ : الْحَدِيد

کنید! و گناهان شما را بیامزد! و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

و از جمله آنها عمل صالح است که موجب مغفرت از اعمال طالح است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۱

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی را داده است.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حفظ و مصونیت الهی در آئید! و بسوی پروردگار وسیله‌ای بجوئید!»
چون بجا آوردن اعمال صالحه برای تقرب به خداوند متعال، وسیله‌ای برای غفران و شفیع است برای گناهان.

و از جمله آنها قرآن کریم است که هر کس به او عمل کند، قرآن او را در قرب بسوی خداوند یاری و شفاعت میکند و او را به خیرات رهبری میکند و در راه مستقیم، پویا بسوی خدا قرار میدهد و از تاریکیها نجات می‌بخشد:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

۱- آیه ۹، از سوره ۵: المائدة

۲- قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۵: المائدة

يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱.

«به تحقیق که از طرف خداوند برای شما نور و کتاب آشکاری آمد، که خداوند بواسطه آن هر کس را که طالب مقام رضای او باشد، به راه‌های سلام رهبری میکند و از ظلمات به اذن خود خارج نموده، و داخل در نور می‌نماید و بسوی صراط مستقیم هدایت می‌نماید.»
و از جمله آنها هر چیزی است که ارتباط با عمل صالح داشته باشد؛ مانند امکان شریفه و ایام مبارکه و قبور ائمه و انبیاء و اولیاء و علماء و مساجد، که هر یک از آنها و نظائر آنها به نوبه خود شفیع انسانند.

و از جمله آنها پیغمبران و فرستادگان خداوند هستند که به جهت آنکه برای امت‌های خود استغفار می‌کنند، خداوند از گناهان امت آنها میگذرد و مورد آموزش خود قرار میدهد:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا^۲.

«و اگر امت تو در وقتی که به خود ستم نموده‌اند و به جانهای خود ظلم روا داشته و مرتکب گناهی بزرگ شده‌اند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب مغفرت میکردند و رسول خدا نیز برای آنان طلب مغفرت میکرد، هر آینه خداوند را تواب و آمرزنده گناهان و مهربان می‌یافتند.»

۱- ذیل آیه ۱۵ و آیه ۱۶، از سوره ۵: المائدة

۲- قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۴: النساء

و از جمله آنها ، ملائکه آسمانها و زمین هستند که برای مؤمنین

طلب غفران و آمرزش می نمایند :

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ
يُؤْمِنُونَ بِهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً
وَ عَلِيمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ .^۱

«آن دسته از فرشتگانی که عرش خدا را حمل می کنند و آن دسته
از فرشتگانی که در اطراف عرش هستند ، با حمد پروردگار خود
تسبیح می کنند ، و به خداوند ایمان دارند ، و برای کسانی که ایمان
آورده اند طلب مغفرت می نمایند .

و میگویند : بار پروردگار ما ! تواز علم و رحمت خود در هر چیز
جای گرفتی ! پس پیامرزی کسانی را که توبه کرده اند و از راه بسوی تقرّب
تو پیروی نموده اند ؛ و آنان را از عذاب جحیم رهائی بخش !»

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ أَلَّهَ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ .^۲

«نزدیک است که آسمانها از فرازشان شکافته شوند و فرشتگان
با حمد خداوند پروردگارشان را تسبیح گویند و طلب غفران و آمرزش
کنند برای کسانی که روی زمین هستند که ، هان ای بندگان آگاه باشید
که خداوند غفور و مهربان است!»

۱- آیه ۷ ، از سوره ۴۰ : المؤمن

۲- آیه ۵ ، از سوره ۴۲ : الشوری

و از جمله آنها ، مؤمنین هستند که با استغفار و طلب آمرزش خود ، که برای خود و برادران ایمانی خود می‌نمایند ، موجب غفران شده ، در واقع شفیع میگردند ؛ چنانکه خداوند از زبان آنها در قرآن کریم یاد میکند که :

وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^۱

«ما را مورد عفو و گذشت خودت قرار بده ! و ما را بیامرز و بر ما رحمت بفرست ! تو ولی و صاحب اختیار و مدبّر ما هستی ! پس ما را بر گروه کافران یاری عنایت بفرما!»

از جمله دسته شفعاء ، شفیعان در روز قیامت
شفاعت تشریحیه
هستند ؛ اولاً باید بطور کلی بدانیم که وجه
روز قیامت
امتیاز آنان در روز قیامت از سائر افراد

چیست ؟ و دارای چه مزایا و خصوصیاتى هستند که میتوانند در روز
رستخیز شفاعت کنند ؟ و ثانیاً در یکایک از جماعتی که در آن روز
شفیعند بحث کنیم .

در قرآن مجید داریم : مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ^۲ .

«کیست آن کسی که شفاعت کند در نزد او مگر به اذن او ؛ او
میداند آنچه را که در برابر آنها و آنچه را که پشت سر آنهاست.»

۱- ذیل آیه ۲۸۶ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

و نیز داریم: **وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ**^۱.

«و شفاعت در نزد او سودی ندارد، مگر برای آن کسیکه خداوند به او اذن در شفاعت را داده است.»

از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت در روز قیامت حتماً مستلزم اذن و اجازه خداست و بدون اذن او اصلاً صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا در حصر بین نفی و اثبات با دو جمله استثنائی، شفاعت را مختص به مأذونین نموده است؛ حال باید دید که مراد از اذن چیست؟ و مأذونین کدام طائفه‌ای هستند؟

و نیز داریم: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا**^۲.

«روز بازپسین، شفاعت کردن در نزد او ثمری ندارد، مگر برای آن کسیکه خداوند رحمن به او اذن در شفاعت را داده باشد و سخن او را پسندیده باشد.»

در این آیه می‌بینیم که قول مَرْضَى یعنی گفتار پسندیده را با اذن آورده است. و میدانیم که رضایت خداوند به گفتار او همان اذن خداست؛ به معنای آنکه قول او که همان شفاعت اوست در نزد خداوند مورد رضایت قرار گیرد.

و چون این آیه را مقایسه کنیم با آیه:

يَوْمَ يَقُومُ الزُّوْحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ

۱- صدر آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

۲- آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ۱.

«روز بازپسین، روزی است که روح و فرشتگان در صف می ایستند و قیام دارند. و هیچکس ابداً سخنی ندارد، مگر آن کسیکه خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و او سخن به راستی و درستی گوید.»

از این مقایسه می فهمیم که قول مرضی همان قول صواب است؛ یعنی گفتار پسندیده و مورد رضایت حضرت حق جل و عز، همان گفتار راست و درست است؛ پس شفیعان باید گفتارشان راست و پسندیده خدا باشد.

و مادر فصل شهادت بر اعمال سابقاً گفتیم که: مرجع این گفتار صواب به این است که اعمال عاملین به شخص شاهد منتهی گردد و به او ملحق شود؛ یعنی شاهد بواسطه حضور و وساطتش در افاضه فیوضات الهیه، واسطه فیض قرار گیرد و رابط بین حضرت حق و شخص مشهود له و مشهود علیه باشد؛ و مرجع این واقعیت به این است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شهادت بر اعمال شخص شاهد را تمکین دهد، که به حقائق اعمال علم پیدا کند و حضور در واقعه داشته باشد.

زیرا میفرماید: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۲.**

۱- آیه ۳۸، از سوره ۷۸: التَّبَا

۲- آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزُّخْرَف

«دارای مقام شفاعت در نزد خداوند نمی‌شوند کسانی که غیر از خدا را می‌پرستند؛ و فقط کسانی مالک شفاعتند که آنها به حق شهادت دهند و علم و اطلاع به کیفیت واقعه داشته باشند.»

و بنابراین از این آیه به دست می‌آید که: مقام شفاعت مستلزم مقام شهادت گواهان است، پس شفاعت از آن کسانی است که علم داشته باشند و شهادت به حق دهند؛ و چون از آیه قبل دانستیم که شفاعت از آن کسانی است که اذن داشته باشند و قولشان راستین و پسندیده باشد، پس شُفَعَاءِ مَرَضَى الْقَوْل، همان شهادتی هستند که به حق گواهی دهند و شهادتشان از روی علم و اطلاع باشد.

و چون خداوند در تملک شافع، مقام شفاعت را، دو قید ذکر کرده است یکی علم و دیگری شهادت به حق نه باطل، و از طرفی مراد از شهادت، در مرحله تحمّل و در مرحله اداء می‌باشد، و باید شهادت دهندگان تحمّل شهادت را نیز بنمایند، بنابراین باید در واقعه حضور وجدانی و شهودی داشته باشند؛ پس شفیعان که همان شهیدانند کسانی هستند که بر اعمال سیطره داشته و بر مکنون حقائق کردار و سرائر بجا آورندگان آن باید مطلع باشند.

حالا ببینیم که این طائفه‌ای که حضور بر اعمال دارند و گفتارشان مرضی خداست، چه طبقه‌ای هستند؟

چون آنها مرضی خدا هستند در گفتار، و از طرفی چون رضا تعلق نمی‌گیرد به چیزی مگر از جهت آنکه آن چیز از جهت کمال، کامل باشد؛ پس گفتار پسندیده در نزد خدا کمال گفتار است و آن

گفتار صواب است .

و از طرف دیگر چون میدانیم گفتار از آثار ذات است و تا ذاتی کمال نپذیرد و مراتب استکمالیّه خود را طی نکند فعل او کامل نمی‌شود ، و کمال فعل مترتب بر کمال مبدأ و ذات آن فعل است ، پس کسانی که در گفتارشان مورد رضا قرار بگیرند ، حتماً در ذاتشان نیز مورد رضای خداوند قرار میگیرند ، پس مرضی در فعل مرضی در ذات است . و مآذونین خدا برای شفاعت که گفتارشان مورد رضای او قرار دارد ، احاطه علمی به موجودات دارند و از نظر ذات و حقیقت نیز مرضی و مطهرند .

البته عکس این مسأله صادق نیست ؛ زیرا ممکن است کسی ذاتش مرضی و پسندیده باشد ، ولی فعلش و اثرش مرضی نباشد ؛ بواسطه بعضی از پرده‌ها و مانع‌ها که وارد شده و فعل را گرد آلوده نموده است .

و حاصل کلام آنکه شافعیین در روز قیامت ،
حقیقت مقام شفیع
 هم در ذات و هم در گفتار، مرضی و
فناء فی الله است
 پسندیده خدا هستند ، و کمال آنها و کمال
 گفتار آنها ، شهادت بر اعمال میدهد ؛ کمالی که در آن شائبه نقص و
 خطا نیست و قول صواب و مرضی است . و به عبارت دیگر علمشان
 علم خداست و مخلوط با شبهات اوهام و خطای خیالات و افکار
 نفسانی نیست ؛ پاک و پاکیزه و از هر جهت منزّه و مطهر است .
 و چون چنین علمی که پاک و خالص باشد و از زنگار افکار

نفسیه عاری و منزّه باشد، اختصاص به حضرت حق دارد، تبارک و تعالی؛ و به مقداری که خدا بخواهد از این علم نصیب فرموده است و علوم تراوش از علم خداست و حقیقت علم مختصّ به خداست و هیچ موجودی را از نزد خود از علم بهره‌ای نیست؛ **وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**.^۱ «و به هیچ چیز از علم خدا محیط و واقف نمی‌شوند مگر به آن قدری که بخواهد.»

پس آنها فناء در ذات احدیت پیدا کرده‌اند، و با علمشان نیز فانی شده‌اند، و علم خداوند که بدون هیچگونه خطائی است در آنها متجلی شده است؛ آری پیامبران و سابقین از پسندیدگان و مرضیون عندالله که مقرّبان درگاه حضرت حقّند، همه گونه علم را از خود نفی می‌کنند، و آنها در وقت تخاطب با خداوند می‌گویند: ما أبداً علم نداریم!

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عِلْمُ الْغُيُوبِ.^۲

«در روز قیامت خداوند که پیغمبران را جمع میکند و از آنها می‌پرسد که امت‌های شما به شما چه پاسخ دادند؟! آنها در جواب می‌گویند: ما أبداً علم نداریم، و توفیق علام الغیوب هستی!»
باید بدانیم که چرا آنها هرگونه علمی را از خود نفی می‌کنند، گرچه به مقدار مختصری باشد، با آنکه بدون شک و تردید آنان در

۱- قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

۲- آیه ۱۰۹، از سوره ۵: المائدة

دنیا دارای علومى بوده‌اند و علوم آنها استوارتر و راستین‌تر و اساسی‌تر و بیشتر از سائر علوم مردمان دیگر بوده است؟
 برای آنکه آنان به مقام و درجه‌ای رسیده‌اند که حَقّاً خداوند را منبع و معدن علوم می‌بینند، حجاب کثرات عالم از برابر دیدگان و چشم باطن آنها برداشته شده، به مقام توحید و معرفت رسیده‌اند، و بنابراین نسبت دادن علوم به خودشان، برای آنها غلط است؛ علم اختصاص به ذات حقّ دارد که در آنها تجلّی کرده است.

آنان بر طهارت ذاتی و اصیل و اصلی خود باقیمانده‌اند و به عهد و میثاق خود با خداوند وفا نموده‌اند و بنابراین حَقّاً علمشان علم خداست، براساس تعهدی که خدا فرموده، و آنان از آن جادّه طهارت و عبودیت محضه بقدر سرسوزنی تخطّی و تجاوز نکرده‌اند. علم پروردگار که به آنها تاییده، امانتی است از جانب خداوند، ابدأً آن را به خود نسبت نمیدهند تا صد در صد، درست و سربسته و مهر و موم کرده شده به صاحبش تحویل دهند؛ و بنابراین مقام شفاعت که مستلزم شهادت و راستی گفتار و علم و شهود و وجدان است، بر اساس آن میعاد و میثاق است.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.^۱

«و قدرت و سلطنت بر شفاعت ندارند، مگر آن کسیکه در نزد خداوند رحمن اتخاذ میعاد کرده است.»

و بر همین اصل متین می‌بینیم: آن پیامبران، مورد سؤال

۱- آیه ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

خداوند را که اجابت اَمّت‌های خودشان است از غیب می‌شمرند و علم به غیب میدانند، و بر این اصل از خود نفی کرده و اختصاص به خدا میدهند. و این همان علم فنائی است که در بحث شهادت گفته شد که این قسم از علم، غیر از اقسام علوم ماست و از دائره افکار و احساسات خارج است.

و نیز معلوم می‌شود که در تفسیر آیه: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** باید گفت این شفاعت که بر پایه شهادت است، و آن شهادت بر پایه شهود و حضور حق و علم به مغیبات است، بدون فناء فی الله تحقق نخواهد پذیرفت.

و بر همین اساس نیز روشن می‌شود که شفاعت یک نوع تصرّف در اعمال و تبدیل سیئات به حسنات، و یا ازاله سیئات، و یا کفاره و غفران یعنی حجاب و پوشش بر روی گناهان است؛ و از همین جهت است که خداوند به خودش نسبت داده است در آنجا که فرماید:

ثُمَّ أَسْتَوِي عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ^۱

«پس خداوند بر عرش استیلا یافت، و نیست از برای شما غیر از

خداوند هیچ ولیّی و هیچ شفیع.»

و این مطلب مؤید همان کلام ماست که در مقام و منزلت شفیع گفتیم که شفاعت بدون فناء فی الله صورت نمی‌گیرد؛ و نیز این

۱- قسمتی از آیه ۴، از سوره ۳۲: السّجدة

مطلب از گفتار دیگر خداوند متعال خوب واضح و مبین میگردد ،
 آنجا که فرماید :

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن
 قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.^۱

«و شفاعت نزد پروردگار ثمری ندارد مگر برای کسیکه درباره او
 اذن شفاعت داده شده است ؛ تا زمانی که خوف و دهشت از دلهای
 آنها برداشته شود ، به آنها می‌گویند : پروردگار شما چه گفت ؟!
 در پاسخ جواب میدهند که : حق گفت ؛ و اوست بلند مرتبه و
 بزرگ منزله.»

چون فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ به معنای کشف فزع و دهشت و صعقی
 است که موجب می‌شود انسان از خود غیبت کند و به حال بیهوشی و
 بُهت در آید ، و چون این دهشت برداشته شود و از حال بیهوشی و
 بهت به هوش آیند و توجه کنند ، یعنی در اولین وهله بعد از فناء و
 نیستی و غیوبت عالم کثرات و نفس ؛ در پاسخ میگویند : خداوند
 حق گفت . پس شفاعت بعد از مقام فناء حاصل میگردد .

و چون آیه : ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ
 إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ^۲ را با آیه سابق الذکر : ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا
 لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ مقایسه کنیم ، می‌بینیم که سیاق

۱- آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سبأ

۲- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس : «و پس از آن بر عرش استیلا

یافت ؛ خداوند تدبیر امر را میکند ، هیچ شفيعی نیست مگر با اذن خداوند.»

این دو آیه یکی است و به جای **مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ** ، جمله: **مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** قرار دارد؛ و چون تملیک خداوند شفاعت را به غیر خود، بعد از تحقق اذن می‌باشد، استفاده می‌شود که بعد از اذن، فعل شافع در شفاعت خود، فعل خدای سبحانه و تعالی می‌شود.

پس بواسطه این اذن، شخص شفیع مقام فناء محض پیدا می‌کند، و اذن خدا ارتقاء درجه انسان است به مقام معرفت و توحید که مستلزم فناء است.

و بنابراین، در عین حالی که غیر از خداوند شفیعی نیست، کسانی به اذن خدا شفاعت می‌کنند، یعنی شفاعتشان عین شفاعت خداست و غیریت و دوئیتی نیست تا معنای غیر متحقق گردد.

و صریحتر از این آیه، آیه مبارکه در سوره بقره است:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ .

زیرا میفرماید: کیست که شفاعت کند، مگر به اذن خدا. و بعد میفرماید: خدا میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ یعنی چون فقط خداوند علم به ما کان و ما یکون دارد، شخص شفیع نیز بواسطه اذن، چنین علمی پیدا میکند و براین اساس تحمل شهادت و سپس اداء شهادت می‌نماید؛ به علت آنکه فانی است و شخص فانی علمش علم خداست، و اذن همان مقام فناست؛ و اگر اینطور نباشد، بین جمله **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا**

بِإِذْنِهِ و بین جملهٔ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ هیچگونه ارتباطی پیدا نمی‌شود، در حالیکه این جملات آیهٔ الکرسی، که از عجائب آیات قرآن در توحید و معارف حقّهٔ حقیقیهٔ الهیه است، چون زنجیر بهم پیوسته، و جملگی معنای واحدی را که حقیقت توحید است بیان می‌کنند. و علاوه دانستیم که اذن همان رضاست و رضای خداوند به چیز غیر کامل تعلق نمی‌گیرد و چیزی که در آن شائبهٔ دوئیّت و بینونت باشد و صبغهٔ غیریت را از دست نداده و به مهر عبودیت نشان نیافته باشد، مورد پسند و رضای او نیست.

و البتّه مقام حضرت رسول الله : محمّد
حقیقت مقام
 ابن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلّم در
رسول الله در شفاعت
 فناء فی الله و بقاء به حضرت حقّ

سبحانه و تعالی به قدری رفیع و عالی است و به قدری دارای سعه و گنجایش و عمومیت است که تمام انبیاء و مرسلین زیر نگیان آن حضرت بوده و مورد شفاعت او هستند.

و این مقام، درجه و رتبهٔ اعتباری نیست، بلکه واقعیت و موجودیتی است که موهبهٔ و اکتساباً، خداوند به آن حضرت عنایت کرده است؛ و این همان رحمت و اسعهٔ حقّ است و نفّسِ رحمانیه و حجابِ اقرب، که محمود مطلق است.

و این حقیقت را میتوان از آیات قرآن کریم استفاده کرد، زیرا از

طرفی داریم:

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ ۱.

«روزی است روز رستاخیز که هیچ دوستی و صاحب ارتباطی نمی‌تواند دوست و صاحب ارتباط با خود را بی‌نیاز کند، به هیچ‌وجه من الوجوه. و مردم به هیچ‌وجه مورد نصرت و یاری واقع نمی‌شوند، مگر آن کسی که مورد رحمت خدا قرار گیرد.»

و این رحمت استثناء شده، همان اذن و اجازه‌ای است که در آیات دیگر استثناء شده است. و بدین جهت به دست می‌آید که آنچه را که ما شفاعت می‌نامیم به رحمت قائم است، و حقیقت اذن رحمت است و موجب شفاعت.

و این معنی را میتوان اجمالاً از این آیه فهمید:
 وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.
 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ۲.

چون آن رحمت خاصه که برای متقیان است دارای مزیتتی بخصوصه است و شاید همان فناء باشد.

و از طرف دیگر داریم: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۳.
 «و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام

عالمیان.»

۱- آیه ۴۱ و صدر آیه ۴۲، از سوره ۴۴: الدخان

۲- قسمتی از آیه ۱۵۶ و صدر آیه ۱۵۷، از سوره ۷: الأعراف

۳- آیه ۱۰۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

و البتّه این سخنی است که بطور مطلق می فهماند که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از طرف حضرت حقّ عزّ و جلّ مقامی دارند که از شفاعت رفیع تر و عالی تر است؛ و آن مقام اذن مطلق است که به سبب آن و بعد از آن شفاعت پیدا می شود.

و بنابراین، آن حضرت شفیع شفیعان هستند؛ همچنانکه در بحث شهادت گفتیم: شهید شهیدان هستند.

باید دانست که مفاد آیه: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ که از آن استفاده اشرفیّت و افضلیّت حضرت خاتم النبیین بر تمام مخلوقات می شود؛ غیر از مفاد آیه وارده در سوره جاثیه است:

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ^۱

«و به تحقیق که ما به بنی اسرائیل، کتاب و حکم و نبوت را دادیم، و آنانرا از طیبات روزی دادیم، و آنانرا بر عالمین تفضیل و برتری بخشیدیم.»

زیرا ظاهر این آیه آنستکه خداوند به جمع آیات باهرات و براهین بیّنات چون کتاب و حکم و نبوت که همه را به آنها عطا کرده است، تفضیل داده است و البتّه هم، چنین است. و اما تفضیل در مقام تقرب بسوی خدا و درجه تقوی و منزلت الهیّه از آن استفاده نمی شود؛ و دلیل این مطلب آنستکه خداوند آنانرا به کثیری از عذاب های دنیویّه معذب کرد و نعمت ها و سخط های خود را بر آنها

۱- آیه ۱۶، از سوره ۴۵: الجاثیه

نازل کرد و رجز را از آسمان بر آنها فرستاد .

و علاوه معلوم است که تفضیل اُمَّت و جماعتی بر عالمیان غیر از تفضیل فرد واحدی بر عالمیان هست ، بخصوص که آن تفضیل و جهت مزیت و برتری ، رحمت خاصه تامه الهیه بوده باشد که بین حضرت حق جل و عزّ و بین موجودات است .

و آن رحمت خاصه عامه تامه کامله در بین خدا و موجودات ، در عین آنکه چیزی است ، چیزی نیست ؛ چیزیست از جهت آنکه رحمت مطلقه حق است و ظهور اقرب و تجلی اعظم است ، و چیزی نیست چون غیر از موجودات است ، و اشیاء به موجودات گفته می شود . او آئینه و مرآت است ، او آیه و تجلی است ، او معنای حرفی و فناء کلی و اندکاک سعی است .

خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را از اشیاء عالم ، خود می آفریند و با ذات اقدس خود خلقت میکند و مبدأ و معاد و تدبیر امور هر چیزی را خود به ذات خود میکند ، ولی تمام اینها را با رحمت خود میکند ، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحمت خداست ، این است که میگوئیم : او تجلی اعظم و حجاب اقرب است ، پس او افضل است .

و آیه شریفه سوره اسراء در این باره نازل شده است : **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ**
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا .^۱

شفاعت رسول الله از
مقام محمود است

۱- آیه ۷۹ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

«(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب زنده‌داری بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است، امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

و چون در این آیه **مَقَامًا** در صورت مفعول است؛ و **بَعَثَ** دو مفعول نمی‌گیرد؛ لذا باید بگوئیم که **بَعَثَ** متضمّن معنای اقامت است (از باب تضمین و إشراب) بدینگونه که: **عَسَى رَبُّكَ أَنْ يُقِيمَكَ مَبْعُوثًا مَقَامًا مَحْمُودًا**.

و این اعطاء مقام محمود، بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت شده است؛ یعنی خداوند به تو مقام محمود را از هر حامدی و نسبت به هر گونه حمدی اعطاء کرده است؛ یعنی هر گونه حمدی از هر حامدی به هر محمودی تعلق گیرد، آن حمد راجع به تو است و آن مقام محمود از آن تو است!

و این مقام، مقامی است که در آن تمام جمال و کمال وجود دارد، و حمد مطلق و محمودیّت مطلقه اقتضاء این مقام را دارد؛ و بنابراین هر جمالی و هر کمالی از آنجا مترشح است و از آن مقام منیع ریشه و سرچشمه میگیرد.

و چون در قرآن کریم داریم که: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۱.
«تمام مراتب و درجات حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد، که او پرورندهٔ عالمیان است.»

و اختصاص هر حمدی از هر حامدی برای خود حضرت

۱- آیه ۲، از سوره ۱: الحمد

خداوندی است ، بنابراین ، مقام محمود مقامی است که واسطه است بین الله سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى و بین مقام حمد . و علیهذا حمد نیز مانند رحمت چیزی است و چیزی نیست ؛ چیزی است از جهت آنکه حمدِ مطلق است و ظهور اقرب ، و چیزی نیست ، چون غیر از خارج و مقام اثنیّت است و معنای حرفی و اندکاکی و فناء کَلَمَى است و همان است که آن را مقام و لایت کُبری گویند و تعبیر نمایند .
و همچنین آیه مبارکه سوره الضحی بسیار روشن و صریح در افاده این حقیقت است :

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى .^۱

«و حتماً پروردگار تو ای پیغمبر ! به تو عطا خواهد کرد در آینده نزدیک ، پس راضی خواهی شد!»
چون این گفتار نیز مطلق است ، و معلوم است که عطیّه مطلقه حضرت حق سبحانه و تعالی همان رحمت مطلقه است .
و بناءً علیهذا ، مفاد این آیه از جهت اطلاق و شمول و از جهت افاده معنای فناء کَلَمَى در ذات حضرت احدیّت جلّ شأنه ، همان مفاد دو آیه قریب الذکر است ، یعنی آیه : وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و آیه : عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا .

و علاوه بر مفاد این دو آیه ، دارای یک جهت خصوصیتی نیز می باشد که همان معنای رضی بوده باشد . و این رضی ، پسندیدگی مطلق و من جمیع الجهات است . و بازهم در اینجا نکته ای است که

۱- آیه ۵ ، از سوره ۹۳ : الضحی

حَتَّىٰ قَرَضَی (تا اینکه راضی شوی) نفرموده است ، چون عَطِیَّةُ خداوند به رسول الله - البتَّه این عطیَّةُ بالخصوص - تدریجی نیست و به تعاقب اعمال و کثرات و جزئیات و به تواتر امثال و اشباه و نظائر نیست ، بلکه دفعی است ؛ و لذا قَرَضَی فرموده است .

و در اینجا نکات دقیق و مسائل عمیق و لطیف عرفانی است ، که برای سالکان راه حق و پویندگان صراط مستقیم که صراط حق است به امید رحمت خداوند روشن می شود .

و از آنچه ذکر شد ، این بدست می آید که علاوه بر آنکه مقام شفاعت کبری از اختصاصات حضرت مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است ، مقام اِذْنِ مَطْلَقٍ در شفاعت که از خود شفاعت دقیق تر و عالی تر است نیز از آن حضرت است ؛ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ .

چون این بحث دقیق و لطیف قرآنی معلوم شد و این آیات مبارکات درباره شفاعت کلیَّه مطلقه الهیَّه آن حضرت معلوم و مشخص شد ، اینک وقت آن رسیده است که به احادیث و روایات وارده در این باب که از حد استفاضه بیرون است نظری افکنیم ؛ البتَّه به قدر نمونه و مثال و از باب شاهد و تأیید .

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود ، در ذیل آیه شریفه : وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ گفته است که : هیچیک از انبیاء و فرستادگان خدا در روز قیامت شفاعت نمی کنند تا زمانی که خداوند به آنها اذن در شفاعت را بدهد ، مگر رسول الله صَلَّى اللَّهُ

علیه وآله وسلّم؛ زیرا که خداوند به او اذن شفاعت را قبل از روز قیامت داده است. و شفاعت برای او و برای امامان از اولاد او ثابت است، و پس از آن برای پیغمبران علیهم السّلام.

و گوید: روایت کرد برای من پدرم از ابن ابی عمیر از معاویه بن عمّار از ابوالعبّاس مکبّر که او گفت: یکی از غلامان زوجه حضرت سجّاد: علی بن الحسین وارد شد بر حضرت ابو جعفر، که نام آن غلام، ابو ایمن بود.

و گفت: ای ابا جعفر! شما مردم را می فریبید و به غرور در می آورید و هی میگوئید: شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ، شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ!

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام در غضب شدند بطوریکه آثار غضب در سیمایشان مشهود شد، و سپس گفتند:

وَيَحْكُ يَا أَبَا أَيْمَنَ! أَغْرَكَ أَنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَ فَرَجُكَ؟! أَمَا لَوْ رَأَيْتَ أَفْرَاعَ الْقِيَامَةِ، لَقَدْ احْتَجَجْتَ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ!
وَيْلَكَ! فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

«وای بر تو ای ابو ایمن! آیا همین قدر که شکم خود و فرج خود را عقیف نگاه داشتی، در غرور افتادی که از شفاعت بی نیازی! سوگند به خدا که اگر هولها و ترسناکهای روز قیامت را ببینی، هر آینه تو به شفاعت محمد محتاج خواهی بود! وای بر تو مگر او شفاعت میکند، غیر کسانی را که آتش بر آنها لازم شده است؟»

و سپس گفتند: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخْرِينَ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

«هیچیک از پیشینیان و هیچیک از پسینیان نیست ، مگر آنکه او

نیازمند به شفاعت محمد در روز قیامت است.»

و پس از آن گفتند : إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الشَّفَاعَةَ فِي أُمَّتِهِ ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيعَتِنَا ، وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي
أَهَالِيهِمْ . ثُمَّ قَالَ : وَ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ لِشَفَاعَةً فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ ؛
فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْفَعُ حَتَّى لِيَخَادِمِهِ ، يَقُولُ : يَا رَبِّ حَقَّ خِدْمَتِي كَأَنَّ
يَقِينِي الْحَرَّ وَالْبَرْدَ .^۱

«رسول خدا اذن در شفاعت دارند در امتشان ، و از برای ما
شفاعت است در شیعیان ما ، و از برای شیعیان ما شفاعت است در
اهالی خودشان . و از برای هر یک از مؤمنین شفاعت است به قدر
تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَر ؛ مؤمن حق شفاعت دارد حتی برای
خدمتگزار خود ، میگوید : ای پروردگار من این خدمتگزار حق
خدمت دارد و مرا از گرما و سرما حفظ میگرد!»

و در «محاسن» صدر این روایت را تا وَ جَبَّتْ لَهُ النَّارُ از ابن
أبی عمیر روایت کرده است .^۲

و در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه عَسَى أَنْ
يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ، از خَيْثَمَةُ
جُعْفَى روایت کرده است که او گفت : «من
و مفضل بن عمر شبی را در خدمت

روایت در عرصات
قیامت و شفاعت
رسول الله

۱- «تفسیر قمی» ص ۵۳۹

۲- «محاسن» برقی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳

حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام بودیم و غیر از ما کسی نبود .
مُفَضَّل جعفی گفت : فدایت شوم ، حدیثی برای ما نقل کن که ما
بدان شاد گردیم !

حضرت فرمود : آری ! چون روز قیامت شود ، حَشَرَ اللَّهُ
الْبَخْلَانِيقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُقَاةً عُرَاةً عُرْلًا . «خداوند خلائق را در
زمین همواری محشور کند ، که جملگی پا برهنه و عریان و خسته
نکرده هستند.»

من گفتم : فدایت شوم ، مراد از عُرْل (غیر مختونان) چیست ؟!
حضرت فرمود : همچنانکه در ابتداء آفرینششان خلقت
شده‌اند . و در آن بیابان هموار همگی وقوفشان بقدری به طول
می‌انجامد که از کثرت عرق کردن ، عرق آنها تاگردن و دهانشان را فرا
میگیرد و چون لجام ، مانع از سخن گفتنشان می‌شود . و میگویند :
ای کاش خداوند به حساب ما رسیدگی میکرد و زودتر حکم ما را
صادر می‌نمود ، گر چه بسوی آتش باشد . چون از شدت آن حالی که
دارند آتش را برای خود راحتی می‌بینند .

در این هنگام به نزد آدم می‌آیند و میگویند : تو پدر ما هستی ! و
تو پیغمبر خدائی ! از پروردگارت بخواه که گر چه بسوی آتش باشد
حکم ما را بنماید !

آدم میگوید : من چنین کسی نیستم ! چون پروردگار من مرا به
دست خود آفرید و بر عرش خود جای داد و فرشتگان را به سجده من
در آورد و سپس به من امری نمود و من آنها را عصیان کردم ! ولیکن

من شما را دلالت میکنم بر فرزند صدیق خودم که در میان قوم نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت می نمود، و هر چه او را تکذیب میکردند تصدیقش به خدای متعال بیشتر می شد و آن نوح است.

خلائق به نزد نوح می آیند و میگویند: از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را صادر کند!
نوح میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: پسر من از اهل من است؛ ولیکن شما را رهبری میکنم بسوی کسی که خداوند او را در دنیا خلیل خود گردانید! به نزد ابراهیم بروید!

خلائق به نزد ابراهیم میروند، او میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: **إِنِّي سَقِيمٌ**، من مریض هستم؛ ولیکن شما را راهنمایی میکنم بر کسی که خداوند با او سخن گفت سخن گفتنی، و او موسی است.

خلائق به نزد موسی می آیند و از او درخواست می کنند او به آنها میگوید: من چنین کسی نیستم؛ **إِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا**، من کسی را کشته ام! ولیکن من شما را دلالت می نمایم بر کسی که به اذن خدا جان می آفرید، و کور مادرزاد و مبتلی به مرض پیسی را به اذن خدا شفا می بخشید، و او عیسی است.

خلائق به نزد عیسی میروند و او نیز میگوید: من چنین کسی نیستم ولیکن شما را رهبری میکنم بر آن کسی که شما را در دنیا به

مقدم او بشارت دادم و او **أحمد** است .

سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند : **مَا مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ
ءَادَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَهُمْ تَحْتَ لَوَاءِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .**

«هیچ پیامبری از اولاد آدم بوالبشر تا زمان محمد صلوات الله
علیهم نیست ، مگر آنکه همه آنها در زیر پرچم محمد هستند.»
مردم به نزد رسول خدا می آیند و میگویند : **يَا مُحَمَّدُ!** از
پروردگارت بخواه که اگر هم شده است ما را به آتش بفرستد ، حکم ما
را بنماید !

رسول الله میگویند : آری من چنین کسی هستم . و بسوی
دَارُ الرَّحْمَنِ که بهشت **عَدْن** است و وسعتِ در آن بقدر فاصله مشرق
تا مغرب است می آیند و یکی از حلقه های در آنرا حرکت می دهند .
و گفته می شود : این چه کسی است ؟ - در حالیکه خداوند داناتر
است به رسولش - رسول الله میگوید : منم . گفته می شود در را به
روی او باز کنید ! در را باز می کنند .

رسول الله می گویند : چون نظرم به پروردگارم افتد ، چنان
تعریف و تمجیدی از او نمایم که هیچیک از کسانی که قبل از من
آمده اند چنین تمجیدی ننموده اند ، و هیچیک از کسانی که بعد از من
می آیند نیز چنین بزرگداشت و تمجیدی نمی نمایند ؛ و پس از این به
حال سجده می افتم به روی خاک .

خداوند میفرماید : **ارْفَعْ رَأْسَكَ ! وَقُلْ يُسْمِعُ قَوْلِكَ ! وَاشْفَعُ**

تُشَفِّعُ! وَ سَلُّ تَعْطَ .

«سرت را بردار! و هر چه بخواهی بخواه که گفتارت قبول است!
و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و سؤال کن که هر چه
بخواهی به تو عنایت خواهد شد!»

و چون من سر از سجده بردارم و نظرم به پروردگارم افتد، چنان
بزرگداشت و تمجیدی از او نمایم که از مرتبه اول بهتر و شایسته تر
است، و باز برای بار دیگر به سجده بیفتم.

خداوند می فرماید: سرت را بردار! و هر چه می خواهی بخواه
که سُخَنَت پذیرفته است! و شفاعت کن که شفاعتت قبول است!
و سؤال کن که به تو عنایت خواهد شد!

و چون من سر از سجده دوم بردارم و نظرم به پروردگارم افتد،
چنان تمجیدی بنمایم که از مرتبه اول و دوم شایسته تر است، و باز
برای مرتبه دیگر به سجده بیفتم.

خداوند میفرماید: سرت را بردار! و هر چه می خواهی بخواه که
گفتارت مقبول است! و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است!
سؤال کن از هر چه بخواهی که به تو داده خواهد شد!

چون سر از سجده بردارم میگویم: بار پروردگارا در میان
بندگان گر چه بسوی آتش هم شده است، حکمت را صادر بفرما!
خداوند میفرماید: آری ای مُحَمَّد!

و در این حال ناقه ای را می آورند که خودش از یاقوت سرخ و
زمامش از زبرجد سبز است، و من سوار می شوم و در مقام محمود

می‌آیم تا در آنجا قضاوت و حکم کنم؛ مقام محمود، تلی است در برابر عرش خداوند که تماش از مُشک خوشبوست.

و پس از این، **ابراهیم** را میخوانند، و او نیز بر روی چنین ناقه‌ای سوار می‌شود و می‌آید تا در طرف راست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقوف میکند.

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بلند کرد و بر کتف **علی بن ابی طالب** زد و فرمود: سوگند به خدا که مثل همان ناقه را می‌آورند، و تو را بر آن سوار می‌کنند، پس می‌آیی تا میان من و میان پدرت ابراهیم می‌ایستی؛ و در این حال یک منادی از جانب خداوند رحمن می‌آید و میگوید: **يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ!** آیا از عدل پروردگار شما این نیست که ولی هر قومی قرار دهد همان کسی را که در دنیا ولی خود قرار میداده‌اند؟!

خلائق در پاسخ میگویند: آری! [و چه چیزی غیر این، عدل می‌باشد.]

شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه کرد تا اینکه پنداشتند عیسی همان الله است و پسر الله است، می‌ایستد و تمام آن جماعت به دنبال او حرکت می‌کنند تا به آتش بروند.

و **شیطانی** که جمعیتی را از مردم گمراه نمود تا اینکه پنداشتند **عزیر** همان پسر خداست، می‌ایستد و تمام آن جمعیت به دنبال او به آتش میروند.

و هر **شیطانی** که جماعتی از مردم را گمراه نموده بود می‌ایستد

و همه در دنبال او به آتش میروند .

همه و همه بسوی آتش میروند و فقط این امت (امت رسول الله) باقی می ماند .

در این هنگام منادی از جانب خداوند می آید و میگوید : **يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ !** آیا از عدل پروردگار شما نیست که بر هر طائفه و دسته ای ولایت دهد همان کسی را که در دنیا ولایت او را به عهده گرفته بودند؟!

خلایق از این امت میگویند : آری !

شیطانی می ایستد ، و هر کس که در این دنیا از او پیروی میکرده است ، به دنبال اوست .

و **شیطانی** دیگر می ایستد ، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است ، به دنبال اوست .

و پس از آن **شیطان سوّم** می ایستد ، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است ، به دنبال او می رود .

و سپس **معاویه** می ایستد ، و به دنبال او پیروان و متابعان او میروند .

و **علی بن ابی طالب** می ایستد ، و به دنبال او موالیان و پیروان او میروند .

و پس از آن **یزید بن معاویه** می ایستد ، و به دنبال او پیروان او میروند .

و **حسن** می ایستد ، و به دنبال او پیروان او میروند .

و حسین می ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.
 و سپس مَرْوَان بن حَكَم می ایستد، و عبدالملک بن مروان
 می ایستد، و به دنبال آن دو نفر، پیروانشان میروند.
 و پس از آن علی بن الحسین می ایستد، و به دنبال او پیروان او
 میروند.

و سپس ولید بن عبدالملک می ایستد، و به دنبال او پیروان او
 میروند.

و محمد بن علی می ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.
 و پس از آن من می ایستم، و به دنبال من پیروان من میروند.
 و گویا چنین می بینم که شما دو نفر (خیثمه جعفی و مُفضّل بن
 عمر جعفی) با من هستید!

سپس ما را می آورند، پس بر عرش پروردگاران می نشینیم، و
 نامه های اعمال آورده و (در برابر ما) قرار داده می شود، پس ما علیه
 دشمنانمان شهادت می دهیم و برای شیعیان مُرْهَق خود شفاعت
 می نمایم!^۱

عرض کردم: فدایت شوم! منظور شما از شیعیان مرهق چه
 کسانی هستند!؟

۱- این عبارت در نسخه «بحار» (طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۷) بدین
 صورت وارد است: سپس ما را می آورند، پس پروردگار ما بر عرش قرار
 میگیرد، و نامه های اعمال را می آورند، و ما بدانها مراجعه می کنیم و علیه
 دشمنانمان - إلخ. (م)

حضرت فرمودند: شیعیان گناهکار؛ اما آن افراد از شیعیانی که تقوی پیشه ساخته‌اند، خداوند آنانرا به نجات و رستگاری خودشان، نجات می‌دهد و هیچگونه بدی و ملالی آنها را مَس نمی‌کند و محزون و اندوهگین نمی‌شوند.

خیثمه گفت: در این وقت یکی از کنیزان حضرت آمد و گفت: فلان قُرشی آمده است و در درب خانه است، حضرت فرمود: اذن بدهید بیاید، و به ما فرمود: ساکت باشید!»^۱

و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، در ذیل همین آیه شریفه روایت کرده است از پدرش از حسن بن محبوب از زُرعه از سَماعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که چون از ایشان درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در روز قیامت پرسیدم، در پاسخ گفتند:

يُذَجِّمُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ: انْطَلِقُوا بِنَا إِلَىٰ آدَمَ لِيَشْفَعَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِ، فَيَنْطَلِقُونَ إِلَىٰ آدَمَ فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ! اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ!

فَيَقُولُ: إِنَّ لِي ذَنْبًا وَ خَطِيئَةً فَعَلَيْكُمْ بِنُوحٍ .
فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَرُدُّهُمْ إِلَىٰ مَنْ يَلِيهِ وَ يَرُدُّهُمْ كُلُّ نَبِيٍّ إِلَىٰ مَنْ يَلِيهِ حَتَّىٰ يَنْتَهُوا إِلَىٰ عِيسَىٰ، فَيَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ!
فَيَعْرِضُونَ أَنْفُسَهُمْ عَلَيْهِ وَ يَسْأَلُونَهُ، فَيَقُولُ: انْطَلِقُوا! فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ إِلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ، وَ يَسْتَقْبِلُ بِبَابِ الرَّحْمَنِ وَ يَخْرِجُهُمْ سَاجِدًا

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳

فَيَمْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ .

فَيَقُولُ اللَّهُ : اِرْفَعْ رَأْسَكَ ! وَاشْفَعْ تُشَفِّعْ ! وَ سَلْ تُعْطَ ذَلِكَ ! وَ هُوَ قَوْلُهُ : عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا .^۱

«از شدت روز قیامت ، مردم تا به گردن در عرق خود فرو میروند و عرق چون لگامی که بر دهان آنها زده شود ، مانع از تکلمشان می‌گردد ؛ و با یکدیگر می‌گویند : ما را به نزد آدم ببرید تا از ما نزد پروردگارش شفاعت کند .

چون به نزد آدم می‌آیند ، می‌گویند : ای آدم از ما نزد پروردگارت شفاعت کن !

آدم می‌گوید : من خود خطیئه و گناهی دارم ! بر شما باد به نوح . چون به نزد نوح بیایند ، نوح آنها را به پیامبر بعدی خود حواله می‌دهد ، و همچنین هر پیامبری به پیامبر بعدی خود ارجاع می‌دهد تا آنکه منتهی به عیسی می‌شوند .

عیسی می‌گوید : بر شما باد به مُحَمَّد رَسُولَ اللَّهِ . و آنها خود را به او عرضه میدارند و از او تقاضا می‌کنند ، او می‌گوید : به راه افتید ! و خود آنها را تا در بهشت می‌آورد ، و در مقابل بابِ الرَّحْمَنِ می‌ایستد و به زمین به حال سجود می‌افتد و به قدری که خداوند اراده کرده است در حال سجده می‌ماند .

در این وقت خداوند عزّ و جلّ می‌گوید : سرت را بلند کن ! و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۳۸۷ ؛ و از طبع حروفی نجف ، ج ۲ ،

شفاعت کن که شفاعتت مقبول است، و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو داده میشود! و اینست مُفَادِ گفتر خداوند: امید است که پروردگارت به اقامت در مقام محمود ترا برانگیزد.»

عرض شد که روایات وارده از شیعه و عامّه در تفسیر آیه: **وَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا** به مقام شفاعت بسیار است؛ و ما در مجلس ۶۰ از همین دوره، روایتی که بسیار قریب المضمون به همین روایت زرعه از سَمَاعَةَ بود، از «مستدرک» حاکم، از ابوهریره و حُدَيْفَةُ يَمَانِي آوردیم.

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیرش به دنبال این حدیث، یک حدیث دیگر از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویه و هشام، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ قُضِيَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَ أُمِّي وَ عَمِّي وَ أَخٍ كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ ۱.
«رسول الله صَلَّى الله عليه وآله گفتند: اگر من در مقام محمود قرار بگیرم، هر آینه درباره پدرم و مادرم و عمویم شفاعت میکنم و درباره برادری که در جاهلیت برای من بود شفاعت میکنم.»

و همین مضمون از روایت را از محمد بن حکیم از حضرت صادق علیه السلام در «تفسیر عیاشی» آورده است.^۲

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف، ج ۲،

ص ۲۵

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۳

و از صفوان از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :
 قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنِّي أَسْتَوْهَبُ مِنْ
 رَبِّي أَرْبَعَةً : ءَامِنَةٌ بِنْتِ وَهَبٍ ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَ
 أَبِطَالِبٍ ، وَرَجُلًا جَرَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أُخُوَّةٌ وَطَلَبَ إِلَيَّ أَنْ أُطَلَبَ
 إِلَيَّ رَبِّي أَنْ يَهَبَهُ لِي .^۱

«رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود : من از پروردگارم
 میخواهم که چهار نفر را ببخشد : آمنه دختر وهب ، و عبدالله پسر
 عبدالمطلب ، و ابوطالب ، و مردی که روابط برادری بین من و او بود و
 از من خواست که من از پروردگار خود بخواهم که او را به من ببخشد.»
 و در «تفسیر عیاشی» نظیر روایتی را که از خَیْثَمَه راجع به احاله
 هر یک از پیامبران به دیگری تا برسد به رسول الله ، نقل کردیم ، دو
 روایت دیگر : اول از عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السلام ،^۲
 و دوم از سَمَاعَةَ بن مِهْران از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ،^۳
 روایت میکند .

و تمام این روایاتی را که از «تفسیر عیاشی» آوردیم ، در «تفسیر
 برهان» روایت میکند .^۴

و از «تفسیر فرات بن ابراهیم» از محمد بن قاسم بن عبید ، مُعَنَّأ
 از بشر بن شُرَیج بصری روایت میکند که :

۱- همان مصدر ، ص ۳۱۴

۲ و ۳- همان مصدر ، ص ۳۱۳ و ص ۳۱۵

۴- «تفسیر برهان» طبع حروفی ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و ۴۴۰

قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: آيَةٌ ءَايَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى؟ قَالَ: مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ؟! قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ: يَعْجَبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْتُطُوا مِن رَحْمَةِ اللَّهِ. قَالَ: لَكِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ!
 قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ تَقُولُونَ فِيهَا؟
 قَالَ: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى؛ الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ.^۱

«بِشْرُ بْنُ شَرِيحِ بَصْرِي گويد: به حضرت امام محمد باقر عليه السلام گفتم: کدامیک از آیات در کتاب خدا نزد شما امید بخش تر است؟! حضرت گفتند: قوم شما در این مسأله چه میگویند؟!»

من گفتم: میگویند این آیه که: ای بندگان من که بر جانهای خود اسراف ورزیده‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید که خداوند جمیع گناهان را می‌آمرزد.

حضرت گفتند: اما ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم. من گفتم: پس شما در این امر چه میگوئید؟!»

حضرت گفتند: این آیه که: و هر آینه بزودی خداوند به تو ای پیامبر آنقدر می‌بخشد، و تورا ضعیف خواهدی شد.

شفاعت است، واللہ شفاعت است. واللہ شفاعت است.»
 راجع به مقامات و درجات حضرت رسول الله محمد صلی الله

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۷

علیه وآله وسلم، و شفاعت ایشان، و توسّل و نیاز جمیع پیغمبران به ایشان، از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام، چه در دنیا و چه در آخرت، روایات بسیار وارد است. و از آیات و روایات استفاده می‌شود که آن حضرت دارای درجه‌ای از قرب و منزلت هستند که جمیع خلایق حتّی انبیاء و اولیاء در سیر و سلوک إلى الله و رفع موانع و مشکلات طریق، و در شفاعت دنیوی و اخروی، و تکوینی و تشریحی به حضرتش نیازمند هستند.

و انبیاء اولوالعزم که صاحب شریعت و کتابند به آن حضرت متوسّل می‌شدند و خداوند را به آن حضرت سوگند میدادند و ایشان را شفیع قرار میداده‌اند - خود و اهل بیت ایشان را - تا خداوند به برکت آنها بر آنان رحمت میفرستاد.

در انجیل برنابا که متقن‌ترین اناجیل

است^۱ علاوه بر آنکه در مواضع

عدیده، بشارت به مقدم و نبوّت

حضرت محمّد رسول الله داده است،

انجیل برنابا و

نیازمندی همه پیغمبران

به شفاعت رسول الله

در دو جای از آن صریحاً مقام شفاعت آن حضرت را در روز بازپسین

۱- انجیل برنابا در سنه ۱۷۰۹ مسیحی توسط یکی از مستشارهای پادشاه

پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل این نسخه به

زبان و خطّ ایتالیائی بوده و بسیار کهنه و قدیمی است، و غیر از نسخه

ایتالیائی، نسخه اسپانیائی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار

قدیمی است به دست آمده است. ⇐

و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر میکند :

اَوَّل : در فصل پنجاه و چهارم یعنی سوره قیامت مطالبی گوید تا میرسد به آیه ۷ :

«۷- آنگاه خدای زنده کند ، پس از آن باقی پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان پیروی کنان به آدم .

۸- پس دست رسول الله را ببوسند ، و خودشان را قرار دهند در سایه نگاهبانی او .

۹- آنگاه خدای زنده کند باقی پاکان را که فریاد میزنند به یاد آر ما

↔ نسخه ایتالیائی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است :

True Gos Pel of Jesus Called Christ

یعنی انجیل راست عیسی مسمی به مسیح .

و در ۱۵ مارس سنه ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آنرا به عربی ترجمه کرده ؛ و در شهر ربیع الأول سنه ۱۳۴۱ هجری قمری ترجمه آن از انگلیسی به فارسی توسط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت . و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعه سعادت کرمانشاه به طبع رسید . باری ، چون این انجیل با آیات قرآن درباره بشارت حضرت عیسی به قدوم حضرت محمد علیهما الصلوة والسلام مطابقت دارد و از بهترین اناجیل است ، بر خلاف اناجیل اربعه (لوقا ، متی ، یوحنا ، مرقس) ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغا و هیاهویی بر پا کرد و چون تصدیق به آن مساوق با تصدیق به خاتمیت رسول الله بود ، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند .

را ای محمّد!

- ۱۰- پس بجنبش آید مهربانی در رسول الله از فریاد ایشان .
- ۱۱- و نظر می نماید در آنچه او را باید کرد ترسان از برای خلاص ایشان .
- ۱۲- آنگاه زنده کند خدای پس از آن هر مخلوقی را ، پس میگردد بسوی هستی نخستین خود .
- ۱۳- و زود باشد که علاوه از برای هر یک نیروی نطق باشد .
- ۱۴- آنگاه خدای زنده کند انداخته شده گانرا همه آنانکه وقت برخاستن ایشان سائر خلق خدای میترسند ، به سبب زشتی دیدار ایشان .
- ۱۵- و فریاد می کنند ای پروردگار خدای ما ! وامگذار ما را از رحمت خود!
- ۱۶- و پس از این خدای برخیزاند شیطان را که زود باشد هر آفریده در وقت نگریستن بسوی او مثل مرده شود از ترسیدن ، از هیئت دیدار هولناک او .
- ۱۷- آنگاه یسوع^۱ فرمود : امیدوار به خدای هستم که نبینم این هول را در آن روز .
- ۱۸- بدرستیکه رسول الله تنها از این دیدارها نمی هراسد ؛ زیرا که نمی ترسد مگر از خدای تنها.»
- و پس از چند آیه دیگر در فصل پنجاه و پنجم که آن نیز سوره

۱- یسوع نام عیسی بن مریم است .

قیامت است گوید :

« ۱- پس رسول الله می‌رود تا جمع نماید همه پیغمبران را که با آنها سخن کند زاری کنان بسوی ایشان ، که با او بروند تا زاری کنند بسوی خدای از برای مؤمنان .

۲- پس هر یک از ترس عذر آورند .

۳- و به زندگی خدای سوگند ، بدرستیکه من خودم هم نخواهم رفت آنجا ، زیرا که من معرفت دارم به آنچه معرفت دارم .

۴- و وقتیکه خدای این ببیند یادآوری کند رسول خود را که چگونه او آفریده است همه چیزها را برای محبت او .

۵- پس ترس او بر طرف شود و بسوی عرش پا پیش نهد ، با محبت و احترام و فرشتگان بسریند که خجسته باد نام پاک تو ای خدای خدای ما !

۷- و چون به نزدیکی عرش شود بگشاید خدای برای رسول خود [دروازه را] مانند خلیلی برای خلیل خود بعد از آنکه مدت مدید همدیگر را ندیده باشند .

۸- و رسول الله نخست آغاز کند در سخن ، پس بگوید بدرستیکه من عبادت تو میکنم و دوستی تو می‌ورزم ای خدای من !
۹- و شکر تو میگویم به تمام دل و روان خود !

۱۰- زیرا که تو خواستی پس مرا آفریدی تا بنده تو باشم !

۱۱- و هر چیزی را از برای محبت من آفریدی تا از برای هر چیزی و در هر چیزی و برتر از هر چیزی دوستی تو ورزم !

- ۱۲- پس باید همهٔ آفریدگان تو حمد تو گویند ای خدای من !
- ۱۳- آن هنگام همهٔ آفریدگان خدای بگویند شکر تو میگوئیم ای پروردگار و خجسته باد نام پاک تو !
- ۱۴- حقّ میگویم به شما ، بدرستیکه شیاطین و انداخته شدگان با شیطان آن هنگام میگیرند ، حتّی اینکه هر آینه از آب چشم یکی از ایشان روان شود بیشتر از آنچه در اردن است .
- ۱۵- و با وجود این پس نمی بینند خدای را .
- ۱۶- و خدای با رسول خود سخن نموده بفرماید : مرحبا به تو ای بندهٔ امین من !
- ۱۷- پس طلب کن هر چه میخواهی که به هر چیزی خواهی رسید !
- ۱۸- پس رسول الله جواب دهد : ای پروردگار من ! یاد کن که چون مرا آفریدی ، فرمودی بدرستیکه تو اراده نموده‌ای که بیافرینی جهان را و بهشت را و فرشتگان را و مردم را ، از روی محبّت به من تا تمجید نمایند ترا به خود من بندهٔ تو !
- ۱۹- از این روی زاری میکنم بسوی تو ای پروردگار خدای مهربان دادگر که به یاد آوری وعدهٔ خویش را به بندهات !
- ۲۰- پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که با خلیل خود شوخی کند و میفرماید ای خلیل من محمّد ! آیا گواهان داری برای این !؟
- ۲۱- پس با احترام بگوید : آری ای پروردگار من !
- ۲۲- پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و ایشان را بخوان !

- ۲۳- پس جبرئیل بسوی رسول الله بیاید و بگوید: گواهان تو ای آقا کیانند؟!
- ۲۴- پس رسول الله جواب دهد: ایشان آدم و ابراهیم و اسمعیل و موسی و داود و یسوع پسر مریم هستند.
- ۲۵- پس فرشته باز شود و ندا کند گواهان مذکور را که حاضر خواهند شد آنجا ترسان.
- ۲۶- پس حاضر شوند خدای به ایشان بفرماید: آیا به یاد دارید آنچه را رسول من ثابت نموده؟
- ۲۷- پس جواب دهند: چیست ای پروردگار؟!
- ۲۸- پس خدای بفرماید: اینکه هر چیزی را از روی محبت به او آفریده‌ام تا همه آفریدگان مرا به او حمد گویند.
- ۲۹- پس هر یک از ایشان جواب دهند ما سه گواه داریم که افضل از ما ایند ای پروردگار!
- ۳۰- پس خدای جواب دهد که آن سه گواه کیانند؟!
- ۳۱- پس موسی گوید: نخست کتابی است که مرا عطا فرمودی، و داود گوید: دوم کتابی است که مرا عطا فرمودی.
- ۳۲- و آنکه با شما سخن میدارد گوید: ای پروردگار بدرستیکه تمام جهان را شیطان اغرا نمود پس گفت: بدرستیکه من پسر و شریک توام!
- ۳۳- ولیکن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته که حقاً بدرستیکه من بنده توام!

۳۴- و همان کتاب اعتراف دارد به ما آنچه رسول تو او را ثابت کرده!

۳۵- پس آن هنگام رسول الله به سخن در آید و بگوید: این چنین میگوید کتابی که مرا عطا فرمودی ای پروردگار!

۳۶- پس وقتی که رسول الله این بگوید، خدای به سخن درآمده بفرماید بدرستی که آنچه حالا کردم جز این نیست که از این رو کردم تا هر کسی اندازهٔ محبت مرا با تو بداند.

۳۷- و پس از آنکه چنین سخن کند، عطا کند خدای رسول خود را کتابی که در آن نام‌های همهٔ برگزیدگان خدا نوشته شده باشد.

۳۸- از این روی هر مخلوقی به سجده در آمده بگوید: تو راست تنها ای خدای مجّد و اکرام؛ زیرا که ما را به رسول خود بخشیدی.»^۱
دوم: در فصل صد و سی و ششم، آیاتی را ذکر کرده تا آنکه میرسد به آیهٔ ۸:

«۸- مگر اینکه آنچه در او حرفی نیست آنکه پاکان و پیغمبران خدا همانا که آنجا روند تا مشاهده نمایند نه اینکه عقابی بکشند.

۹- اما نیکان پس رنجی نکشند جز خوف.

۱۰- و چه گویم به شما می فهمانم که حتی رسول الله آنجا میرود تا عدل خدا را مشاهده نماید.

۱۱- پس آنوقت دوزخ بواسطهٔ حضور او لرزان شود.

۱۲- و چونکه او صاحب جسد بشری است، عقاب از هر

۱- «انجیل برنابا» ترجمهٔ حیدر قلیخان کابلی، از ص ۱۲۵ تا ص ۱۲۸

صاحب جسد بشری که بر ایشان عقاب محتوم شده برداشته میشود ، پس بی رنج کشیدن عقاب می ماند در مدّت اقامه رسول الله برای مشاهده دوزخ .

۱۳- ولیکن او در آنجا جز چشم بهم زدنی اقامه نخواهد فرمود .
۱۴- و همانا که این را خدای برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله سودی برده .

۱۵- و چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند ، و میخواهند پنهان شوند زیر آتش افروخته و یکی به دیگری گوید : بگریزید ، بگریزید ، زیرا که همانا دشمن ما محمد آمد .

۱۶- پس چون شیطان بشنود آنرا ، سیلی به روی خود با دو کف دست خود میزند ، و ناله کنان میگوید : همانا که تو به رغم من از من شریفتری ، و همانا که از روی ظلم این کرده شد !

۱۷- اما آنچه مختصّ است به مؤمنانی که هفتاد و دو درجه دارند ، با خداوندان دو درجه دیگر که ایمان دارند بدون اعمال صالحه ، چونکه فرقه اول بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه دیگر مسرور بودند به سرّ ، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ مکث خواهند کرد .

۱۸- و پس از این سالها ، جبرئیل فرشته به دوزخ می آید و می شنود که ایشان میگویند : ای محمد ! کجا شد وعده تو به ما که هر که بر آئین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند !؟

۱۹- پس فرشته خدا آنوقت به بهشت بر گردد ، و پس از آنکه

نزدیک رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند .

- ۲۰- پس آنوقت پیغمبر با خدا تکلم فرموده میگوید : ای پروردگار من و خدای من ، وعده خود را به من بندهات یاد بیار که کسانیکه آئین مرا بپذیرند ، جاویدان در دوزخ نمانند !
- ۲۱- پس خدا در جواب میفرماید که : ای خلیل من طلب کن آنچه میخواهی که من به تو آنچه بخواهی میدهم .

فصل صد و سی و هفتم :

- ۱- پس آنوقت رسول الله عرض میکند : ای پروردگار من کسانى از مؤمنان یافت مى شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث کرده اند !
- ۲- کجاست رحمت تو ای پروردگار من !
- ۳- من همانا بسوی تو زاری میکنم که ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد نمائی .
- ۴- پس آنوقت خدا چهار فرشته مقرب خدا را امر میفرماید که به دوزخ رفته و هر که را بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و سوی بهشت او را رهبری کنند .
- ۵- و آن است که آنرا خواهند کرد .
- ۶- و از فوائد آئین رسول الله این میشود که هر کس به او ایمان آورده باشد ، به بهشت خواهد رفت ، بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم ؛ حتی اینکه اگر چه عمل صالحی هم نکرده باشد ، زیرا که او بر آئین او مرده.»^۱

۱- «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلیخان کابلی ، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵

باری ، چون مطالب انجیل برنابا در شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به نحو مبسوطی همان مفاد آیه کریمه قرآنیّه و روایات وارده ما از طریق اهل بیت و از طریق عامّه بود ، لذا گر چه قدری مفصل شد آن را در اینجا ذکر کردیم تا با ملاحظه آن ، درجات و مقامات رسول الله در نزد خدای متعال روشن شود ، و نیاز جمیع پیامبران به آن حضرت مشهود گردد . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ .

آری جائی که رسول الله ، واسطه در خلقت عالم تکوین و سبب برای پیدایش موجودات جهان تجرّد و مادّه و نشأه ملک و ملکوت باشد ، چه جای شگفت است که حائز مقام شفاعت در عالم شرع و شریعت و موجب ارتقاء مقام و علوّ مرتبت ابرار و نیکان و باعث غفران و آمرزش اشرار و تیره‌بختان بوده باشد !؟

روایات وارده از طریق شیعه مبنی بر اینکه امامان علیهم السّلام و وجود اقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها در عالم معنی و نفس مجردّه خود ، حجاب اقرب حضرت خداوند جلّ شأنه و واسطه فیض و افاضه رحمت بر عالم وجود می‌باشند ، بسیار است ؛ و ما در مجلّدات «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام بعضی از آنها را ذکر کرده ایم ، و در اینجا بالمناسبه برخی از روایاتی را که از طریق عامّه وارد شده است و علامه شیخ عبدالحسین امینی در «الغدیر» به مناسبت قصیده غدیریّه قاضی نظام الدّین^۱ آورده است ذکر می‌کنیم :

۱- قاضی نظام الدّین متوفی در سنه ۶۷۸ هجری قمری است . نامش ⇨

غدیریّه او با این ابیات شروع می‌شود:
 لِلّٰهِ دُرُّكُمْ يَا آلَ يَاسِينَا
 يَا أَنْجُمَ الْحَقِّ أَعْلَامَ الْهُدَى فِينَا (۱)
 لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ إِلَّا فِى مَحَبَّتِكُمْ
 أَعْمَالَ عِبْدٍ وَلَا يَرْضَى لَهُ دِينَا (۲)
 أَرْجُو الدَّجَاةَ بِكُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ وَإِنْ
 جَنَّتْ يَدَاىِ مِنْ الذَّنْبِ الْآ فَا نِينَا (۳)

- ۱- اجر و پاداش شما ای آل رسول الله بر عهده و بر ذمه خدا باشد! ای کسانی که در میان ما همچون ستارگان حق و حقیقت، و همچون نشانه‌ها و پرچم‌های هدایت و رهبری می‌باشید!
- ۲- خداوند عمل هیچ بنده‌ای را قبول نمی‌کند و هیچ دینی را از او نمی‌پسندد مگر در تحت محبت شما آل رسول الله!
- ۳- من در روز معاد و بازگشت خود، فقط امید نجات و

«محمد است و او پسر قاضی القضاة إسحق بن مظهر اصفهانی است؛ از بزرگان ادب و شیعیه و در فنون و فضائل فرید عصر و یگانه دهر بوده است، و در اقطار و بلاد عراق به سمت قاضی القضاتی منصوب، و با خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان و متوفی در سنه ۶۸۳ مأنوس بوده و مخالطه داشته است. و شعری بلیغ در مدح سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی متوفی در سنه ۶۷۲ سروده است.

ترجمه احوال او در «مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ و «تاریخ آداب اللغه العربیة» جرجی زیدان، درج ۳، ص ۱۳ ذکر شده است. («الغدیر» ج ۵، ص ۴۳۵ و ۴۳۶)

خلاصی ام بواسطه شماست، گر چه دو دست من انواع و اقسام گوناگون گناه را مرتکب شده باشد و به جنایت آلوده باشد.

تا میرسد به این بیت :

لَأَجْلِ جَدِّكُمْ الْأَفْلَاقُ قَدْ خُلِقَتْ

لَوْلَاهُ مَا اقْتَضَتِ الْأَقْدَارُ تَكْوِينَنَا

«افلاک و آسمان ها به خاطر وجود جد شما حضرت رسول الله پدید آورده شده است، و اگر جد شما نبود قضاء و تقدیرات الهی اقتضای ایجاد عالم تکوین را نمی نمود.»

این قصیده ۴۲ بیت است و قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ آورده است.

مرحوم امینی در شرح همین بیت اخیری که ذکر کردیم چنین گوید: «در این بیت اشاره کرده است به روایتی که حاکم در «مستدرک» ج ۲، ص ۶۱۵ تخریج و تصحیح نموده است از ابن عباس رضی الله عنهما، قال:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى! آمِنَ بِمُحَمَّدٍ! وَأَمْرٌ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِهِ! فَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ. وَلَقَدْ خَلَقْتُ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ فَاضْطَرَبَ فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَسَكَنَ.

«ابن عباس [از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم] روایت کرده است که خداوند بسوی عیسی علیه السلام وحی فرستاد که: ای

عیسی! به محمد ایمان بیاور! و امر کن آن کسانی را که از امت تو محمد را ادراک می‌کنند به او ایمان بیاورند، زیرا که اگر محمد نبود من آدم را نمی‌آفریدم! و اگر محمد نبود من بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم! و به تحقیق که من عرش و تخت سلطنت خود را بر روی آب آفریدم؛ و بنابراین مضطرب و متحرک شد و چون بر روی آن عرش نوشتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، آرام گرفت و از حرکت ایستاد.»

و این روایت را سبکی در کتاب «شِفَاءُ السَّقَامِ» ص ۱۲۱ ذکر کرده و اعتراف بر صحّت آن نموده است.

و همچنین زرقانی در «شرح المواهب» ج ۱، ص ۴۴ آورده است، و گفته است: أبو الشَّيْخِ در کتاب «طبقات الإصفهانیین» آنرا تخریج کرده، و حاکم آن را صحیح شمرده، و سبکی و نیز بلقینی در فتاوی خود اقرار و اعتراف بر صحّت آن نموده‌اند.

حاکم در «مستدرک» بعد از ذکر این روایت و تصحیح آن به ذکر حدیث دیگری می‌پردازد و چون آن حدیث نیز بر منظور و مقصود ما دلالت دارد آن را در اینجا می‌آوریم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي .
فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ! وَكَيْفَ عَرَفْتِ مُحَمَّدًا وَلَمْ أَخْلُقْهُ؟!

قَالَ: يَا رَبِّ! لِأَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِبَيْدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ، رَفَعْتَ رَأْسِي فَرَأَيْتُ عَلَى قِوَامِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .

فَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تُضِفْ إِلَى اسْمِكَ إِلَّا أَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ !
فَقَالَ اللَّهُ : صَدَقْتَ يَا آدَمُ ! إِنَّهُ لِأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ ؛ اذْعُنِي
بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ !

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چون آدم بوالبشر مرتکب گناه شد گفت: ای پروردگار من! به حق محمد از تو میخواهم که مرا بیامرزی! خداوند فرمود: ای آدم! چگونه محمد را شناختی در صورتی که من هنوز او را نیافریده‌ام!

آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چون مرا آفریدی با دو دست خود، و از روح خودت در من دمیدی، من سر خود را بلند کردم و دیدم که بر ستون‌های عرش تو نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ از این رو دانستم که تو با اسم خودت ضمیمه نمی‌نمائی مگر اسم محبوب‌ترین فرد از بندگانت را!

خداوند فرمود: راست گفتی ای آدم! محمد محبوب‌ترین مخلوقات در نزد من است! و اینک مرا بحق او بخوان! و به تحقیق که تو را آمرزیدم؛ و اگر محمد نبود من ترا خلق نمی‌کردم!

و این حدیث را بیهقی نیز در کتاب «دلائل النبوة» تخریج کرده است؛ و «دلائل النبوة» کتابی است که ذهبی درباره آن گوید: عَلَيْنِكَ بِهِ فَكُلُّهُ هُدًى وَ نُورٌ. «بر تو باد به کتاب «دلائل النبوة»! زیرا که تمام آن نور و هدایت است.»

و نیز آنرا طبرانی در کتاب «معجم صغیر» خود تخریج کرده

است، و سبکی در «شفاء السقام» ص ۱۲۰ صحّت آنرا اعتراف کرده است، و نیز سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» ص ۴۱۹ و قسطلانی در «المواهب اللدنیة» و زرقانی در «شرح مواهب» ج ۱، ص ۴۴ و عزّامی در «فرقان القرءان» ص ۱۱۷ آن را آورده و به صحّت آن اقرار نموده‌اند. ما این مختصر را در اینجا نگاشتیم برای آنکه خواننده را بر بطلان بافته‌های پندار ابن تیمیّه و آنانکه بر آن نهج پنبه خود را میریسند، همانند قصیمی و امثال او، واقف نموده باشیم؛ و بر افکار واهی همچون پوست جدا شده از روی زخم، و بر فریاد و صدای آنان که همچون نعره حمار است آگاه کرده باشیم، تا آنکه خواننده گرامی بر فضیلت حضرت پیامبر اقدس صلی الله علیه وآله وسلم با دیده بصیرت بوده باشد.»^۱

در اینجا مناسب است چند بیت از قصیده بُرّده^۲ را که از

۱- «الغدیر» ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵

۲- این قصیده مشهور است به برده و سراینده آن محمد بن سعید مصری بوعصری است. و در سبب انشاء آن خود شاعر چنین گفته است که: من به فلج مبتلا شدم که نصف بدن من از کار افتاد، در نظر گرفتم که قصیده‌ای در مدح پیغمبر صلی الله علیه وآله بگویم تا خدا مرا شفا دهد این قصیده را سرودم و خوابیدم و پیغمبر را در خواب دیدم و با دست مبارک خود بر بدن من کشید و همانوقت شفا یافتم.

فردای آن شب، صبحگاه از خانه بیرون آمدم دیدم که بعضی از ارباب حال و فقرا دنبال این قصیده میگردند و میگویند: اولش اینست: **أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانِ بَدِي سَلَمٍ**. پس من تعجّب کردم زیرا احدی را از این قصیده مطلع ننموده بودم، آن صاحب حال گفت: سوگند به خدا که من شنیدم که تو این قصیده را در نزد

انشاءات بوضوحی است ، و ابتداء آن چنین است :

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانٍ بَدَى سَلَمٍ
مَرَجَتْ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقَلَّةٍ بَدَمٍ

بیاوریم تا جانها به یاد رسول الله قوت گیرد .

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالشَّقَلَيْنِ
وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ (۱)

همانکه برایش سروده‌ای میخواندی و رسول الله همانند شاخه سبز از شنیدن آن شکوفا بودند .

من این قصیده را به آن فقیر دادم و داستان در بین مردم به زودی فاش شد و چون به وزیر ملک طاهر رسید بسیار تعریف کرد و با خود نذر کرد که آن را نشنود مگر ایستاده و سر و پا برهنه . و آن وزیر و اهلس از این قصیده برکات و خیرات کثیری بردند .

پس از چندی مهردار این وزیر به چشم درد شدیدی مبتلا شد که نزدیک بود کور شود و در خواب دید که گویا گوینده‌ای میگوید : برو به نزد وزیر و برده را از او بگیر و بر چشمهایت بگذار ! مهردار این خواب را برای وزیر گفت ، وزیر گفت من چیزی ندارم که نامش برده باشد ولیکن در نزد من مدیحه پیغمبر است که ما با آن استنفا می‌کنیم و آن مدیحه را آورد و بر چشمان مهردار خودگذارد ، و در حالی که مهردار نشسته بود آن قصیده خوانده شد و در همان وقت خداوند او را شفا داد .

لذا بدین مناسبت آنرا برده گویند و در طلب حاجات میخوانند و برای نزول مهمات از آن بهره میگیرند ؛ چون دارای برکات عظیم و موجب برآورده شدن دعاهاست . و شاید آن هاتف غیبی در خواب نام آنرا برده گفته است به جهت آنکه این قصیده در معنی یک لباس شریفی است که بر قامت رسول الله بریده شده است .

- نَبِيُّنَا الْأَمْرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ
 أَبْرَ فِي قَوْلٍ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمِ (۲)
 هُوَ الْحَبِيبُ الْأَذَى تُرْجَى شَفَاعَتُهُ
 لِكُلِّ هَوٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحِمِ (۳)
 دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ
 مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْفَصِمِ (۴)
 فَاقَ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقِ
 وَلَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمِ (۵)
 وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسِ
 غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدَّيَمِ (۶)
 وَوَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ جَدِّهِمْ
 مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكَلَةِ الْحِكْمِ (۷)
 فَهُوَ الْأَذَى تَمَّ مَعْنَاهُ وَصَوْرَتُهُ
 ثُمَّ اضْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِي النَّسَمِ (۸)
 مُنَزَّهَةً عَنِ شَرِيكِ فِي مَحَاسِنِهِ
 فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ (۹)
 دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ
 وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكِمِ (۱۰)
 فَانْسَبْ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفِ
 وَانْسَبْ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمِ (۱۱)

- فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ
 حَدٌّ فَيُعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ بِهِمْ (۱۲)
 لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهُ آيَاتُهُ عِظْمًا
 أَحْيَا اسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرَّمَمِ (۱۳)
 لَمْ يَمْتَحِنْنَا بِمَا تَعْنِيَا الْعُقُولُ بِهِ
 حِرْصًا عَلَيْنَا وَ لَمْ نَرْتَبْ وَ لَمْ نَهْمِ (۱۴)
 أَعْمَى الْوَرَى فَهَمُّ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى
 فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ مِنْهُمْ غَيْرُ مُنْفَخِمِ (۱۵)
 كَالشَّمْسِ تَظْهَرُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بَعْدِ
 صَغِيرَةً وَ تَكِلُ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ (۱۶)
 وَ كَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ
 قَوْمٌ نِيَامَ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلْمِ (۱۷)
 فَ مَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ
 وَ أَنَّهُ خَيْرٌ خَلَقَ اللَّهُ كُلَّهُمْ (۱۸)
 وَ كُلُّ آيٍ أَتَى الرُّسُلَ الْكِرَامُ بِهَا
 فَإِنَّهَا اتَّصَلَتْ مِنْ نَوْرِهِ بِهِمْ (۱۹)
 فَإِنَّهُ شَمْسٌ فَضْلٌ هُمْ كَوَاكِبُهَا
 يُظْهِرُنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ (۲۰)^۱

۱- محمد، آقا و سرور و سالار دو عالم و جن و انس و دو طائفه

۱- در کتاب صفحه بندی نشده با مجموعه اشعار معلقات سبعة و قصائد سبع علویة ابن ابی الحديد طبع شده است .

و دستۀ عرب و عجم است .

۲- پیغمبر ما یگانه امر کننده و نهی کننده است ، و هیچکس چه در گفتار اثباتش و چه در گفتار نفیاش از او وفا کننده تر نیست .

۳- اوست تنها حبیب خدا ، که در هر یک از مواقع ترس و بیمگاهها که رو آورد و شدائدی که نازل شود ، شفاعت او مورد امید است .

۴- دعوت کرد خلایق را بسوی خدا ، پس کسانی که به او چنگ زنند ، چنگ زده اند به ریسمانی که ابداً پاره شدنی نیست .

۵- بر تمام پیامبران هم در خلقت و هم در اخلاق برتر آمد ؛ و پیامبران نه در مقام علم و نه در مقام کرم نمی توانند به او نزدیک شوند .

۶- و هر یک از آنان از رسول خدا طلب می کنند به قدر مشت آبی از دریای بیکران ، یا به قدر آب کمی از باران های متوالی آن حضرت .

۷- و همه پیامبران در وقت حظ و بهره شان در نزد او وقوف دارند ، زیرا که او نقطه بسیط علم و دانش و شکل اتقان و حکمت است .

۸- و بنابراین اوست آنکه معنی و صورتش به تمامیت و کمال رسید و پس از آن خداوند جان آفرین او را حبیب خود برگزید .

۹- پاک و منزّه است از اینکه در محاسن او شریکی بوده باشد ؛ و جوهره حسن و نیکوئی در ذات او قابل انقسام نیست .

- ۱۰- واگذار آنچه را که نصاری درباره پیامبرشان ادعا دارند و هر چه میخواهی درباره او مدح کن و قبول مدح را نیز بنما .
- ۱۱- آنچه را از شرف بخواهی به ذات او نسبت بده و آنچه را که از بزرگی بخواهی به قدر و منزلت او نسبت بده .
- ۱۲- چون برتری و فضل رسول الله حدی ندارد تا سخنگویی بتواند با زبان خود پرده از آن بردارد .
- ۱۳- اگر آیات و علائم او از جهت بزرگی و عظمت به پایه قدر و منزلت او باشد ، در این صورت چنانچه اسم او را بر استخوانهای پوسیده ببرند همه را زنده میکند .
- ۱۴- چون بر ما محبت داشت ما را به آنچه عقول را خسته و عاجز میکند امتحان نکرد تا آنکه ریب و شک نیاوریم و گمان و وهم در ما پدیدار نگردد .
- ۱۵- ادراک حقیقت معنای او اهل عالم را کور کرده است و هیچ موجودی نه در قرب او و نه در بُعد از او نمی تواند ملزم به این حقیقت نشود .
- ۱۶- او چون خورشید است که از دور در نظر کوچک آید و از نزدیک چشم را خسته و بی تاب کند ؛ و نه از دور و نه از نزدیک نمی توان به حقیقت او واقف شد .
- ۱۷- و چگونه میتوانند در دنیا حقیقت او را دریابند گروهی که همه در خوابند و به خوابهایی که از او می بینند میخواهند خود را آرام و متقاعد کنند .

۱۸- آری نهایت درجهٔ وصول علم و بلوغ دانش به او فقط همین است که بگوئیم او بشر است و او از تمام افراد مخلوقات خدا برتر است .

۱۹- و تمام آیات و بیّنات و معجزاتی که پیامبران بزرگوار آورده‌اند از نور پاک و مقدّس این پیامبر به آنها متّصل شده و ارتباط یافته است .

۲۰- آری این پیامبر خورشید فضل و برتری است و پیامبران دیگر ستارگان دور این خورشیدند که انوار خود را که از خورشید گرفته‌اند برای مردم در ظلمات و تاریکیها ظاهر می‌سازند .

مجلس شصت و دوم

اصناف شفیعیان در روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :
 وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن
 قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ .
 (آیه بیست و سوم ، از سوره سبأ : سی و چهارمین سوره از قرآن
 کریم)

«و شفاعت سودی در نزد خداوند ندارد مگر برای کسیکه خدا
 به او اذن داده است ؛ تا زمانیکه چون دهشت و وحشت از دل‌های
 آنان برداشته شود ؛ به آنها میگویند : پروردگار شما چه گفت ؟!
 میگویند : حقّ ، و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»
 اینک وقت آن رسیده است که در اصناف شفاعت کنندگان
 بحثی به میان آوریم بحولِ اللهِ وَقُوَّتِهِ .

از جمله شفیعان روز قیامت پیغمبر اکرم و
 خمسۀ طیّبه و امامان بحقّ و حضرت صدیقۀ
 کبری سلام الله علیهم أجمعین هستند. در
 سورۀ انبیاء وارد است که:

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ
 عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا
 بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ
 خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ ۱

«و میگویند که: خداوند رحمن برای خود اولادی (از پسر چون
 عیسی، و از دختر چون ملائکه) اتّخاذ کرده است؛ بلکه آنان
 (پیامبران و فرشتگان) بندگان مکرم و بزرگوار خدا هستند که در گفتار
 خود از او جلو نمی‌افتند و پیشی نمی‌گیرند، و به امر خدا عمل
 می‌کنند. خداوند از آنچه در برابر آنهاست، و از آنچه در پشت سر
 آنهاست علم و اطلاع دارد و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی
 که دینش و عقیده‌اش پسندیده باشد؛ و ایشان از خوف و خشیت
 خدا در هراس هستند.»

و چون نصاری عیسی را پسر خدا، و یهود عزیر را پسر خدا
 میدانند، و مشرکین جاهلیت ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند؛ به
 اطلاق این آیه هر دو صنف از پیامبران و فرشتگان، بنده مکرم خداوند
 محسوب شده، و مقام شفاعت به آنها إجمالاً داده شده است.

۱- آیات ۲۶ تا ۲۸، از سورۀ ۲۱: الأنبیاء

و نیز آیه :

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۱.

«و حقّ و مالکیت شفاعت را کسانی که غیر خدا را می پرستند ندارند، مگر خداپرستانی که شهادت بحقّ دهند، و آنها از واقعه مورد شهادت علم و اطلاع داشته باشند.»
دلالت بر شفاعت پیامبران و امامان و معصومان و فرشتگان میکند، و این دو آیه بطور کلی عمومیت دارند و شامل ملائکه و پیغمبران و صدّیقان بطور عموم می شوند.

در «أمالی» صدوق از محمّد بن ابراهیم بن روایات وارده در
اسحق، از أحمد بن إسحق، از أبوقلابه شفاعت پیامبر و
عبدالملك بن محمّد، از غانم بن حسن امامان و حضرت
سعدی، از مسلم بن خالد بن مکی، از زهراء علیهم السّلام
حضرت جعفر بن محمّد از پدرش
علیهما السّلام از جابر بن عبدالله أنصاری، از أمير المؤمنين
علیه السّلام روایت کرده است که :

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ: يَا أَبَتَاهُ! أَيْنَ أَلْقَاكَ يَوْمَ الْمَوْقِفِ الْأَعْظَمِ وَ يَوْمَ الْأَهْوَالِ وَ
يَوْمَ الْفُرْعِ؟!^۱

قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِيَ لِرِوَاءِ الْحَمْدِ وَ أَنَا

۱- آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزّخرف

الشَّفِيعُ لِأُمَّتِي إِلَى رَبِّي !

قَالَتْ : يَا أَبَتَاهُ ! فَإِنْ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيِّنِي عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَنَا قَائِمٌ ، أَقُولُ : رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي ! قَالَتْ : فَإِنْ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيِّنِي وَ أَنَا عِنْدَ الْمِيزَانِ ، أَقُولُ رَبِّي سَلِّمْ أُمَّتِي .
قَالَتْ : فَإِنْ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيِّنِي عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ
أَمْنَعُ شَرَّهَا وَ لَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِي ! فَاسْتَبَشَرْتُ فَاطِمَةَ بِذَلِكَ ، صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهَا وَ عَلَى أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا .^۱

«حضرت فاطمه سلام الله عليها به حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عرض کرد ! ای پدر جان ! من کجا ترا در موقف اعظم روز قیامت و در روز دهشت ها و وحشت ها و در روز فزع اکبر ببینم ؟! حضرت فرمود : ای فاطمه ! در پهلوی در بهشت ، و با من لیاقت حمد است ، و من در نزد پروردگارم شفیعی امت خود هستم !
فاطمه عرض کرد : ای پدر جان ! اگر تو را آنجا نبینم ، کجا ببینم ؟! فرمود : مرا بر روی صراط ببین که ایستاده ام و میگویم پروردگار من ! امت مرا سلامت بدار .

فاطمه عرض کرد : اگر تو را آنجا نبینم ، کجا ببینم ؟! فرمود : در نزد میزان ، من میگویم : پروردگار من ! امت مرا سلامت بدار !
فاطمه عرض کرد : اگر تو را آنجا نبینم ، کجا ببینم ؟! فرمود : در لبه جهنم ، که من شراره ها و شعله های آتش را از امت خودم کنار میزنم !

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، مجلس چهل و ششم ، ص ۱۶۶

فاطمه که سلام خدا بر خودش و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد ، از این گفتار خوشحال و مسرور گشت.»

و نیز در «أمالی» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی ، از علی بن ابراهیم ، از جعفر بن سلمه اهوازی ، از ابراهیم بن محمد ثقفی ، از ابراهیم بن موسی بن اخت واقیدی ، از ابوقتاده حرّانی ، از عبدالرحمن ابن علاء خضرمی ، از سعید بن مسیب ، از ابن عباس روایت کرده است که :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَدَّمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ ! فَأَحْبَبْتُ مِنْ أَحَبِّهِمْ ! وَ أَبْغَضْتُ مِنْ أَبْغَضْتُهُمْ ! وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُمْ ! وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُمْ ! وَ أَعِنَ مِنْ أَعَانَهُمْ ! وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رَجْسٍ ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ ! وَ أَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ مِنْكَ ! ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلِيُّ ! أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي ، وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ !

وَ كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ يَوْمَ السَّقِيمَةِ عَلَيَّ نَحِيبٍ مِنْ نُورٍ ؛ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَ عَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ .

فَأَيُّمَا امْرَأَةٍ صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَةٍ ، وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ ، وَ حَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ ، وَ زَكَّتْ مَالَهَا ، وَ أَطَاعَتْ

زَوْجَهَا ، وَوَالَّتْ عَلَيَّا بَعْدِي ؛ دَخَلتِ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ
 إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ .

فَقِيلَ : يَا رَسُولُ اللَّهِ ! أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا ؟! فَقَالَ : ذَاكَ
 لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ ؛ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنْ
 الْأُولَى وَالْآخِرِينَ .

وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مَحْرَابِهَا فَيُسَلَّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَ يُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ ؛
 فَيَقُولُونَ : يَا فَاطِمَةُ ! إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَيْكَ وَ طَهَّرَكَ وَ أَصْطَفَيْكَ عَلَى
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ .

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ فَاطِمَةَ
 بَضْعَةٌ مِنِّي ! وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي ! يَسُوءُنِي مَا سَاءَ هَا وَ
 يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا ! وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنُ
 إِلَيْهَا بَعْدِي .

وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ ، وَ رِيحَانَتَايَ ، وَ هُمَا سَيِّدَا
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؛ فَلْيَكْرُمَا عَلَيْكَ كَسَمْعِكَ وَ بَصْرِكَ !
 ثُمَّ رَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي
 أَشْهَدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سَلِمٌ لِمَنْ
 سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ
 وَالَاهُمْ .^۱

«روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشستہ بودند ، در

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، مجلس هفتاد و سوم ، ص ۲۹۱ و ۲۹۲

نزد آن حضرت ، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السّلام بودند .

در این حال حضرت رسول عرض کردند : بار پروردگارا تو حقّاً
میدانی که این جماعت ، اهل بیت من هستند ! و گرامی ترین مردم در
نزد من می باشند ؛ پس تو دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد !
و مبعوض بدار کسیکه ایشان را مبعوض دارد ! و موذّت و مهر بورز با
کسیکه با ایشان موذّت و مهر ورزد ! و دشمن بدار کسی که آنها را
دشمن بدارد ! و معاونت کن کسیکه ایشان را کمک کند ! و آنان را از هر
رجس و پلیدی پاکیزه و مطهّر بدار ! و از هر گناهی در تحت مصونیت
و عصمت خود در آور ! و از جانب خودت آنها را به روح القدس مؤید
گردان !

و سپس فرمود : ای علی ! تو امام امت من ، و جانشین من بر آنها
پس از من هستی ! و تو قائد و سپهسالار قافله مؤمنین بسوی بهشت
می باشی !

و گویا که من دارم نگاه میکنم به دخترم فاطمه ، که در روز
رستاخیز سوار بر اسبی از نور است و به پیش می آید ؛ از طرف راست
او هفتاد هزار فرشته ، از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته ، و در مقابل
او هفتاد هزار فرشته ، و در پشت سر او هفتاد هزار فرشته حرکت
می کنند ، و او زنهای مؤمن از امت مرا جلوداری میکند و به بهشت
میبرد .

و بنابراین هر زنی که در شبانه روز پنج نماز واجب را بجای آورد

، و در ماه رمضان روزه بدارد ، و حجّ بیت الله الحرام را بگذارد ، و زکوة مال خود را بپردازد ، و از شوهر خود اطاعت کند ، و علی را بعد از من به ولایت بپذیرد ؛ چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می شود ؛ و فاطمه سیّده تمام زن های عالمیان است .
به رسول الله گفته شد : آیا فاطمه سیّده زن های عالم خودش است ؟!

حضرت فرمود : آن برای مریم دختر عمران است ؛ و اما دختر من فاطمه سیّده تمام زن های عالمیان است از اوّلین و آخرین .
و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقرّبین بر او سلام می کنند ، و به همان ندائی که ملائکه مریم را بدان ندا ، ندا کردند ، با او ندا کنند ، و بگویند : ای فاطمه ! خداوند تورا برگزید و پاکیزه گردانید ، و تورا برگزید بر زن های عالمیان .
و سپس حضرت رسول الله به علی رو کرده و فرمودند : ای علی ! فاطمه پاره گوشت من است !

و او نور چشم من است ! و میوه دل من است ! بد حال میکند مرا آنچه او را بد حال کند ، و شاد میگرداند مرا آنچه او را شاد گرداند ! و او اوّلین کسی است که از اهل بیت من به من ملحق شود ! پس با او بعد از من به نیکی رفتار کن !

اما حسن و حسین دو پسر من هستند ، و دو گل من هستند ، و دو آقای جوانان اهل بهشتند ؛ باید تو همانطوریکه چشم و گوش خود را گرامی میداری ، آنان را گرامی بداری !

و پس از این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بسوی آسمان بلند نموده، عرض کرد: بار پروردگارا من تو را گواه میگیرم، که من دوستدار کسی هستم که آنها را دوست بدارد، و مُبْغِض کسی هستم که نسبت به آنان بغض بورزد، و سلامت با کسیکه با آنان به سلامت رفتار کند، و در جنگم با کسیکه با آنان محاربه کند، و دشمنم با کسیکه با آنها دشمنی کند، و ولی هستم برای کسیکه ولایت آنان را متعهد گردد!»

توسل انبیاء
به خمسه طیبه

اخبار بسیاری داریم که انبیاء بطور مطلق، و اصفیاء آنان چون آدم ابوالبشر و داود و شعیب و ایوب و لوط و ادریس، و پیغمبران اولوالعزم چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی به حضرت خاتم النبیین مُحَمَّد بن عبدالله و امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام متوسل می شدند، و برای رفع مشکلات و مغفرت خطایا و ارتقاء مقامات از ارواح تابناک آنها استمداد می جستند.

البته این به جهت علو مقام و نورانیت معنوی و ملکوتی آنهاست که برای التماس و التجاء به درگاه حضرت احدیت خود را ناچار از استمساک از این آیات الهیه میدیدند؛ و الا این مقام، مقام اعتباری و امر تشریفی نیست، زیرا این نوع اعتباریات در حقائق راهی ندارد؛ آن اصالت و واقعیت و آن طهارت مطلقه ذوات طیبه خمسه بود که همه سابقین و لاحقین را به خضوع و خشوع در می آورد، و برای وصول به درگاه قرب حضرت باری تعالی شأنه العزیز ناچار از عبور از حجاب

اقرب و تجلی اعظم و ناچار از ظهور نور احدی در مرآت دل‌های خودشان، از این مرایا و آئینه‌های تابناک بودند.

همین شفاعت خمسه طیبه بوده است که خداوند به برکت آن آتش را بر ابراهیم بردا و سلاماً فرمود، و کشتی نوح را به سلامت به جودی رسانید، و عصا را در دست موسی ازدها نمود و سپس آنرا بازگردانید، و طلوع نور پیروان آنها بود که در درخت به انا الله در یچئه توحید را به روی او گشود و او را در وادی معرفت کشانید، و او را با سبطیان از شر فرعون و قبطیان نجات داد و آب را بر آنها معبر نمود، و فرعون و پیروانش را دستخوش غرقه ساخت.

و نور خمسه طیبه بود که بینات و آیات به عیسی بن مریم عنایت کرد، و او مرده زنده میکرد و کور مادرزاد شفا میداد و مبتلا به مرض پیسی را خوب میکرد؛ و بطور کلی تمام حالات معنوی در خلوت‌های روحانی همه پیامبران و اولیاء خدا بواسطه شفاعت و وساطت آنها بود. و از نقطه نظر برهان فلسفی، محال است کسی بتواند بطور طفره مسافتی را بپیماید. عبور از مراحل نفس تا طلوع نور توحید، در سفر معنوی و ملکوتی سالکان راه حقیقت، بدون عبور و استمداد از این آیات الهیه با این اصل مسلم که میدانیم: حجاب اقرب و اسم اعظم و آیت کبری و مقام بین البینی و جمع الجمعی هستند، محال است.

آنچه از روایات در این باره آمده است با مضامین مختلفه، بسیار است؛ و در زبان پیامبران که به امت‌های خود بیان میکرده‌اند نیز

بسیار است .

در مجلس گذشته شرحی راجع به بیانات حضرت مسیح بن مریم از انجیل برنابا درباره عظمت و شفاعت رسول الله آوردم .

اینک شرحی از دعا و توسل حضرت نوح
 آثار باستانی
 درباره کشتی نوح
 و توسل به
 پنج تن آل عبا
 علی نبینا و آله و علیه السّلام را که از
 اکتشافات اخیر است و سند زنده و تاریخی از
 جهت نورانیت خمسه طیّبه است از مجله
 «مکتب اسلام» می آوریم و برای آنکه امانت

در نقل رعایت شود ما در اینجا عین مطالب مندرجه در این شماره را بدون هیچ کم و کاستی و بدون هیچ زیادتیی بیان می کنیم تا بر اهل نظر مطلب روشن شود :

« یک سند زنده و تاریخی بر حقایق دین اسلام

و مذهب تشیع

گزارش بسیار جالب باستان شناسی شوروی درباره

کشتی حضرت نوح

مجله رسمی و پرتیراژ «اتفاد نیزوب» شوروی که بطور ماهانه منتشر می شود ، گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار ارزنده و جالب است ، و هم از نظر دینی عالی ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقائد دینی ماست ، درج نموده است . و به دنبال آن عده ای از نویسندگان انگلیسی ، مصری ، پاکستانی و ... آن مقاله را از روسی به انگلیسی و عربی و اُردو ترجمه نموده و در مجله ها و روزنامه های

محلّی خود نقل کرده‌اند؛ اینک ما خلاصهٔ آنرا با توضیح دربارهٔ ارزش علمی و دینی آن از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانیم:

مجلهٔ نامبرده در شمارهٔ تشرین دوّم ۱۹۵۳ مینویسد:

هنگامیکه باستان شناسان روسی در منطقه‌ای معروف به «وادی قاف»^۱ مشغول حفّاری و جستجوی آثار باستانی بودند، در اعماق زمین به چند پاره تختهٔ قطور و پوسیده‌ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته‌ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده، و بر اثر تحولات دریائی و زمینی در طول حدود ۵۰۰۰ سال همچنان در دل زمین باقی مانده است.

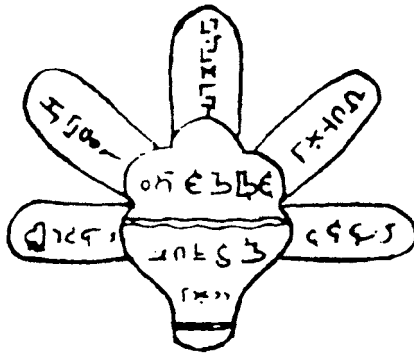
بر خورد به این تخته‌ها نظر محقّقین باستان شناس را آنچنان به خود جلب نمود که دو سال دیگر به کنجکاوی و تعقیب عملیات حفّاری خود پرداخته، و بالأخره در همان منطقه به یک قطعه تختهٔ دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق کلیشهٔ

۱- طبق تصریح قرآن لنگرگاه کشتی نوح بعد از طوفان، کوه جودی بوده. به ادّعای صاحب «مراصد الاطّلاع» و «منجد العلوم» این کوه در ۴۰ کیلومتری شمال شرقی جزیرهٔ ابن عمر (شهر کوچکی است در سوریه مشرف به نهر دجله و به سال ۹۶۱ توسط حسن بن عمر بن خطّاب ثعلبی بنیان گذاری شده) می‌باشد. و بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلّف بزرگوار تفسیر «المیزان») لنگرگاه در آزارات از جبال ارمنیهٔ بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده که البتّه همهٔ این نظرات با وادی قاف در مسکو محلّ اکتشاف تخته‌ها سازش دارد؛ چه اگر این محلّ یا نزدیک به این محلّ نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولاتی که در طول چند هزار سال رخ داده، آن تخته‌ها در منطقهٔ مزبور، و در اعماق زمین قرار گرفته باشد. (تعلیق)

صفحه زیر ، چند سطر کوتاه از کهن‌ترین و ناشناخته‌ترین خطوط بر روی آن منقوش بود.

اما بسیار شگفت‌آور بود که این تخته لوح بدون اینکه پوسیده یا متحجر شده باشد ، آنچنان سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در موزه آثار باستانی مُسکو در معرض دید توریست‌ها و تماشاگران خارجی و داخلی است .

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰



۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰
 ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰
 ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰
 ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰
 ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

بر اثر این اکتشاف ، اداره کل باستان شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن ، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهمترین باستان شناسان و اساتید خط شناس و زبان دان روسی و چینی را مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها بدین گونه است :

- ۱- پرفسور سولی نوف ، استاد زبان‌های قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو .
 - ۲- ایفاهان خینو ، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشکده لولوهان چین .
 - ۳- میشانن لوفارنک ، مدیر کل آثار باستانی شوروی .
 - ۴- تانمول گورف ، استاد لغات در دانشکده کیفزو .
 - ۵- پرفسور دی راکن استاد باستان شناس در آکادمی علوم لنین .
 - ۶- ایم احمد کولا ، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی .
 - ۷- میچر کولتوف ، رئیس دانشکده استالین .
- این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان شناسی شوروی گذاشت :
- ۱- این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته‌های مربوط به کاوش‌های قبلی ، و کلاً متعلق به کشتی نوح بوده است ؛ منتهی لوح مزبور مثل سائر تخته‌ها آنقدرها پوسیده نشده ، و طوری سالم مانده که خواندن خطهای آن به آسانی امکان پذیر می‌باشد .
 - ۲- حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت أم اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می‌باشد .
 - ۳- معنای این حروف و کلمات بدین شرح است :

«ای خدای من! و ای یاور من!
به رحمت و کرمت مرا یاری نما!
و به پاس خاطر این نفوس مقدّسه:
مُحَمَّد

إِیْلِیَا (عَلِی)
شَبَّرَ (حَسَن)
شُبَّیْرَ (حُسَیْن)
فَاطِمَه

آنان که همه بزرگان و گرامی اند
جهان به برکت آنها برپاست .

به احترام نام آنها مرا یاری کن!

تنها توئی که میتوانی مرا به راه راست هدایت کنی!

بعداً دانشمند انگلیسی : این ایف ماکس ، استاد زبانهای
باستانی در دانشگاه منچستر ، ترجمه روسی این کلمات را به زبان
انگلیسی برگردانید ، و عیناً در این مجله‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر
گردیده است :

۱- مجله هفتگی «ویکلی میرر» لندن ، شماره مربوط به ۲۸
دسامبر ۱۹۵۳ م .

۲- مجله «استار انگلیسی» لندن ، مربوط به کانون دوّم ۱۹۵۴ م .

۳- روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر ، شماره مربوط به
کانون دوّم ۱۹۵۴ م .

۴- روزنامه «ویکلی میرر» تاریخ یکم شباط ۱۹۵۴ م.

۵- روزنامه «الهدی» قاهره مصر، تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۵۳ م.

سپس دانشمند و محدث عالیمقام پاکستانی حکیم سید محمود گیلانی که یک موقع مدیر روزنامه «أهل الحدیث» پاکستان (و نخست از اهل تسنن بوده و بعداً از روی تحقیق به آئین تشیع گرائیده) آن گزارش را به زبان اُردو در کتابی به نام «ایلیا مرکز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل کرده است.^۱

آنگاه مجله «بذره» نجف در شماره‌های شوال و ذوالقعدة ۱۳۸۵، سال اول، صفحه ۷۸ الی ۸۱ زیر عنوان: نامهای مبارکی که حضرت نوح بدان توسل جست، از اردو به عربی ترجمه و نقل کرده است. اکنون لازم می‌نماید بطور فشرده توجه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم؛ تا بیشتر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشاف باستانی معتقد شوند:

۱- آنکه اکتشاف این تخته‌ها و لوح، یکی از دلایل بر اصالت و واقعیت داستانهای قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحاً حاکی از قضیه کشتی نوح و ماجرای آنست؛ همچنانکه مورخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته‌اند.

۲- آنکه معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روی تمایلات و

۱- کتاب «ایلیا...» به زبان اردو، ضمن ۴۵ صفحه به عنوان چهل و دومین نشریه دار المعارف اسلامیّه - لاهور پاکستان، به سال ۱۳۸۱ هجری به چاپ رسیده است. (تعلیقه)

اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلفین نیست ، بلکه بر مبنای یک سلسله حقائق علمی و واقعیت‌های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پایند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است .

بدیهی است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نامهای آنان بر کشتی ، چند هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه‌های مختلف و متضاد شیعه و سنی بوده ، و جز از روی الهام از مبدأ اعلی و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی‌توان آن را تفسیر کرد .

درست است که حضرت نام‌های مقدّس : محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) حسن (علیه السلام) حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) را به عنوان دعا و به عنوان تبرک نقش بر لوح نمود ؛ اما در حقیقت این یک پیشگوئی عجیب از دوران‌های خیلی دور و دراز ، درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان ، قدم به عرصه گیتی گذاشتند^۱ .

جالب آنکه برخورد به یک چنین اثر باستانی در یک کشور غیر دینی و به دست یک عده افراد غیر مسلمان و بالأخره در محیطی ائتفاق افتاده که از نیم قرن پیش دین و عقیده به مبدأ و معاد و وحی و

۱- چنانچه در صفحه ۱۹۸ گذشت ، این فاصله تا زمان اکتشاف کشتی است .

رسالت را کنار گذارده و تنها از دیده محدود مادیگری به جهان و آنچه در آنست می‌نگرند.

ناگفته معلوم است که ماجرای این لوح به نسبت ارزش و اهمیتی که از دید باستان شناسان دنیای روز دارد، نیز ارزش دینی و مذهبی برای مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد.

تذکر: مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجله «بذره» نجف و کتاب «قبس من القرءان» تألیف عبداللطیف خطیب بغدادی چاپ ۱۳۸۹ نجف می‌باشد.»

پایان نقل از «مکتب اسلام» شماره مسلسل ۱۴۲.^۱

شفاعت حضرت فاطمه زهرا در روز قیامت
 فرات بن ابراهیم در تفسیر خود، روایت میکند از سهل بن أحمد دینوری، با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت گفته‌اند: جابر به حضرت ابوجعفر امام

۱- مجله «درسهائی از مکتب اسلام» سال دوازدهم، شماره ۱۰، شماره مسلسل ۱۴۲، تاریخ رمضان ۱۳۹۱ هجریه قمریه و نیز عین مندرجات این شماره را مسجد شفاء طهران بمناسبت عید فطر ۱۳۹۱ هجری قمری طبع، و تحت عنوان: علم به کمک مذهب می‌شتابد، در جزوه‌ای مستقلاً، به عموم برادران اهداء نموده است.
 و این حقیر مطالب مندرجه در مجله «مکتب اسلام» را چندین سال قبل از نشر این مجله، از بعضی از فضلاء هندی که از دوستان نجفی ما بودند در نجف اشرف از انتشارات هند و پاکستان شنیده بودم ولی چون اصل آن مدارک در دسترس نبود به نقل از این مجله اکتفا شد.

محمد باقر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، ای پسر رسول الله! حدیثی دربارهٔ جدّهات فاطمه زهرا سلام الله علیها، و در فضیلت و شرافت آن بی بی برای من نقل کن که چون من آنرا برای شیعیان بازگو کنم، خوشحال شوند!

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پدرم برای من حدیث کرد، از جدّم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون روز قیامت برپا شود، برای هر یک از انبیاء و مرسلین منبری از نور نصب می کنند، و منبر من در آن روز از همهٔ منابر بلندتر است.

و پس از آن خداوند میفرماید **یا مُحَمَّدُ اَخْطُبُ!** «ای محمد خُطبه بخوان!» و من خطبه ای میخوانم که هیچیک از انبیاء و رسل همانند آنرا نشنیده اند.

و سپس برای هر یک از اوصیاء پیمبران منبری از نور نصب می کنند، و برای وصی من **علی بن ابی طالب** در وسط آن منبرها منبری از نور نصب می کنند، و منبر او از همهٔ منبرهای آنان بلندتر است.

سپس خداوند میفرماید: **یا عَلِيُّ اَخْطُبُ!** «ای علی خطبه بخوان!» پس علی خطبه ای میخواند که هیچیک از اوصیاء پیامبران همانند آنرا نشنیده اند.

و پس از آن برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرهایی همانند آن منبرها نصب می کنند. و برای دو فرزند و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات و زندگانیم، منبری از نور می باشد.

سپس به آن دو گفته می‌شود: **اَخْطُبَا!** «خطبه بخوانید!» پس آنان دو خطبه میخوانند که هیچیک از اولاد انبیاء و مرسلین همانندش را نشنیده‌اند.

ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي وَ هُوَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ أَيْنَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؟ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؟ أَيْنَ عَاسِيَةُ بِنْتُ مَزَاحِمٍ؟ أَيْنَ أُمُّ كَلْثُومَ أُمُّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

«سپس منادی که جبرئیل علیه السلام است ندا کند: کجاست فاطمه دختر محمد؟ کجاست خدیجه دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست ام کلثوم مادر یحیی ابن زکریا؟»

و همگی بر می‌خیزند.

در این حال خداوند تبارک و تعالی میگوید: ای اهل جمع و ای مجتمعین در محشر! امروز کرم برای کیست؟! **مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ** میگویند: **لِلَّهِ أَلَوْ حِدِ الْقَهَّارِ**. «کرم فقط از خداوند واحد قهار است.»

خداوند میگوید: ای اهل محشر! من کرم را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم! ای اهل محشر! اینک سرهای خود را فرود آورید و چشمان خود را فروافکنید که فاطمه بسوی بهشت می‌رود.

در این حال جبرئیل برای او یک ناقه از ناقه‌های بهشتی را می‌آورد که دو پهلویش فرو هشته است و دهانه‌اش از لؤلؤ تر است، و

بر روی آن ناقه ، جهازی از مرجان است . و آن ناقه در برابر حضرت زهراء میخوابد و حضرت بر آن سوار می‌شوند . و خداوند یک صد هزار فرشته بر می‌انگیزد تا از جانب راست او حرکت کنند ، و یک صد هزار فرشته دیگر بر می‌انگیزد تا از جانب چپ او حرکت کنند ، و یک صد هزار فرشته دیگر بر می‌انگیزد تا فاطمه را بر روی بالهای خود بگیرند و حرکت داده و تا در بهشت می‌آورند . چون به در بهشت میرسد ، نگاهی به این طرف و آن طرف می‌افکند .

خداوند خطاب میکند : ای دختر حبیب من ! علت این توجّهت به اطراف چیست ؟ در حالیکه من تو را به بهشت خودم دلالت کردم ! فاطمه میگوید : ای پروردگار من ! من دوست دارم که قدر و منزلت من در امروز شناخته شود !

خداوند میفرماید : ای فاطمه ، ای دختر حبیب من ! برگرد و ببین که در قلب هر که محبت تو یا محبت یکی از ذریّه تو باشد ، دست او را بگیر و داخل در بهشت بنما !

حضرت باقر علیه السلام گفتند : ای جابر سوگند به خداوند که فاطمه در آن روز چنان شیعیان و محبان خود را جدا میکند همانند پرنده‌ای که دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا میکند .

چون فاطمه با شیعیان خود به در بهشت برسند ، خداوند در دل آنها می‌اندازد که نگاهی به اطراف بنمایند ، و چون به اطراف نظر کنند ، خداوند میفرماید : ای محبان من ! سبب التفات و توجّه شما

چیست؟! من که فاطمه دختر حبیب خود را شفیعی شما قرار دادم!
 شفیعیان میگویند: ای پروردگار ما دوست داریم که قدر و منزلت
 ما در امروز شناخته شود!

خداوند میفرماید: ای حبیبان من! برگردید و نظری بیفکنید و
 ببینید، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه دوست داشته
 است، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه غذا و طعام داده
 است، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه پوشانیده است، و
 هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه آشامیدنی خورانده است؛
 نظر کنید و ببینید، هر کس به جهت محبت به فاطمه زشتی و غیبتی را
 از شما برگردانیده است؛ دست او را بگیرید و داخل در بهشت
 بنمائید!

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سوگند به خدا که در میان
 مردم غیر از کافر و منافق و شک کننده در امر توحید هیچکس باقی
 نمی ماند.

و چون اینان را در دوزخ ببرند، در میان طبقات آن ندا کنند
 -همانطور که خدای تعالی فرموده است -:

فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ .^۱

«از برای ما هیچ شفیعی نیست، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .^۲

۱- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشعراء

۲- آیه ۱۰۲، از سوره ۲۶: الشعراء

«ای کاش برای ما یک بازگشت به دنیا بود ، تا از مؤمنان بودیم.»
حضرت فرمودند: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! از آنچه طلب می‌کنند منع می‌شوند.

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.^۱

«و اگر آنها را به دنیا برگشت دهند ، هر آینه به همان کارهایی دست می‌زنند که از آن نهی شده‌اند ، و آنان از دروغگویانند.»^۲

و در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» از ابن متوکل از سعد از ابن عیسی از ابن سنان از ابن مُسْکَانَ ، از مُحَمَّد بن مسلم روایت کرده است که گفت : من از حضرت باقر علیه السَّلام شنیدم که می‌گفت : برای فاطمه در روز رستاخیز موقف خاصی ، در درِ جهنم است . چون روز قیامت شود ، در پیشانی هر کسی نوشته می‌شود که این مؤمن است و یا کافر است ؛ و به محبّی که گناهانش بسیار باشد ، امر می‌شود که به آتش برود .

چون فاطمه بر روی پیشانی او میخواند که : محبّ نوشته است ، میگوید :

إِلَهِي وَ سَيِّدِي سَمَّيْتَنِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَنِي بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَ تَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ ! وَ وَعْدُكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ .

«ای خدای من و آقای من ! تو مرا فاطمه نام گذاری ، و به

۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

۲- «تفسیر فرات بن ابراهیم» ذیل آیه ۱۰۱ از سوره شعراء ، ص ۱۱۳ تا

ص ۱۱۵ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۵۱ و ۵۲

واسطه من هر کسی ولایت من و ولایت ذریّه مرا داشت از آتش برکنار داشتی! و وعده تو حق است و تو خلف وعده نمی فرمائی.»

خداوند عزّوجلّ می فرماید: **صَدَقْتِ يَا فَاطِمَةُ؛ اِنِّي سَمَّيْتُكَ فَاطِمَةَ^۱ وَ فَطَمْتُ بِكَ مِنْ اَحَبِّكَ وَ تَوْلَاكَ وَ اَحَبُّ ذُرِّيَّتِكَ وَ تَوْلَاهُمْ مِنَ النَّارِ! وَ وَعْدِي الْحَقُّ وَ اَنَا لَا اُخْلِفُ الْمِيعَادَ.**

«ای فاطمه راست می گوئی؛ من نام تو را فاطمه (یعنی بُرنده و جدا کننده از آتش) گذاردم و به واسطه تو هر کس تو را دوست داشته باشد و ولایت تو را داشته باشد، و ذریّه تو را دوست داشته باشد و ولایت آنها را داشته باشد، من آنها را از آتش جدا می کنم! و وعده من حق است و من خلف وعده نمی کنم!»

و این بنده خودم را امر به آتش کردم، تا تو درباره او شفاعت کنی و شفاعت تو را بپذیرم؛ تا اینکه برای فرشتگان من و پیغمبران من و مرسلین از جانب من، و برای اهل موقف، موقف خاصّ تو نسبت به من و مکانت و منزلت تو در نزد من مبین و روشن گردد!

۱- در روایت وارد است که: رسول خدا صلّى الله عليه وآله و سلّم فرمودند: **اِنَّمَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، لَانَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ اَصْبَحَ مِنْ النَّارِ.** یا اینکه: **لِاَنَّهَا فَطَمْتُ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ.** یا اینکه: **فَطَمْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ.** «دخترم فاطمه نامیده شد، چون خداوند عزّوجلّ او و هر کس که او را دوست داشته باشد را از آتش جدا کرده است. یا اینکه چون خود او و شیعیان او از آتش بریده شدند. و یا اینکه او شیعیان خود را از آتش بریده است.» (بحار الأنوار) طبع حروفی، ج ۴۰۳، باب ۲، ص ۱۰ تا ص ۱۹؛ «علل الشرائع» باب ۱۴۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

پس در پیشانی هر کس مؤمن نوشته شده بود، دست او را بگیر
و او را داخل در بهشت بنما!

در «دَعَوَات» راوندی از سماعة بن مهران وارد
شفاعت ائمه
است که :

مَعصومین
علیهم السلام
در روز قیامت
قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتْ لَكَ
حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ
وَقَدَرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَعَالِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.

فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ
لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.^۲

«حضرت امام رضا علیه السلام گفته اند: چون حاجتی بسوی
خداوند داشتی بگو: بار پروردگارا! من از تو میخواهم به حق محمد و
علی، چون برای آن دو در نزد تو شأن بزرگ و قدر عظیمی است؛
پس به حق آن شأن و به حق آن قدر، درود بر محمد و آل محمد
بفرست! و فلان و فلان حاجت مرا برآور!»

چون روز قیامت بر پا شود هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر
مرسلی و هیچ مؤمن آزمایش شده ای نیست مگر آنکه او نیازمند به آن
دو نفر است.»

۱- «علل الشرائع» طبع نجف، باب ۱۴۲، ص ۱۷۹

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۹

و در «محاسن» احمد بن محمد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن وهب روایت میکند که:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَسْبَارَكَ وَتَعَالَى: لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا.
 قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا.
 قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، وَمَا تَقُولُونَ إِذَا كَلَّمْتُمْ؟
 قَالَ: نُمَجِّدُ رَبَّنَا، وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا، وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا؛ فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا.^۱

ابن وهب میگوید: «من از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه که: در روز قیامت هیچکس سخن نمی‌گوید مگر کسی که خداوند به او اذن داده باشد و راست بگوید، سؤال کردم. حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما در آن روز اذن داده شدگانیم، و گویندگان راست.

من عرض کردم: فدایت شوم، شما هنگامی که سخن بگوئید چه میگوئید؟

حضرت فرمود: پروردگار خود را تمجید می‌کنیم، و بر پیامبران درود میفرستیم، و از شیعیان و پیروانمان شفاعت می‌کنیم؛ و بنابراین خداوند ما را ردّ نمی‌کند.»

و این روایت را در «کنز جامع الفوائد» با اسناد خود از سعدان آورده است؛ و از حضرت امام کاظم علیه السلام نیز همین مضمون را

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

آورده است.^۱

و نیز در «محاسن» با همین سند آورده است که:
 قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ
 عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ (أَيُّ مَنْ هُمْ؟)
 قَالَ: نَحْنُ أَوْلِيَاكَ الشَّافِعُونَ.^۲

«ابن وهب گوید: از امام صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند
 که: کیست در نزد خداوند شفاعت کند مگر به اذن او؟ اوست که
 میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه پشت سر آنهاست، پرسیدم
 (یعنی پرسیدم ایشان چه کسانی هستند؟).

حضرت فرمود: آن شفیعان فقط ما هستیم.»

و این روایت را نیز در «تفسیر عیاشی» از معاویه بن عمّار آورده
 است.^۳

و در «مناقب» ابن شهر آشوب از حضرت صادق علیه السلام
 درباره تفسیر آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ^۴، روایت کرده است:

قَالَ: وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ يُقَالُ: أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ
 صِدْقٍ، قَالَ: شَفَاعَةُ النَّبِيِّ. وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ، شَفَاعَةُ عَلِيٍّ

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۱

۲- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

۳- «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۳۶

۴- قسمتی از آیه ۲، از سوره ۱۰، یونس

عَلَيْهِ السَّلَامُ . أَوْلَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ ، شَفَاعَةُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .^۱

«حضرت فرمودند: مراد، ولایت امیرالمؤمنین است. و مراد از قدم صدق، شفاعت رسول الله است. و مراد از وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ^۲ شفاعت علی است. و مراد از آیه أَوْلَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۳ شفاعت امامان است.»

و نیز در «مناقب» وارد است:

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [قَالَ] : إِنِّي لِأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَشْفَعُ ، وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيُشْفَعُ ، وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ .^۴

«رسول الله فرمودند: من در روز قیامت شفاعت میکنم و شفاعت من قبول است، علی شفاعت میکند و شفاعت او قبول است، و اهل بیت من شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها قبول است.»
نقش‌نگین صاحب بن عبّاد که با آن مهر می‌کرده است این بوده است:

شَفِيعُ إِسْمَاعِيلَ فِي الْآخِرَةِ مُحَمَّدٌ وَالْعِتْرَةُ الطَّاهِرَةُ^۵

- ۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۳؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، بابُ أَنَّهُ السَّقِيُّ وَالشَّفِيعُ، ص ۳۵۲
- ۲- صدر آیه ۳۳، از سوره ۳۹: الزَّمَر
- ۳- قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الْحَدِيد
- ۴- «مناقب» ج ۱، ص ۳۵۲
- ۵- همان مصدر، ص ۳۵۲

«شفیعِ اِسْمَعِیلِ دَر رُوزِ قِیَامَتِ ، مُحَمَّدِ وَ عَتْرَتِ پَاکِ اَوْ هَسْتَنْد.»
 و از اشعاری که خطاب به اهل بیت و در مقام حمد و ثنای آنان
 است ، این ابیات است :

أَعْطَاكُمْ اللّٰهُ مَا لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا
 حَتَّى دُعِيتُمْ لِعِظَمِ الْفَضْلِ أَرْبَابًا (۱)
 أَشْبَاحُكُمْ كُنَّ فِي بَدْوِ الظَّلَالِ لَهُ
 دُونَ الْبَرِيَّةِ خُدَمًا وَ حُجَّابًا (۲)
 وَأَنْتُمْ الْكَلِمَاتُ اللَّائِي لَقَّنَهَا
 جَبْرِيلُ ءَادَمَ عِنْدَ الذَّنْبِ إِذْ تَابَا (۳)
 وَأَنْتُمْ قِبْلَةُ الدِّينِ الَّتِي جُعِلَتْ
 لِلْقَاصِدِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ مِحْرَابًا (۴) ۱

۱- خداوند به شما چیزهایی را عطا کرد ، تا از بزرگی و عظمت
 آن در میان مردم ، ارباب و خدایان خوانده شدید!
 ۲- اشباح شما در بدو آفرینش و طلوع نور توحید بر ظلال
 کائنات ، برای خداوند نسبت به تمام عالمیان و جهانیان ، حکم
 خدمتکاران و حاجبان را داشت .
 ۳- و شما هستید آن کلماتی که جبریل به آدم ، در وقتی که گناه
 کرده و میخواست توبه کند ، تلقین کرد !
 ۴- و شما هستید قبله دین خدا ، آن قبله ای که خداوند آنرا برای
 سالکان و قاصدان بسوی حضرت رحمن ، محراب قرار داده است .

۱- همان مصدر ، ص ۳۵۴

از جمله شفاعت کنندگان در روز بازپسین ،
 شفاعت ملائکه
 فرشتگان خدا هستند :
 در روز قیامت
 و رستاخیز
 وَ كَمِ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي
 شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ
 يَشَاءُ وَيَرْضَى .^۱

«و چه بسیار از فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعت آنها هیچ سودی ندارد مگر بعد از آنکه خداوند بهر یک از آنها اذن دهد و راضی باشد.»

و نیز فرماید : يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا .^۲

«در آن روز شفاعت کردن کسی ثمری نمی‌بخشد ، مگر بعد از اینکه خداوند نسبت به کسی اذن دهد و گفتار او را بپسندد . خداوند میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست ؛ و آنان علمشان به خدا نمیرسد و بر علم خدا محیط نمی‌شوند.»

این دو آیه دلالت بر شفاعت ملائکه دارد ، و البته آیه دوم اعم است از ملائکه و انبیاء و اولیاء ؛ کما آنکه دو آیه‌ای را که قبلاً برای شفاعت انبیاء و امامان در مطلع گفتار آوردیم نیز اعم از شفاعت انبیاء و امامان و ملائکه بود ؛ و آن دو آیه این بود :

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۵۳ : النجم

۲- آیه ۱۰۹ و ۱۱۰ ، از سوره ۲۰ : طه

۱- آیه: **وَ قَالُوا أَتَتَّخِذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِء مُشْفِقُونَ .**

۲- آیه: **وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .**

و بنابراین تمام این آیات ، چه بطور خصوص و چه بطور عموم ، دلالت بر شفاعت فرشتگان دارد .

و از جمله شفعا ، شهداء هستند ؛ یعنی شفاعت گواهان و شهداء در روز قیامت در زیر نظر دارند ، و چه در مرحلهٔ تحمّل شهادت ، و چه در مرحلهٔ اداء آن ، واقف و مُسَيِّطِر بر آنها هستند . و شهادت در اینجا به معنای شهادت به معنای کشته شدن در معركة قتال نیست .

و ما در بحث شهادت بر اعمال^۱ مفصلاً آوردیم که طبق آیه :

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۲

هر کس که به حق شهادت دهد ، و دارای علم بوده و اطلاع ملکوتی به بواطن اعمال داشته باشد ، او در روز قیامت از شفیعان است .

۱- «معاد شناسی» ج ۷ ، مجلس ۴۴

۲- آیه ۸۶ ، از سوره ۴۳ : الزخرف

و طبق نفی و اثباتِ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ به دست می آید که حتماً باید شفیعیان نیز از شهیدان باشند ، غایه الامر هر کس به اندازه سعه اطلاع ملکوتی بر بواطن اعمال به همانقدر میتواند شهادت دهد ، و از همان افراد میتواند شفاعت کند .

و از همین مطلب به دست می آید که مؤمنین نیز شفاعت مؤمنین در روز قیامت ؛ چون خداوند از حقوق آنان به شهداء در روز قیامت إخبار کرده است :

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۱

«و کسانی که ایمان به خدا و پیامبرانش بیاورند ، ایشانند فقط صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان که از برای آنهاست در نزد خداوند اجرشان و نورشان.»

و نیز شفاعت مؤمنان از این آیات به دست می آید :

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲

«و ما را گمراه نکردند مگر مجرمان . و بنابراین برای ما هیچ شفیعی نیست و هیچ یارِ راست و دوست مهربانی نیست . پس یکاش برای ما یکبار بازگشتی به دنیا بود ، تا از مؤمنان بودیم!» این کلام گمراهان و جهنمیان است که خداوند در قرآن کریم بیان

۱- قسمتی از آیه ۱۹ ، از سوره ۵۷ : الحديد

۲- آیات ۹۹ تا ۱۰۲ ، از سوره ۲۶ : الشعراء

میکند، و آنان در آنجا ادراک این معنی را می‌کنند که در آنجا دوست صدیق و حمیمی هست که برای بعضی ثمر دارد؛ چون میفرماید: **فَمَا لَنَا «برای ما نیست»** یعنی برای دیگران هست، و نیز آن نفع و شفاعت برای مؤمنان ثمر بخش است نه برای ما؛ پس شفاعت برای مؤمنان است، و البته باید از جانب مؤمنان نیز بوده باشد.

در «کافی» با اسناد متصل خود از عبدالحمید والبشی روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: همسایه‌ای داریم که تمام گناهان را مرتکب می‌شود، و حتی نماز را هم ترک میکند تا چه رسد به غیر از آن! حضرت فرمودند: **سُبْحَانَ اللَّهِ!** چقدر این گناه بزرگی است؟ آیا میل دارید که من به بدتر از این کس شمارا خبر دهم؟! عرض کردم: آری! حضرت فرمود: کسی که به ما دشنام دهد و ناصبی باشد از او بدتر است.

أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُذَكَّرُ عِنْدَهُ أَهْلُ الْبَيْتِ فَيَرِقُّ لِذِكْرِنَا إِلَّا مَسَحَتْ الْمَلَائِكَةُ ظَهْرَهُ وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا، إِلَّا أَنْ يَجِيءَ بِذَنْبٍ يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ.

وَإِنَّ الشَّفَاعَةَ لَمَقْبُولَةٌ، وَ مَا تُقْبَلُ فِي نَاصِبٍ. وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُشْفَعُ لِبَجَارِهِ وَ مَالِهِ حَسَنَةً.

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ جَارِي كَمَا يَكْفُ عَنِّي الْأَذَى فَيَشْفَعُ فِيهِ.
فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا رَبُّكَ! وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ كَافِي عَنكَ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ.

وَإِنْ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً لِيَشْفَعُ لثَلَاثِينَ إِنْسَانًا ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ أَهْلُ النَّارِ : فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ .^۱

«بدانید هیچ بنده‌ای نیست که چون نام اهل بیت در نزد او برده شود و بدین جهت دلش رقت آورد و از ذکر ما برای او حال رحمت و عطف پدید آید ، مگر آنکه فرشتگان بدن او را مسح می‌کنند و خود را بدو می‌مالند و تمام گناهانش بدون استثناء بخشیده می‌گردد ، مگر آنکه گناهی به جای آورده باشد که او را از ایمان خارج کند .

شفاعت پذیرفته می‌شود ولیکن درباره ناصبی پذیرفته نمی‌شود ، و مؤمن برای همسایه‌اش در حالیکه هیچ حسنه‌ای ندارد شفاعت میکند ، و می‌گوید : ای پروردگار من ! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیری می‌کرده است ؛ و بدینوسیله از او شفاعت میکند .

خداوند می‌فرماید که : من پروردگار تو هستم و من سزاوارترم که رعایت حال کسی را کنم که از تو کفایت کرده است ؛ و بنابراین با آنکه هیچ حسنه‌ای ندارد او را داخل بهشت می‌نماید .

و پست‌ترین مؤمنی که شفاعت میکند ، درباره سنی انسان شفاعت میکند ، و در این هنگام اهل آتش می‌گویند : ای وای که ما شفیعی نداریم ! و دوست غمخوار و مهربانی نداریم!

در «خصال» صدوق از پدرش از حمیری از هارون از مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران‌ش از

۱- «روضه کافی» ص ۱۰۱

أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که :
 قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : ثَلَاثَةٌ
 يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُشَفَّعُونَ : الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ
 الشُّهَدَاءُ^۱.

«حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند : سه دسته هستند که در پیشگاه پروردگار عزّ وجلّ شفاعت می کنند ، و شفاعت آنها پذیرفته می شود : دسته اول پیغمبران هستند ، و پس از آن علماء ، و پس از آن شهداء.»

و نیز در «خصال» در حدیث اربعمائه از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده است که :

لَا تَعْتُونَا فِي الطَّلَبِ وَالشَّفَاعَةِ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا قَدَّمْتُمْ^۲.
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ^۳.

«در خواهش ها و درخواست های خود ما را به تکلف و مشقت نیندازید ! و شفاعت برای شما در روز قیامت بر اساس آن چیزی است که از پیش فرستاده اید.»

و نیز فرموده است : «از برای ما شفاعت است ، و از برای اهل مودّت ما شفاعت است.»

و در «علل الشّرّائع» با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که :

۱- «خصال» طبع حیدری ، باب الثلاثة ، ص ۱۰۶

۲ و ۳- همان مصدر ، ص ۶۱۴ ، و ص ۶۲۴

وَاللّٰهِ شِيعَتُنَا مِنْ نُّورِ اللّٰهِ خُلِقُوا ، وَ اِلَيْهِ يَعُوْدُونَ . وَاللّٰهِ اِنَّكُمْ لَمُلْحِقُونَ بِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاِنَّا لَنَشْفَعُ فَنَشْفَعُ ! وَ وَاللّٰهِ اِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتَشْفَعُونَ ! وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ اِلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يَمِينِهِ فَيَدْخُلُ اَحْبَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ اَعْدَاءَهُ النَّارَ .^۱

«سوگند به خدا شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و بازگشتشان بسوی اوست . و سوگند به خدا که شما شیعیان ، در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد ، و ما شفاعت می‌کنیم ، و شفاعت ما پذیرفته می‌شود ! و سوگند به خدا که شما شفاعت می‌کنید ، و شفاعتتان پذیرفته است !

و هیچیک از شما شیعیان نیست ، مگر اینکه در روز قیامت آتشی از طرف چپ او ساطع می‌گردد ، و بهشتی و باغی از طرف راست او پدیدار می‌شود ؛ و آن شیعه هر کدام از دوستانش را که بخواهد در بهشت میبرد و هر کدام از دشمنانش را به آتش می‌اندازد.»
و در «ثواب الأعمال» مرحوم صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از محمد بن خالد از نصر از یحیی حلبی از ابوالمغرا از ابو بصیر از علی صائغ روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَشْفَعُ لِحَمِيْمِهِ ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبًا ؛ وَلَوْ أَنَّ نَاصِبًا شَفَعَ لَهُ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ

۱- «علل الشرائع» طبع نجف ، ص ۹۴ ، در باب علت اینکه چه بسا انسان بدون سبب محزون و مسرور می‌شود ، در ذیل حدیث مفصلی از ابو بصیر آورده است .

وَمَلِكٍ مُّقْرَبٍ مَّا شُفِعُوا^۱.

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: در روز قیامت، مؤمن برای دوستش شفاعت میکند، مگر آنکه آن دوست ناصبی (به امام دشنام دهد و سب کند) باشد؛ و اگر برای شخص ناصبی تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مُقْرَب شفاعت کنند، پذیرفته نمی‌شود.»
و در «محاسن» از ابن محبوب از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! لَا تَسْتَعِنَ بَعْدُونَا فِي حَاجَةٍ! وَلَا تَسْتَعِظِهِ! وَلَا تَسْأَلُهُ شَرْبَةَ مَاءٍ! إِنَّهُ لَيَمُرُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي النَّارِ فَيَقُولُ: يَا مُؤْمِنُ أَلَسْتُ فَعَلْتُ بِكَ كَذَا وَكَذَا؟! فَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فَيَسْتَنْقِذُهُ مِنَ النَّارِ. فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ فَيُؤْمِنُ أَمَانَهُ^۲.

«حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر! از دشمنان ما در حاجتی که داری یاری مطلب! و از او عطیه و عطا مخواه! و یک شربت آب نیز از آنها تقاضا مکن! چون مؤمن در روز قیامت از کنار آتش عبور میکند، و آن دشمن میگوید: ای مؤمن! مگر من همان کس نبودم که برای تو چنین و چنان کردم؟!»

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۱؛ و «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال» طبع

مصطفوی، ص ۲۰۳

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ و طبع حرفی، ج ۸،

ص ۴۲؛ ولی در «محاسن» مطبوع، ج ۱، ص ۱۸۵ بجای لفظ وَلَا تَسْتَعِظِهِ، وَلَا تَسْتَظْمُهُ «و از او طعام و خوراک مخواه» آورده است.

در اینحال مؤمن از او حیا میکند و او را از آتش بیرون می‌کشد. و مؤمن را مؤمن نام نهاده‌اند چون مؤمن امان می‌دهد اَتَكَالاً عَلَى اللَّهِ، یعنی شفاعت میکند و بنابراین خداوند امان دادن او را قبول میکند و شفاعت او را می‌پذیرد.»

و در «علل الشَّرَائِع» از پدرش از أحمد بن إدريس از حنان روایت میکند که: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ فِتْكَلْفُونَا قَضَاءَ حَوَائِجِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «از دشمنان ما حاجات خود را نخواهید، که ما را برای قضاء حوائج آنها در روز قیامت به زحمت اندازید!»

و نیز با همین سند روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ الْحَوَائِجَ فَتَكُونُوا لَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيَامَةِ.^۲

«حنان گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: از آنها حوائج خود را مطلبید تا بدین جهت در روز قیامت برای آنان بسوی رسول الله وسیله‌ای باشد!»

و از کتاب «تمحیص» از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آورده است که:

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۵

۲- همان مصدر

قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ :
لَا تَسْتَخْفُوا بِفُقَرَاءِ شَيْعَةِ عَلِيٍّ وَ عِزَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ! فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ
لَيَشْفَعُ لِمِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ .^۱

«رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم میفرمود: فقراء از شیعیان
علی و عترت او را که بعد از او هستند سبک شمارید! چون هر یک
از آنان بتعداد افراد قبیله ربیعه و مُضرا شفاعت میکند.»

و از کتاب «صفات الشیعة» صدوق از عمّار ساباطی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده‌اند:

لِكُلِّ مُؤْمِنٍ خَمْسُ سَاعَاتٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْفَعُ فِيهَا .^۲

«از برای هر مؤمنی در روز قیامت پنج ساعت است که در آن
شفاعت میکند.»

مرحوم صدوق در «اعتقادات» گفته است:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ .
وَالشَّفَاعَةُ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ فِي
الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ ، وَ أَقَلُّ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً مَنْ
يَشْفَعُ لِثَلَاثِينَ إِنْسَانًا .

وَالشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِأَهْلِ الشُّكِّ وَ الشَّرِكِ ، وَ لَا لِأَهْلِ الْكُفْرِ
وَ الْجُحُودِ ؛ بَلْ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ .^۳

۱ و ۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۹

۳- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۸، از «عقائد» صدوق، ص ۸۵؛ و در بعضی

از نسخ «عقائد»، لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ را لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ ضبط ←

«حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته‌اند: هیچ شفیعی مظفرانه‌تر از توبه نیست. و شفاعت از برای پیامبران و اوصیاء آنها و برای مؤمنان و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانی هستند که به اندازه افراد طائفه ربيعه و مُضَرَ را شفاعت می‌کنند و کمترین مقداری را که یک مؤمن میتواند شفاعت کند سی نفر است. و شفاعت برای اهل شکّ و شرک نیست، و نیز برای اهل کفر و انکار نیست؛ بلکه فقط برای مؤمنین از اهل توحید است.»

و در «مناقب» از حضرت باقر علیه السّلام درباره تفسیر گفتار خداوند متعال: وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا^۱ آورده است که آن حضرت گفته‌اند:

ذَٰكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ يَقُومُ عَلَيَّ كَوْمَ قَدْ عَلَا عَلَيَّ الْخَلَائِقُ فَيَشْفَعُ؛ ثُمَّ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ اشْفَعْ! فَيَشْفَعُ الرَّجُلُ فِي الْقَبِيلَةِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلَيْنِ، عَلَيَّ قَدْرَ عَمَلِهِ؛ فَذَلِكَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ^۲.

«آن کتابی که همه مردم بسوی آن خوانده می‌شوند، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی است. رسول الله بر روی تلی می‌ایستد بطوریکه بر همه خلایق اشراف دارد، و شفاعت میکند، و

⇐ کرده است و شاید آنسب باشد.

- ۱- قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۴۵: الجاثية: «و می‌بینی از هر جماعتی را که به زانو به روی درافتاده‌اند! و هر امّتی بسوی کتابش دعوت می‌شود!»
- ۲- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۲

پس از آن میگوید: ای علی شفاعت کن! و سپس بعضی از مردم برای قبيله ای شفاعت می نمایند، و بعضی برای اهل بیت خودشان، و بعضی برای دو نفر، بر حسب مقدار عملی که شفیع به جای آورده است مقدار شفاعت او مختلف است؛ و اینست مقام محمود.»

و شیخ طبرسی در ذیل آیه: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ**

فرموده است:

وَعَنْ أَحْسَنَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَقُولُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيُّ رَبِّ! عَبْدُكَ فُلَانٌ سَقَانِي شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فِي الدُّنْيَا فَشَفَّعَنِي فِيهِ! فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ! فَيَذْهَبُ فَيَتَجَسَّسُ فِي النَّارِ حَتَّى يُخْرِجَهُ مِنْهَا.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ أُمَّتِي مَنْ سَيَدْخُلُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ مُضَرَ.^۱

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: در روز قیامت یکی از مردمان اهل بهشت میگوید: ای پروردگار من! بنده تو فلان کس، شربتی از آب در دنیا به من نوشانیده است، شفاعت مرا درباره او قبول کن.

خداوند میفرماید: برو و او را از آتش بیرون بیاور! این مرد بهشتی می رود و تجسس میکند در میان آتش تا آنکه او را پیدا میکند و بیرون می آورد.

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۳۹۲

و رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرموده‌اند: بدرستیکه در میان امت من کسانی هستند که به شفاعت آنان خداوند بیش از قبیله مَضْررا داخل در بهشت میکند.»

شیخ مفید در «اختصاص» گوید:

رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ يَدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ إِلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِينَ الْجَنَّةَ.

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَشْفَعُ فِيهِمْ فَيُشَفَّعُ حَتَّى يَبْقَى الْخَادِمُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ خُوَيْدِمَتِي قَدْ كَانَتْ تَقِينِي الْحَرَ وَالْقَرَّ فَيُشَفَّعُ فِيهَا.^۱

«از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله گفته‌اند:

هیچ اهل بیتی نیستند که یکی از آنها داخل بهشت شود، مگر آنکه همگی آنان داخل بهشت می‌شوند.

گفته شد: ای رسول خدا این چگونه متصوّر است؟! حضرت فرمود: آن کس درباره همگی شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته می‌شود، حتی درباره خادمه‌اش. و بنابراین می‌گوید: ای پروردگار من! این کنیزک من، مرا از گرما و سرما حفظ می‌کرد؛ و شفاعتش درباره او نیز مقبول واقع می‌شود.»

و قریب به همین مضمون را نیز «عیاشی» از ابان بن تغلب از

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۶

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱

در بعضی از روایات، قرآن و امانت و رَحِم را
 از شفیعان روز قیامت محسوب داشته‌اند؛ در
 کتاب «فردوس» دیلمی از ابوهریره روایت کرده
 است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

شفاعت قرآن و
 رَحِم و امانت
 در قیامت

گفته‌اند:

الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ وَالرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ وَنَبِيِّكُمْ وَ أَهْلِ
 بَيْتِ نَبِيِّكُمْ.^۲

«شفیعان پنج دسته‌اند: قرآن و رحم و امانت و پیغمبر شما و
 اهل بیت پیغمبر شما!»

راجع به شفاعت پیامبر و اهل بیتش مفصلاً بیان شد. اینک باید
 دید که چگونه آن سه دیگر از شفیعانند؟

اما درباره قرآن از طرفی داریم:

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ
 بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ.^۳

«ما این کتاب را (قرآن) بر تو به تدریج فرو فرستادیم که روشن
 کننده همه چیز است و هدایت است و رحمت و بشارت برای
 مسلمانان.»

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۶۱

۲- همان مصدر، ص ۴۳

۳- قسمتی از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: التَّحَلُّ

پس معلوم می‌شود که قرآن کتاب رحمت است ، و با هر کس قرآن باشد و به قرآن عمل کند مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرد ؛ و از طرف دیگر داریم :

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ ۱.

«روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنائی و دوستی و رابطه‌ای بهیچ وجه نمی‌تواند از آشنا و دوست و شخص مرتبط به خود دستگیری نموده و او را بی‌نیاز کند ، و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی‌شوند ، مگر کسی را که خداوند بخواهد.»
و از این آیه معلوم می‌شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد ، مورد شفاعت قرار می‌گیرد .

و از ضمّ آیهٔ اوّل به این آیه ، بدست می‌آید که : قرآن رحمت است ، و برای عاملین به آن ، شفیع و دستگیر در روز قیامت است .
و مادر بحث شهادت بر أعمال (مجلّد ۷ ، مجلس چهل و نهم) راجع به شهادت قرآن بحث کافی نمودیم ، و روایتی را از «کافی» از سعد خفّاف از حضرت باقر علیه السلام آوردیم که بالصّراحة دربارهٔ شهادت و شفاعت قرآن مطالبی جالب و ارزنده داشت ، از جمله آنکه : **ثُمَّ يَشْفَعُ فَيُشَفِّعُ وَيَسْأَلُ فَيُعْطَى** . «قرآن شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته است ، و سؤال میکند و به او آنچه را که بخواهد داده میشود.»

۱- آیهٔ ۴۱ و صدر آیهٔ ۴۲ ، از سورهٔ ۴۴ : الدخان

و این روایت دارای معانی بسیاری است که از هر یک از آنها مطالب دیگری استفاده می‌شود؛ و آنچه در بحث معاد برای ما مفید بود آنکه: آن دسته معانی که در لفظ با معانی و احوال موجود در افراد حی و زنده مشترک هستند همچون امر و نهی و نفع و شفاعت و شهادت و غیرها، در عالم برزخ متمثل به صورت‌های مثالی متناسب با خود می‌شوند، و در عالم حشر و قیامت متمثل به حقائق خود می‌گردند.

و اما درباره شفاعت امانت، در قرآن کریم داریم:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا .^۱

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، جملگی از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند و خود را بر حذر داشتند، و انسان آن امانت را حمل کرد، و حقاً انسان بسیار ستمکار و بسیار نادان است.»

و این عرض امانت برای آن بود که خداوند مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند، و از مردان مؤمن و زنان مؤمن، به رحمت خود درگذرد؛ و البته خداوند بسیار آمرزنده و

۱- آیه ۷۲ و ۷۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

مهربان است.»

و همانطور که ملاحظه می‌شود در این آیات، غرض و مقصود از عرض امانت را بر آسمانها و زمین و جبال و بالآخره قبول انسان، تعذیب منافقین و مشرکین و توبه بر مؤمنین دانسته است؛ و معلوم است که توبه خداوند بر مؤمنین همان شفاعت است.

و بنابراین امانت شفیعی انسان است، و البته معلوم است که مراد از امانت در اینجا همان ولایت است که از تحمل آن، آسمانها و زمین و کوهها عاجز آمدند و خود را بر حذر داشتند؛ و از امانت، امانت خاصی اراده شده است.

و اما درباره شفاعت رَجِم در روز قیامت، در قرآن کریم داریم:

خُدُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَ لَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَهْنَا حَمِيمٌ^۱.

این آیات درباره کسانی است که نامه عملشان از جانب شمال که کنایه از جانب شقاوت است به آنها داده می‌شود، و پس از چند آیه‌ای که در شرح حال و تأسّف آنان ذکر میکند، این آیات را بیان میکند و مفادش اینست که به فرشتگان عذاب خطاب می‌شود که:

«بگیرید او را و در غُلّ بیفکنید! و پس از آن در آتش دوزخ بسوزانید! و سپس در سلسله و زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است درآورید، به جهت آنکه او اینطور بود که ایمان به خداوند

۱- آیات ۳۰ تا ۳۵، از سوره ۶۹: الحاقّة

عظیم نمی‌آورد و برای غذا دادن به مسکینان اصرار و اهتمامی نداشت ، پس بنابراین برای او در امروز حمیمی نیست.»

حمیم عبارت است از رحم نزدیک ؛ چون پدر و مادر و برادر و أمثالهم . و علیهذا از آیه فهمیده می‌شود که برای چنین شخص غیر مؤمن و متعدی به حقوق ، حمیم و رحم نزدیکی نیست که از او دستگیری کند و به شفاعت ، او را از این زنجیر و سلسله و غُلّ خارج کند ، وگرنه اگر مؤمن و غیر متعدی بود حتماً حمیم او بفریاد او میرسید و از او شفاعت می‌نمود .

از جمله شفیعان
 از جمله شفیعان
 بخود دستگیری میکند و موجب رفع خطایا
 اعمال صالحه است
 و گناهان می‌گردد .

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ
 سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا .^۱

«مگر کسیکه توبه کند ، و ایمان بیاورد ، و عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند زشتیها و بدیهای چنین کسانی را به نیکیها و خوبیها تبدیل میکند ، و خداوند غفور و مهربان است.»

و معلوم است که تبدیل سیئه به حسنه ، شفاعت است ؛ و مادر همین بحث شفاعت آوردیم که حقیقت شفاعت همان تبدیل سیئه به حسنه است ، به جهت نزدیکی و قربی که بین شافع و بین مشفوع له است ؛ و روایت گذشته از سعد خَفَاف در شفاعت قرآن یک معنای

۱- آیه ۷۰، از سوره ۲۵ : الفرقان

کلی را در شفاعت اعمال حسنه و صالحه میرساند .
 از اینجاست که می‌بینیم در اخبار و آثار ، قضایا و داستانهای عجیبی دربارهٔ آمرزش گناهان بواسطهٔ عمل خیری چون رحمت آوردن به زیر دست ، و عفو از خطاکار ، و استمالت و دلجوئی از یتیم و دل شکسته و مریض ، و یا اطعام غذا به شخص گرسنه ، و آشامیدن آب به شخص تشنه و غیرها آمده است .
 یعنی آن عمل که حَقّاً انسان بدون هیچ غرض و امید پاداش و اجری ، صرفاً برای خدا و برای احیاء نفس و یا دفع ظلم از ستمگری بجای آورد ، این اعمال که از روی صفای باطن سر می‌زند و هیچکس اطلاع ندارد و بجا و به موقع در محلّ خود می‌نشیند ؛ مانند رعد و برق خرمن گناهان را آتش میزند و همانند نور الهی ، حجاب‌های نفسانیّه را کنار میزند ، و بالأخصّ برای سالکان راه خدا چنان مؤثّر و مفید و سریع است که حدی بر آن متصوّر نیست . چه بسیاری از محجوبان که سالهای دراز در هجران بسر برده‌اند ، بواسطهٔ صرف آب دادن به دست مادر در هوای سرد زمستان ، و یا پذیرائی از او در مواقع مرض و شدّت ، و تحمّل آزارها و گفتارهای درشت و زندهٔ او ، به مقامات و درجاتی رسیده‌اند .

در کتب اخلاق برای عیادت مَرَضی بالأخصّ مریضهای شکسته دل و فقیر و بی‌کس در بیمارستان‌ها ، برای رفع قبض و پیدایش گشایش‌های معنوی ، مطالبی هست ؛ شیخ سعدی شیرازی در این باره سروده است :

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
 برون از رمق در حیاتش نیافت
 کُله دَلو کرد آن پسندیده کیش
 چو جبل اندر آن بست دستار خویش
 به خدمت میان بست و بازو گشاد
 سگِ نـاتوان را دمی آب داد
 خبر داد پیغمبر از حال مَرَد
 که داور گناهان ازو عفو کرد
 تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت
 که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
 چو تمکین و جاهت بود بر دوام
 مکن زور بر ضعف درویش عام
 نصیحت شنو مردم دور بین
 نپاشند در هیچ دل تخم کین^{۱ و ۲}

۱- «کَلِّیَاتِ سَعْدِی» طبع فروغی، بوستان، ص ۷۹

۲- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی از سخندانان و سخن پروران کم نظیر است که از جهت بلاغت و فصاحت و آوردن مطالب پر مغز و پر محتوی در عبارات کوتاه و مختصر استاد است. مردی دور اندیش و جامعه شناس و خبیر بوده است؛ اما اینکه گویند در علم حکمت و فلسفه و یادر عرفان دست داشته است بی وجه است، از اشعار او بوی عرفان به مشام نمیرسد؛ بلی در عرفان پردازی ماهر بوده است. و بزرگترین خطا و اشتباه او آنست که مضامین اخبار و روایات وارده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ⇨

درباره اینکه **صَدَقَةُ السِّرِّ يُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ** «پنهان دادن صدقه غضب خدا را فرو می‌نشانند.» و دربارهٔ صلهٔ رحم و آثار آن چه آثار وضعیه و چه آثار تشریحیه مطالبی است شگفت انگیز ، شرح آن ما را از بحث خود بیرون میکند. **وَالسَّلَامُ خَيْرُ خِتَامٍ**

◀ را در قالب اشعار نغز خود در آورده و هیچ اشاره‌ای هم ننموده است که این لطائف و دقائق از آن خاندان است .

مجلس شصت و سوم

کسانیکه مورد شفاعت واقع میشوند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ .

(قسمتی از آیه بیست و هشتم ، از سوره انبیاء : بیست و یکمین

سوره از قرآن کریم)

«پیغمبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که

دینش پسندیده باشد ، و ایشان از خوف و خشیت خداوند ترسناک

هستند.»

در این بحث به حول و قوه خدا می‌خواهیم بدانیم که محلّ

وقوع شفاعت چه نفوسی هستند ؛ آیا شفاعت برای همه جهنّمیان

است ؟ و یا برای بعضی از مجرمان ؟ و شرائط تحقق شفاعت برای

قبول و پذیرش شفاعت درباره آنها چیست ؟ یعنی چه مرحله‌ای از

مراحل را باید دارا باشند تا شفاعتِ شفیعان درباره آنها لباس تحقّق

درب‌ر کند ؟

البته از آیات و روایات صراحه استفاده نمی‌شود که فلان دسته یا فلان فرقه صد در صد مورد شفاعت واقع می‌شوند تا موجب تجزّی برای کم فهمان گردد ، و به استناد پذیرش شفاعت درباره آنها دست به گناه بیالایند . و از طرفی هم وعده شفاعت إجمالاً داده شده است تا گنهکاران ناامید و مأیوس از رحمت حق نباشند ، و با گناه انجام داده شده یکسره خود را در آتش نیندارند ، بلکه رحمت و اسعه حق دستگیر است و ارتباط با خدا و اولیای دین موجب عدم قطع پیوستگی با مبدأ است ، و همین امر موجب شفاعت و استخلاص از عذاب می‌شود . و این حالت و قوف بین خوف و رجاء (ترس و امید) یک اصل مسلم حیاتی دینی است که موجب رشد و تکامل است ؛ این حال ، حرکت آفرین و مُشَوِّق برای درجات و مقامات است .

اگر بنی آدم بنا بود یکسره در خوف باشد و راه شوق و امید به کمال و فوز به درجات برای او بسته بود ، هلاک و نابود می‌شد و شدت فشار و قهر نفسانی او را از پای در می‌آورد ، و تمام سرمایه‌های خدادادی او تباه و فاسد می‌گشت و یک قدم توانائی نداشت تا به مرحله فعلیت و کمال نسبی هم جلو آید .

و اگر بنا بود پیوسته در امید و رجاء به سر برد ، غرور نفسانی او را از رنج و حرکت به سوی کمال باز می‌داشت ، و در گوشه خلوت می‌آرمید و تجزّی در گناه و هتک حرمت الهی او را به منجلاّب تباهی

می‌کشید، و تمام سرمایه‌های خدادادی نیز فاسد و خراب می‌گشت و نطفه قابلیت و استعداد کمال در اولین وهله خفه می‌شد.

و لیکن این حال بین بین که هم امید و ترس؛ هم امید شفاعت، و هم بیم از عذاب؛ هم امید رحمت، هم خوف از سَطَوْتُ و قهر و غضب، با هم توأم باشد و مانند دو طفل نوزاد از یک رحم، پیوسته با هم جلیس و هم صحبت باشند؛ انسان را از جای خود حرکت می‌دهد و برای به فعلیت رسانیدن قوا و استعدادهای خود به مراحل کمال پیش می‌برد.

بر همین اساس کلی در مورد شفاعت نیز عمل شده است؛ یعنی بیانات شرعیّه طوری است که هیچ کس نمی‌تواند بگوید قطعاً من مورد شفاعت واقع می‌شوم، و نیز هیچ کس نمی‌تواند بگوید من قطعاً مورد شفاعت واقع نمی‌شوم.

بلی کلیاتی در آیات و روایات وارد است که دلالت دارد که شرط شفاعت، ایمان است؛ ایمان به خدا و به رسول خدا و به اوصیاء و اولیای رسول خدا؛ و شفاعت درباره مشرکان و کافران و منافقان نیست. و ما اینک در این باره، اول از آیات قرآن کریم و پس از آن از روایات وارده از معصومین به بحث می‌پردازیم:

از آیه‌ای که در مطلع گفتار ذکر شد به دست می‌آید که شفاعت برای کسی است که در نزد خدا پسندیده است. حال ببینیم مراد از پسندیدگی چیست؟ آیا پسندیدگی در ذات و سرشت است؟ یا پسندیدگی در عقیده و دین و آئین؟ و یا پسندیدگی در کردار و رفتار؟

آیات قرآن
 درباره شفاعت
 كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ
 الْأَيْمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ
 الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا
 لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَ كُنَّا نَحْوُ
 مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينَ *
 فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ .^۱

«هر نفسی در گرو و رهن اعمالی است که بجای آورده است ،
 مگر اصحاب یمین که در بهشت‌هائی گفتگو دارند با مجرمان ، که چه
 موجب شد شما در آتش دوزخ افکنده شوید !؟»

می‌گویند : ما از نمازگزاران نبوده‌ایم ، و مسکین را طعام
 نمی‌دادیم ! و با فرو رفتگان و تعمق‌کنندگان در غرور و اباطیل دنیا
 فرورفته بودیم ! و ما روز پاداش را تکذیب نموده و به دروغ نسبت
 می‌دادیم . این حال ما بود تا آنکه مرگ و یقین بما رسید ؛ و بنابراین
 شفاعت شفاعت‌کنندگان برای آنان هیچ سودی ندارد.»

از این گفتار استفاده می‌شود که تمام نفوس در گرو و رهان اعمال
 خود هستند ، و گناهان و خطایائی را که در دنیا مرتکب شده‌اند روز
 قیامت آنان را در بند اسارت و مسکنت مقید و در بند می‌دارد .
 و فقط اصحاب یمین از این اسارت مستثنی هستند ، زیرا که آنها
 از رهن و گرو خلاص شده و از بند و زنجیر عواقب سوء کردارشان
 رهایی یافته و در بهشت‌ها استقرار یافته‌اند .

۱- آیات ۳۸ تا ۴۸ ، از سوره ۷۴ : المدثر

و در عین حال می فرماید که : آنها از مجرمانی که در دوزخ گرفتارند ، در پرده و حجاب نیستند ؛ بلکه با آنها گفتگو دارند و از علت ورودشان به دوزخ می پرسند ، و آنها در جواب به وجود چند صفت در خودشان اشاره می کنند که آنان را در دوزخ افکنده و مانع از ثمر بخشیدن شفاعت نسبت به آنان شده است .

و مفاد این گفتگو چنین می شود که اصحاب یمین که در دوزخ نیستند مُتَّصِف به این صفات نیستند ، این صفاتی که مانع از پذیرش شفاعت درباره آنها می شود . و چون مُتَّصِف به این صفات مانع از قبول شفاعت نیستند ، و خداوند نفوس آنان را از گرو گناهان و معاصی رها ساخته است ، و به غیر از مجرمانی هستند که از شفاعت محروم شده اند و در نتیجه به دوزخ افتاده اند ؛ پس معلوم می شود که این رهائی از گرو و اخراج از بند اسارت گناهان به واسطه شفاعت بوده است ، و بنابراین اصحاب یمین کسانی هستند که شفاعت درباره آنها پذیرفته است .

و در این آیات با دلالت التزامیه صفات اصحاب یمین - با مقابله مجرمین که به واسطه صفاتشان از شفاعت محروم شده اند - به دست می آید ؛ و آن چهار چیز است .

توضیح آنکه : این آیات در سوره المُدَّثِّر است . و همانطور که از مضمون آیات این سوره به دست می آید ، این سوره در مکه و در اوائل بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است . در آن روز ، تشریح صلوة بدین کیفیت که ما امروز به جای

می‌آوریم نبود ، و تشریح زکوة نیز بدین صورت و کیفیتی که ما امروز زکوة می‌دهیم نبود ؛ بلکه مراد از نمازی که در این آیه وارد است که مجرمان می‌گویند : ما از نمازگزاران نبوده‌ایم ، مطلق توجّه به سوی خداست ، با خضوع و خشوع مقام عبودیت نسبت به ساحت قدس او جلّ و عزّ ؛ و مراد از إطعام مسکین نیز مطلق انفاق بر فقیران و مسکینان فی سبیل الله بوده است .

و مراد از تعمّق و فرورفتن در امور دنیوی ، غور و بررسی مَلاهی دنیا و زَخارِف و زینتهای آن است که انسان را از توجّه و اقبال به آخرت و روز جزا و پاداش باز می‌دارد ؛ و یا مراد ، تعمّق در طعن به آیات خداست که توجّه به این آیات روز حساب را به یاد می‌آورد و به بشارت و انذار و وعده و وعید ، مردم را حرکت می‌دهد .

و مراد از تَكْذِيبِ يَوْمِ الدِّينِ که معلوم است همان عدم اقرار و اعتراف به معاد و بازگشت انسان به سرای ابدیت و جاودانی و موقف قیامت است .

و واضح است که به واسطه تلبّس به این صفات چهارگانه ؛ یعنی ترک نماز ، و ترک انفاق در راه خدا ، و خوض و غور در مَلاهی و مَناهی و یا در طعن به آیات خدا ، و در تکذیب روز جزا و حساب ، به کلی ارکان دین منهدم می‌شود . و اما با تلبّس به صفات ضدّ آن یعنی نماز برای خدا ، و انفاق در راه خدا ، و اقتداء به اولیای دین در اعراض از توجّه تامّ به امور اعتباریّه ، و توجّه و اقبال به یوم لقاء الله و روز دیدار و زیارت خدا ، اصول و اساس دین برپاست .

چون دین عبارت است از اقتداء به هادیان راه خدا که انسان را از جاودان زیستی روی زمین برگردانده و به سوی عالم آخرت و لقاء و زیارت حضرت حقّ معبود و معبود بحقّ سوق می دهند. و این دو جهت همان ترک غور در امر دنیا و تصدیق روز قیامت است که در آیه آمده است؛ و لازمه این دو امر توجه تامّ است به خداوند متعال در موقف عبودیت خویش، و سعی در رفع حوائج مردم که مخلوق خدا و مربوط با خدا هستند؛ و این دو جهت، نماز و انفاق در راه خداست.

و بنابراین قوام و پایه دین در دو جهت علم و عمل، عقیده و کردار، به این چهار جهت مربوط و منوط است و البته این جهات نیز مستلزم بقیه ارکان دین چون توحید و نبوت خواهد بود.

پس اصحاب یمین کسانی هستند که به شفاعت نائل می گردند، و آنان کسانی هستند که از جهت دین و اعتقاد پاک و منزّه باشند. حال اگر اعمال و کردارشان نیز پسندیده باشد، دیگر در روز بازپسین نیازی به شفاعت ندارند، و اگر اعمالشان مرّضی و پسندیده حضرت حقّ نباشد نیازمند شفاعتند.

پس شفاعت اختصاص به گناهکاران از اصحاب یمین دارد. چه گناهکارانی؟ مرتکبین گناهان کبیره، نه صغیره. زیرا اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند، گناهان صغیره اش خود بخود آمرزیده می شود؛ و دیگر برای غفران و آمرزش آن نیازی به شفاعت ندارد.

شفاعت اختصاص به مؤمن گناهکار دارد

إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

«اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید ،
ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم!»

و بنابراین کسی که گناهانش آمرزیده نشده است و در روز قیامت
نیاز به شفاعت دارد ، کسی است که گناه کبیره انجام داده است ؛ زیرا
اگر گناه او صغیره بود ، ترک گناه کبیره ، خود بخود موجب غفران و
آمرزش او بود

ترک کبیره مُکَفِّرٌ گناه صغیره است . و از اینجا خوب معلوم شد
که شفاعت برای مرتکبین کبیره از اصحاب یمین است و طبق
احادیث وارده از شیعه و سنی ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فرموده‌اند :

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا
عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

«شفاعت من فقط راجع به معصیت کاران کبیره از اُمت من
است . و اما محسنین برای آنها راه مؤاخذة‌ای نیست.»

استاد ما علامه طباطبائی مُدَّ ظَلُّهُ الْعَالِي از تفسیر «الدُّرُّ الْمَثْوَرُ»
نقل کرده‌اند که این حدیث را حاکم با تصحیح آن و بیهقی در «بعث»
تخریج کرده‌اند از جابر بن عبدالله أنصاری که چون رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این آیه را قرائت کردند :

وَلَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى .

۱- قسمتی از آیه ۳۱ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

فرمودند: **إِنَّ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي** ^۱.

و البته معلوم است که مراد از مُحَسِنان که به معنای نیکوکاران است، همان ترک کنندگانِ معصیت کبیره هستند، نه معصیت صغیره؛ و این استفاده از تقابل و تقارن محسنین با اهل کبائر در گفتار حضرت حاصل می‌شود.

و از جهت دیگر بحث، آنکه: همانطور که در بحث نامه عمل بیان شد مراد از اصحاب الیمین که همان اصحاب میمنه هستند در قبال اصحاب شمال و اصحاب مشممه، آن است که نامه عمل انسان از جانب راست که کنایه از جانب سعادت و امام حق است به ایشان برسد نه آنکه به دست راست ایشان برسد؛ چون می‌فرماید: **أُوتِيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ** و نمی‌فرماید: **أُوتِيَ كِتَابَهُ فِي يَمِينِهِ** یا **إِلَى يَمِينِهِ**. و بآءِ بَاءِ سَبَبِيَّةٍ است؛ یعنی نامه عمل به سبب یمین که مراد امام حق است به ایشان می‌رسد، چون در قرآن کریم وارد است که:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
فَأُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابُهُ ^۲ **يُظْلَمُونَ فَتِيلاً**.

«روزی می‌رسد که ما تمام مردمان را به وسیله امامشان می‌خوانیم پس کسی که نامه عمل او به وسیله جانب راست که جانب سعادت است به او داده شود، پس ایشان نامه عمل خود را می‌خوانند؛ و بقدر پوست نازک روی هسته خرما به آنها ستم

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۴، ص ۳۰۸

۲- آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

نمی‌شود.»

و از این آیه به خوبی می‌توان به دست آورد که مراد از یمین ، امام حق است ؛ چون تفریعِ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ، بر جمله نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ می‌باشد. و علیهذا اصحاب یمین پیروان امام حَقُّند و ان مسأله ولایت است که در اخبار کثیره وارد شده است. و مرجع نام‌گذاری به اصحاب یمین به مرضی بودن و پسندیدگی در آئین است که مرجعش همان واجدیت چهار صفتی است که ذکر شد .

و علیهذا شفاعت اختصاص به مرتکبین کبائر از اهل ولایت و پیروان امام حق دارد .

ما می‌توانیم درباره صفات و خصوصیات شفاعت شدگان در روز قیامت به دو مورد دیگر از آیات قرآن کریم استدلال کنیم :

أَوَّلُ خُصُوصِ آيَةٍ : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَىٰ ۱.

«پیامبران و ملائکه شفاعت نمی‌کنند ، مگر برای کسی که پسندیده باشد.»

و همان طور که ملاحظه می‌شود ، در اینجا پسندیدگی (ارتضاء) بطور مطلق آمده و مقید به کردار و رفتار نشده است ؛ یعنی خودش و عقیده و دینش مورد پسند باشد و مرضی حضرت حق باشد ، گرچه کردارش این چنین نباشد .

به خلاف آیه وارد شده درباره شفاعت کنندگان :

۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا^۱.

«در روز قیامت شفاعت کردن کسی ثمری ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند رحمن به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتارش را هم پسندیده باشد.»

در اینجا می‌بینیم علاوه بر اذن خدا، رضایت از او و پسندیدگی از او را مقید به گفتار کرده است.

اما در آیه مورد بحث که درباره شفاعت شدگان است چنین قیدی و شرطی نیست؛ پس می‌فهمیم که درباره شفاعت شدگان صحّت گفتار و استواری رفتار لازم نیست، زیرا اگر آنها در گفتار و رفتار استوار و راست بودند و فعلشان چون دین و عقیده‌شان، مرضی و پسندیده بود، دیگر موردی برای شفاعت نبود؛ چنین مردمی بدون شفاعت به بهشت می‌روند.

و شاهد بر این آنست که می‌فرماید:

وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ^۲.

«خداوند کفر را از بندگانش نمی‌پسندد و رضایت بدان نمی‌دهد. و اگر شما شکر او را به جای آورید، می‌پسندد و برای شما رضا می‌دهد.»

در اینجا نیز می‌بینیم که شکرانه که به قرینه کفر همان ایمان

۱- آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

۲- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳۹: الزمر

است مورد رضایت قرار گرفته است ، نه عمل و کردار و رفتار .
 ولی چون از طرفی داریم که : **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ** ^۱ .

«پس بدرستی که خداوند از گروه فاسق راضی نیست و فسق
 مورد پسند او نیست.»

اگر این فسق ، فسق عقیدتی و دینی ، یعنی عدول از عقیده پاک
 و دین حق باشد ، منافاتی با این بحث ما ندارد ، چون کسانی که فسق
 در عقیده و آئین دارند مورد شفاعت واقع نمی‌شوند .

و اگر مراد از این فسق ، فسق عملی یعنی ارتکاب گناه و
 معاصی کبیره باشد ، به واسطه شفاعت تبدیل به حسنه می‌گردد و
 دیگر فسقی نیست . چون از ثمرات شفاعت تبدیل سیئات
 به حسنات است ، و در این صورت رضایت حضرت حق حاصل
 است .

و بنابراین ، نتیجه این می‌شود که شفاعت درباره کسانی است که
 عقیده و آئینشان پسندیده باشد ، و کردارشان پسندیده نباشد . و این
 همان است که گفتیم مراد مرتکبین کبائر از اصحاب یمینند .

دوم : مجموعه آیاتی که از ضم آنها به یکدیگر این حقیقت
 بدست می‌آید . توضیح آنکه در قرآن کریم داریم :

**يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
 إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ**

۱- ذیل آیه ۹۶ ، از سوره ۹ : التوبة

عَهْدًا ۱.

«روز قیامت روزی است که ما مردمان متقی و پرهیزکار را مجتمعاً به سوی خداوند رحمن محشور می‌گردانیم، و مردمان مجرم را به سوی ورود در جهنم روانه می‌سازیم. و آنها تملک شفاعت را ندارند، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن عهده را پذیرفته باشد.»

و چون مراد از شفاعت در اینجا مصدر مَبْنِيٍّ لِلْمَفْعُولِ است، یعنی شفاعت شدن، نه شفاعت کردن؛ فلذا بدست می‌آید که از مجرمان آن کسی که عهد خدا را پذیرفته باشد مستحق شفاعت است. زیرا که هر مجرمی کافر نیست و دخول در آتش برای او حتمی نیست؛ به دلیل آنکه در قرآن مجید وارد است:

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ * وَمَنْ يَأْتِهِ مَوْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ۲.

«حقاً آن کسی که به سوی پروردگارش رود و مجرم باشد، برای اوست جهنم که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. و هر کس که با ایمان باشد و اعمال صالحه به جای آورده باشد و به سوی پروردگارش رود، برای ایشان درجات و مقامات بلند پایه‌ایست.»

۱- آیات ۸۵ تا ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

۲- آیه ۷۴ و ۷۵، از سوره ۲۰: طه

و ما می‌دانیم که هر کس ایمان و عمل صالح
 نداشتته باشد، مجرم است، چه اینکه اصلاً ایمان
 نیاورده باشد، و چه اینکه ایمان آورده باشد و
 عمل صالح انجام نداده باشد. و بنابراین بعضی از
 مجرمین هستند که بر دین حقّ می‌باشند ولی عمل
 صالح ندارند؛ اینانند آن کسانی که عهد خدا را پذیرفته‌اند و در آیه
 لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ آتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا استثناء
 شده‌اند.

و عهد خدا در آیه زیر بیان شده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
 عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۱

«(خداوند به بنی آدم خطاب می‌فرماید): ای فرزندان آدم! آیا
 من با شما عهد نکردم که شیطان را عبادت نکنید، چون او دشمن
 آشکار شماست! و مرا عبادت کنید، اینست صراط مستقیم!»
 جمله أَنْ أَعْبُدُونِي عهد است، به معنای امر و فرمان؛ یعنی
 فرمان و امر مرا بپذیرید!

و جمله هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ عهد است به معنای التزام؛ یعنی
 ملتزم صراط مستقیم که دارای هدایت و سعادت و نجات است بوده
 باشید.

و بنابراین مجرمانی که عهد خدا را پذیرفته باشند ولیکن عمل

۱- آیه ۶۰ و ۶۱، از سوره ۳۶: یس

صالح ننموده باشند به واسطه گناهانشان به دوزخ می روند ، و چون ایمان دارند و عهد خدا را قبول کرده اند به واسطه شفاعت از آن خارج می شوند .

و اشاره به همین عهد خداست آیه :

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا .^۱

«یهود می گویند : آتش بدن ما را مَس نمی کند ، مگر چند روز معدودی . ای پیامبر به آنها بگو آیا شما عهدی را در نزد خدا نموده اید؟!»

یعنی آن کسانی که اتّخاذ عهد کرده اند ، از آتش بیرون می آیند و مدتی بیش در دوزخ نمی مانند .

و این همان مفادی است که بیان شد که مورد شفاعت در روز قیامت کسانی هستند که متدین به دین حق بوده باشند و مرتکب معاصی کبیره شده اند ، و ایشانند که خداوند از دینشان راضی است .
شیخ طبرسی در ذیل آیه لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فرموده است که :

«مجرمان قدرت بر شفاعت ندارند : و بنابراین نه می توانند شفاعت کنند و نه در وقتی که اهل ایمان شفاعت می کنند برای بعضی دیگر از مؤمنین ، کسی برای آنها شفاعت می کند .

چون ملکیت و دارا بودن شفاعت بر دو قسم است : اول آنکه

۱- قسمتی از آیه ۸۰ ، از سوره ۲ : البقرة

برای غیر شفاعت کند. و دَوْم آنکه از غیر استدعای شفاعت برای خود کند. خداوند در اینجا بیان کرده است که: این دسته کَفَّار، نه شفاعت غیر درباره آنان پذیرفته است، و نه شفاعت آنان درباره غیر.

و معنای **إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا** اینست که: مالک شفاعت برای غیر، و یا - بنا بر قولی - از غیر برای خود نیستند مگر کسانی که عهد داشته باشند.

و مراد از عهد ایمان است، و اقرار به وحدانیّت ذات اقدس حقّ، و تصدیق به پیامبرانش.

و بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، شهادت بر وحدانیّت خدا، و تبرّی به سوی خدا از هر حَوْل و قَوْه‌ای جز خدا، و عدم امیدواری مگر به خدا می‌باشد؛ و این قول از ابن عبّاس نقل شده است.

و بعضی گفته‌اند که: مراد اینست که شفاعت نمی‌کند مگر آن کسانی که خداوند رحمن به آنها به طور مطلق اذن در شفاعت را داده است، چون پیامبران و شهیدان و عالمان و مؤمنان همان طوری که در اخبار وارد شده است.

و علیّ بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است: پدرم، از ابن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند: **مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ**

نَقْصًا فِي مَرْوَتِهِ . «هر کس در هنگام مرگ وصیت نیکوئی نکند ، نقصانی در مروّت اوست.»

کیفیت وصیت
در وقت مردن

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ يُوصَى الْمَيِّتُ؟!
قَالَ: إِذَا حَضَرْتَهُ وَفَاتَهُ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ:
«گفته شد: ای رسول خدا! میّت چگونه وصیت

کند؟ فرمود: چون وفاتش برسد، و مردم در نزد او گرد آیند بگوید:»
اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ .

إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ،
وَخَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ
حَقٌّ ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ ، وَ الْقَدَرَ
وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ ، وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا
شَرَعْتَ ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ ، وَ أَنَّكَ
أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ .

جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ ، وَ حَيَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَآلَهُ
بِالسَّلَامِ .

اللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي ! يَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي ! وَ
يَا وَلِيَّ نِعْمَتِي ! إِلَهِي وَ إِلَهَ آبَائِي ! لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ
عَيْنٍ ! فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي أَقْرَبَ مِنَ الشَّرِّ وَ أْبْعَدَ مِنَ
الْخَيْرِ . وَ عَانِسْ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي وَ اجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْقَاكَ
مَنْشُورًا .

«بار پروردگارا! ای آفریننده آسمانها و زمین! دانا به غیب و آشکارا! بخشنده و مهربان.

من ملتزم و متعهد می‌گردم و وصیت می‌کنم به تو، در این جهان دنیا که من این چنین هستم که شهادت می‌دهم که هیچ معبودی و مقصودی جز تو نیست! تو فرد و تنها هستی و هیچ شریک نداری، و اینکه محمد بنده توست و فرستاده تست، و اینکه بهشت حق است، و آتش حق است، و برانگیخته شدن از قبرها حق است، و حساب حق است، و اندازه و ترازوی عمل حق است، و دین همان است که تو توصیف کرده‌ای! و اسلام همان است که تو تشریح فرموده‌ای، و گفتار همان است که تو بیان نموده‌ای، و قرآن همان است که تو نازل کرده‌ای، و به درستیکه حقا تو هستی خداوند که حقی و آشکارا هستی!

خداوند محمد را از نزد ما و از جانب ما جزای خیر دهد، و محمد و آل او را به سلام تحیت بخشد.

بار پروردگارا! تو هستی که در گرفتاریها و غصه‌ها و شدائد، پایه اتکاء و دلگرمی و امید و استمداد منی؛ و در مصائب و واردات و شدت‌ها همنشین و هم صحبت منی؛ و تو هستی که صاحب اختیار و ولی نعمت منی!

بار پروردگار من و خدای پدران من! بقدر یک چشم بر هم نهادن مرا به خودم و به نفس خودم وا مگذار. چون اگر مرا به نفس خودم واگذار کنی، در آن صورت نزدیکترین نقطه به شرور و بدیها خواهم

بود، و دورترین نقطه از خیرات و خوبی‌ها. و در میان وحشت قبر من انیس من باش، و در روزی که تو را زیارت کنم و به لقاء تو مشرف آیم، عهد نامه‌ای که برای من قرار می‌دهی، باز شده و گسترده قرار بده!»

ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ . وَ تَصَدِّقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ فِي سُورَةِ مَرِيَمَ فِي قَوْلِهِ : لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا .

فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ . وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حَقٌّ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يُعَلِّمَهَا . وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ؛ وَ قَالَ : عَلَّمْنِيهَا جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

«و پس از این اِشهاد و وصیت، به خواسته‌هایی که دارد وصیت کند. و تصدیق این گونه وصیت در قرآن کریم است، در سوره‌ای که در آن، مریم ذکر شده است، در قول خداوند عز و جل که می‌فرماید: حَقٌّ وَ مَالِكِيَّتْ شَفَاعَتِ رَا نَدَارْدَ ، مَگَرِ اَن كَسِي كَه دَر نَزْدِ خَدَاوَنْدِ رَحْمَنِ مَتَعَهَّدُ بَه عَهْدِ شَدَه بَاشَد .

و این عهد و وصیت میّت است. و وصیت بر هر مسلمانی حق است. و نیز بر هر مسلمانی لازم و واجب است که این وصیت را محفوظ نگاهدارد و آن را تعلیم دهد. و امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: این وصیت را به من رسول خدا تعلیم کرد. و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: این وصیت را به من جبرائیل علیه السلام تعلیم

کرد.»^۱

۱- «تفسیر مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد ۳ ، ص ۵۳۱ ؛ و این عهد و وصیت را در «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۶ به عین همین الفاظ آورده است ، و فقط بجای جمله «وَ اَنَّسَ فِی الْقَبْرِ وَ حَسَّتِی ، جَمَلَةٌ وَ اَسْرٌ فِی السُّفْتَنِ وَ حُدًی رَا آورده است ؛ یعنی : در آنصورت من در امتحانات و فتنه‌ها به تنهایی مخفی تر و کتوم تر بودم .

و نیز در کتاب «وسائل الشیعة» طبع امیر بهادر ، جلد دوم ، کتاب وصایا ، ص ۶۶۱ از محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که او از علی بن ابراهیم از علی بن اسحاق از حسین بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است . و پس از ختم بیان این عهد گفته است که : «این عهد را نیز شیخ طوسی و همچنین شیخ صدوق با اسناد خود از علی بن ابراهیم ، و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن ابن محبوب از سلیمان بن جعفر از پدرش از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند .

و همچنین شیخ طوسی در «مصباح» مرسلأ با زیادیهائی در دعا روایت کرده است ، و سپس گفته است : قَالَ النَّبِيُّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : تَعَلَّمْتُمَا اَنْتَ وَ عَلَمْتُمَا اَهْلَ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ !

«رسول الله به امیر المؤمنین علیهما السلام فرمودند : این عهد و وصیت را یاد بگیر و آن را به اهل بیت خود و شیعیان خود بیاموز.»
و کفعمی در «مصباح» نیز مرسلأ با همان زیادتی را که شیخ آورده ، آورده است .- تا اینجا تمام شد گفتار صاحب «وسائل الشیعة» .

و این حقیر گوید : و مناسب است بعد از شهادت به اینکه : وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ بگوید :

وَ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ وَصِيَّ رَسُوْلِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةَ

در «أمالی» و «عیون أخبار الرضا» در هر دو ،
 مرحوم صدوق با سند واحد ، از پدرش از
 سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از علی
 ابن معبد از حسین بن خالد از حضرت
 امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از
 پدر خود از پدرانش ، از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده
 است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ
 بِحَوْضِي فَلَا أوردَهُ اللَّهُ حَوْضِي ، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَا لَهُ
 اللَّهُ شَفَاعَتِي . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ
 أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ : فَقُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ
 رَسُولِ اللَّهِ ؛ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ
 أَرْتَضِي ؟! قَالَ : لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضِي اللَّهُ دِينَهُ .^۱

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند : کسی که به
 حوض من ایمان نیاورد وارد در حوض من نمی‌گردد ، و کسی که به
 شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند . و
 سپس فرمود : این است و جز این نیست که شفاعت من اختصاص به

«القائم المهدی أئمتی بهم أتولئی و من أعدائهم أتبرء إلى الله تعالى .

۱- «أمالی» ص ۵ ؛ و «عیون» طبع سنگی (سنه ۱۲۷۵) ص ۹۱ ؛ و

«بحار الأنوار» از این دو کتاب ، ج ۸ ، ص ۳۴

أهل معصیت کبیره از اَمّت من دارد ، و اَمّا محسنان و نیکوکاران برای آنها راه مؤاخذه‌ای نیست .

حسین بن خالد گوید : من به حضرت رضا علیه السّلام گفتم : ای پسر رسول خدا ! پس مفاد این گفتار خدا چیست که می‌گوید : شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که پسندیده باشد ، فرمود : مراد پسندیدگی در دین است.»

و علیّ بن ابراهیم از جعفر بن أحمد از عبدالله بن موسی از حسن بن علی از اَبی حمزه از پدرش از ابوبصیر ، از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه :

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا .

روایت کرده است که :

قَالَ : لَا يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ، إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ .^۱

«حضرت فرمودند : شفاعت نمی‌کند و شفاعت نمی‌شود و شفاعت او قبول نمی‌شود ، مگر کسی که در نزد خداوند رحمن متعهد به عهد شده باشد ؛ یعنی آن کسی که به او در ولایت علیّ امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اذن داده شده باشد ؛ اینست عهد در نزد خداوند.»

و در «أمالی» صدوق ، از محمّد بن موسی بن متوکل ، از محمّد

۱- «تفسیر علیّ بن ابراهیم» ص ۴۱۷

ابن یحیی عطّار ، از محمّد بن حسین بن أبو الخطّاب ، از نصر بن شعیب ، از خالد قلانسی ، از حضرت صادق علیه السلام ، از پدرش ، از پدرانیش علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا قُضِيَ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ فِي أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَيُشَفَّعُنِي اللَّهُ فِيهِمْ ، وَاللَّهُ لَا تَشَفَّعْتُ فِيْمَنْ ءَأَذَى ذُرِّيَّتِي^۱.

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند : زمانیکه من در موقف مقام محمود بایستم ، درباره گناهان کبیره اصحاب خودم شفاعت می‌کنم ، و خداوند شفاعت مرا راجع به آنها می‌پذیرد . و سوگند به خدا که من درباره کسانی که ذرّیه مرا اذیت کرده‌اند شفاعت نخواهم کرد.»

و شیخ طوسی در «أمالی» خود از فحّام از شیعیان
منصوری از عموی پدرش از حضرت امام
أبو الحسن علی بن محمّد العسکری ، از پدرانیش
قرار می‌گیرند
علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِذَا حُشِرَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَانِي مُنَادٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ أَمَكَّنَكَ مِنْ مَجَازَاةِ مُجَبِّبِكَ وَ مُجَبِّبِي أَهْلِ بَيْتِكَ الْمَوَالِينَ لَهُمْ فِيكَ وَالْمُعَادِينَ لَهُمْ فِيكَ ، فَكَأْفِهِمْ بِمَا شِئْتُمْ! فَأَقُولُ: يَا رَبَّ الْجَنَّةِ! فَأَبُوؤُهُمْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ فَذَلِكَ

۱- «أمالی» صدوق ، مجلس ۴۹ ، ص ۱۷۷

الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وُعِدْتُ بِهِ^۱.

«امیر المؤمنین علیه السّلام گفته‌اند که : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می‌گفتند : چون مردم در روز قیامت محشور شوند ، یک منادی مرا ندا کند که : ای رسول خدا ! خداوند جلّ اسمُه تو را بر پاداش محبّان تو و محبّان اهل بیت که از جهت تو ولایت آنها را داشته‌اند و از جهت تو معاندت و دشمنی با دشمنان تو و آنها را داشته‌اند ، متمکّن گردانیده است ، حال به هر کیفیت که بخواهی آنان را پاداش ده !

پس من می‌گویم : ای پروردگار من ! جزای آنان بهشت است ! آنان را جای می‌دهم هر کجا از آن را که بخواهم ؛ و اینست مقام محمودی که به آن وعده داده شدم.»

و نیز شیخ طوسی در «أمالی» روایت کرده است از حَقّار ، از إسماعیل بن علی دِعْبَلی ، از محمّد بن إبراهیم بن کثیر که گفت : ما برای عیادت ابونواس : حسن بن هانی در همان مرضی که در آن فوت کرد رفتیم .

عیسی بن موسی هاشمی به او گفت : ای ابا علی ! تو در آخرین روز از روزهای دنیا و اوّلین روز از روزهای آخرت هستی ! و در کردارهای خود فیما بَیْنَكَ و بَیْنَ الله ، لغزشهایی و خطایای زشتی داشته‌ای ! پس حالا به سوی خداوند عزّو جلّ توبه کن !

۱- «أمالی» شیخ ، طبع نجف ، ج ۱ ، جزء یازدهم ، ص ۳۰۴ ؛ و «بحار»

ج ۸ ، ص ۳۹ و ۴۰

أبو نواس گفت : مرا بنشانید ! چون او را نشانند و قرار گرفت ، گفت : آیا تو مرا از خدا می ترسانی ؟! آری ، حمّاد بن سلّمَة از ثابت بنانی از أنس بن مالك برای من چنین گفت که : رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم فرموده اند :

لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ وَأَنَا حَبَابُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي
يَوْمَ الْقِيَمَةِ ؛ أَفْتَرَى لَا أَكُونُ مِنْهُمْ ؟^۱

«از برای هر پیغمبری شفاعتی است و من حقّ شفاعت خود را برای معصیت کاران به کبائر از امتّ خودم در روز قیامت ذخیره و پنهان داشته ام ؛ آیا تو چنان می پنداری که من از آنها نیستم ؟!»

و در «بشارة المصطفى» با سلسله سند متصل خود روایت کرده است از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه ، از رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم که فرموده است :

أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ ،
وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ .^۲

۱- «أمالی» شیخ ، طبع نجف ، ج ۱ ، ص ۳۸۹

۲- «بشارة المصطفى» طبع نجف ، ص ۳۶ ؛ و نیز شیخ این روایت را با سند خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام تا رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم در «أمالی» ج ۱ ، در جزء دهم ، ص ۲۸۶ آورده است ؛ و نیز در جزء سیزدهم ص ۳۷۶ آورده است .

«چهار نفرند که در روز قیامت من شفیع آنان هستم: اکرام کننده ذریّه من، برآورنده حاجت‌های آنها، کوشا در امور آنها در مواقع گرفتاری و ضرورت، و دوستدارنده آنها با زبان و دل.»

و صدوق در «اعتقادات» گفته است: **اعْتَمَدْنَا فِي الشَّفَاعَةِ أَنَّهَا لِمَنْ ارْتَضَىٰ دِينَهُ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ وَالصَّغَائِرِ ، فَأَمَّا التَّائِبُونَ مِنْ الذُّنُوبِ فَعِزُّهُمْ مُحْتَاجِينَ إِلَى الشَّفَاعَةِ . وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي .^۱**

«اعتقاد ما طائفه شیعه در شفاعت آنست که آن برای افرادی است که دارای دین پسندیده باشند، از افرادی از آنها که معصیت‌های کبیره و صغیره انجام می‌دهند، و اما توبه کنندگان از گناه نیازمند به شفاعت نیستند. و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند.»

و صدوق در کتاب «فضائل الشیعه» از حضرت صادق علیه السلام با اسناد خود آورده است که:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ نَشَفَعُ فِي الْمُنْذَبِ مِنْ شِيعَتِنَا فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَقَدْ نَجَّاهُمُ اللَّهُ .^۲

«چون روز قیامت شود، ما درباره گناهکاران از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم؛ و اما نیکوکاران، آنها را خداوند نجات بخشیده

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، جلد ۸، ص ۵۸

۲- همان مصدر، ص ۵۹

است.»

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی» مُعْتَعَنًا از حضرت صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که :

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِيْنَا وَ فِي شِيعَتِنَا : فَمَا لَنَا مِنْ شَلْفِيعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ . وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يُفْضِلُنَا وَ يُفْضِلُ شِيعَتَنَا حَتَّىٰ أَنَا لَنَشْفَعُ وَ يَشْفَعُونَ ، فَإِذَا رَأَىٰ ذَلِكَ مَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالُوا : فَمَا لَنَا مِنْ شَلْفِيعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ .^۱

«این آیه : «پس بنابراین برای ما هیچ شفیعی نیست و هیچ دوست مهربانی نیست» درباره ما و شیعیان ما آورده شده است . و علتش آنست که خداوند ما را فضیلت و برتری داده است و شیعیان ما را نیز فضیلت و برتری داده است ، تا به حدی که ما شفاعت می‌کنیم و ایشان نیز شفاعت می‌کنند . و چون کسانی که از شیعیان نباشند این را ببینند می‌گویند : پس برای ما شفیعی نیست ، و دوست مهربانی نیست.»

محمد بن یعقوب کلینی از عده‌ای از اصحاب ، از سهل از ابن سنان از سعدان از سماعة آورده است که :

قَالَ : كُنْتُ قَاعِدًا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ فِي الطَّوَافِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ .

فَقَالَ : يَا سَمَاعَةَ ! إِنَّا إِيَابُ هَذَا الْخَلْقِ ، وَ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ ؛ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّمْنَا عَلَى اللَّهِ فِي

۱- «تفسیر فرات» ص ۱۰۸

تَرْكِهِ لَنَا، فَأَجَابْنَا إِلَى ذَلِكَ. وَ مَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْهُمْ، وَ أَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ وَ عَوَّضَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ^۱.

«سماعه بن مهران گوید: من با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودیم و مردم در دل شب به طواف خانه مشغول بودند.

حضرت فرمود: ای سماعه! بازگشت این خلق به سوی ماست، و حساب آنها بر عهده ماست؛ پس آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و خداوند عزوجل صورت گرفته است، ما از خدا جداً خواسته‌ایم که به ما واگذارد، و خداوند درخواست ما را پذیرفته است. و آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و مردم صورت گرفته است، ما از مردم در روز قیامت می‌خواهیم که به ما ببخشند، و مردم نیز دعوت ما را اجابت می‌کنند و در عوض خداوند عزوجل به آنان پاداش می‌دهد.»

و در «علل الشرائع» با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ، تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِكَ لَهُمْ^۲.

«چون روز قیامت بر پا شود خداوند عالم و عابد را مبعوث

۱- «روضه کافی» ص ۱۶۲

۲- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۶

می‌کند، و چون این دو در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ قرار گرفتند، به عابد گفته می‌شود: به بهشت رهسپار شو. و به عالم گفته می‌شود: توقّف کن تا در ازاء حسن تأدیبی که از مردم نمودی آنانرا شفاعت کنی!»

و در «کنز جامع الفوائد» با اسناد متصل از حساب شیعیان با
 ائمه آنهاست
 محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، در تفسیر این آیه شریفه: **إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ** روایت می‌کند که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَكَلَّمَنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا ؛ فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَاهُ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ ، وَ مَا كَانَ لِمُخَالَفِيهِمْ فَهُوَ لَهُمْ ، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ . ثُمَّ قَالَ : هُمْ مَعَنَا حَيْثُ كُنَّا .^۱

«چون روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما موکول می‌نماید؛ پس آن حقوقی که از خدا بر عهده شیعیان است، ما از خداوند می‌خواهیم که آنها به ما ببخشد، پس آن حقوق برای شیعیان است، و آن حقوقی که از مخالفان بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است، و آن حقوقی که از ما بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است.

سپس حضرت فرمودند: شیعیان با ما هستند هر کجا که ما بوده

باشیم.»

و نیز در «کنز جامع الفوائد» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که چون از تفسیر همین آیه کریمه از ایشان سؤال شد، فرمودند:

إِذَا حَشَرَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ أَجَلَ اللَّهِ أَشْيَاعَنَا أَنْ يُنَاقِشَهُمْ فِي الْحِسَابِ ، فَنَقُولُ : إِلَهْنَا ! هُوَ لَاءِ شَيْعَتَنَا ! فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَهُمْ إِلَيْكُمْ وَ قَدْ شَفَعْتُكُمْ فِيهِمْ وَ غَفَرْتُ لِمُسِيئَتِهِمْ ، أَذْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱.

«چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را در زمین همواری محشور می‌کند، و در این صورت برای آنکه در حساب پیروانمان مناقشه کند و به جزئیات رسیدگی فرماید حساب را می‌خواهد بطول اندازد.

ما می‌گوئیم: بار خداوندگارا! اینان پیروان ما هستند! خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: من امر آنها را به شما واگذار کردم و شما را شفیع آنها نمودم و گنهکاران آنها را آمرزیدم! همه آنها را بدون حساب داخل بهشت کنید!»

و نیز در همین کتاب با سند متصل خود از جمیل آورده است که: من به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: آیا من تفسیر جابر را برای مردم بگویم!؟

حضرت فرمودند: برای مردم پست و کوتاه نظر مگو! زیرا می‌روند، و جابر را بدین حدیث سرزنش می‌کنند.

مگر این آیه را نخوانده‌ای که: إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۰

حِسَابُهُمْ؟! گفتیم: آری!

حضرت فرمودند: چون روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را در محشر جمع کند، حساب شیعیان ما را به ما می‌سپارد و ما را حسابگر می‌کند؛ و علیهذا در آن چیزهایی که فیما بَيْنَهُمْ و بَيْنَ اللَّهِ بوده است ما بر عهدهٔ خدا تحکیماً می‌گذاریم که از آنها بگذرد و خداوند حکومت ما را اجازه می‌کند؛ و در آن چیزهایی که فیما بینهم و سائر مردم بوده است ما از مردم می‌خواهیم از آن بگذرند و آن را ببخشند و مردم هم آنها را بما می‌بخشند؛ و در آن چیزهایی که فیما بینهم و بین ما بوده است پس ما اَحْقِیم که از آنها بگذریم و نادیده بگیریم.^۱

و نظیر مضمون این روایت را صدوق در «عیون أخبار الرضا» با سند متصل خود از داود بن سلیمان از حضرت رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام آورده است.^۲

و نیز در دو کتاب حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از عبدالرحمن ابن حجاج از اَحْوَل از حمران روایت کرده است که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يَرَوْنَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ فَيَقُولُونَ: مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئًا وَ مَا أَنْتُمْ وَ نَحْنُ إِلَّا سَوَاءٌ.

قَالَ: فَيَأْتِيهِمْ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ، فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْفَعُوا

۱- همان مصدر، ص ۵۰

۲- همان مصدر، ص ۴۰

فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِثْلَ ذَلِكَ ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ تَبْلُغُهُ الشَّفَاعَةُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ، اخْرُجُوا بِرَحْمَتِي فَيَخْرُجُونَ كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَّاشُ .
 قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثُمَّ مُدَّتِ الْعُمْدُ وَ أَعْمَدَتْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ وَاللَّهِ الْخُلُودُ .^۱

«حمران بن أعین گوید : من از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود : چون مشرکان و کافران ، أهل توحید و مؤمنان را روز قیامت در آتش ببینند ، می‌گویند : ما نمی‌بینیم که این ایمان و توحید دستی از شما گرفته باشد و شما را بی‌نیاز کرده باشد ! و ما و شما هر دو مساوی هستیم !

حضرت ربّ عزّ و جلّ این سخن را دربارهٔ مؤمنان نمی‌پسندد و به فرشتگان می‌گوید : شفاعت کنید ! آنقدر شفاعت می‌کنند که خدا بخواهد . و به مؤمنان می‌گوید : شفاعت کنید ! و آنقدر شفاعت می‌کنند که خدا بخواهد . و چون به سرحدّی برسد که باقی نماند یکنفر که از اهل شفاعت باشد ، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید : من أرحم الراحمین هستم ! همهٔ شما شفاعت شدگان ، از آتش به رحمت من بیرون آئید ! و آنان همچون دسته‌های انبوه پروانه بیرون می‌ریزند .
 راوی گفت : سپس حضرت أبو جعفر علیه السلام فرمودند :

و پس از این بر روی دوزخیان ستونها و پایه‌های حجاب و پرده را می‌کشند و آنان مغضوب خدا قرار می‌گیرند و دیگر حجاب از بین

۱- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۳۶۱ و ۳۶۲

نمی‌رود ، و سوگند به خداوند که در آتش به طور خلود و جاودان می‌مانند.»

باری از مجموعه این روایات کثیره مستفیضه
 بلکه متواتره به تواتر معنوی ، بدست می‌آید که
 بهشت برای پاک سرشتان و پاک عقیدگان
 است ، و جهنم برای زشت سیرتان و
 بدسگالان ؛ و اعمال حسنه و دوری و اجتناب از اعمال سیئه برای
 طهارت نفس و پاکی دل و صفای خاطر و نیّت صافی و عقیده
 نیکوست .

بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت

وگرنه ، اعمال نیکو چنانچه بر روی دل ننشیند و نفس را پاک
 نکند ، فائده‌ای ندارد ؛ و اعمال بد نیز اگر از صاحب نفس طیب و
 طاهر پیدا شود و دوام نکند ، بلکه گهگاهی پدیدار گردد ، موجب
 کثافت و قذارت نفس نمی‌شود و با گوشمالی‌های خدائی و یا با توبه
 و یا با شفاعت از بین می‌رود ، و نفس صافی ، حقیقت خود را طلوع
 می‌دهد .

خداوند نیازی به عمل نیک ما ندارد ، و عمل نکوهیده ما به او
 ضرری نمی‌رساند ؛ این اوامر و نواهی و محللات و محرّمات ، همه
 مقدمه تزکیه نفس و طهارت سیر ماست ؛ **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا * وَقَدْ
 خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا** .^۱

و بناءً علیهذا ، اگر تزکیه نفس حاصل شد ، نتیجه حاصل و

۱- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۹۱ : الشمس

شاهد مقصود در آغوش است؛ و اگر تزکیه حاصل نشد، تکرار عبادات غیر از صورتی و تکراری بیش نیست و موجب ارتقاء نفس و صعود روح به مدارج کمال نخواهد بود.

بنابراین، چقدر زشت و ناپسند است که ما میزان سعادت را نفس عمل صالح قرار دهیم و از ایمان و عقیده و نیت و طهارت غافل بمانیم، و نیز تا چه اندازه ناشایسته و نکوهیده است که مختصر تجاوز در عمل را میزان برای بدی و زشتی بدانیم و موجب کیفر و پاداش، و از حسن عقیده و نیت طاهر و صفای ضمیر چشم ببوشیم.

زیرا اگر عقیده خوب و نفس طاهر شد، خطایا و گناهان اثر عمیقی نمی‌توانند روی جان داشته باشند؛ و اما اگر عقیده بد و نفس خبیث گشت، اعمال صالحه و کردار پسندیده جز ظاهری سطحی بر روی عمق کدر جان نیست.

این ظاهر نیکو، چون ظاهر است و در عالم حقائق و واقعیات محلی ندارد، از بین می‌رود و نفس خبیث طلوع می‌کند و به صورت جهنمی گداخته و فروزان با شعله‌های مهیب و دهشت‌انگیز خود تهدید می‌نماید.

و به عکس، آن ظاهر ناستوده و کردار زشت مردم خوش نفس و خوش جنس و خوش عقیده نیز در عالم ظهور حقائق تاب مقاومت و ایستادگی را ندارد، و به واسطه مختصر حرکتی چون حال احتضار مرگ یا عذاب قبر و بالأخره با شفاعت در روز قیامت از بین می‌رود و نفس طیب و طاهر طلوع می‌کند، و به صورت بهشتی جان‌فزا و

روح افزا با نسیم‌های لطف و لطیف خود وعدهٔ أصالت و واقعیت را میدهد .

نگرانی چندان از گناه نیست ، که وعدهٔ مغفرت داده‌اند ؛ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا .^۱

تشویش و اضطراب از باطنِ خراب است که به هیچ وجه از آن اغماض نمی‌شود ؛ و مجاهده برای تصفیة باطن است ، نه برای رنگ‌کاری بر روی دیوار پی شکسته از جا دررفته و منهدم شده .

عمل زشت از شخص خوب و پسندیده که باطنش نیکو و عقیده و ایمانش استوار باشد ، همچون کفی است بر روی آب صاف ، که در اثر تموج و حرکت‌های شهوی و یا غضبی پیدا شده است ؛ و البته معلوم است که کف پایدار نیست و از بین می‌رود .

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَايَمُوتُ فِي الْأَرْضِ .^۲

ولی آن آب صاف و پاک از بین رفتنی نیست ، پیوسته موجود و درخشان و متلألئ و موجب سیرابی جان تشنه کامان است .

و عمل نیکو از شخص ناپسند و بد سرشت که باطنش خراب و ایمانش فاسد و بنیاد وجودی او بی‌اساس است ، همچون خاکستر سفید و خوش رنگ و سردی است که در اثر تموج هوا بر روی گُل آتش نشسته است ؛ آتش آتش است ، سوزنده و گدازنده است ، این

۱- قسمتی از آیهٔ ۵۳ ، از سورهٔ ۳۹ : الزمر

۲- قسمتی از آیهٔ ۱۷ ، از سورهٔ ۱۳ : الرعد

خاکستر از بین می‌رود و با نسیمی و بادی و یا با فوت دهانی در فضا منتشر می‌شود، و آن آتش حقیقت خود را جلوه‌گر می‌سازد و می‌سوزاند و خانه را آتش می‌زند، لانه و کاشانه را منهدم می‌کند.

در این صورت آیا واقعاً از آن کف روی آب جای نگرانی است؟ و یا حقیقهٔ نسبت به این خاکستر جای دلخوشی است؟ ابداً ابداً.

شما در وجدان خود فرض کنید یک آقا و صاحب

مثال دو مأمور

خانه‌ای دو خادم دارد.

نیکو سیرت

اولی بسیار باهوش و زرنگ و پر عمل و فرمانبردار،

و نیکوکار

به طوریکه ابداً از دستورات صاحبخانه تجاوز

نمی‌کند؛ هر روز بامدادان بر می‌خیزد و حیاط را می‌روبد، و آب

می‌پاشد، و منزل را گردروبی می‌کند، و لباس خود را مؤدبانه

می‌پوشد و کارهای خارج و داخل منزل را انجام می‌دهد؛ ولی این

خادم دزد است، خودش خیانتکار است، پیوسته مترصد است که

صاحبخانه بمیرد و یا سفر کند و او به حریم منزل خیانت کند، و به

اطفال صاحبخانه تجاوز کند، و اموال را سرقت کند، و یا خود را

صاحبخانه بداند، و در نیت داشته باشد که مهر و امضای او را جعل

کند و صاحبخانه را خادم خود معرفی کند!

دومی، خادمی است دوستدار و محبّ صاحبخانه، و دوستدار

حریم و اطفال او، شخصی است امین که حتی در خواب هم خواب

خیانت نمی‌بیند، پیوسته که نگاهش به صورت مولی و آقای خود

می‌افتد اشک رحمت در چشمانش حلقه می‌زند، و اگر خاری به پای

طفلی خزد جاننش آزرده می‌شود، پیوسته اطفال را محبت می‌کند، و دوست دارد که خانه و صاحبخانه همه معمور و آباد، و خانه با صاحبخانه دائم و برقرار باشد؛ ولی بعضی از اوقات به واسطه ضعف و یا فرضاً تنبلی می‌خواهد، و حیاط را نمی‌روید، و سطل خاکروبه را به سپور نمی‌دهد.

کدامیک از این دو خادم محترمند؟ و کدامیک در نزد مولی و صاحبخانه معزز و گرامی‌اند؟

صاحبخانه از خادم اولی هر آن در اضطراب است که مبادا خیانت و جنایتی کند، زیرا که نفس او شیرین است؛ ولی از خادم دومی در امان است، سفر می‌کند و غیبت می‌نماید، و دلهره‌ای هم ندارد.

اینجاست که مفاد این همه روایات روشن می‌شود، که مناط و معیار سعادت و تقرب و قبولی اعمال، ایمان صحیح و عقیده متین و استوار و نیت پاک و محبت به دین و اولیای دین است. و مناط و میزان شقاوت و بازگشت اعمال و نادیده گرفتن و به گمی منتهی شدن، عقیده فاسد و نیت آلوده و ایمان با شائبه و عدم محبت به دین و اولیای دین است.

آری اگر کسی در مقابل رسول الله بایستد و با او محاجه کند و فرمان او را به احترام با جان و دل نخرد، نماز خواندن، روزه گرفتن، و لباس زاهدانه پوشیدن چه ثمری دارد؟ حقاً جز ملعبه و بازی چیزی نیست.

و اگر کسی مطیع صرف باشد و محب و دوستدار باشد و رسول‌الله و اهل بیت و خاصان و نزدیکان او را محترم بشمارد و به دیده‌ای عزیز و اکرام بنگرد، گناه مختصر ناشی از شهوت، نه از انکار و استکبار کجا ضرری می‌رساند؟

اینجاست که بابی از معارف الهیه دینیّه به روی ما باز می‌شود و با ادراک این حقائق در عالم نوینی از علم وارد می‌شویم.

محبت، جان را به جان پیوند می‌دهد، محبت عمل محبوب را عمل محب می‌کند، محبت جان حبیب و محبوب را متحد می‌سازد، محبت معیت می‌آورد، و بنا به خاصیت ظروف مرتبطه در علم فیزیک موجب هم سطحی سطوح افکار و علوم و عقائد و ایمان افراد مختلفه در علم روانشناسی می‌گردد.

شفاعت برای اهل محبت است، نه اهل عداوت؛ برای شیعیان است، نه ناصبیان.^۱

شفاعت، خرمن معاصی کبیره را با یک جرعه انجذاب روحی مغناطیسی آتش می‌زند؛ دیگر اینجا معصیت کجاست؟

شفاعت، موجب تبدیل سیئات به حسنات می‌گردد؛ در این وادی، خاشاک گناه و عصیان کجاست؟

آری شفاعت همچون عمل صالح، گناه را به ثواب و عصیان را

۱- ناصب و ناصبی کسی را گویند که علم مخالفت با آل محمد را برافراشته است، و یا با آنان دشمنی می‌کند و سب و شتم و لعن می‌نماید. جمع آن نواصب است و در پارسی باید ناصبیان بگوئیم.

به طاعت و مُجرم را به مطیع مبدل می‌کند .

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۱ .

آری همانطور که عمل صالح موجب تقویت روح و جان آدمی است و موجب صعود کَلِمِ طَيِّبِ و روانِ طاهر انسان به سوی خداست که فرمود :

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۲ .

همین طور شفاعت موجب ارتقاء کَلِمِ طَيِّبِ به سوی خداست ؛ کلمِ طَيِّبِ ایمان مؤمن است و شفاعت آنرا به سوی خدا بالا می‌کشد ، و شفاعت جانشین و خلیفهٔ عمل صالح می‌گردد ؛ پس شفاعت ، گناهکاران را به نیکوکاران ملحق می‌کند .

اما نه هر گناهکاری را بلکه گناهکار از مؤمنین را که با اولیای دین پیوند و ربط دارند و جذب و انجذاب مغناطیسی بین ارواح آنان برقرار است .

ایمان به خدا از خداست ، و خداوند در جهنم نیست و نمی‌سوزد ، مؤمن نیز در جهنم نمی‌تواند بوده باشد و بسوزد ؛ آلودگیهای او به گناه ، در اثر شفاعت مبدل به حَسَنَاتِ می‌گردد .

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ۳ .

۱- قسمتی از آیهٔ ۷۰ ، از سورهٔ ۲۵ : الفرقان

۲- قسمتی از آیهٔ ۱۰ ، از سورهٔ ۳۵ : فاطر

۳- ذیل آیهٔ ۴۰ ، از سورهٔ ۴۰ : غافر

شفاعت موجب لُحوق گناهکاران از مؤمنین است به صالحان از مؤمنین .

شفاعت موجب تقویت روح و نفس انسانی مؤمن است ، در اثر کمک و امداد خارجی برای رفع موانع و عوارض .

شفاعت برداشتن حجاب و پرده ، بین حبیب و محبوب است که به واسطهٔ حصول کدورت زنگار کثرت پیدا شده است .

مثال : اگر بدن انسان مریض گردد و مزاج بهم
شفاعت در حکم
 بخورد و یا مثلاً قُرْحَهٔ سختی در بدن پیدا
دارو برای تقویت
 شود ، چنانچه مزاج قوی باشد و طبیعت
طبیعت است
 بدن سالم و دستگاههای اصلی بدون عیب
 باشد ، خودبخود صحت پیدا می‌شود و آن کسالت مرتفع می‌گردد و
 آن قرحه التیام می‌پذیرد و بالتبّتیجه مرض دفع می‌گردد ؛ و گرنه
 احتیاج به استعمال دارو داریم تا علاج را با دواي ضدّ میکرب بنمائیم
 تا فعل و عمل میکرب را ختشی کند ، و در بازگشت طبیعت به صحت
 اوّلیّهٔ خود ، بدن را نیرو بخشد و کمک کند و موادّ فاسد و تباهی که در
 بدن مجتمع شده‌اند ، تبدیل به موادّ صالحهٔ نافعۀ مریبه و ملائمه با
 طبیعت بدن بنماید .

و بنابراین در هر حال عامل مؤثّر در صحت ، همان طبیعت است ؛ غایة الأمر در بعضی از احيان ، خودکفا بوده و بدون نیازی به عامل خارجی رو به صحت می‌رود ، و در بعضی از احيان نیازمند به معاونت و کمک بوده تا با یاری و یاورى او را مدد کند و با کمک و

مساعادت او دشمن را دفع ، و میکرب را سرکوب و صحّت را اعادت دهد .

اگر پس از گناه ، طبیعت روح و نفس انسان قوی باشد ، با همان حال انفعال و شرمندگی و توبه اثر گناه زائل می‌گردد . و اگر قوی نبود نیازمند به شفاعت است ، تا طبیعت به مدد آن به حال اولیّه برگردد و در رتبه صالحان از مؤمنان قرار گیرد .

و از اینجاست که در عین آنکه خداوند شفاعت را مؤثر در حقوق و الحاق معصیت کاران به اطاعت کنندگان می‌شمارد ، در کلام خود مکرراً یادآور می‌شود که : برای هر نفسی آنچه را که خود او کسب کرده است فائده دارد .

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اَكْتَسَبَتْ ۱ .

«از برای هر نفسی آن چیزی است که کسب کرده ، و بر ضرر هر نفسی آن چیزی است که اکتساب کرده است.»

و نفسِ لحوق و الحاق را نیز از مکتسبات انسان می‌شمرد ؛ و وجود نفسِ طیبّه مؤمن را در اخذ مکتسبات و اعمال شخص الحاق شده به او ، و ظهور اعمال آن در این ، و پیدایش حسنات او را به جایگزینی سیئات این شخص ملحق ، از کسب و کار کرد این به شمار می‌آورد .

بسیار صریح و روشن است این آیه کریمه در الحاق و لحوق ذریّه معصیت کار به آباء مطیع و فرمانبردار :

۱- قسمتی از آیه ۲۸۶ ، از سوره ۲ : البقرة

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِمْئِنٍ آلِحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ
مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ^۱.

«کسانی که ایمان آورده‌اند و ذریّه اصل ایمان از آنها پیروی کرده‌اند ، ما ذریّه آنها را به آنها ملحق می‌سازیم و از اعمال آنها هیچ نمی‌کاهیم ؛ و هر کس مرهون اعمال خودش می‌باشد.»

معلوم است که الحاق و لحوق ، در اصل ایمان
لحوق مؤمنان
تنها نیست ، زیرا که بنا بر فرض ذریّه ایمان
به اصل خود
آورده‌اند ، بلکه الحاق و لحوق در اعمال است .

یعنی عین اعمال حسنه پدران و آباء را به ذریّه و فرزندان ملحق شده
می‌دهیم و آنان را نیز در رتبه و ردیف پدران و نیاکان در می‌آوریم . و
شاهد بر این مطلب آن است که می‌فرماید :

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ . «بعد از اینکه الحاق
نمودیم ، از عمل پدران نمی‌کاهیم.» یعنی چنین نیست که : اعمال
حسنة آنها را بین آنها و بین ذریّه آنها قسمت کنیم ، بلکه با وجود آنکه
تمام اعمال صالحه از آن آنهاست ، در عین حال ، همانند آنها را به
ذریّه و فرزندان می‌دهیم ؛ این است حقیقت لحوق و الحاق .
و سپس می‌فرماید : كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ «هر کس در گرو
اعمال خودش است.»

یعنی نفس این الحاق و لحوق در اثر طهارت ذات و عقیده پاک و
ایمان و نیت خالص ذریّه است که موجب الحاق آنان در عمل به آباء

۱- آیه ۲۱ ، از سوره ۵۲ : الطور

و اجدادشان می‌شود؛ و چون این عقیده و ایمان و خلوص و نیت طاهر از مکتسبات ذریّه است، بنابراین آنچه از اعمال سیئه آنها زدوده شود و به جای آن از اعمال حسنه آباء و پدران جایگزینش گردد، همه و همه در اثر کسب و کارکرد خود ذریّه است.

از اینجا خوب روشن می‌شود که: ایمان موجب اتصال پائین به بالا می‌گردد؛ و چون حاجبی و مانعی در بین راه پدیدار شود که مانع از استواء درجات گردد، آن ایمان خود بخود آن مانع را می‌زداید و از بین می‌برد و هر دو را با هم مجتمعاً در درجه و رتبه واحد قرار می‌دهد.

و این است مَفْعُول و عَمَلْکَرْد شفاعت که موجب لحوق مَشْفُوعْ لَه به شافع است و موجب اصلاح اعمال سیئه و تبدیل آنها به اعمال حسنه می‌باشد.

آری مگر نمی‌بینیم که خداوند می‌فرماید: **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**. «خداوند بدیهای این گروه مؤمن متعهد را به خوبیها تبدیل می‌سازد.»

اگر اصل محفوظی بین مُبَدَّل و مُبَدَّلٌ مِنْهُ نبود، در این صورت دیگر تبدیل معنی نداشت، بلکه اِعدام مبدل و ایجاد مبدلٌ مِنْهُ بود؛ اصل محفوظ همان ایمان و عقیده و ولایت و محبت و ربط است. پس شفاعت یک نوع تصرّف بخصوصی در اعمال است، که آنرا تبدیل می‌کند، با بقاء اصل ثابت در هر دو حال که ایمانست و ولایت.

ما در بارهٔ حقوق و الحاق شواهد بسیاری داریم؛ در قرآن کریم خداوند بنی اسرائیل آن روز را مورد خطاب و سرزنش قرار می‌دهد و خود آنها را مخاطب می‌سازد، و به فعل آباء و اجدادشان مؤاخذه می‌کند.

آیات وارده در حقوق
و مؤاخذهٔ کافران به
اعمال نیاکان خود
مانند آیه: **وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ آلَ اللَّهِ جَهْرَةً**^۱.
و مانند آیه: **وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ
عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ**^۲.
و مانند آیه: **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ**^۳.
و بسیاری از آیات دیگر.

و همه و همه برای این جهت است که بنی اسرائیل، در زمان رسول الله پیرو آبائشان در زمان حضرت موسی بوده‌اند و دارای همان عقیده و ایده و اخلاق و روش بوده‌اند، و بنابراین عیناً مانند موجود متصل واحدی هستند که یک سرش در آن زمان و سر دیگرش در این زمان باشد، هر جا شما به آن نظر کنید به آن چیز واحد نظر کرده‌اید!

از حضرت امام رضا علیه السلام می‌پرسند: چرا فرزندان بنی امیه که بعداً به وجود آمده‌اند، مورد لعن قرار می‌گیرند و در

۱- قسمتی از آیه ۵۵، از سورهٔ ۲: البقرة

۲- صدر آیه ۶۱، از سورهٔ ۲: البقرة

۳- صدر آیه ۶۳، از سورهٔ ۲: البقرة

جهنّم اند؟ با آنکه بین آنها و بین جنایاتی که پدرانشان انجام داده‌اند فاصله بسیار است. حضرت در پاسخ می‌گویند: **لَا نَهْمُ رَضُوا بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ**. چون آنها به اعمال پدرانشان راضی بودند، بنابراین در حکم همان جنایت کاران هستند.^۱

۱- در «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، در باب ۲۸، ص ۱۷۸ از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می‌کند که قال:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُؤْيٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بِفِعَالٍ، ءَابَائِهِمْ؟! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ كَذَلِكَ.

فَقُلْتُ: وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» مَا مَعْنَاهُ؟! قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذَرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ يَرْضُونَ بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا؛ وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَنَاهُ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِيَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ. وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ.

عبدالسلام هروی می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! نظر شما درباره روایتی که از حضرت صادق علیه السلام آمده است که چون حضرت قائم ظهور کنند ذریّه قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می‌کشند، چیست؟! حضرت فرمود: همینطور است.

من عرض کردم: پس معنای گفتار خدای تعالی: «هیچ نفس حمل کننده‌ای بار نفس دیگری را حمل نمی‌کند» چیست؟

حضرت رضا فرمودند: خداوند در جمیع گفتارش راست می‌گوید، ولیکن ذریّه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می‌کنند؛ و کسی که به کاری راضی باشد مانند آنست که خود او بجای آورده است؛ و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی ←

و شما می‌بینید که اگر اهل شهری یا قریه‌ای در خیانتی و جنایتی همه راضی باشند، گرچه همه آن عمل را انجام نداده باشند، حاکم چون به آن شهر و قریه رود، همه را مورد خطاب و مؤاخذه قرار می‌دهد و چه بسا برخی را پاداش و کیفر می‌کند، با آنکه آنها عین عمل را به جای نیاورده‌اند؛ اعمال از چندین سارق و جنایت‌کار سرزده و آنان هم مثلاً فرار کرده‌اند، ولیکن چون اهل ده و شهر با آنان در رضایت و خشنودی در عمل شریکند، حکم شریک در جرم را داشته و مؤاخذه و عقوبت دامنگیرشان می‌شود.

در اینجا که سخن بدین مرحله رسید سزاوار است روایت ابواسحق ابراهیم لئثی را که با حضرت باقر علیه السّلام در این باره مذاکراتی دارد، بیاوریم. ما در مجلس دهم از جلد دوم از مجلّدات «معادشناسی» بحثی کافی در باره **إلحاق مؤمنان**

روایت شریفه
إبراهیم لئثی
 در اصول
 معارف شیعه

به **أولیای خدا و إلحاق مُنکران به أولیای شیطان** آورده‌ایم، و نیز قدری از این روایت را بیان کرده‌ایم، ولیکن چون این حدیث شریف از اصول و اُسس علم ایمان و معارف الهیه به شمار می‌رود و از تدبّر در آن ابوابی از معارف بر روی انسان گشوده می‌گردد، تمام آن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا جانها به نور معرفت و ولایت

«در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزوجل شریک قاتل است. و قائم چون خروج کند آنها را بواسطه رضایت آنان به کار پدرانشان می‌کشد.»

سروران دین قوّت گیرد و سیاهی و ظلمت أهواء و آراء باطله شیطانیّه
در مزبله عَفِن دفن شود :

مرحوم شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از محمّد بن
أحمد از أحمد بن محمّد سیّاری از محمّد بن عبدالله بن مهران کوفی
از حَنان بن سدیر از پدرش از أبو إسحق : ابراهیم لیثی ، از حضرت
امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند :

«ابراهیم گوید : من به حضرت عرض کردم : ای پسر
رسول خدا! آیا مؤمن مستبصر که دارای بصیرت و ولایت است چون
به مقام معرفت رسد و به کمال نائل آید آیا زنا می‌کند ؟

حضرت فرمود : بار پروردگارا نه .

من عرض کردم : آیا لواط می‌کند ؟!

حضرت فرمود : بار پروردگارا نه .

من عرض کردم : پس آیا دزدی می‌کند ؟!

حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : پس آیا شراب خمر می‌خورد ؟!

حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : آیا هیچ یک از این گناهان کبیره و از این

زشتی‌ها و قبائح را به جای نمی‌آورد ؟!

حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : آیا هیچ‌گاه هیچ‌گونه گناهی نمی‌کند ؟!

حضرت فرمود : آری او مؤمن گناهکار مُلِمّ است !

من عرض کردم: گناهکار مُلِمّ یعنی چه؟!

حضرت فرمود: آنکه گاهی گناه می‌کند و بر آن اصرار ندارد!

من عرض کردم: سبحان الله! چقدر این داستان شگفت‌آور است که هیچ وقت مؤمن زنا نمی‌کند، و لواط نمی‌کند، و دزدی نمی‌کند، و شرب خمر نمی‌نماید، و هیچ یک از گناهان کبیره و قبائح را به جای نمی‌آورد!

حضرت فرمود: از کار خدا عجب نیست، خداوند تعالی هر کاری را که بخواهد می‌کند، و در کارهایش نیز مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد! ولی مردم مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.

ای ابراهیم! از چه در شگفت‌افتادی؟! هر چه می‌خواهی بپرس و خودداری مکن، و در پرسش حیا مکن؛ زیرا که این علم را در نمی‌یابد کسی که از یاد گرفتن آن استکبار ورزد، و یا آنکه حیا کند!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در میان شیعیان شما کسی را یافته‌ام که شراب می‌خورد، و راه می‌زند و جاده‌ها را مخوف و ترسناک می‌سازد، و زنا می‌کند، و لواط می‌نماید، و ربا می‌خورد، و زشتی‌ها و قبائح را مرتکب می‌گردد، و به نماز و روزه و زکوة تهاون و سستی می‌ورزد، و قطع رحم می‌نماید، و معاصی کبیره انجام می‌دهد! پس اینها چه چیزی است؟ و آنچه که فرموده‌اید که شیعیان نمی‌کنند به چه علت است؟!

حضرت فرمود: ای ابراهیم! آیا در ذهن تو غیر از این اشکال،

اشکال دیگری هم خَلْجَان کرده‌است؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا! اشکال دیگری است که از این بزرگتر است!

حضرت فرمود: ای ابا إسحاق! بگو: چیست آن اشکال؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در میان دشمنان شما و قیام کنندگان بر علیه شما در ریختن خون شما، کسانی را می‌یابم که نماز بسیار می‌خوانند، و روزه بسیار می‌گیرند، و زکوة مال خود را می‌دهند، و مرتباً حجّ و عمره می‌گذارند، و بر جهاد حرص می‌ورزند، و کارهای خوب و صلۀ رحم را اختیار می‌کنند، و حقوق برادران دینی خود را می‌دهند، و با آنان در اموال خود مواسات می‌کنند، و از نوشیدن شرابِ خمر، و از زنا، و از لواط، و سائر فحشاء تجنّب می‌ورزند. به چه علّت چنانند؟ و از چه سبب چنان شده‌اند؟!

ای پسر رسول خدا، این مطلب را برای من تفسیر کن! و روشن کن! و مبرهن ساز! و گره را باز کن! سوگند به خدا که در این باره فکر بسیار نموده‌ام و شبها بیدار مانده‌ام تا آنکه حوصله و طاقت من به پایان رسیده است!

حضرت باقر علیه السّلام تبسّمی نموده و سپس فرمودند: ای ابراهیم! اینک از ما بیان شافی و کافی، و علم مکنون از خزائن علم خدا، و سرّ خدا را بگیر و نگاه دار. ای ابراهیم! این دو دسته‌ای که بیان کردی بگو ببینم اعتقاد آنها چگونه است؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من محبان و شیعیان شما را در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم، چنین می‌بینم که اگر به یک نفر از آنان به قدر ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود تا دست از محبت و موالات شما بردارند و محبت و موالات غیر شما را بگیرند، چنین نخواهند کرد؛ و اگر صورت‌ها و بینی‌های چهره آنان با شمشیرهای بران هدف قرار گیرد و در راه شما کشته شوند، بازگشت نمی‌کنند و از محبت و ولایت شما منصرف نخواهند شد.

و من ناصبان و دشمنان شما را در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم، چنان می‌یابم که اگر به یک نفر از آنها به اندازه ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود، تا آنکه از محبت طواغیت زمان و از موالاتشان کنده و بریده شوند و به محبت و موالات شما درآیند، چنان نخواهند کرد.

و اگر صورت‌ها و چهره‌هایشان هدف شمشیر قرار گیرد و در راه آن طواغیت به قتل برسند، بازگشت نمی‌کنند و مرتدع نمی‌شوند.

و چنانچه یک نفر از آنها مدحی و منقبتی و فضیلتی از شما بشنود، مُشمئز می‌گردد و چندشش می‌شود و رنگ صورتش تغییر می‌کند، و بر اساس بغض و عداوتی که با شما دارند و محبتی که به آنها دارند، آثار کراهت و ناخرسندی در سیمایشان مشهود می‌شود.

حضرت باقر علیه السلام تبسمی نموده و فرمودند: ای ابراهیم!
 هُنَا هَلَكْتَ الْعَامِلَةُ النَّاصِبَةَ تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ

ءَاثِيَةٍ^۱. «اینجا به هلاکت رسیدند عاملین ناصب که عمل می‌کنند و به سختی و رنج می‌افتند، و در آتش داغ و سوزان دوزخ می‌سوزند و از چشمه آب گرم جهنم می‌نوشند.»

و از همین جاست که خداوند تعالی فرموده است:

وَقَدْ مَنَّاَ عَلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَبَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّثُورًا^۲.

«ما وارد شدیم بر آن اعمالی که به جای آورده‌اند و همه را چون

گرد و خاشاک به باد فنا دادیم.»

وای بر تو ای ابراهیم! آیا می‌دانی که علت و سبب این قضیه

چیست؟ و آن رمزی که در این حقیقت از مردم مخفی مانده

کدامست؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! شما برای من بیان کنید! و

شرح دهید و مبرهن سازید!

حضرت فرمود: ای ابراهیم، خداوند تبارک و تعالی پیوسته

عالیم و قدیم بوده است و موجودات را از نیستی به وجود آورده

است، و کسی که بیندارد که خداوند تعالی اشیاء را از چیزی ایجاد

کرده است، حَقًّا کُفْر ورزیده است.

چون اگر آن چیزی که خداوند موجودات را از آن آفریده است،

قدیمی باشد و در ازلیت و هویت با خداوند معیت داشته باشد، آن

چیز نیز ازلی خواهد بود؛ بنابراین خداوند همه اشیاء را از نیستی و

۱- آیه ۴ و ۵، از سوره ۸۸: الغاشية

۲- آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

لاشیء به وجود آورده است .

و از جمله چیزهائی را که خداوند خلق فرمود ، زمین پاک و پاکیزه بود که در آن آب زلال و شیرین جاری کرد ، و بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد ، و آن زمین ولایت را پذیرفت .

و خداوند آن آب شیرین و زلال را هفت روز بر روی آن زمین جاری کرد ، تا به طوری که تمام نقاط زمین را فرا گرفت و همه جای آنرا پوشانید ؛ و پس از آن خداوند آن آب را فرو برد و از برگزیده و انتخاب شده آن گِل ، گِلی را برداشت و آن را طین و گِل ائمه علیهم السّلام قرار داد .

و پس از آن از **تُفَالَه**^۱ آن گِل برداشت و شیعیان ما را از آن آفرید . و ای ابراهیم ! اگر خداوند همان طور که طینت و گِل ما را دست نخورده باقی گذارد ، طینت و گِل شما را هم دست نخورده باقی می‌گذارد ، هر آینه ما و شما چیز واحدی بودیم !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! خداوند با طینت‌ها و گل‌های ما چه کرد ؟

حضرت فرمود : ای ابراهیم ، من به تو خبر می‌دهم ! خداوند تعالی بعد از آن ، یک زمین شوره‌زاری که خبیث و متعفن و بدبو بود خلق کرد ، و بر روی آن آب شور و تلخ و متعفن و بدبوئی را جاری کرد ، و ولایت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشت ، آن زمین نپذیرفت .

۱- تُفَالَه مأخوذ از تُفَل همان تفاله است که در فارسی آنرا با تاء دو نقطه دار استعمال می‌کنند .

و خداوند بر روی آن زمین ، آن آب شور و تلخ و گندیده را هفت روز جاری کرد تا تمام نقاط آنرا فرا گرفت و همه جای آنرا پوشانید ؛ و سپس آن آب از آن زمین فرو کش کرد و خداوند از گل آن زمین برداشت و طاغیان و پیشوایان آنها را از آن آفرید .

و پس از آن ، آن گِل را با ثفالهُ طینت و گِل شما ممزوج کرد ؛ و اگر هر آینه آن طینت و گِل را به حال خود می گذارد و با گل و طینت شما ممزوج نمی کرد ، آنان هیچگاه شهادتین را بر زبان جاری نمی کردند و نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند و زکوة نمی دادند و به حجّ نمی رفتند و اداء امانت نمی نمودند و حتّی در شکل و صورت نیز با شما مشابهتی نداشتند .

و حقّاً برای مؤمن چیزی سخت تر و شکننده تر از آن نیست که صورت دشمنش را همانند صورت خود ببیند .

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! خداوند با این دو طینت و گل چه عملی انجام داد ؟!

حضرت فرمود : اوّل با آن آب اوّل که شیرین بود و آب دوّم که تلخ بود ، این دو گِل را ممزوج کرد ، و پس از آن آنها را خوب بهم مالید و سپس مُشتی از آن برگرفت و گفت : این برای بهشت است و باکی نیست ، و مُشتی دیگر برگرفت و گفت : این برای آتش است و باکی نیست .

بعداً این دو قبضه گرفته شده را مخلوط کرد ؛ و بنابراین از سنخ مؤمن و طینت او بر سنخ کافر و طینت او قرار گرفت ، و از سنخ کافر و

طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او قرار گرفت .
 و علیهذا ، آنچه را از اعمال زشت ، چون زنا ، یا لواط ، یا ترک
 نماز و روزه ، و یا ترک حجّ و جهاد ، و یا جنایتی و یا معصیت کبیره‌ای
 از این کبائر در شیعیان ما دیدی ! آن عمل از گِل و طینت دشمن ما و
 عنصر آن ناصبی است که ممزوج در آن شده است ؛ چون اکتساب
 گناهان و قبائح و کبائر از سنخ و عنصر و طینت ناصبی و دشمن
 است .

و آنچه را از اعمال نیک ، چون مواظبت بر نماز و روزه و زکوة و
 حجّ و جهاد و سائر ابواب برّ و نیکوئی ، در دشمنان و نواصب دیدی !
 آن عمل از گل و طینت مؤمن و سنخ اوست که ممزوج در آن شده
 است ؛ چون اکتساب حَسَنَات و عمل کردن به خیرات و اجتناب از
 گناهان ، از سنخ و عنصر و طینت مؤمن است .

و چون تمام این اعمال و یکایک از آنها بر خداوند متعال عرضه
 شود ، می‌گوید : من عادل هستم که هیچ وقت ستم نمی‌کنم ، و
 انصاف دهنده‌ای هستم که هیچ‌گاه ظلم نمی‌نمایم ، و حاکمی هستم
 که هیچ وقت حیف و میل نمی‌نمایم و دور از حقّ فرمانی ندارم ؛
 کارهای زشتی را که مؤمن مرتکب شده است ، به سنخ ناصب و
 طینت او مُلَحَق سازید ! و کارهای نیکی را که ناصب کسب کرده
 است ، به سنخ مؤمن و طینت او مُلَحَق کنید ! و هر چیزی را به اصل
 خودش باز گردانید !

فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ؛ عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِيِّ ، وَ أَنَا الْمُطَّلَعُ

عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي ، لَا أَحِيفُ وَلَا أَظْلِمُ وَلَا أُلْزِمُ أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَهُ .

«و به درستی که من خداوند هستم که هیچ معبودی جز من نیست؛ و بر اسرار و مخفی‌تر از آنها علم دارم، و بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خود مطلع هستم، هیچ‌گاه ظلم نمی‌کنم و ستم روا نمی‌دارم، و هیچ‌کس را مجبور و ملزم به چیزی نمی‌کنم مگر همان چیزی را که از او قبل از خلقت او می‌دانستم.»

و پس از این بیان حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! کدام آیه را؟!

حضرت فرمود: گفتار خداوند تعالی را:

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعْنَا عِنْدَهُ؛ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ .^۱

«(وقتی که یوسف خواست برادرش بنیامین را نگاهدارد برادران یوسف گفتند: ای عزیز مصر! ما پدر پیری داریم، یک نفر از ما را به جای او بستان! و در این صورت ما تو را از نیکوکاران می‌دانیم) یوسف گفت: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بگیریم و اخذ کنیم مگر همان کسی را که ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم! و اگر چنان کنیم حَقًّا ما از ستم‌کاران می‌باشیم.»

این آیه، معنای ظاهرش همانست که شما می‌فهمید! ولی

۱- آیه ۷۹، از سوره ۱۲: یوسف

سوگند به خدا که معنای باطنش همانست که من بعینه گفتم! ای ابراهیم! قرآن ظاهری دارد و باطنی، و محکمی و متشابهی، و ناسخی و منسوخی!

و سپس فرمود: ای ابراهیم! مرا آگاه کن از خورشید که چون طلوع کند و شعاعش در شهرها ظاهر گردد، آیا آن شعاع از قرص خورشید جداست؟!

من عرض کردم: در حال طلوعش جداست!
حضرت فرمود: آیا اینطور نیست که آن شعاع متصل به خورشید است، و بنابراین چون خورشید غروب کند آن شعاع به آن برمی‌گردد؟!

من عرض کردم: آری!

حضرت فرمود: همینطور هر چیزی به سنخ خودش و جوهر خودش و اصل خودش بازگشت می‌کند؛ و چون روز قیامت برپا شود، خداوند تعالی طینت و گِل ناصبی را با تمام اثقال و اوزارش و با تمام خطاها و بارهایش از مؤمن جدا می‌کند و آنها را می‌کند، و همه را به ناصبی مُلَحَق می‌کند؛ و طینت و گِل و سنخ مؤمن را با تمام حَسَنات و طرق مختلفه خیرات و نیکی‌ها و کوشش و اجتهاد را از ناصبی می‌کند و جدا می‌کند، و همه را به مؤمن مُلَحَق می‌کند! آیا در این عمل، تو ظلم و عداوتی می‌بینی؟!

من عرض کردم: نه، ای پسر رسول خدا!
حضرت فرمود: اینست سوگند به خدا، قضاوت جدا کننده و

تمییز دهنده، و حکم قاطع، و عدالت آشکار. خداوند مورد پرسش واقع نمی‌شود، و ایشان مورد پرسش قرار می‌گیرند! ای ابراهیم!
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ^۱.
 «حق از جانب پروردگار توست! و بنابراین از شک آورندگان
 مباش!»

اینست حکم ملکوت!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا، حکم ملکوت چیست؟!
 حضرت فرمود: حکم خدا و حکم پیامبرانش، و قصه خضر و موسی علیهما السلام، در آن وقتی که موسی از خضر درخواست مصاحبت را نمود و خضر در پاسخ او گفت:

**إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ
 بِهِ خُبْرًا** ^۲.

«ای موسی، تو هیچ‌گاه توان و قدرت آنرا نداری که بتوانی با من دوام بیاوری! و چگونه می‌توانی دوام بیاوری و شکیبا باشی در امری که خبرویت نداری! و بر اطراف و جوانبش علم و اطلاع نداری!؟»

ای ابراهیم! تعقل کن و تفهم بنما! موسی کارهای خضر را به باد انکار گرفت و افعال او را فظیخ و ناشایسته دانست، تا به جایی که خضر به موسی گفت:

۱- آیه ۶۰، از سوره ۳: آل عمران
 ۲- قسمتی از آیه ۶۷ و آیه ۶۸، از سوره ۱۸: الکهف

مَا فَعَلْتُهُ عَنِ أَمْرِي^۱.

«من این کارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و حَقًّا از روی امر خدا انجام دادم)»!

ای ابراهیم! و ای بر تو، از این ناحیه قرآن تلاوت می‌شود و اخبار از جانب خداوند تعالی می‌رسد؛ هر کس یک حرف از آن را انکار کند، کفر ورزیده و شرک آورده و خداوند تعالی را رد کرده است.

ابراهیم لئیمی می‌گوید: من با آنکه چهل سال بود این آیات را در قرآن می‌خوانده‌ام، گویا تا آن روز اصلاً نفهمیده بودم، و آن روز بود که فهمیدم.

من عرض کردم: چقدر شگفت‌انگیز است، ای پسر رسول خدا! که حسنات دشمنان شمارا بگیرند و به شیعیان شمارد کنند، و سیئات محبان شمارا بگیرند و بر دشمنان و معاندان شمارد کنند؟! حضرت فرمود: آری این چنین است؛ سوگند به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، آن خدائی که دانه را می‌شکافد و جان را می‌آفریند و زمین و آسمان را آفریده است؛ من به تو خبری ندادم مگر عین حق! و تورا آگاه نکردم مگر بر عین صدق!

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ^۲. وَ مَا أَلَّهُ بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ^۳.

۱- قسمتی از آیه ۸۲، از سوره ۱۸: الکهف

۲- قسمتی از آیه ۱۱۷، از سوره ۳: آل عمران؛ قسمتی از آیه ۳۳، از

سوره ۱۶: النحل

«خداوند بر ایشان ستم نموده است.» «و عادت خداوند اینطور نیست که به بندگان خود ستم روا دارد.»
و این واقعیتی را که بتو خبر دادم ، همگی آن در قرآن یافت می شود .

ابراهیم گوید : عرض کردم : آیا این مطلب نیز بعینه در قرآن آمده است ؟ حضرت فرمودند : آری در بیشتر از سی مورد در قرآن موجود است . آیا دوست داری من برای تو این آیات را بخوانم !؟

من عرض کردم : آری ای پسر رسول خدا !

حضرت فرمود : خداوند تعالی می فرماید :

استدلال حضرت
باقر علیه السلام
در حقوق و الحاق
به آیات قرآن

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلِنَحْمِلْ خَطِيئَتَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ *
وَلِيَحْمِلُوا أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ .^۱

«و کسانی که کافر شده اند به کسانی که ایمان آورده اند می گویند : شما از راه و روش ما پیروی کنید ! و در این صورت ما مسؤول خطاهای شما هستیم ! در حالی که به هیچ وجه نمی توانند هیچ

۳- جمله ای بدین ترکیب در قرآن کریم نیست و آنچه هست سه گونه است : ۱- وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ . ۲- وَ مَا رَبُّكَ بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ ۳- وَ مَا أَنَا بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ . و بنابراین ممکنست کلام حضرت اقتباسی از قرآن باشد نه استشهادی به آن .

۱- آیه ۱۲ و قسمت اول از آیه ۱۳ ، از سوره ۲۹ : العنکبوت

چیزی از خطاهای آنها را بر عهده گیرند و حمل کنند و آنها دروغ می‌گویند، و آنها بارهای خودشان را حمل می‌کنند و بارهای دیگری را نیز با بار خودشان حمل می‌کنند.»

ای ابراهیم! آیا می‌خواهی زیاده از این برای تو بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود:

لِيُحْمَلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ^۱.

«برای آنکه بارهای خود را به طور کامل در روز قیامت، خودشان حمل کنند، و هم چنین از بارهای کسانی را هم که آنها را از روی جهالت گمراه کرده‌اند اینان خودشان حمل کنند؛ آگاه باشید که این بد قسم بارکشی است.»

آیا می‌خواهی برای تو زیادتر از این بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: خدا می‌فرماید:

فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا^۲.

«مोحدان و مؤمنان کسانی هستند که خداوند سیئات آنها را به حسنات مبدل می‌نماید؛ و خداوند غفور و مهربان است.»

۱- آیه ۲۵، از سوره ۱۶: التَّحَلُّ

۲- قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

خداوند سیئات شیعیان ما را به حسنات مبدل می‌کند ، و حسنات دشمنان ما را به سیئات مبدل می‌سازد .

و سوگند به جلال خداوند که این از عدل و انصاف اوست ، حکم و قضاء او ردّ کننده‌ای ندارد و اراده و فرمان او برگرداننده‌ای ندارد ؛ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

آیا می‌خواهی من امر امتزاج دو طینت و گِل را از قرآن ، برای تو شرح داده و بازگو کنم ؟!

من عرض کردم : آری ای پسر رسول خدا !

حضرت فرمود : بخوان ای ابراهیم :

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّامَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ۱ .

«آن کسانی که از گناهان کبیره و فواحش اجتناب می‌کنند ، مگر گهگاهی به مختصرات ، بدرستی که پروردگار تو مغفرتش واسع است . او داناتر است به شما در آن وقتی که شما را از زمین ایجاد کرد.» یعنی از زمین پاک و پاکیزه و از زمین آلوده و عفن و بدبو .

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ۲ .

«پس نفس‌های خود را تزکیه نکنید یعنی به پاک‌ی و طهارت نسبت ندهید ! او داناتر است به کسی که تقوی پیشه ساخته است.»

۱- قسمتی از آیه ۳۲ ، از سوره ۵۳ : النَّجْم

۲- ذیل آیه ۳۲ ، از سوره ۵۳ : النَّجْم

یعنی احدی از شما به زیادی نماز و روزه و زکوة و عباداتش افتخار نکند! چون خداوند دانتر است به آن فردی از شما که تقوی دارد؛ و این مسأله قبل از لَمَم بوده است؛ و لَمَم به معنای امتزاج دو طینت و گِل است.

و ای ابراهیم! باز دوست داری برای تو زیاده بر این بیان کنم؟! من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ.**^۱

«همانطور که خداوند شما را از دو طینت آفریده است، شما نیز بازگشت می‌کنید! جماعتی هدایت یافتند و جماعتی ضلالت و گمراهی بر ایشان محقق گشت؛ چون آنان شیاطین را اولیاء خود قرار دادند و خداوند را قرار ندادند.»

و مراد از شیاطین در اینجا ائمه جور است، نه ائمه و پیشوایان حق.

وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهِتَدُونَ.^۲

«و چنین می‌پندارند که آنان راه یافتگانند.»

ای ابا إسحق! این مطلب را درست بگیر و در سینه خود جای داده! سوگند به خدا که این از جمله احادیث درخشان و اخبار تابناک، و از جمله باطن اسرار ما و مخفیات ما، و از خزائن مکنونه و

۱- ذیل آیه ۲۹، و قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۷: الأعراف

۲- ذیل آیه ۳۰، از سوره ۷: الأعراف

مختفیّه و پنهان ماست .

از اینجا باز گرد! و کسی را بر سرّ ما واقف و مطلع مگردان! مگر آنکس مؤمن مستبصر و بیداری بوده باشد؛ چون اگر تو سرّ ما را افشاء کنی و راز ما را اعلان نمائی، به بلاهائی چه در جانت، و چه در مالت، و چه در اهلت، و چه در اولادت، مبتلا می‌گرددی.»^۱

أخبار طینت
مستلزم جبر نیست
 که باید آنرا از اصول معارف شیعه دانست
 ترجمه نمودیم، و در ترجمه آن به ترجمه

لفظ به لفظ و بسیط اکتفا شد تا آنکه امانت حفظ شود و خدای ناکرده تصرفی در کلام امام حاصل نگردد؛ ولی در اینجا تذکر یک نکته لازم است، و آن این است که آفرینش افراد بشر از طینت پاک، و از طینت آلوده و عَفِن، چنانکه در بعضی از روایات دیگر آمده است: از طینت علیّین و از طینت سجّین، هیچ گونه منافاتی با اختیار ندارد؛ زیرا همان طینت پاک و یا طینت آلوده را خداوند، مختار و مرید قرار داده است. چنانکه در همین روایت حضرت برای دفع شبهه جبر و اضطراب اشاره فرمودند که خداوند می‌فرماید:

وَأَنَا الْمُطَّلَعُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي لَا أَحِيفُ وَلَا أَظْلِمُ وَلَا أَلْزِمُ
 أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَهُ .

«من بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خودم اطلاع دارم، و هیچگاه

۱- «علل الشرائع» باب ۳۸۵، نوادر العجل، روایت ۸۱، طبع مطبعه

حیدریّه - نجف اشرف (سنه ۱۳۸۵) از ص ۶۰۶ تا ص ۶۱۰

جور و ستم نمی‌کنم و هیچگاه کسی را الزام به چیزی نمی‌نمایم ، مگر آن چیزی که قبل از خلقت او از او می‌دانم!»

و بنابراین تکالیف الهیّه بر طبق قدرت و وسع است ؛ خداوند به هر کس هر چیزی را که داده است کمال همان چیز را از او طلب می‌کند ، نه کمال چیز دیگر را .

انسان علیّینی ، خود مکلف به تکلیف است ، و انسان سجّینی نیز خود مکلف به تکلیف است ، و او نیز مختار است و باید همان استعداد و قابلیت خدادادی خود را به منصّه فعلیّت و ظهور رساند . و ابداً پروردگار عادل و حکیم به او امر نمی‌کند که فعلیّت انسان علیّینی در او پیدا شود ؛ این ظلم است و آن عدل است .

خداوند هیچگاه به شمر امر نمی‌کند که چون حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام شود ، و چنین توقّعی را از او ندارد ؛ ولیکن شمر نیز مختار است و باید در حدود ادراکات و ظرفیّت خود کار قبیح نکند ، و چون بکند خود نیز شرمنده است و مستحقّ مجازات و عقوبت .

و ماحصل سخن این است که : خداوند مردم را مجبور نیافریده است و به هر کس هر طینتی را که داده است توقّع کمال همان طینت را از او دارد ، و علم پروردگار به معاصی و گناهان مردم که به اختیار انجام میدهند موجب جبر نمی‌شود ، بلکه ضدّ جبر است ؛ چون بنا به فرض علم به معاصی از روی اختیار مردم دارد ؛ در این صورت چگونه جبر می‌شود ؟ اگر جبر شود انقلاب لازم می‌آید ، و انقلاب

محال است. پس قبل از خلقت مردم خداوند علم به خلقت و علم به افعال مردم از روی اختیار دارد، چون خلقت، خلقت انسان مختار است؛ و این عین عدل است. و قابلیت‌ها و استعدادها نیز بالوجدان مختلف داده شده است، ولی از هر کس ظهور همان قابلیت مترقب است؛ و این عین عدل است. **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.**

نکته دیگر: عمل صالح بدون ایمان و عقیده فائده

عمل صالح

ندارد، نه مطلقاً؛ وگرنه تأثیر اعمال حسنه بر روی

بدون ایمان

نفس مؤمن و تأثیر آن در تزکیه و طهارت آن جای

فائده ندارد

شبهه نیست.

و بناءً علیهذا همه مردم مأمور به اعمال حسنه هستند. غایه الأمر، افرادی که کفر می‌ورزند و شرک به خدا دارند، عمل تقریبی از آنها سر نمی‌زند، و معنی ندارد کسی که خدا را قبول ندارد لئله و فی الله عملی را انجام دهد، و بنابراین اینگونه اعمال صالحه فقط صورت صلاح دارد و باطنش خراب است. نماز و روزه و زکوة و جهاد، با اخلاق زشت و نفس خبیث، همگی زشت است؛ صورت، صورت نماز است، ولی باطن آن سُمعَه و ریا و خودنمائی و هزاران اغراض مخفیّه است، و لذا قبول نمی‌شود؛ و همینکه می‌خواهند فرشتگان اینگونه نماز را به آسمان بالا برند خطاب می‌رسد: برگردانید! و به سر صاحبش بزنید! ما غنی هستیم! و نیازی به اینگونه نماز نداریم!

آری عمل صالح و کردار نیکو آنست که از روی نیت خوب باشد

و تأثیری در طهارت و تقرب عامل آن داشته باشد، وگرنه عنوان نماز و روزه و حج و جهاد موضوعیت ندارد؛ اگر این اعمال از نفوس شریره و خبیثه صادر شد قبول نیست، و شرط قبولی اعمال تقوی و توحید است؛ **إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**^۱.

و محصل آنکه: در آیات شریفه داریم: **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** که عمل صالح را با ایمان به خدا آورده است؛ و بنابراین خبر ابراهیم کئیی، نفی عمل صالح را نمی‌کند، بلکه آنرا مشروط به تقوی و توحید و ولایت می‌داند؛ و **هَذَا هُوَ الصَّحِيحُ**.
و حاصل آنچه در این بحث آمد آنکه: در روز قیامت حجاب کثرت از بین می‌رود و جزئیات مفرقه می‌ریزد؛ حقائق با هم آمیخته و یکی شده، حقائق بهشتی به سوی بهشت و حقائق جهنمی به سوی جهنم رهسپار می‌شوند.

مؤمنان و شیعیان حقاً به ائمه طاهرين ملحق می‌شوند و با معیت و اتحاد آنان به بهشت می‌روند، و کافرین و معاندین نیز به پیشوایان خود ملحق شده و با آنها یک پارچه و یک جهت به دوزخ می‌افتند.

در قرآن کریم داریم: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
فَأُورِدُهُمُ النَّارَ^۲ آیات وارده
در لحوق

«فرعون در روز قیامت پیشاپیش قوم خود

می‌رود و آنها را داخل در آتش می‌نماید.»

۱- ذیل آیه ۲۷، از سوره ۵: المائدة

۲- صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱

«و کسانی که کفر ورزیدند به سوی جهنم محشور می شوند؛ برای آنکه خداوند خبیث را از طیب جدا کند و آنچه از جنس خبیث هست، بعضی را به روی بعضی دیگر گذارده و همه را با هم متراکم و انبوه کند و یک پارچه آن را در آتش جهنم قرار دهد؛ ایشانند فقط زیانکاران.»

از این آیات لحوق و الحاق بخوبی روشن است.

در بسیاری از روایات داریم: هر کس فلان عمل را انجام دهد، در روز قیامت، هم صحبت و همنشین و جلیس و هم‌رتبه و هم‌درجه ماست؛ این از باب لحوق است. در صورتی که عامل به این عمل از اهل ایمان و ولایت باشد، لحوق و الحاق حتمی است؛ و این برای شیعیان خالص و پیروان مکتب ولایت و دوستداران واقعی سروران و پیشوایان دین، بسیار جای خوشوقتی و دلگرمی است، که هر چند به صورت ظاهر با همه موالیان خود همنشین نبوده‌اند، در آخرت نه تنها همنشین و هم صحبت هستند بلکه بالاتر، با آنها مُلْحَق می‌شوند؛ فَذَلِكَ الشَّرْفُ نِعْمَ الشَّرْفُ .

در «أمالی» طوسی با سند متصل خود از جماعت اهل حدیث خود، از أبو مفضل، از جعفر بن محمد علوی، از موسی بن عبدالله

۱- ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷، از سوره ۸: الأنفال

ابن موسی بن عبدالله بن الحسن ، از پدرش ، از جدّش ، از پدرش عبدالله ، از پدرش و دائی اش حضرت علی بن الحسین ، از حسن و حسین ، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم روایت کرده است که :

مردی از انصار نزد پیغمبر آمد و گفت : ای رسول خدا ! من طاقت فراق تو را ندارم ، و من داخل منزل خود می‌شوم و چون یاد تو را می‌کنم خانه و شغل خود را ترک می‌کنم و می‌آیم به نزد تو تا به جهت محبتی که به تو دارم تو را ببینم ! بیاد آوردم که چون قیامت برپا شود و تو داخل در بهشت روی و در اعلی علیین مقام تو را بالا برند ، من چه کنم ای پیامبر خدا !؟ این آیه نازل شد :

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا .

در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن مرد را طلبیدند و این آیه را برای او قرائت کردند و او را بشارت دادند .^۱ قضیه حقوق در اثر شفاعت و یا در اثر عوامل دیگر چون توبه و عمل صالح و غیرهما یکی از معارف دینی است . چقدر روایت داریم که دلالت دارند بر آنکه خوبی و بدی عمل بر اساس نیت است . اگر

۱- «أمالی» شیخ طوسی ، طبع سنگی ، از قسمت أمالی ابن الشیخ ، مجلس روز ۲۱ ربیع الآخر ۴۵۷ ، ص ۳۹ و ۴۰ ؛ و «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۸۸

نیت خوب بود، عمل خوب است؛ و اگر نیت بد بود، عمل بد است، گرچه ظاهر آن چشمگیر باشد؛ چون ساختن مسجد و دارالایتام و بیمارستان و مدرسه و غیرها. یک عمل خرد و حقیر با نیت پاک، بهتر است از اعمال بزرگ و عظیم با نیت آلوده و مشتبّه.

شیخ زین الدین شهید ثانی در کتاب «مُنِيَّة

روایات وارده
در أصالت نیت

المُرید» روایت کرده است که :

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى ؛ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ .^۱

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند : اینست و جز این نیست که اعمال منوط و مربوط به نیت‌هاست ، و اینست و جز این نیست که بهره هر مردی همان چیزی است که در نیت آورده است؛ پس هر کسی که هجرت او به سوی خدا و رسول او بوده است، هجرت او به سوی خدا و رسول اوست. و هر کسی که هجرت او به سوی دنیائی است که به آن برسد و یا زنی است که او را نکاح کند، پس هجرت او به سوی همان چیزی است که به سوی او هجرت

۱- «منية المرید» طبع نجف، ص ۲۷؛ و در «بحار الأنوار» ج ۱۵ کمپانی، قسمت دوّم که در اخلاقیات است، در ص ۸۷ از «منية المرید»، و در ص ۷۷ از «غَوَالِي اللَّأَلِي» روایت کرده است.

کرده است.»

و در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد از حسین بن یزید نَوْفَلی از سَکُونی از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ، وَ نِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ ، وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِنِيَّتِهِ .^۱

«نیت مؤمن بهتر است از عمل او ، و نیت فاجر بدتر است از عمل او ، و هر عاملی طبق نیت خود عمل می‌کند.»

و نیز با اسناد خود از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده است که : إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ : يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وَجُوهُ الْخَيْرِ . فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ ؛ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ .^۲

«بنده مؤمن فقیر می‌گوید : خداوندا به من روزی کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم . پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت ببیند ، برای او همان اجر و پاداشی را می‌نویسد که اگر آن عمل را به جای آورده بود آن اجر و پاداش را می‌نوشت ؛ و خداوند واسع و کریم است.»

۱- «محاسن» برقی ، ج ۱ ، کتاب مصابیح الظلم ، باب ۳۳ : نیت ، ص ۲۶۰ ، حدیث ۳۱۵

۲- همان مصدر ، ص ۲۶۱ ، حدیث ۳۲۰

و نیز أحمد بن محمد بن خالد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که :

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۱.

«خداوند مردم را در روز قیامت طبق نیت‌هایشان محشور می‌کند.»

و از اینجا خوب روشن می‌شود که : عنوان و پیکره عمل بدون نیت ثمر بخش نیست و از بین می‌رود ؛ و آنچه بدرد می‌خورد روح جان عمل است که همان نیت است . و چون ناصبیان و معاندان سروران دین دارای نیت آلوده هستند ، ملحق به اولیای خود می‌شوند ، گرچه پیکره کردارشان دارای اُبُهت و عظمت باشد . و چون مؤمنان و شیعیان دارای نیت پاک و خالص هستند ، ملحق به اولیای خود می‌شوند ، گرچه پیکره کردارشان چشمگیر نباشد و لغزش‌ها و خطاهائی نیز داشته باشند ؛ شفاعت آنان را ملحق می‌کند و پیوند می‌دهد .

در اینجا ده روایت درباره تأثیر محبت به اولیای دین که موجب لحوق و الحاق می‌گردد به مناسبت مقام بیان می‌کنیم و به حول و قوه خدا مطلب را خاتمه می‌دهیم :

روایت اول : در «محاسن» برقی از محمد بن خالد اشعری از ابراهیم بن محمد اشعری ، از حسین بن مصعب آورده است که او گوید :

۱- همان مصدر ، ص ۲۶۲ ، حدیث ۳۲۵

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَابْتُغِضَ
عَدُوَّهُ لَمْ يُبَغِضْهُ لَوْتَرُ وَتَرَهُ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ
الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَفَّرَهَا اللَّهُ لَهُ.^۱

حسین بن مصعب گوید: «از حضرت صادق علیه السلام شنیدم
که می‌فرمود: کسی که خدا را دوست داشته باشد و دشمن خدا را
مبغوض داشته باشد، نه به جهت منقصتی که از ناحیه او به دنیای این
وارد شده است^۲ و در روز قیامت حاضر شود، اگر به قدر کف تمام
دریاها گناه داشته باشد خداوند می‌آمرزد.»

روایت دوم: در «کافی» کلینی روایت می‌کند از علی بن ابراهیم
از پدرش از حماد از حرّیز، از فضیل بن یسار: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ، أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ؟
فَقَالَ: وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ:
حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.^۳ و^۴

۱- «محاسن» بوقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، باب الحبّ والبغض فی
الله، ص ۲۶۵، حدیث ۳۴۱

۲- چون ممکن است از ناحیه دشمن خدا ضرری مالی و اعتباری، نه
دینی و حیاتی به انسان برسد، و در این صورت مبغوض داشتن او چنین اثری
ندارد؛ و اما اگر مبغوض داشتن او به جهت نفس دشمن بودن او با خدا و اولیای
خداست، دارای چنین اثری است.

۳- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۴۹: الحجرات

۴- «اصول کافی» ج ۲، باب حبّ و بغض در راه خدا، ص ۱۲۵

«فضیل گوید: از حضرت صادق علیه السلام از حُبِّ و بغض (محبّت و دشمنی) پرسیدم، که آیا آنها از ایمان حساب می‌شوند؟ حضرت فرمود: مگر ایمان غیر از حُبِّ و بغض چیز دیگری هم هست؟!»

و پس از آن، این آیه را قرائت کردند که: خداوند ایمان را مورد محبّت شما قرار داد و آن را در دل‌های شما زینت بخشید! و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما ناپسند کرد، ایشان رستگارانند.»

و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد از پدرش از حمّاد از حرّیز از فضیل بن یسار، از حضرت صادق علیه السلام آورده است.^۱

و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد از پدرش از حمّاد از حرّیز از فضیل بن یسار، از حضرت صادق علیه السلام آورده است.

روایت سوّم: در «محاسن» برقی از عزّرمی از پدرش
 از جابر جعفی، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَاَنْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ؛ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ ففِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصایح الظلم، باب الحبّ و البغض فی

الله، ص ۲۶۲، حدیث ۳۲۶

فَفِيكَ شَرٌّ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ ؛ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ .^۱

«حضرت فرمود: اگر می‌خواهی بدانی که آیا در تو خیری هست، نگاه به دلت بکن؛ پس اگر دیدی که اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد، پس بدان که در تو خیری هست و خداوند ترا دوست دارد، و اگر دیدی اهل طاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت خدا را دوست دارد، پس بدان که در تو شری هست و خداوند تو را دشمن دارد؛ و انسان همیشه با محبوب خود معیت دارد.»

و عین همین روایت را در «کافی» مرحوم کلینی، با همین سند از أحمد بن محمد بن خالد برقی آورده است.^۲

روایت چهارم: در «سَفِينَةُ الْبِحَارِ» از «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» از آنس روایت کرده است که گوید: مردی بیابانی به مدینه آمد - و برای ما خوشایند بود که از مردم بیابانی کسی به مدینه بیاید و از رسول الله چیزی بپرسد - و گفت: ای رسول خدا! ساعت قیامت چه وقت است؟

موقع نماز شد، حضرت رسول الله چون نماز را به جا آوردند گفتند: آن سائِل از وقت ساعت قیامت کجاست؟! آن مرد گفت: مَنَمَ آن کس، ای رسول خدا! حضرت فرمود: برای قیامت چه چیزی تهیّه کرده‌ای!!

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۶۳، حدیث ۳۳۱

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

آن مرد گفت : سوگند به خدا نه نماز بسیار خوانده‌ام و نه روزه بسیار گرفته‌ام ، مگر آنکه من خدا و رسول خدا را دوست دارم !
 حضرت فرمود : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** . «انسان با محبوبش معیت دارد.»

انس گوید : هیچگاه من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام خوشحال‌تر باشند از این خوشحالی که بدین سخن رسول الله پیدا کردند.^۱

مکتوب حضرت رضا به شتربان
 روایت پنجم : در «دَعَوَات» راوندی ، پس از بیان یک حدیث قدسی که بین خداوند و حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه الصلوة

وَالسَّلَام گفتگوهائی را نقل می‌کند ، می‌گوید :

فَعَلِمَ مُوسَى أَنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ ؛ وَإِلَيْهِ أَشَارَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكْتُوبِهِ :
كُنْ مُحِبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا ، وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ .

«موسی دانست که با فضیلت‌ترین اعمال ، حبّ در راه خدا و

۱- «سفینه البحار» طبع سنگی ، ج ۱ ، ماده حبب ، ص ۱۹۹ ؛ و در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول ، ص ۱۸۱ ، از بخاری و مسلم از رسول خدا روایت کرده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** ، و از ترمذی آورده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ** ، و نیز از ترمذی آورده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتِ** . و اصل روایتی را که از «سفینه البحار» آوردیم در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۶ ، ص ۱۹۵ است .

بغض در راه خداست ؛ و به همین امر اشاره کرده است حضرت امام رضا علیه السّلام در مکتوب خود که چنین نوشته‌اند :

بوده باش دوستدار آل محمّد علیهم السّلام و اگر چه تو فاسق باشی ! و بوده باش دوستدارِ دوستدار ایشان و اگر چه آنها فاسق باشند.»

و سپس راوندی گوید : از فنون و مطالب راجع به این حدیث ، آنست که این مکتوب همین الآن در نزد بعضی از اهل کرمند - که قریه‌ایست بین ناحیه ما (راوند) و بین اصفهان ، و آن قریه از اصفهان نیست - موجود است و داستان آن از این قرار است که :

یکی از اهالی کرمند شتربان حضرت امام رضا علیه السّلام بوده است در وقتی که آن حضرت عازم به سوی خراسان بوده‌اند . و این مرد ساربان که از عامّه و اهل سنّت بوده است چون می‌خواست است از خراسان برگردد ، به حضرت عرض می‌کند : ای پسر رسول خدا ! مرا به مقداری مختصر از خطّ مبارکت مشرّف گردان تا با آن تبرک جویم ! و حضرت ، این عبارت را برای او مرقوم فرمودند .^۱

روایت ششم : عیّاشی در تفسیر خود روایت می‌کند از بُرید بن معاویه عِجَلی ، که او گفت : من در محضر حضرت أبوجعفر امام محمّد باقر علیه السّلام بودم که مردی از خراسان با پای پیاده آمده بود . بر آنحضرت وارد شد و دو پای خود را نشان داد که از تعب

۱- «سفینه البحار» طبع سنگی ، ج ۱ ، ماده حَب ، ص ۱۹۹ ؛ و

«بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۱۵ ، جزء اوّل ، ص ۲۸۴

و رنج سفر شکافته شده و شقاق هائی در آنها به وجود آمده بود .
 آن مرد گفت : سوگند به خدا که مرا از آنجائی که آمده‌ام تا
 بدینجا نیاورده است مگر محبت شما اهل بیت .
 حضرت فرمودند: **وَاللَّهِ لَوْ أَحْبَبْنَا حَجْرًا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا ؛ وَهَلِ
 الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ؟^۱**

«سوگند به خداوند که اگر هر آینه سنگی ما را دوست داشته
 باشد خداوند آن سنگ را با ما محشور می‌کند ؛ و آیا مگر دین غیر از
 محبت و دوستی چیز دیگری است؟»^۲

روایت هفتم : در «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد برقی
 روایت می‌کند از محمد بن علی از محمد بن جبلة احمسی از
 اَبی الجارود ، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که :
قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : الْمُتَحَابُّونَ

۱- «سفینه البحار» ج ۱ ، ماده حَب ، ص ۲۰۱

۲- مجلسی رضوان الله عليه در «بحار الأنوار» مجلد مزار ، از طبع
 کمپانی ، ج ۲۲ ، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹ روایت شریفی را از «عیون أخبار الرضا» و
 از «أمالی» صدوق از ماجیلویه از علی از پدرش از ربان بن شیبب نقل می‌کند که
 گفت : در اول ماه محرم الحرام داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام .
 و پس از مطالب کثیری راجع به اقامه عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین
 علیه السلام ، به اینجا می‌رسد که حضرت به او می‌گویند :

**يَا بْنَ شَيْبِيبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا .
 يَا بْنَ شَيْبِيبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ ، فَأَحْزَنْ لِحِزْنِنَا
 وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا وَعَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا ؛ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .**

فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ زَبْرَجَدٍ خَضِرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَن يَمِينِهِ - وَكَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ - وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَأَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ . يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُّقْرَبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُّرْسَلٍ ؛ يَقُولُ النَّاسُ : مَنْ هَؤُلَاءِ ؟ فَيَقَالُ : هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ .^۱

«حضرت فرمود: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: کسانی که یکدیگر را در راه خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند - و هر دو دست خدا راست است - صورت‌هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشان‌تر است .

هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسلی به درجه و مقام آنها غبطه می‌برد .

مردم می‌گویند: اینها کیستند؟

در جواب گفته می‌شود: کسانی هستند که درباره خدا بیکدیگر محبت می‌کنند.»

و این روایت را کلینی با همین سند در «کافی» آورده است.^۲ و نیز چند روایت دیگر قریب به همین مضامین درباره متحابون فی الله در «محاسن» و «کافی» آورده‌اند .

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۶۴، حدیث ۳۳۷

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

روایت هشتم: در «محاسن» أحمد بن محمد، از محمد بن علی و غیر او، از حسن بن محمد بن فضل هاشمی، از پدرش روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِيُنْتَفَعُ بِهِ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ اللَّهِ، وَعِنْدَ الْمَوْتِ، وَعِنْدَ الْقَبْرِ، وَ يَوْمَ الْحَشْرِ، وَعِنْدَ الْحَوْضِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ الصِّرَاطِ.^۱
 «گوید که: حضرت صادق علیه السلام گفته‌اند: محبت ما اهل بیت در هفت جا ثمر می‌بخشد: در نزد خداوند، و در وقت مرگ، و در قبر، و در روز رستاخیز، و در کنار حوض کوثر، و در وقت میزان، و در هنگام عبور از صراط.»

روایت نهم: در کتاب «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى» أبو جعفر محمد بن أبوالقاسم طبري شيعي روایت کرده است از حسن ابن حسين بن بابويه در شهر ری، از أبو جعفر محمد بن حسن طوسي در نجف اشرف، از محمد بن محمد بن نعمان مفيد، از حسين بن أحمد بن مؤغيرة، از حيدر بن محمد سمرقندی، از محمد بن عمر كشي، از محمد بن مسعود عياشي، از جعفر بن معروف، از يعقوب ابن يزيد، از محمد بن عذافر، از عمر بن يزيد^۲ که:

۱- «محاسن» ج ۱، کتاب الصّفة و النور و الرّحمة، ص ۱۵۲،

حدیث ۷۵

۲- در «رجال كشي» آمده است: عمر بن يزيد بیاع سابري: مولی ثقیف،

حدیث کرد مرا جعفر بن معروف از يعقوب بن يزيد از محمد بن عذافر از

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ
 يَزِيدَ! أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ!
 فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ!

قَالَ: وَاللَّهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عُمَرُ! أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:
 إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.^۱
 أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ
 رَحِيمٌ.^{۲ و ۳}

«گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای پسر یزید!
 سوگند به خدا که تو از ما اهل بیت هستی!
 عمر بن یزید گفت: من گفتم: فدایت شوم، یعنی از آل محمد

⇨ عمر بن یزید که: قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ يَزِيدَ أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا
 أَهْلَ الْبَيْتِ... تا آخر این روایتی را که ما آوردیم.

و در «رجال» اردبیلی نیز به همین منوال آورده و تمام مطالب فوق را از
 «رجال کشی» نقل نموده است، و گوید که: شیخ طوسی در «رجال» خود در باب
 اصحاب حضرت صادق علیه السلام او را نام برده و گفته است که کوفی بوده
 است. و در «فهرست» و در باب اصحاب حضرت کاظم علیه السلام از کتاب
 «رجال» خود گفته است: ثقه بوده و کتابی نیز داشته است؛ علی‌أی تقدیر با این
 مدحی که حضرت صادق علیه السلام از او کرده‌اند جلالت او معلوم می‌شود.

۱- آیه ۶۸، از سوره ۳: آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۳۶، از سوره ۱۴: ابراهیم

۳- «بشارة المصطفى» طبع دوم - نجف، ص ۶۷ و ۶۸

علیهم السّلام هستم؟!

حضرت فرمود: آری سوگند به خداوند که ای عُمَر! از خود آنها هستی! مگر نخوانده‌ای این آیه را در قرآن که خداوند می‌فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کرده‌اند؛ و این پیغمبر و مؤمنین هستند، و خداوند ولیّ مؤمنان است!

مگر نخوانده‌ای در قرآن کریم، گفتار حضرت ابراهیم را در مواجهه‌اش با خداوند، که ای پروردگار! هر کس از من پیروی کند، او از من است؛ و هر کس مخالفت امر من کند، پس تو آمرزنده و مهربان هستی؟!»

روایت عقیّه عوفی
با جابر در آثار محبت و لحوق

روایت دهم: نیز در کتاب «بشارة المصطفى» با سلسله سند متصل خود مَعْنَعْنَا روایت می‌کند از اعمش از عقیّه عوفی کوفی که گفت: با جابر بن عبدالله أنصاری برای زیارت قبر ابا عبدالله الحسین ابن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام به کربلا رهسپار شدیم؛ چون وارد کربلا شدیم، جابر از شاطی الفرات غسل کرد، و پس از آن لُنْگی را به کمر بست و پارچه دیگری را چون ردا بر دوش افکند و کیسه‌ای را که در آن عطر سَعْد بود گشود و آن را بر بدن خود پاشید، و گامی برنداشت مگر آنکه به ذکر خداوند تعالی ذاکر بود، تا آن وقتی که نزدیک قبر شدیم گفت به من که دست مرا بر قبر بگذار! ^۱

۱- طبق تواریخ و احادیث جابر در آخر عمر خود نابینا شده است؛ و

عطیه گوید: من دست جابر را بر قبر گذاردم، همین که دستش به قبر رسید ناگهان بیهوش به روی قبر افتاد. من قدری از آب بر صورتش پاشیدم، چون به حال آمد سه مرتبه گفت: یا حسین یا حسین یا حسین، و پس از آن گفت: چگونه حبیب جواب حبیب خود را نمی‌دهد؟!

و سپس گفت: آری چگونه جواب بدهی، در حالی که رگهای گردن تو از جای خود در گذشته و بر پشت و شانه تو آویزان شده و بین سرت و بدنت جدائی افتاده است؟! من شهادت می‌دهم که تو پسر خاتم النبیین، و پسر سید المؤمنین، و فرزند هم قَسَم با تقوی، و سالله هدی، و خامس اصحاب کساء، و پسر سید القباء، و پسر فاطمه زهراء: سیده النساء می‌باشی!

و چرا و به چه علت چنین نبوده باشی، در صورتی که دست آقای پیامبران تو را غذا و طعام داده است! و در دامن متقیان پرورده شدی! و از پستان ایمان شیر نوشیدی! و در اسلام از شیر باز گرفته شدی! به به چقدر پاکیزه و طیب بود حیات تو! به به چقدر پاکیزه و طیب بود ممات تو! مگر آنکه در فراق تو دل‌های مؤمنان ناراحت است؛ با آنکه شک و تردیدی در حسن احوال و پسندیدگی آنچه

«امادریاره اینکه آیا در وقت زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام نابینا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوم از کتاب «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام (۲)، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر علیهم السلام آورده شده است.

خدا بر تو پسندیده است ندارند .

پس سلام خدا بر تو باد! و رضوان خدا بر تو باد! گواهی می‌دهم که تو گذشتی بر آنچه برادرت یحیی بن زکریا گذشت .

و سپس چشم خود را به اطراف قبر گردش داد و گفت : سلام خدا بر شما باد ، بر ارواحی که در آستانه خانه حسین حلول کردید! و بار خود را در این منزل فرود آوردید ! شهادت می‌دهم که شما حقا اقامه نماز کردید ، و زکوة را دادید ، و به پسندیده‌ها امر کردید ، و از زشتی‌ها باز داشتید ، و با ملحدان و مستکبران جهاد کردید ، و خدا را پرستیدید و عبادت نمودید تا یقین به شما رسید !

وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيَمَا دَخَلْتُمْ

فِيهِ .

«سوگند به آن خدائی که محمد را بحق برگزید ، ما با شما در

آنچه وارد شده‌اید و انجام داده‌اید ، شرکت کردیم.»

عطیه گوید : من گفتم : ای جابر ! چگونه ما با آنها شرکت کردیم در آنچه بر سر آنها آمده است ، در حالیکه ما در وادی ای فرود نیامده‌ایم و از کوهی بالا نرفته‌ایم و با شمشیر بر کسی نزده‌ایم ، و این گروه کسانی هستند که بین سرها و بدنهایشان جدائی افتاده است ، و اولادشان یتیم گشته و زنانشان بیوه شده‌اند !؟

جابر گفت : ای عطیه ! از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم شنیدم که می‌گفت :

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي

عَمَلِهِمْ .

«هر کس گروهی را دوست داشته باشد ، با آنها محشور می‌گردد؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد ، در عمل آنها شریک می‌شود.»

سوگند به آن خدائی که بحق محمد را مبعوث کرد ، نیت من و نیت أصحاب من ، همان رویه و روشی است که بر حسین علیه السلام گذشته است و بر أصحاب او وارد شده است . حال دست مرا بگیر و بسوی خانه‌های کوفه برویم .

و چون در بین راه می‌رفتیم گفت : ای عَطِيَه ! آیا می‌خواهی به تو پندی دهم و سفارش و توصیه‌ای بنمایم ، و چنین گمان ندارم که بعد از این سفر ، من تو را بینم !

أَحِبُّبَ مُحِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَحَبَّهُمْ ! وَ أَبْغِضْ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَبْغَضَهُمْ ، وَ إِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا ! وَ ارْفُقْ بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ! فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ لَهُ قَدَمٌ بِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ تَبَتَّ لَهُ أُخْرَى بِمُحِبَّتِهِمْ ؛ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضُهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ .^۱

«دوست بدار دوستدار آل محمد را تا وقتیکه آنها را دوست دارد! و دشمن بدار دشمن آل محمد را تا وقتیکه آنها را دشمن دارد ، و اگر چه آن دشمن پیوسته شبها به نماز بایستد و روزها روزه بدارد! و با دوستدار محمد و آل محمد به رفق و عطوفت رفتار کن! چون اگر

۱- «بشارة المصطفى» طبع نجف ، ص ۷۴ و ۷۵

بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد ، قدم دیگر او در اثر محبت ایشان برقرار و ثابت می ماند . دوستدار آنها به سوی بهشت و دشمن آنها رهسپار دوزخ است.»

و چقدر عالی و خوب مدّاح اهل بیت : نظام استرآبادی سروده است :

علی امام مُعَلّای هاشمی که بود

سواد منقبتش بر بیاض دیده حور

ز حُبّ اوست به روز جزا نه از طاعت

أُمید مغفرت از حیّ لایزال غفور

نتیجه ای ندهد بی محبتش در حشر

مکاشفات جُنید و ریاضت منصور

ز دل سواد معاصی برون برد مهرش

چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور^۱

۱- «سفینة البحار» ج ۱، ص ۲۰۱

مجلس شصت و چهارم

حقیقت شفاعت و ثبوت آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا .

(آیه هفتاد و نهم ، از سوره اسراء : هفدهمین سوره از قرآن کریم)
«و مقداری از شب را بعد از خواب بیدار شو و به تلاوت قرآن بگذار! و این برای تو نافله و زیادتی است! و بر این امر شاید پروردگار تو ، تو را در مقام محمود برانگیزاند!»

تهجّد از مادّه هجود است که در اصل به معنای خواب است ، و تهجّد به معنای بیداری بعد از خواب است . و ضمیر به به قرآن برمی گردد ؛ یعنی تهجّد بالقرآن ، بیدار شو به تلاوت قرآن که مراد نماز است ! چون در نماز از سوره ها و آیات طویله قرآن قرائت

می شده است؛ و این نماز با این گونه تلاوت قرآن با سوره‌های طویله و مطوِّله در دل شب غیر از فرائض است که بر تو ای پیغمبر واجب گردیده است، بلکه مستحبّ و زیادتى است که ما بر تو لازم گردانیده‌ایم.

و مَقَام ، ظاهراً اسم مکان است. و بعث یا به معنای اقامه است؛ یعنی يُقِيمَكَ رَبُّكَ فِي مَقَامِ مَحْمُودٍ و یا متضمّن معنای إعطاء است؛ یعنی: يَبْعَثُكَ مُعْطِيًا لَكَ ، أَوْ يُعْطِيكَ بَاعِثًا مَقَامًا مَحْمُودًا . و در هر صورت ، مقام محمود از طرف خداوند جَلّ و عَزّ به حضرت رسول الله در اثر اجر و مزد تهجّد به قرآن و شب زنده‌داری با نمازهای شب که در آن سوره‌های طویله از قرآن را می‌خوانده‌اند عنایت شده است.

و مقام محمود مقامی است که تمام خلائق آنرا حمد می‌کنند و تعریف و تمجید می‌نمایند؛ و البتّه مورد حمد و تمجید همه خلائق قرار نمی‌گیرد مگر آنکه همه خلائق آن را نیکو و مستحسن به شمار آورند و همه از آن بهرمنند و منتفع گردند.

و بر این اصل ، مقام محمود را به مقامی که جمیع مخلوقات آنرا می‌ستایند و حمد می‌کنند و همه از آن بهره می‌برند ، تفسیر نموده‌اند؛ و آن شفاعت کُبری برای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ در روز قیامت است. و بر این تفسیر روایات وارده از رسول اکرم و ائمّه اهل بیت ، همگی از شیعه و سنّی اتّفاق دارند.

زیرا حمد عبارت است از درود و ثناء و تحسین در برابر کار

جمیل اختیاری؛ و چون مقام محمود مطلق است باید جمیع خلائق آن را حمد کنند. و کار جمیل اختیاری که در روز قیامت از رسول الله سرزند و همه از آن بهره‌مند گردند و منتفع شوند تا در مقابل آن او را حمد کنند، غیر از شفاعت کبری چیز دیگر نمی‌تواند بوده باشد. و بنابراین مقام محمود را که در روایات به شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند معنای لطیفی است که می‌توان از خود آیه استنتاج کرد.

در «المیزان» از «تفسیر عیاشی» از عبید بن زراره روایت کرده‌اند که:

قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ، هَلْ لَهُ شَفَاعَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: هَلْ يَحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ لِلْمُؤْمِنِينَ خَطَايَا وَذُنُوبٌ؛ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَئِذٍ.^۱

«از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا مؤمن مورد

شفاعت واقع می‌شود؟ فرمود: آری!

مردی از آن گروه گفت: آیا مؤمن نیازی به شفاعت محمد

صلی الله علیه و آله دارد؟

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز در ج ۱، ص ۱۷۸ آورده‌اند.

حضرت فرمود: آری! مؤمنین نیز خطاها و گناہانی دارند؛ و هیچ کس یافت نمی‌شود، مگر آنکه در آنروز نیازمند به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله است!»

و نیز عیاشی گفته است که: مردی از حضرت صادق علیه السلام از قول رسول الله که فرمود: **أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَعْرَ .** «من سید و آقای فرزندان آدم ابوالبشر هستم، و این برای من فخری نیست.» پرسید، حضرت فرمود:

**نَعَمْ يَا خُدُّ حَلَقَةً مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُهَا فَيَخِرُّ سَاجِدًا .
فَيَقُولُ اللَّهُ : اِرْزُقْ رَأْسَكَ اِشْفَعْ تُشَفَّعْ ! اَطْلُبْ تُعْطَى !
فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ ، ثُمَّ يَخِرُّ سَاجِدًا .**

**فَيَقُولُ اللَّهُ : اِرْزُقْ رَأْسَكَ ! اِشْفَعْ تُشَفَّعْ ! وَاَطْلُبْ تُعْطَى !
ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ ، فَيَشْفَعُ يُشَفَّعُ [فَيُشَفَّعُ - ظ] وَ يَطْلُبُ فَيُعْطَى .^۱**

«حضرت صادق گفتند: آری این چنین است؛ حلقه‌ای از در

بهشت را می‌گیرد و باز می‌کند بهشت را، و به رو به زمین به حال سجده می‌افتد. خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت قبول است! طلب کن که هر چه بخواهی داده می‌شود! رسول الله سر خود را بلند می‌کند، و بار دیگر به رو به زمین به حال سجده می‌افتد.

خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و بطلب که به تو داده می‌شود!

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز ج ۱، ص ۱۷۸

و سپس رسول الله سر خود را بلند می‌کند و شفاعت می‌کند، و شفاعتش پذیرفته می‌شود! و طلب می‌کند، و به او هر چه بخواهد داده می‌شود.»

و نیز در «تفسیر عیاشی» از سماعة بن مهران از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر و بیان گفتار خداوند: **عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا** آورده است که: مردم در موقف مدّت چهل روز قیام دارند. و به خورشید امر می‌شود که پیوسته بر بالای سر مردم پائین آید، و به قدری مردم عرق می‌کنند که تا گریبانشان در عرق فرو می‌رود؛ و به زمین امر می‌شود که از عرق مردم را هیچ در خود نپذیرد و به خود نگیرد.

مردم به سراغ آدم می‌آیند او بر نوح دلالتهای می‌کند، و نوح بر ابراهیم دلالتهای می‌کند، و ابراهیم بر موسی دلالتهای می‌کند، و موسی بر عیسی دلالتهای می‌کند، و عیسی بر محمد دلالتهای می‌کند و می‌گوید: بروید به نزد **مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ**.
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: من برای این کار هستم!

رسول خدا حرکت می‌کند تا به درِ بهشت می‌رسد و در را می‌کوبد. گفته می‌شود- در حالی که خداوند داناتر است-: کیست؟! می‌گوید: من هستم، محمد! باز کنید!

چون در بهشت را می‌گشایند، رو به پروردگار خود می‌کند و به سجده به رو به زمین می‌افتد، و سر خود را بلند نمی‌کند تا به او گفته

می‌شود: سخن بگو و سؤال کن که داده خواهی شد! و شفاعت کن که شفاعتت مقبول است!

در این حال سر خود را بلند می‌کند و رو به پروردگار خود نموده و به رو به زمین در سجده می‌افتد.

و برای بار دوم به او همانچه سابقاً گفته شده بود گفته می‌شود، پس سر خود را بلند می‌کند، و تا به جائی که کسانی را هم که در آتش سوخته شده‌اند شفاعت می‌نماید؛ و در روز قیامت در میان جمیع امت‌ها و جیه‌تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ و آن است گفتار خداوند تعالی: **عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا**^۱. و معنای اینکه شفاعت می‌کند کسانی را که در آتش سوخته شده‌اند، مراد بعضی آنهاست. و همان‌طور که خواهد آمد شفاعت رسول الله شامل غیر مُخَلَّدین در آتش خواهد شد؛ و چه بسیار از کسانی که مدتی در آتش بوده‌اند، به برکت شفاعتش نجات می‌یابند.

و در تفسیر «الدَّرَّ المُنْثُور» بخاری و ابن جریر و ابن مردویه، از ابن عمر تخریج کرده‌اند که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: خورشید در روز قیامت آنقدر پائین می‌آید که از حرارت نزدیکی آن، عرق بدن‌ها تا نیمه گوش‌ها می‌رسد. و در این حال که مردم چنین

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ و این روایت را نیز در ج ۱، ص ۱۷۷ آورده‌اند.

گرفتارند، به آدم بوالبشر استغاثه می‌کنند، او می‌گوید: من اهل این کار نیستم! و پس از آن به نزد موسی می‌روند و او نیز همین را می‌گوید، و سپس به نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌روند و او شفاعت می‌کند و خداوند بین خلائق حکم می‌کند، و رسول الله حرکت نموده، می‌آیند تا آنکه حلقه در بهشت را می‌گیرند، و در آنوقت خداوند ایشان را به مقام محمود بر می‌انگیزاند.^۱

و نیز در «الدّر المـشـور» ابن جریر و بیهقی در کتاب «شعب الإیمان» از ابو هریره تخریج کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند: **الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ**.^۲ «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز در همین کتاب از ابن مردویه از سعد بن ابی وقاص تخریج کرده‌است که گفته است: **سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، فَقَالَ: هُوَ الشَّفَاعَةُ**.^۳

خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی رحمة الله عليه در کتاب «تجريد الاعتقاد» و یا «تجريد الكلام» فرموده است:

«الْمَسْأَلَةُ الْعَاشِرَةُ فِي الشَّفَاعَةِ: وَالْإِجْمَاعُ عَلَى الشَّفَاعَةِ؛ فَقِيلَ لِيْزِيَادَةَ الْمَنَافِعِ؛ وَ يَبْطُلُ مِنْهَا فِي حَقِّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ]، وَ نَفَى الْمَطَاعِ لَا يَسْتَلْزِمُ نَفْسِي الْمُجَابِ، وَ بَاقِي السَّمْعِيَّاتِ مُتَأَوَّلَةٌ بِالْكَفَّارِ. وَ قِيلَ: فِي إِسْقَاطِ الْمَضَارِّ. وَ الْحَقُّ صِدْقُ الشَّفَاعَةِ فِيهِمَا وَ ثُبُوتُ الثَّانِي لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱ و ۲ و ۳- «الميزان في تفسير القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲

وَأَلِهِ وَسَلَّمَ، لِقَوْلِهِ: «ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.»^۱
و علامه حلی رحمة الله علیه در شرح تجرید در بیان این گفتار
فرموده است :

«تمام علماء در اثبات شفاعت برای رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اتفاق دارند؛ و دلالت دارد بر این مطلب آیه مبارکه قرآن:
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.

و در این آیه گفته شده است که مراد از مقام محمود، شفاعت
است؛ و در معنای شفاعت و موضوع آن اختلاف کرده اند:
و عیدیه^۲ گفته اند: شفاعت عبارت است از زیاد کردن منافع
برای آن دسته از مؤمنینی که مستحق ثواب و پاداش خوبند.
و تفضیلیه گفته اند: شفاعت از برای فاسقین از این امت است، و
نتیجه اش آن است که عذاب را از آنان بر می دارد؛ و این قول گفتار حق
و پسندیده است.

و خواجه نصیر (ره) قول اول را که نظریه و عیدیه است ابطال
نموده است، که اگر شفاعت منحصرأ در ازدیاد منافع باشد، بنابراین
ما شفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشیم، چون از
خداوند برای او علو درجات و ارتفاع مقامات را می خواهیم؛ و این
مسئلاً شفاعت نیست، چون شافع باید درجه و منزلتش بالاتر از
مشفوع فیه باشد؛ پس شفاعت به معنای ازدیاد درجه و رحمت

۱- در بحث معاد که آخر کتاب «تجرید» است.

۲- این طائفه را و عیدیه گویند، چون در غضب خدا سخت گیرند.

نیست .

وعیدیّه که منکر شفاعت درباره گناهکاران هستند ، به چند وجه استدلال نموده‌اند :

اول : گفتار خدای تعالی : **مَا لِلْمُظْلَمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ**^۱.

چون در این آیه ، خداوند تعالی نفی شفاعت را درباره ستمگران نموده‌است ؛ و فاسقان از ستمگران هستند .

جواب آنکه : خداوند نفی شفیعِ مُطَاع را کرده‌است ، و ما هم این را قبول داریم و در آخرت شفیعِ مُطَاع نیست ؛ چون مُطَاع فوق مُطِيع است و خداوند تعالی فوق هر موجودی است و کسی بالای او نیست .

و از نفی شفیعِ مُطَاع ، نفی شفیعِ مُجَاب لازم نمی‌آید .

و از این گذشته چرا مراد از ستمگران در اینجا خصوص کافران نباشند ، به جهت جمع بین ادله ؟

دوم : گفتار خدای تعالی : **وَمَا لِلْمُظْلَمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ**^۲.

برای ظالمان هیچ یار و یاورى نیست ؛ و اگر برای فاسق ، رسول‌الله شفیع گردد یار او می‌باشد .

سوم : گفتار خدای تعالی : **وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ**^۳ . و **يَوْمًا**

۱- ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- ذیل آیه ۲۷۰ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- قسمتی از آیه ۱۲۳ ، از سوره ۲ : البقرة

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا. ۱ و فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ. ۲
و جواب از این آیات آن است که: باید جمعاً للأدلة اختصاص به
کفار دهیم.

چهارم: گفتار خدای تعالی: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى. ۳
چون نفی شفاعت فرشتگان از غیر مورد پسند خداوند نموده
است؛ و فاسق در نزد خدا ناپسند است.

و جواب آنکه: ما قبول نداریم که فاسق ناپسند است؛ بلکه در
ایمان و عقیده‌اش مرضی و پسندیده است. ۴

و فاضل قوشجی گفته است: «در نزد مصنف (که خواجه
نصیرالدین است) سخن حق در آن است که شفاعت هم در زیادی
منافع و هم در ساقط کردن مضار، در هر دو مورد صادق است؛ چون
در هر دو مورد می‌گویند فلان شفیع فلان واقع شد. و بنابراین وجه
ابطال دلیل سابق که لازم می‌آید ما شفیع رسول الله بوده باشیم
بازگشت می‌کند و اشکال باقی می‌ماند.

و ممکن است از هر دو، یعنی هم در ناحیه مضار و هم در ناحیه
منافع چنین جواب داد که: در شافع باید قیدی بوده باشد، و آن بودن

۱- قسمتی از آیه ۱۲۳ از سوره ۲: البقرة

۲- آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

۳- قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الأنبياء

۴- «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» علامه حلی، طبع حروفی -

مطبعة قم، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

شَفِيعٌ أَعْلَىٰ حَالًا وَّ أَرْفَعُ مَنَزِلَةً مِّنَ الْمَشْفُوعِ لَهُ است؛ یعنی در هر حال شفاعت وقتی متحقق می‌شود که درجه و منزلت شفیع در نزد مشفوع عنده، بهتر از مشفوع له بوده باشد.^۱

مجلسی رضوان الله علیه، در «بحار» پس از نقل کلام خواجه و علامه گفته است:

«تَوَوِيٌّ فِي «شرح صحيح مسلم» آورده است که قاضی عیاض گفته است: مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً، و بر وجوب و لزوم آن شرعاً و سَمْعاً؛ طبق آیات صریحه، و خبر راستین. و از آثار و اخباری که مجموعاً به حدّ تواتر رسیده است، صحّت شفاعت در آخرت، برای گناهکاران مؤمنین به دست می‌آید. و سلف صالح و کسانی که پس از آنها آمده‌اند از اهل سنت بر مسئله شفاعت اجماع دارند.

اما خوارج و بعضی از معتزله شفاعت را قبول ندارند و در این اعتقاد به مذهب خود در مخلّد بودن گناهکاران در آتش تمسک نموده‌اند؛ و از جمله استدلال کرده‌اند به این آیه: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِينَ**.^۲ و امثال این آیه؛ و این آیات درباره کفار است.

و اما تأویلی که در آیات شفاعت بدین گونه نموده‌اند که راجع به زیادی درجات و مقامات است نیز صحیح نیست، و الفاظ جملات در کتاب و سنت در بطلان این طرز تفکر صراحت دارد، و صریح

۱- «شرح تجرید» قوشجی، بحث معاد که آخر کتاب است.

۲- آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

است در اخراج کسانی که آتش برای آنها حتمی است؛ لیکن شفاعت پنج قسم است:

اول آن مختص است به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: و عبارت است از دور کردن احوال موقوف قیامت، و تعجیل دادن در حساب.

دوم: در داخل کردن گروهی را بدون حساب در بهشت، و این نیز درباره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وارد است.

سوم: شفاعت درباره کسانی که آتش بر آنها واجب شده است؛ و درباره این افراد، رسول الله و هر کس دیگر را که خداوند بخواهد شفاعت می‌کنند.

چهارم: درباره مؤمنینی که داخل در آتش شده‌اند؛ و درباره آنان نیز احادیثی وارد شده است، که به شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و فرشتگان و برادران مؤمنشان خارج می‌شوند. و پس از آن هر کسی که گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است خداوند او را خارج میکند، و همانطور که در حدیث آمده است، در آتش باقی نمی‌ماند مگر کافران.

پنجم: شفاعت برای ازدیاد درجات مردم بهشتی؛ و این گونه از شفاعت را معتزله انکار ندارند، و نیز اولین مرحله شفاعت، که شفاعت در حشر و احوال موقوف است، را قبول دارند.^۱

باری آنچه از مجموعه روایات من حیث المجموع به دست

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۳

می‌آید، آن است که رسول الله و ائمه طاهرين يك شفاعت خاصه دارند، و يك شفاعت عامه. شفاعت خاصه اختصاص به رفع عقاب از مرتکبین به معاصی کبیره از امت مؤمن است و بر همین مطلب گفتار رسول الله در احادیث مستفیضه دلالت دارد که:

إِنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ^۱.

و بخصوص دلالت لفظ ادَّخَرْتُ خالی از لطف نیست و برای افاده این معنی که از اختصاصات آن نفس شریفه است کاملاً رسا است؛ و نیز گفتار حضرت باقر علیه السلام در روایت ابوالعباس مکبّر، به ابو ایمن که:

وَيْلَكَ! فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

بر این معنی صراحت دارد.

و شفاعت عامه اختصاصی به این جهت ندارد؛ بلکه برای رفع عقاب از جمیع امت‌ها، و برای ارتقاء منزله پیامبران و شهیدان و عالمان و مجاهدان، و اعطاء مقام و رتبه از طرف خداوند تبارک و تعالی به آنان است.

و این معنی در همین روایت ابوالعباس مکبّر نیز آمده است، زیرا در عین آنکه می‌فرماید: وَيْلَكَ فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، می‌فرماید:

۱- همین کتاب («معاد شناسی» ج ۹)، مجلس ۶۰، ص ۱۰۴؛ و

مجلس ۶۳ ص ۲۴۶ و ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۴

مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

و بنابراین به طور کلی نمی توان شفاعت را اختصاص به موارد رفع عذاب داد؛ بلکه هم در این مورد و هم در موارد ارتفاع منزلت و مقام، و رفع حجاب و گشودن عقده و گره در راه سیر به سوی خدا به کار می آید.

ولی در هر حال شرط اصلی آن شخصی که مورد شفاعت واقع می شود، آنست که مشرک و کافر نباشد، و با خدا از سر جُحود و انکار و استکبار برنخیزد؛ یعنی مسلمان و مؤمن باشد و عقیده نیکو داشته باشد. در این صورت ذات و بنیاد او که همان عقیده و دین اوست پاک است، ولی آلودگی گناه بر ظاهرش نشسته و با شفاعت زدوده می گردد و آن ذات پاک و عقیده پسندیده طلوع می کند و زنگار کدورت گناه را می زداید و وی را به محل امن و امان رهبری می نماید؛ همچنانکه روایت حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام گذشت که: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ». «و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که دینش در نزد خداوند پسندیده باشد.»

و در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن فضال از حفص مؤذن، از حضرت صادق علیه السلام، در ضمن نامه ای که به اصحاب خود نوشته اند این چنین مرقوم داشته اند:

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئًا

۱- همین کتاب («معاد شناسی» ج ۹)، مجلس ۶۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

لَا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ !
فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ
أَنْ يَرْضَى عَنْهُ .^۱

«و بدانید که هیچ کس از بندگان و مخلوقات خدا نمی تواند شما را از خدا بی نیاز کند ! نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل و نه کسی که مقامش از اینها پائین تر باشد .

هر کس که بخواهد که شفاعت شفیعان در نزد خداوند برای او سودی ببخشد ، باید از خداوند بطلبد که از او راضی شود.»
مراد از رضایت در این جا رضایت از نفس و عقیده و ایمان است که در این صورت شفاعت شافعیین ثمر دارد .

و این حدیث نفی شفاعت را نمی کند ، همچنانکه صدر آن ایهام دارد ؛ بلکه شفاعت را مشروط به پسندیدگی در دین و مرضی بودن ذات و نفس مشفوع له می داند ، همچنانکه ذیل آن صراحت دارد .
و از همه این روایات روشن تر و مشروح تر ، حدیث وارد در «توحید» صدوق است از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام که چون از پدرش از پدرانش ، از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت فرمود :

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي ، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

و از ایشان سؤال شد : یا بن رسول الله ! چگونه شفاعت برای

۱- «روضه کافی» ص ۱۱

مرتکبین به معاصی کبیره است، در حالی که خدا می فرماید: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ نَصِيحِي؛ و کسی که گناه کبیره انجام دهد مرضی و پسندیده نیست؟!

حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه بدش بیاید و پشیمان شود؛ و رسول خدا فرموده است: كَفَى بِالنَّادِمِ التَّوْبَةُ. «همان ندامت، تنها برای تحقق توبه کافی است.»

و نیز فرموده است: مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ. «کسی که از حسنه‌ای که انجام دهد خوشحال شود، و از سیئه و بدی که انجام دهد متأثر و غمگین شود او مؤمن است.»

پس بنابراین کسی که بر ارتکاب گناهی که انجام داده است، اگر پشیمان نگردد، او مؤمن نیست و شفاعت بر او لازم نمی شود؛ و او ظالم است، و خداوند تعالی می فرماید:

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ.^۱

«برای ظالمان هیچ یار مهربانی و هیچ شفیع واجب الإطاعه‌ای نیست.»

از حضرت پرسیدند: یابن رسول الله! چگونه کسی که بر گناهی که انجام داده است، اگر پشیمان نشود مؤمن نیست؟!

حضرت فرمود: هیچ کس نیست که معصیت کبیره‌ای از معاصی را انجام دهد و بداند که مورد عقوبت و عذاب واقع می شود، مگر

۱- ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: غافر

آنکه بر آنچه را که به جا آورده است پشیمان می‌گردد؛ و چون پشیمان گشت، تائب است و مستحق شفاعت.

و تا وقتی که پشیمان نگشته است مُصِرّ است، و مصرّ آمرزیده نمی‌شود؛ چون به عقوبت آنچه را که مرتکب شده است مؤمن نیست، و اگر هر آینه به عقوبت آن مؤمن بود نادم می‌شد.

و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ، وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ.

«در صورت استغفار هیچ گناه کبیره‌ای باقی نمی‌ماند، و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره‌ای، صغیره نیست.»

و اما گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضِي، مراد آنست که آنان شفاعت نمی‌کنند مگر کسانی را که خداوند دین آنان را پسندیده باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به جزاء حسنات و پاداش سیئات.

پس کسی که خدا دین او را پسندیده باشد، او حتماً به جهت معرفتش به عاقبت امور در روز قیامت در اثر گناهایی که به جای آورده است، نادم و پشیمان می‌شود.^۱

و از آنچه تا به حال در مسأله شفاعت گفته شد، به دست می‌آید که: شفاعت فی الجملة ثابت است، نه برای همه کس و در هر موقعیت و هر شرط، یعنی به طور مطلق ثابت نیست؛ چون همان‌طور که سابقاً

۱- «توحید» صدوق، باب ۶۳: الأمر و النّهی و الوعد و الوعيد، ص ۴۰۷

دانستیم شفاعت عبارت است از واسطه قرار گرفتن در سببیت و تأثیر ، و اطلاق در سببیت معنی ندارد ، و الا هر سببی سبب برای هر مسببی بود و هر مسببی مسبب از هر سببی ، و مرجع این گفتار به بطلان سببیت است ، و به ضرورت باطل است .

و چون این امر ، بر نفی کنندگان شفاعت مشتبه شده و چنین پنداشته‌اند که شفاعت به طور مطلق و بدون شرط بیان شده است ، اشکالاتی چند وارد ساخته و بدون تدبیر در مفاد و معانی قرآن کریم و تفهّم در مغزی و مراد کلام خداوند تعالی ، این حقیقت قرآنیّه را نسبت به بطلان داده‌اند .

استاد ما : حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی ، در تفسیر خود هفت إشکال را از زبان مستشکلین بیان کرده و پاسخ آنرا داده‌اند . و ما اینک خلاصه آن اشکالات و پاسخ آنها را در اینجا می‌آوریم :

اشکال اوّل : برداشتن عذاب از شخص مجرم در روز قیامت ، بعد از آنکه خداوند وعده عذاب داده و بر حذر داشته است ، یا عدل است و یا ظلم ؟ اگر عدل باشد ، پس اصل آن حکمی که چنین عذابی را به دنبال می‌کشد ظلم بوده و لائق ساحت قدس حضرت احدیت نیست ؛ و اگر ظلم باشد ، پس شفاعت انبیاء مثلاً در خواست ظلم از خداوند است ، و چنین در خواستی ناشی از جهل است و نمی‌توان به ساحت انبیاء صلوات الله علیهم نسبت داد .

جواب این اشکال ، نقضی و حلّی است .

و اما نقضی، مانند اوامر امتحانیّه که اثبات حکم اوّل که امتحانی است و رفع آن در وهله ثانیه، هر دو عدل است و هر دو صحیح. زیرا حکمت در آن، امتحانِ باطن و نیت مکلف است، و اختبار سریره به فعلیت در آمدن قوه اوست.

در مورد شفاعت نیز می‌گوئیم: ممکن است که نجات از اولین مرحله برای جمیع مؤمنین نوشته گردد؛ و به دنبال آن، احکام الهیه و کیفرهای مخالفت آنها از انواع عقاب تدوین شود، تا کافران بواسطه کفرشان به هلاکت رسند، و مؤمنان نیکوکار به واسطه اطاعت در جاتشان بالا رود، و مؤمنین گنهکار آن نجاتِ غائی و سعادت نهائی را به واسطه شفاعت - گرچه نسبت به بعضی از انواع و افراد عذاب باشد - دریابند، و نسبت به بعض دیگر مانند وحشت‌های برزخ و دهشت‌های روز رستخیز عذاب شوند.

و علیهذا هم جعلِ اصلِ حکم و جعل عقاب مخالفت در اوّل، و هم رفع عقاب در ثانی، هر دو عدل و حقیقت بوده است. و اما جواب حلّی آنست که: همانطور که گفتیم، رفع عقاب به واسطه شفاعت مغایرتی با حکم اوّل ندارد تا مستلزم عدل و یا ظلم باشد؛ مضاده و مزاحمت و مُصادمتِ حکم عفو و حکم عقاب، در صورت مغایرت است.

ولیکن اثر حکم شفاعت و عفو پیرو آن، به نحو حکومت بر حکم اوّل است؛ یعنی مُجرم را از تحت عنوانی که موضوعیت برای عذاب دارد خارج می‌کند و او را مصداق صفات دیگری از خداوند

چون رحمت و عفو و غفران او ، و گرامی داشتن او مقام شفیع را به اکرام و اعظام ، قرار می‌دهد ؛ بنابراین مغایرت و ضدیت کجاست ؟ هر دو حکم صحیح ، و هر کدام در محلّ خود و روی موضوع خود است .

اشکال دوّم : سنّت خداوند چنین جاری است که افعالش از اختلاف و تخلف مصون است ؛ یعنی آنچه را که حکم می‌کند و مقدر می‌فرماید بر و تیره و واحده بدون استثناء اجرا می‌نماید ، و سنّت اسباب خداوندی نیز این چنین است .

در قرآن کریم داریم : **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ**
اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ .^۱

«به درستی که نسبت به بندگان من ، برای تو (شیطان) سلطنت و اقتداری نیست ! مگر آن کسی از اغواء شدگان که تو را پیروی کند ؛ و در این صورت موعد همگی آنان جهنّم است.»

و نیز داریم : **وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا**
السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ .^۲

«و بدرستیکه حقاً صراط من که مستقیم است ، این صراط است ؛ و از آن تبعیت کنید ! و از راه‌های دیگر تبعیت نکنید ! چرا که شما را از راه خدا متفرّق و جدا می‌سازد.»

و نیز داریم : **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ**

۱- آیه ۴۲ و ۴۳ ، از سوره ۱۵ : الحجر

۲- صدر آیه ۱۵۳ ، از سوره ۶ : الأنعام

تَحْوِيلًا^۱

«پس هیچ وقت در سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هیچ وقت در سنت خدا تحویلی نخواهی یافت!»

و شفاعت موجب اختلاف در سنت خدا می‌گردد، چون اگر شفاعت شامل حال همه شود و عذاب از جمیع مجرمان برداشته شود، این مستلزم نقض غرض است و نقض غرض محال است و یک بازی است که منافات با حکمت خدا دارد، و اگر شامل بعضی از مجرمان شود و در نتیجه عذاب از بعضی آنان و یا از بعضی از جرائمشان برداشته شود، این موجب اختلاف در فعل خدا، و مستلزم تغییر و تبدیل در سنت جاریه و طریقه دائمه خواهد بود.

زیرا که فرقی در بین مجرمان نیست در اینکه هر یک از آنان مجرم هستند، و فرقی در بین گناهان نیست در اینکه همه گناه است و موجب خروج از طریقه و منهاج عبودیت است، پس بنابراین اختصاص دادن بعضی از مجرمان را و یا بعضی از گناهان را به شفاعت و به عفو و اغماض و نادیده گرفتن محال است.

بلی سنت شفاعت و مشابهاات آن، در این زندگی دنیوی که اعمال و افعالش بر آراء و افکار و اوهامی مبتنی است که چه بسیار به طور مساوی در موارد حق و باطل جاری است، و بر نسق واحد در موارد حکمت و جهالت حکم می‌شود اشکالی ندارد.

جواب آنکه: هیچ شکئی نیست که صراط خدا مستقیم، و سنت

۱- ذیل آیه ۴۳، از سوره ۳۵: فاطر

خدا واحد است ، لیکن این سنّت واحده غیر مختلفه و غیر متبدّله هیچ گاه بر اصل یک صفت از صفات الهیّه همچون حکم و تشریح قائم نیست ، تا اینکه هیچ حکمی از مورد خودش تخلف نکند و هیچ جزائی از محلّ خودش تغییر نیابد ، بلکه این سنّت قائم است به مجموع صفات خداوند که مربوط به این موضوع و این جهت است . و توضیح این حقیقت آنستکه : خداوند سبحانه و تعالی ، یگانه وجود بخشنده و افاضه کننده برای تمام موجودات عالم تکوین است ، از حیات و مرگ و رزق و نعمت و قدرت و غیرها ؛ و معلوم است که اینها اموری هستند که مختلف بوده و همگی ارتباطشان از جهت واحد به خداوند نیست ، به هرگونه و به هر شکلی که خواهد بوده باشد ؛ زیرا بنابراین فرض دیگر سببیتی نیست و ارتباط و سببیت ، دیگر فرضی ندارد .

خداوند تعالی مریضی را بدون جهت و مصلحت مقتضی شفا نمی دهد ، و نیز به جهت اینکه او خداوند مرگ آفرین و مُنتقم و جبار و شدید الأخذ است ، شفا نمی دهد ، یعنی از راه این صفات شفای او را افاضه نمی فرماید ؛ بلکه از جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان و رحیم و عطوف و منعم و شافی و معافی است ، شفا می دهد . و خداوند تعالی مرد جبار و مستکبری را بدون جهت و مصلحت هلاک نمی کند ، و نه به جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان است ؛ بلکه به جهت اینکه او شدیدالبطش و شدیدالانتقام است .

و بنابراین هر یک از حادثات این عالم در تحت اسم و صفتی خاص است، و خداوند با اسماء حسناى خود هر چیزی را متناسب با آن اسم و صفت پدید می‌آورد.

قرآن کریم با ندای بلند و آشکارای خود به این حقیقت اعلان می‌دارد که هر یک از حوادث از نقطه نظر جهات مختلفه وجودیه مستند به صفات و اسماء مختلفه حضرت حق است، یک صفت یا بیشتر؛ و از جهت ملایمت و ائتلاف و استیناسی که بین آنهاست، به واسطه صفات علیی و اسماء حسناى او به ذات اقدس او مرتبط می‌شوند و سببیت و اقتضاء از این ناحیه ناشی می‌شود.

و به عبارت مختصر می‌توان گفت: هر امری از امور از جهت خصوص آن مصلحتی را که متضمن است، از خیرات و برکات، به خداوند تبارک و تعالی ربط حاصل می‌کند.

و بناءً علیهذا، استقامتِ راه خدا و وحدت سببیت خدا و عدم تغیر و تبدل آن و عدم اختلاف در فعل خدا، به واسطه ملاحظه جمیع صفات و اسباب مربوط به آن چیز است، نه به واسطه اقتضاء یک صفت خاصی.

و به عبارت ساده و واضح‌تر: به واسطه نتیجه و ماحصل جمیع فعل و انفعالات و کسر و انکساراتی است که بین احکام و مصالح مربوطه به موارد و موضوعات پیدا می‌شود، نه به واسطه اقتضاء یک مصلحت به تنهایی.

و بنابراین اگر سنت حکم مجعول فقط نفس همان پاداش در باره

مؤمن و کافر ، و صالح و فاجر ، و عادل و فاسق بود ، البته تغییری نمی‌کرد و این حکم به وتیره واحده‌ای نسبت به همه جریان می‌یافت ، ولیکن دانستیم که اسباب بسیار است ، و چه بسا نتیجه و ماحصل و منتجهٔ عده‌ای از آنها غیر از اثر خاصّی است که از یک سبب بخصوصه انتظار می‌رفت .

شفاعت نیز یک پدیده و حادثه‌ای است مانند سائر حوادث ، و از این قاعده کلیّه مستثنی نیست ؛ و بنابراین برداشتن عذاب در اثر شفاعت ، در اثر اجتماع اسباب عدیده‌ای چون رحمت و مغفرت ، و حکم و قضاء ، و دادن حقّ هر ذی حقّی را به خود او ، و فصل خصومت و قضاء و غیرها ، موجب اختلاف در سبب جاریه و صراط مستقیم الهی نیست بلکه مثبت و نگاهدارنده و امضاء کنندهٔ این سبب و این صراط است .

اشکال سوّم : آنچه از معنای شفاعت در بین مردم معروف است آنستکه شفیع ارادهٔ کسی را که در نزد او شفاعت می‌کند ، به خلاف ارادهٔ اولیّهٔ او منعطف و منحرف گرداند ، خواه ارادهٔ فعل داشته باشد و خواه ارادهٔ ترک ؛ و در صورت شفاعت ، اراده به ترک و یا به فعل تعلق می‌گیرد . و علی کُلّ تقدیر نتیجهٔ شفاعت ترک اراده و نسخ آن است به جهت رعایت خاطر شفیع ، و در این صورت حاکم عادل شفاعت کسی را نمی‌پذیرد مگر آنکه علمش به آنچه اراده کرده است و حکم نموده است تغییر کند ، مثل آنکه خطا کرده بوده است و اینک متوجّه خطای خود شده است و فهمیده است که مصلحت در

خلاف آن چیزی است که اراده کرده و حکم نموده است .
 و اما حاکم جائز و مستبَدّ ظالم ، او با آنکه میداند حکم به خلاف آنچه را که نموده است ظلم است ، به جهت رعایت خاطر مقربان و شفیعانِ خود شفاعتشان را می‌پذیرد ، و مصلحت ارتباط خود را با شفیعانِ مقربِ خود بر عدالت و حکم حقّ ترجیح می‌دهد .
 و هر دو نوع از این گونه شفاعت‌ها بر خداوند تعالی محال است ، چون خداوند ظالم نیست ، و اراده او بر حسب علم اوست و علم او ازلی است و لا یتغیّر و لا یتبدّل است .

جواب : شفاعت از قبیل تغییر اراده و علم نیست ، بلکه از قبیل تغییر در مراد و معلوم است ، چون خداوند سبحانه و تعالی می‌داند که فلان انسان حالات مختلفی پیدا می‌کند ، در فلان حین چنین حالی دارد و در فلان حین حال دیگری که مخالف حال سابق است ، به واسطه اقتران جهات و اسباب و شرائط دیگری که در این حین حاصل کرده است ، فلهدا درباره او اراده دیگری می‌نماید ؛ و البته خداوند نسبت به احوال و کیفیات مختلف مردم اراده‌های مختلفی دارد .

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۱ .

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۲ .

۱- ذیل آیه ۲۹ ، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن

۲- آیه ۳۹ ، از سوره ۱۳ : الرَّعْد

«خداوند هر چیزی را که بخواهد از بین می‌برد، و هر چیزی را که بخواهد برقرار و ثابت می‌دارد؛ و اُمّ الکتاب در نزد اوست.»

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ^۱.

«هیچ گاه دست‌های خدا بسته نیست) بلکه دو دست او باز است و هر قسم که بخواهد انفاق می‌کند.»

مثال: ما می‌دانیم که چون شب می‌رسد، ظلمت جهان را فرامی‌گیرد و دیگر برای انجام امور چشمان ما کار نمی‌کند، و ما نیاز داریم که بعضی از چیزها را ببینیم، و نیز می‌دانیم که چون خورشید طلوع کند، این ظلمت از بین می‌رود و جهان روشن می‌شود و در آن وقت نیاز به چیزی که با آن ببینیم نداریم.

و بنابراین چون شب فرا می‌رسد اراده ما به روشن کردن چراغ تعلق می‌گیرد، و چون شب به پایان می‌رسد اراده ما به خاموش کردن چراغ تعلق می‌گیرد، در این فرضیه می‌بینیم که علم و اراده ما هیچ‌گاه تغییر و تبدیل ندارد؛ آنچه متغیّر و متبدّل است معلوم و مراد است، که از منطبق علیه بودنشان برای علم و اراده تغییر پذیرفته‌اند.

و البته اراده باید انطباق بر مراد داشته باشد، نه هر مرادی، بلکه همان مرادی که این اراده به آن تعلق گرفته است. و علم باید انطباق بر معلوم داشته باشد، نه هر معلومی، بلکه خصوص همان معلومی که این علم به آن تعلق گرفته است.

و در اینجا می‌بینیم که این اراده و علم هیچ‌گاه از انطباقشان بر

۱- قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۵: المائدة

مراد و معلوم تغییر نکرده‌اند؛ هر وقت شب رسد ارادهٔ افروختن چراغ هست، و هر وقت شب به سر آید ارادهٔ خاموش کردن آن هست. هر وقت شب رسد علم به نیازمندی دیدگان در ابصار، به چراغ هست، و هر وقت شب به پایان رسد، علم به عدم نیازمندی به چراغ هست. این علم و اراده هیچ‌گاه در آنها خَلَلی و فسادِی و تغییری پیدا نمی‌شود و هر کدام در موقعیت و در شرائط تحقّق خود موجودند، آنچه تغییر می‌پذیرد مراد و معلوم است؛ یعنی محیط خارج، از شرائط منطبقّ علیه بودنش نسبت به اراده و علم بیرون می‌رود، و بنابراین دیگر علم و اراده‌ای نیست، چون مراد و معلومی نیست؛ و گرنه تا مراد باشد اراده هست، و تا معلوم باشد علم هست، هر کدام پیوسته و دائماً به نحو قضیهٔ حقیقیهٔ روی موضوع خود ثابت بوده و لایتغیر و لایتبدل می‌باشند.

آری تغییر آن علم و اراده‌ای بر خداوند محال است، که با وجود بقاء معلوم و مراد، علم و اراده تخلف یابند؛ یعنی انطباق علم بر معلوم و اراده بر مراد، با بقاء معلوم و مراد بر حال خود خلل یابد، و این در صورت خطا و فسخ است که ذات اقدس حقّ از آن مبرّی است.

مثل آنکه انسان چیزی را از دور ببیند و حکم کند که انسان است، و چون نزدیک شود معلوم شود که اسب بوده و انسان نبوده است؛ در این صورت با بقاء معلوم علم تغییر کرده است، و نسبت به حقّ تعالی این امر محال است.

و یا مثل آنکه انسان اراده کند کاری را انجام دهد ، به جهت مصلحتی که از آن می‌داند ، و پس از آن روشن شود که مصلحت در خلاف آن بوده است و در این صورت اراده فعل از بین برود ؛ اینها درباره حضرت حق تعالی غلط است و جائز نیست . و اما شفاعت و برداشتن عقاب در اثر شفاعت از این قسم نیست ، بلکه از قبیل تغییر اراده به تغییر مراد و تغییر علم به تغییر معلوم است ، با ثبات اراده و علم بر روی متعلق خود از مراد و معلوم ؛ نظیر اراده عذاب در صورت عدم توبه و استغفار ، و اراده ثواب در صورت توبه و استغفار .

اشکال چهارم : وعده شفاعت از جانب خداوند متعال ، و یا تبلیغ آن از جانب پیغمبران علیهم السّلام موجب تجرّی و عصیان مردم بر ارتکاب معاصی می‌گردد و آنان را بر هتک محرّمات الهیّه ترغیب و تشویق می‌کند ، و این با یگانه مقصود و منظور از دین و تشریح شرایع الهیّه که مردم را به طاعت و عبودیت می‌کشاند منافات دارد .

و بنابراین آنچه از آیات و روایاتی را که در این باره وارد شده است ، باید به محمل‌های دیگری تأویل نمود تا با این اصل بدیهی دینی منافات نداشته باشد .

جواب : هم نقضی است و هم حلّی .

اما نقضی به آیاتی است که دلالت بر شمول مغفرت و وسعت رحمت خداوندی دارد ؛ چون گفتار خداوند تعالی :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ^۱

«خداوند کسی را که به او شرک آورده است نمی‌آمرزد، و اما غیر از شرک را درباره هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و همانطور که سابقاً گفتیم این آیه در غیر مورد توبه است، چون در آن شرک که بواسطه توبه بخشیده می‌شود استثناء شده است. و اما حَلَّى: وعده شفاعت و یا تبلیغ آن در صورتی موجب اغراء و تشویق مردم به معصیت می‌شود که دو شرط متحقق باشد:

اول: تعیین کردن مجرم بعینه و بصفاته، یا تعیین خصوص آن گناهی که در آن شفاعت واقع می‌شود، تعیینی که مُنَجَّز بوده و هیچ شائبه تعلیق به شرطی در آن نبوده باشد.

دوم: آنکه شفاعت در انواع عذاب‌ها و اوقات آنها مؤثر گردد و عذاب را من جمیع الجهات بردارد.

و بنابراین اگر مثلاً گفته شود تمام طبقات مردم، یا فلان طبقه بخصوص مورد عذاب و مؤاخذه قرار نمی‌گیرند، یا فلان گناه بخصوصه عذاب ندارد، این مستلزم لغویت و بازیچه قرار گرفتن احکام متوجه به سوی مکلفین می‌گردد.

و اما اگر از جهت این دو شرط، امر شفاعت مبهم بماند و مشخص نگردد که شفاعت درباره چه گناهی است و درباره کدام دسته از گناهکاران است، و یا آنکه برداشتن عذاب از جمیع انحاء عذاب است و در تمام اوقات و احوال، و یا در بعضی از احوال و

۱- صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النَّسَاء

اوقات ، و بنابراین انسان نداند که حتماً مورد شفاعت موعوده قرار می‌گیرد یا نه ؛ در این صورت هیچ‌گونه تجزّی واقع نمی‌شود ، و اغراء و ترغیب بر هتک مُحَرّمات الهیّه نمی‌گردد .

بلکه این وعده شفاعت ، موجب بیداری قریحه رجاء و امید شخص گنهکار می‌گردد ، که آن گناہانی را که به جا آورده است و آثام و معاصی را که در برابر دیدگان خود مشاهده می‌کند ، او را از پای در نیاورد و یأس و نومیدی از رحمت خدا را در کانون وجود مشتعل نگرداند ؛ و معلوم است که یأس سرمنشأ همه بدبختی‌ها و شقاوت‌ها ، و امید سرچشمه همه گونه سعادت‌ها و تحرّک‌ها و پیشرفت‌هاست .

از این گذشته ما می‌بینیم که خداوند نسبت به گناہان صغیره مطلقاً وعده مغفرت داده است :

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

این آیه بسیار به طور روشن و واضح دلالت دارد بر آنکه در صورت اجتناب از معاصی کبیره ، معاصی صغیره خود بخود مورد مغفرت و آمرزش واقع می‌شود ؛ پس اگر جائز باشد که خدا بگوید : اگر شما از معاصی کبیره اجتناب کردید ما معاصی صغیره شما را می‌آمرزیم ، چرا جائز نباشد که بگوید : اگر شما ایمان خود را حفظ کردید ! و در روز قیامت با ایمان سلیم بر من وارد شدید ! شفاعت شافعان درباره شما مورد قبول من واقع می‌شود ؟

۱- صدر آیه ۳۱ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

ولیکن چه کسی مطمئن است که با ایمان سلیم بر خدا وارد می‌شود، و ایمان خود را تا آن وقت حفظ می‌کند؟ چون گناهان، موجب قساوتِ دل، و ضعف ایمان، و استجلاب شرک می‌شود، مگر خدا نفرموده است:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ^۱

«از مکر خدا ایمن نیستند مگر طائفه زیان کاران.»

و مگر نفرموده است:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲

«أبدأ این چنین نیست! بلکه مطلب از این قرار است که کارهائی را که انجام داده‌اند بر روی دل‌هایشان چرک و آلودگی ایجاد کرده است.»

و مگر نفرموده است:

ثُمَّ كَانَ عِقَابَ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ^۳

«و پس از آن، بدی و سختی عذاب، فقط عاقبت امر کسانی است که کارهای بدی انجام داده‌اند، به سبب آنکه آیات خدا را تکذیب نموده‌اند.»

و همین امید شفاعت چه بسا موجب جدا کردن شخص معصیت‌کار از گناهانش می‌شود، و در صراط تقوی گام می‌نهد، و از

۱- ذیل آیه ۹۹، از سورهٔ ۷: الأعراف

۲- آیهٔ ۱۴، از سورهٔ ۸۳: المطففین

۳- صدر آیهٔ ۱۰، از سورهٔ ۳۰: الرّوم

محسنان و نیکوکاران می‌گردد، چون اگر هیچ درجه و روزنهٔ امیدی در وی نباشد چه بسا با خود می‌گوید: کار ما که گذشت و خرابی به بصره رسید و آب که از سر گذشت چه یک کله چه صد کله؛ بنابراین ما که حتماً جهنمی هستیم، دیگر چراکار خیری انجام دهیم؟

و اما در صورت امید شفاعت همچون توبه، روزنهٔ بخشایش و طلیعهٔ رحمت به چشم می‌خورد، و چه بسیار می‌شود که گنهکار را از گناه خود منقلع و ریشه کن می‌سازد و یکسره او را به طاعات و عبادات سوق می‌دهد؛ وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ.

و همچنین اگر شخص مجرم را، و یا خصوصیت جرم را مشخص کنند که مورد شفاعت واقع می‌شود، لیکن تصریح کنند که شفاعت نسبت به بعضی از جهات عذاب، یا بعضی از اوقات عذاب است؛ در این صورت نیز موجب تجزّی نخواهد بود.

و قرآن کریم نه در خصوص مجرمان، و نه در خصوص گناهان مشخص، تصریحی به وقوع شفاعت نکرده است؛ و در رفع عذاب فقط به بعضی از اقسام آن ناطق است، و بنابراین هیچ اشکالی در بین نیست.

اشکال پنجم: ادله‌ای را که قائلین به شفاعت ذکر کرده‌اند، یا عقلی است و یا نقلی.

اما دلیل عقلی، اگر بر فرض تسلیم قائم شود، بر امکان شفاعت است، نه وقوع آن؛ مضافاً به اینکه اصل دلالت بر امکان آن هم محلّ منع است.

و اما دلیل نقلی، آنچه از قرآن بیان شده است دلالت بر وقوع شفاعت ندارد، چون آیات قرآن درباره آن بر سه گونه است:

اول: آیاتی که دلالت بر نفی شفاعت به طور اطلاق دارند، مثل:

لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ.^۱

دوم: آیاتی که دلالت بر فائده نداشتن و ثمر نبخشیدن شفاعت دارند، مثل:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفَاعِينَ.^۲

سوم: آیاتی که دلالتشان بر شفاعت مقید به اذن و مشیّت خداست، مثل:

إِلَّا مَنْ بَعْدَ إِذْنِهِ.^۳ وَإِلَّا بِإِذْنِهِ.^۴ وَإِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى.^۵

و این آیات نیز دلالت بر نفی شفاعت دارند، زیرا این استثناءها استثناء به اذن و مشیّت است، و این گونه استثناءهای به اذن و مشیّت، در اسلوب قرآن، در مقام نفی قطعی آورده شده است برای إشعار به اینکه مافوق اذن و مشیّت خدا چیزی نیست و همه چیز منوط به اذن و مشیّت اوست، مانند آیه:

سَتُنْفَرُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.^۶

۱- قسمتی از آیه ۲۵۴، از سوره ۲: البقرة

۲- آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

۳- قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

۴- قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

۵- قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الأنبياء

۶- آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۸۷: الأعلى

«بزودی حتماً ما برای تو می‌خوانیم به طوری که دیگر فراموش نمی‌کنی، مگر اینکه خدا بخواهد!»
و مانند آیه: **خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ**.^۱

«جهنمیان در دوزخ به طور جاودان زیست می‌کنند، تا وقتی که آسمانها و زمین برپاست، مگر آنکه خدا بخواهد.»
یعنی مافوق اراده و خواست خدا چیزی نیست، نه آنکه واقعاً موقعی می‌رسد که این اراده خدا در خارج تحقق پیدا می‌کند. پس بنابر آنچه گفته شد در قرآن نصّ قطعی بر وقوع شفاعت نیست.
و اما در سنت و روایات، آنچه در خصوصیات شفاعت آمده است قابل اعتماد نیست، و متیقّن و قدر مسلم آن نیز بیش از آنچه در آیات آمده است دلالت ندارد.

جواب: اما از آیاتی که نفی شفاعت را می‌کند، بیان کردیم که آنها شفاعت را به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه شفاعت را استقلالاً و بدون اذن و رضایت خدا نفی می‌نماید.

و اما از آیاتی که بنا بر گمان اشکال کننده، نفی منفعت شفاعت را می‌کند، آنها علاوه بر آنکه شفاعت را نفی نمی‌کند، اثبات نیز می‌نماید.

چون این آیات در سوره مدثر واقع است، و نفی ثمر شفاعت را از جماعت خاصّی از مجرمان می‌کند، نه از همه آنها.

۱- صدر آیه ۱۰۷، از سوره ۱۱: هود

و علاوه بر این ، آنکه : در عبارت ، شفاعت اضافه به شافعین شده است ، نه اینکه بدون اضافه و مقطوع از آن آمده است ؛ فرق است بین آنکه گفته شود : **فَلَا تَنْفَعُهُمُ الشَّفَاعَةُ** ، و بین آنکه گفته شود : **فَلَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** ، چون در صورت دوم مصدر اضافه شده است و این اضافه اشعار به وقوع فعل در خارج دارد ، به خلاف صورت اول که مصدر بدون اضافه آمده است و مشعر به چنین معنایی نیست ؛ و شیخ عبدالقاهر در «دلائل الإعجاز» به این مطلب تصریح کرده است .

و بنابراین ، کلمه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** دلالت دارد بر آنکه : اجمالاً شفاعتی در خارج واقع است ، الا آنکه این افراد بهره‌ای از آن نمی‌گیرند .

و باز علاوه بر این ، آنکه : این اضافه در ناحیه مضاف إلیه به صیغه جمع آمده است ، و **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** فرموده است ، نه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِ** ؛ و این نیز دلالت بر تحقق شفاعت در خارج دارد ، مثل اینکه فرموده است : **كَانَتْ مِنَ الْعَبْرِينَ وَ كَانَتْ مِنَ الْكٰفِرِينَ وَ كَانَتْ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَا يَدَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** و امثال این آیات . و اگر برای افاده این معنی نبود ، آوردن به صیغه جمع که مدلول آن بیش از مدلول صیغه مفرد است لغو و زائد بود .

و علیهذا ، محصل کلام این می‌شود که آیه : **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** از آیاتی است که دلالت بر اثبات شفاعت دارد ، نه بر نفی آن .

و اما جواب از آیاتی که در آنها به نحو استثناء اذن و ارتضاء آمده است ، مثل : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** ، آن است که دلالت آنها بر وقوع شفاعت چون مصدر مضاف است ، قابل انکار نیست برای کسانی که به اسلوب کلام و عربیت و ادبیت اطلاع دارند .

و اینکه گفته است : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى** به معنای واحد است و استثناء از مشیت است ، قابل استماع نیست . علاوه بر این ، این استثناء ، به عبارات مختلف در مورد شفاعت آورده شده است ، مثل : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ وَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى وَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** ، و غیر اینها .

حالا فرض می کنیم : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** به معنای مشیت بوده باشد ، آیا در جمله : **إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** نیز می توان چنین احتمالی را داد ؟

آیا این استثناء هم استثناء مشیت است ؟ و می خواهد برساند که مشیت خدا مافوق هر مشیتی است ؟

این گونه تسامح کاری ها در عبارت از کلام یک نفر بقال و بازاری عامی غلط است ، تا چه رسد به کلام بلیغ ، و به کلامی که در بلاغت دارای درجه و منزله اعلی است .

و اما جواب از سنت و روایات ، آن است که دلالت آنها اجمالاً بر شفاعت مؤمنین نسبت به معاصی کبیره در صورت تحقق و بقاء ایمان جای شبهه و تردید نیست ، و روایات مستفیضه بلکه متواتره در شفاعت رسول الله و پیامبران و ائمه طاهرين عليهم السلام وارد

است، و دلالت آنها طبق دلالت آیات است .

اشکال ششم: آیات وارده بر شفاعت ، دلالت بر رفع عذاب از مجرمان در روز قیامت بعد از ثبوت جرم و لزوم مجازات نمی‌کند ، بلکه مراد از این آیات شفاعت پیامبران به معنای وساطت آنها از جهت وظیفه وساطت آنها بین خداوند و بین مردم است ، به اینکه احکام الهیه را با وحی می‌گیرند و به مردم تبلیغ می‌نمایند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند . و این معنای شفاعت و وساطت است که همچون بذری می‌ماند که در دل‌ها می‌پاشند و آن بذر رشد و نمو می‌کند و اوصاف و احوال مردم با وجود اختلاف آنها از آن بذر به مقدارهای متفاوت پدیدار می‌گردد ؛ این است معنای شفاعت انبیاء که در دنیا و آخرت شفیعان مؤمنانند .

جواب: آن است که این عمل انبیاء از جهت وظیفه نبوت شکی نیست که نوعی از وساطت و شفاعت است و مادر آن حرفی نداریم ، الا اینکه همان طور که سابقاً بحث کردیم شفاعت منحصر در این نیست .

بلکه نوعی دیگر از وساطت است ، و دلیل بر این مطلب آن است که خداوند می‌فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ .^۱

«خداوند شرکِ شرک آورنده به او را نمی‌آمرزد ، و غیر از شرک را

نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد.»

۱- صدر آیه ۴۸ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

و ما سابقاً گفتیم که این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، زیرا در صورت ایمان و توبه، شرک هم آمرزیده می‌شود؛ و شفاعتی را که به معنای وساطت در تبلیغ پیامبران است و اشکال کننده مطرح کرده است، از راه ایمان و توبه است، یعنی شفاعت آنان همان طریق به ایمان و توبه است. در حالیکه در این آیه آمرزش در غیر این دو مورد نسبت به کسانی که خدا بخواهد بیان شده است، و آن به طریق شفاعت است.

اشکال هفتم: از راه عقل، راهی برای اثبات شفاعت نیست. و از راه نقل، آیات وارده در قرآن کریم، متشابه است؛ گاهی اثبات شفاعت می‌کند، و گاهی نفی آن؛ و گاهی به طور مطلق بیان می‌کند، و گاهی در صورت قید و شرط. و در این صورت ادب دینی اقتضا می‌کند که به آیات دالّه بر شفاعت اجمالاً ایمان داشته باشیم، و اما معنی و مفاد و علم به مدلول آنها را به خداوند تعالی ارجاع دهیم.

جواب: آیات متشابهه در باره شفاعت، با ارجاعشان به آیات محکمه، مانند آنها از محکّمات می‌شوند، و این کار آسانی است که ما را در اشکال و بند قرار نمی‌دهد؛ و ما در آیه شریفه: **مِنْهُ ءَايَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَبِهَاتٌ**.^۱ بحث کافی در این مطلب خواهیم نمود.^۲

و اما اینکه بعضی گفته‌اند که ما دلیل عقلی بر شفاعت نداریم،

۱- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳: ءال عمران

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، از ص ۱۶۴ تا ص ۱۷۱

البته نه تنها بر شفاعت بلکه بر بسیاری از خصوصیات تفصیلیهٔ مسائل معاد نداریم، به علت اینکه براهین عقلیه چون نمی‌تواند مقدمات متوسطه در انتاج مسائل معادیه به طور تفصیل قرار گیرد، فلهمذا بدست آوردن نتایج عقلیه از برهان، در این گونه مسائل میسر نیست، و بر این مطلب بوعلی سینا در «شفا» تصریح کرده است.

لیکن ادلهٔ عقلیه برای انتاج کمالات مثالیه و عقلیهٔ انسان در مسیر سعادت و شقاوت بعد از مفارقت نفس او از بدن، از جهت حصول و پیدایش تجرّد مثالی و تجرّد عقلی، وافی و کافی است؛ چون تجرّد مثالی و عقلی از مسائل مبرهنه در حکمت متعالیه است. و بر این اساس می‌توانیم بر شفاعت ارباب ذنوب و گناهان دلیل عقلی اقامه کنیم.

بیان این مطلب آن است که انسان در ابتدای امر خود، قبل از اینکه به مرحلهٔ فعلیت برسد، از هر فعلی که به جای می‌آورد، یک هیئت نفسانی و یک حال از احوال سعادت و یا شقاوت در نفس او حاصل می‌گردد؛ و مراد از سعادت آن فعلی است که برای او از جهت اینکه انسان است خیر است، و مراد از شقاوت، به عکس این مطلب است، یعنی فعلی که از جهت انسانیت او برای او شرّ است و ضرر. و به جای آوردن و تکرّر افعال خیر و شرّ، در نفس ایجاد ملکهٔ راسخه می‌کند، و از آن ملکهٔ راسخه صورت سعیده و یا شقیهٔ نفسیه برای انسان بدست می‌آید، به

**دلیل عقلی بر
شفاعت نفوس
کامله از نفوس
ضعیفه در قیامت**

طوری که آن صورت واحده بسیطه نفسانیّه مبدأ بروز هیئات و صورت‌های کثیره‌ای می‌شود.

اگر آن صورت نفسانیّه سعیده بود، تمام آثارش وجودی است و ملائم و مناسب با آن صورت است، و نیز ملائم و مناسب با اصل نفس انسان است، که بمثابه ماده قابله برای تحقّق و تصوّر آن صورت است.

و اگر آن صورت نفسانیّه شقیّه بود، تمام آثارش امور عَدَمی است که در تحلیل به فقدان و شرّ برمی‌گردد.

و بنابراین، نفس سعیده انسانی از آثارش هم از جهت اینکه انسان است لذّت می‌برد، و هم از جهت اینکه به فعلیت سعادت رسیده است؛ و نفس شقیّه انسانی اگر چه با آثارش، از جهت آنکه خود موجب تکوّن و مبدأ پیدایش آنهاست ملائمت و انس دارد، لیکن از جهت آنکه انسان است متألّم و ناراحت است.

این درباره نفوس کامله است، خواه در جهت سعادت و خواه در جهت شقاوت؛ یعنی انسانی که ذاتاً سعید است و افعالش نیز صالح است، و انسانی که ذاتاً شقی است و افعالش نیز خراب است.

اما نفوس ناقصه آنها نیز بر دو گونه‌اند: یا ذاتاً سعیدند، و از جهت فعل، شقی؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت سعیده و اعتقاد حقّ و ثابت است، لیکن به واسطه عروض هیئات ردیه و شقیّه

از معاصی و گناهان و انحرافات را که نفس آنان اکتساب نموده است به واسطه تعلقشان به بدن‌های دنیوی و سیراب گشتن از پستان اختیار، آن نفوس آلوده گشته، و بر روی آن‌زنگار حجاب و پرده چرک و غبار ظلمت کثرت و آثار آن پدیدار شده است.

در این صورت معلوم است که این آلودگی‌های ظاهری امور قسریه هستند و ملایمت با ذات نفس سعیده ندارند؛ و برهان قائم است بر اینکه امور قسریه، دوام ندارند. و علیهذا این نفوس صالحه و سعیده و مؤمنه، به واسطه فشارهای دنیوی، و یا عالم مثال و برزخ، و یا در روز رستاخیز و هول قیامت، بر حسب کیفیت و مقدار رسوخ آلودگی در نفس، پاک می‌شوند.

و یا ذاتاً شقی هستند، و از جهت فعل سعیدند؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت شقیه است، لیکن به واسطه عروض هیئات حسنه از طاعات و عبادات بر روی نفوسشان، ظاهری قسری پدیدار گردیده است؛ این ظاهر نیز مسلوب می‌گردد، و یا سریعاً و یا به طور بطیء و کند از بین می‌رود و آن ذات شقی با شقاوت خود ظهور بروز می‌نماید.

و اما نفوسی که نه در ناحیه سعادت و نه در ناحیه شقاوت به مرحله فعلیت نرسیده‌اند، و هنگام مفارقت نفوسشان از ابدان، ضعیف و ناقص مانده‌اند؛ آنها مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ هستند که پروردگار درباره آنها امر فرماید.

این مطلب مقتضای برهان مجازات در ثواب و عذاب است، که

از لوازم اعمال و نتایج آنهاست؛ چون بالأخره امور وضعیه و روابط اعتباریه، باید به روابط وجودیه حقیقیه بازگشت کند.

این از یک طرف، و از طرف دیگر برهان قائم است بر اینکه کمالات وجودیه به حسب مراتب کمال و نقص، و شدت و ضعف مختلف هستند؛ و این همان مسأله تشکیک است، بخصوص در نور مجرد.

و بناءً علیهذا، برای نفوس مراتب مختلفه‌ای در قرب و بعد از مبدأ کمال و منتهای کمال، در سیر ارتقائی خود، و در بازگشتش به مبدأ خود می‌باشد، و بعضی در مرتبه، فوق مرتبه بعضی دیگر است؛ و خاصیت علل فاعلی و وسائط فیض از جانب حقّ اول تبارک و تعالی اینطور است.

و بنابراین برای نفوس کامله چون نفوس انبیاء علیهم السّلام، و بالأخصّ برای نفس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم که در اعلی درجه و ارقی منزله از درجات کمال و فعلیت هستند، مقام وساطت درازاله هیئات شقیّه ردیه قسریه که در نفوس ضعفاء است می‌باشد، و همچنین برای نفوسی که در مرتبه پائین تر از خود آنان هستند، اگر از سعیدان بوده باشند و آن هیئات ردیه و شقیّه قسراً بر آن نفوس عارض شده باشند.

و این است حقیقت شفاعت خاصّه در روز قیامت که اختصاص به مرتکبین معاصی کبیره دارد.

و همچنان که دیدیم، این کیفیت برهان، برهان عقلی بر این

مطلب بود ؛ و الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ .

و اما آنچه بعض از بحث کنندگان دربارهٔ مسائل
 شفاعت موجب
 اجتماعی ، شفاعت را موجب سستی مردم در
 تجزّی اُمّت
 عمل و انحراف آنان از صراط مستقیم به جهت
 اسلامی در
 اتکاء و اعتماد بر غفران حتمی دانسته‌اند ، نیز
 معصیت نیست
 سخنی خالی از تحقیق است .

آنها اشکال خود را بدین قسم مطرح می‌کنند که : چنانچه در
 جوامع بشری قوانین کیفری از عقوبات و ثنوبات درست انجام
 پذیرد ، احترام مردم به آن احکام اولیّه‌ای که در آن جوامع برای رشد و
 صلاح آنان وضع و تدوین شده است بهتر خواهد بود ؛ و در نتیجه در
 سایهٔ عملکرد مردم به احکام و قوانین موضوعهٔ اولیّه در هر جامعه‌ای
 از جوامع بر حسب اختلافشان در وضع و تدوین ، مردم آن جامعه به
 مقصود و منظور از صلاح و رُقائی که از عمل نمودن به آن احکام
 عائدشان می‌شود ، بهتر خواهند رسید . و اما اگر بنا بشود به نحوی از
 انحاء قوانین جزائیّه عملی نشود ، موجب تساهل افراد و تعدّی
 هوسبازان می‌گردد .

فلهذا باید در اجراء قوانین کیفری راه احتمال نجات شخص
 مجرم را از کیفر به واسطهٔ رشوه ، و یا شفاعت ، یا فدیّه و دادن
 عوض ، و یا به سائر انواع و اقسام حیلها و دسیسه‌ها بست ، تا
 شخص مجرم در هنگام جرم برای خود راه فرار و خلاصی را نبیند و بر
 انجام دادن آن جریمه اقدام نورزد .

و بر همین اصل کلی بر دیانت مسیح ایراد کرده‌اند که: آنچه در آن دیانت است که حضرت عیسی به واسطه حاضر شدن برای بر چوبه دار رفتن خود را فدای معصیت کاران در گناهشان نمود، درست نیست؛ زیرا مردم برای استخلاص خود از حکم الهی در روز قیامت و کیفر وارده بر آنان، اتکاء و اعتماد بر فدا شدن حضرت می‌کنند و دست به گناه می‌آیند.

و بنابراین، دین که باید موجب رشد و ترقی جامعه‌ها به کمال اخلاق و انسانیت گردد، به عکس موجب فرو ریختن دستورات اخلاقی و عفت و شرف نفسانی و انهدام مقام والای انسانیت می‌گردد، و انسان متحرک رو به کمال و سعادت را در زوایای سکون و حرکت انحرافی به سوی قهقری عقب می‌زند و به جای فضائل، ردائل اخلاقی دامنگیرش می‌شود.

و روی همین اصل، إحصائی‌های که بدست آمده است، دلالت دارد که: متدینین به آن دین دروغشان بیشتر، و از راه و روش اخلاق و عفت و عدالت انحرافشان بیشتر است از غیر متدینین.

و این به علت آن است که متدینین و مذهب‌یون به شریعت آن حضرت چون اعتماد بر حقانیت دینشان و اتکاء بر شفاعت مسیح در روز رستاخیر دارند، در آلودگی به گناهان فروگذار نیستند، به خلاف غیر آنها که اصلاً دینی را برای خود اتخاذ نکرده‌اند؛ آنان چون واگذار به غرائز و صفات فطری خود شده‌اند و چیزی حکم اخلاق و آن صفات غریزی و فطری را در کانون وجودشان باطل نکرده‌است، در

برابر مواجهه با جرم و گناه به حکم فطرت انسانیت و اخلاق مدینه فاضله، اقدام نمی‌کنند و همان حکم فطری و وجدانی جلوگیری آنها می‌گردد.

و بر همین اساس، بسیاری از بحث‌کنندگان در علوم اسلامی مسأله شفاعت را که در اسلام وارد شده، و آیات قرآن بر آن دلالت دارد، و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روایات مستفیضه و متوافره ای امضاء آن حکم الهی را فرموده است؛ از معنی و مدلول اولیّه خودش تأویل، و به معانی دیگر چون شفاعت تکوینی، و شفاعت و وساطت در تبلیغ احکام، و وساطت در ارشاد و هدایت امت به سوی راه کمال به واسطه ابلاغ رسالات الهیه حمل نموده‌اند.

جواب این عدّه این است که بگوئیم: آنان در همه جهات بحث خلط کرده‌اند، و بدون تعمق و رسیدگی به موضوع شفاعت و حکم آن سخنانی را به هم در آمیخته و تلفیق کرده‌اند.

اولاً اسلام نه چنین شفاعتی را به این تفسیری که آنان برای آن کرده‌اند اثبات کرده است، و نه آن شفاعتی را که اسلام اثبات کرده است، دارای چنین اثر و خاصیتی است که آنان پنداشته‌اند.

برای شخص متعمق در مسائل اجتماعیّه اسلام سزاوار است که اولاً در معارف دینیّه و احکام تشریحیه آن بر هیکل اجتماع صالح و مدینه فاضله غور و بررسی کند، و تمام جهات و نکاتی را که اسلام از اصول و قوانین منطبقه بر اجتماع آورده است بر موارد معینه و

مشخصه خود تطبیق دهد، و پس از آن ببیند که شفاعت موعود چیست؟ و محلّ و موقعیت آن در بین معارفی که اسلام آورده است، و اصولی که بر آن تکیه زده است، کدام است؟

و علیهذا باید اولاً بدانند که شفاعتی را که قرآن اثبات کرده است، فقط درباره مؤمنین است که در روز قیامت مخلّد در آتش نخواهند بود و به طور جاودان در جهنّم نخواهند ماند، به شرط آنکه خداوند را با ایمان پسندیده و دین حقّ ملاقات کنند.

این وعده‌ای است که قرآن درباره مؤمنین فرموده است، و آن را مشروط به شرطی قرار داده است که آن بقاء ایمان و روش و منهاج مرضی و پسندیده باشد. و از طرفی بیان کرده است که ایمان از نظر بقایش از جهت گناهان، و بالأخصّ معاصی کبیره، و بخصوص اصرار و إدمان بر آنها، در خطر عظیمی است؛ چون نفس ارتکاب معاصی خصوصاً کبائر از آنها، و بالأخصّ إدمان و مداومت بر آنها، موجب شکست ایمان، و أحياناً موجب هلاکت دائمیه و شقاوت ابدیه می‌گردد؛ پس شخص معصیت‌کار پیوسته در آستانه هلاکت و در پرتگاه بوار و زوال است.

و بنابراین جهات، هیچگاه شخص معصیت‌کار نمی‌تواند خود را از اهل نجات ببیند، بلکه پیوسته بین امید نجات و بین خوف و ترس از هلاک می‌نگرد، و نفس مؤمن پیوسته فیما بین خوف و رجاء متردّد است؛ خداوند را از روی رغبت و رهبت عبادت می‌کند، و در زندگی و حیات دنیوی سیری دارد که نه او را به مرحله یأس و نومیدی

حرمان می‌کشد، و نه او را در مرحله سستی و تساهل و تکاهل به کسالت و ثوق و اعتماد کاذب متوقف می‌گرداند.

و ثانیاً باید بداند که اسلام قوانین اجتماعی خود را چه در مادیات و چه در معنویات به طوری وضع و تدوین کرده است که جمیع حرکات و سکنات فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد، و برای هر یک از مواد آن یک پاداش مناسب دنیوی از جزاء، و قضاء، و کفاره، و دیه، و حد، و تعزیر، و غیرها را قرار داده است، تا به جایی که منتهی به تحریم مزایای اجتماعی، و سرزنش و توبیخ و تقبیح کرده است؛ و برای ضمانت این جهات علاوه بر تحکیم حکومت اولیای امر، با ایجاب قانون امر به معروف و نهی از منکر، همه را رقیب و پاسبان و نگهبان و پاسدار یکدیگر قرار داده است. و به این هم اکتفا ننموده است، بلکه با دمیدن اصالت روح دعوت دینی و اعتقاد به حفظ و کتابت دو فرشته ملازم اعمال و رفتار انسان در سر و آشکارا و در خلأ و ملأ و در ظاهر و پنهان، انسان را پیوسته مهار زده، و از افراط و تفریط، و تجاوزات شهویّه و بهیمیّه و غضبیّه و وهمیّه و تعدّیات به حقوق و نوامیس، و استکبار و گردن نهادن بر ذلّ عبودیت، او را ظاهراً و باطناً به صراط مستقیم علماً و عملاً و اعتقاداً سوق می‌دهد. و با انذار و تبشیر، و وعده و وعید، و ترس و سرور، به عذاب‌ها و ثواب‌ها، در مراحل بعد از دنیا و عالم آخرت او را نگاه می‌دارد، و اسلام پیوسته اساس خود را در تربیت مجتمع به تلقین معارف مبدأ و معاد بر همین نهج ترتیب می‌دهد و نظر خود را بدین گونه معطوف

می‌دارد .

این جهات حقیقیّه دینیّه است که پیوسته مردم را زنده و با امید نگاه می‌دارد ، و از انتحار و خودکشی و یأس مطلق می‌رهاند ، و اصالت و واقعیّت نفس او را پیوسته به او نشان می‌دهد ، و خداوند را همیشه رقیب و ناظر و حاضر کردار او معرفی می‌کند ، و حقّاً چنین دستورات و احکامی ، بخصوص اگر با امید رحمت شفاعت خاصّه ضمیمه شود ، یک دنیا از نیک بختی و امید در دل گنهکاران می‌پرورد ، و چه بسیار از آنان را بدین نوید رحمت و مژده مغفرت از هلاکت ابدیّه نجات می‌بخشد ؛ این است حقیقت شفاعت و اثرات مثبت آن .

و ثانیاً شفاعتی را که اسلام تشریحاً بیان کرده است - چه از آیات قرآنیّه و چه از روایات نبویّه و ائمه علیهم السّلام - راجع به روز قیامت است ، و همان طور که خواهیم گفت اثر آن عدم خلود مؤمنان در دوزخ است .

و اما سائر عذاب‌های دنیوی و آخروی همه به جای خود محفوظ است ، و بنابراین احکام جزائیّه از حدود و تعزیرات ، و احکام تکوینیّه دنیویّه ، از عکس العمل‌های گناه ، و شدّت سکرات مرگ ، و وحشت عالم قبر و سؤال منکر و نکیر ، و ناراحتی‌ها و تألّمات مثالیّه برزخیّه ، و هول بعث و قیام روز رستاخیز ، و مقام عرض و غیرها همه به جای خود محفوظ است .

حالا فرض کنید که مؤمن یقین هم داشته باشد که مخلّد در

دوزخ نخواهد بود، آیا نفس وارد شدن در دوزخ و مکث در آن به قدری که او را تطهیر کند، و سختی‌ها و مشکلات عالم قیامت، از سؤال و حساب، و میزان، و صراط، و نامه عمل، و موقف عندالله تعالی، و سختی‌ها و مشکلات عالم برزخ، و طول کشیدن آن و عالم قیامت؛ اینها همه رادع و مانع مؤمن از گناه نیست؟ و از همه اینها گذشته، مگر فقط مؤمن را باید به وسیله اخافه و به ترس انداختن، از گناهان دور کرد؟ آیا نظر رحمت و عطوفت حضرت ربّ ودود، و وزش نسیم ملایم جذبات الهیّه و نفحات قدسیّه او را به سر منزل مقصود و حرم امن و امان نمی‌کشد؟ و کانون گناه و مبدأ آن را در وجود او آتش نمی‌زند؟

و ثالثاً خود همین شفاعت، موجب تقلیل گناه است، نه تکثیر آن؛ زیرا آنچه را که درباره عیسویان گفته‌اند که: گناهشان از سائر اقوام بیشتر است، معلوم نیست. این خود مدّعائی است که دلیل ندارد، و إحصائیّه گناه و جرأت در مسیحیان چنین نشان نمی‌دهد، بلکه در یهود بیشتر است؛ خشونت و رُعونت در آنها به مراتب بیشتر است، و رحمت و عطوفت در مسیحیان به مراتب بیشتر است. و همین بر اثر شفاعت و عقیده به فدا بودن حضرت مسیح است، گرچه آن نیز اصل صحیحی ندارد.

و قرآن کریم نیز از مشرکان و یهودان به غلظت و سنگدلی و قساوت و شدّت عداوت با مؤمنان یاد می‌کند، و از مسیحیان به رحمت و رأفت و عطوفت، و نزدیک بودنشان به مودّت با مؤمنان.

علّت آنکه دین مسیح مانند دین اسلام بزودی در دنیا گسترش یافت و مردم پذیرفتند ، همین جنبه‌های عاطفی و رحمت بود که با فطرت مردم سازگارتر بود . و براساس همان رحمت حضرت مسیح بود که می‌بینیم چه بسیار از پیروان او به کارهای عاطفی شدید ، چون معالجه و پرستاری از مجذومان و غیرها دست می‌زنند ، و به پاس پاداش فدا شدن آن کانون رحمت ، خود را به چنین مصائبی مبتلا می‌دارند .

قساوت و بی‌رحمتی مسیحیان در بسیاری از امور بر اساس انحراف از آن شریعت است ، نه ایصال به آن شریعت ؛ همچنانکه اساس انحراف مسلمانان از شریعت مقدّسه نبویّه موجب قساوت و تجرّی آنان گردیده است ، نه گرایش به آن شریعت .

و ما بالوجدان و بالبداهة می‌بینیم که عطف و مودّت و رحمت در شیعیان بیشتر است ، چون به پیروی از پیشوایان دینی خود ، که همه چیز خود را فدای اسلام و مسلمین نمودند ، روح رقت و ملایمت در آنان طلوع می‌کند . و فقط با نام امام حسین علیه السّلام که عملاً خود را فدای مذهب جدّش رسول الله و منهاج پدرش علی ولی الله نمود ، چه دریا‌های خروشان از غضب و کینه و طمع و حرص و بخل و غیرها فرو می‌نشیند ، و چه دریا‌هایی از رحمت و مودّت و ملایمت و ایثار و گذشت بر روی جامعه‌ها و اقوام و ملل باز می‌شود ؛ آیا این در اثر شفاعت عملیه نیست ؟

همین شفاعت عینیّه ظاهریّه ، در ملکوت اعلی باطنی دارد و

حقیقتی، آنجا نیز آن شفاعت طلوع می‌کند و خرمن‌ها از گناه را با یک جرعه رحمت می‌سوزاند و به باد فنا می‌دهد.

علّت آنکه این بحث کنندگان، امر شفاعت را سست انگاشته‌اند برای آن است که با یک دیده به اسلام نگریسته‌اند؛ و آن دیده ظاهر، و قوت و شوکت، و امر و نهی و انتظام و نظم، و جزاء و کیفر است. این مسکینان دیده دیگر نداشته‌اند - یعنی خودشان با دست خود آنرا کور کرده‌اند - که بدانند اسلام نیز دارای مقام رحمت و عطوفت، و ایثار و گذشت، و عرفان و توحید، و فناء، و ولایت، و شفاعت، و هزاران امر معنوی و حقیقی و باطنی و روحی که آنان از آن بی‌خبرند، می‌باشد.

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۱.

«فقط ظاهری از حیات و زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان البته ایشان از آخرت و زندگی عقبی غافل هستند.»
آری نتیجه یک چشمی بودن، محرومیت از ادراک بسیاری از حقائق است.

باری در مسائلی که ما در ضمن شفاعت بیان کردیم یک مسأله باقی ماند که اخیراً هم به آن اشاره شد، و آن اینست که بدانیم شفاعت چه موقع واقع می‌شود؟ البته مراد از شفاعت همان شفاعتی است که

۱- آیه ۷، از سوره ۳۰: الرّوم

عذاب را بر می دارد .

از جمله آیاتی که می توان از آن ، زمان وقوع شفاعت را دریافت ، این آیات واقع در سوره مدثر است :

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ * فِي جَنَّةٍ يَنْسَآءُلُوْنَ * عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ .^۱

«هر نفسی در گرو اعمالی است که کسب کرده است ، مگر اصحاب یمین که آنان در بهشت هائی استقرار دارند ، و با مجرمان گفتگو دارند ، که چه چیز شمارا در دوزخ وارد کرده و در آنجا مجتمع نمود؟!»

بحث ما درباره این آیات گذشت که آنها می گویند : چون چنین و چنان بودیم ، و چنین و چنان کردیم ، شفاعت شفیعان درباره ما ثمری نبخشید ؛ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِيْنَ .

و این آیات دلالت داشت که اوصاف کسانی که مورد شفاعت قرار می گیرند چیست ؟ و اوصاف کسانی که از شفاعت محرومند کدام است ؟ و اینک می گوئیم : علاوه بر دلالت بر اصل شفاعت ، دلالت دارند بر اینکه شفاعت شافعان ، در رهائی از گرو و رهن نفوس و اقامت و خلود در زندان دوزخ فائده می بخشد ، و اما سائر احوال روز رستاخیز و مشکلات و سختی ها و احوال برزخ همه به جای خود باقی بوده و دلیلی بر وقوع شفاعت در آنها نداریم .

و ممکن است بگوئیم از این آیات استفاده می شود که شفاعت

۱- آیات ۳۸ تا ۴۲ ، از سوره ۷۴ : المدثر

انحصار در استخلاص از گرو آتش جهنم دارد .

و می‌توان از این آیات نیز استفاده کرد که این گفتگوها بین اهل بهشت و اهل دوزخ بعد از استقرار اهل بهشت در بهشت ، و اهل دوزخ در دوزخ ردّ و بدل می‌شود ، و در وقتی صورت می‌گیرد که شفاعت نسبت به گروهی از مجرمان تعلق گرفته و آنان را از آتش خارج نموده است ؛ زیرا اولاً می‌فرماید : **فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ** ، که دلالت بر استقرار دارد ، و ثانیاً می‌فرماید : **مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ ؟** چون سلوک ، هر وارد شدنی را نمی‌گویند ، بلکه یک نوع وارد شدنی است که با نظم و پیوستگی و اجتماع صورت گیرد ، و ثالثاً می‌فرماید : **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفِيعِينَ** ، و کلمه ما برای نفی حال است ، یعنی در آن حال و در آن وقت ، شفاعت شفیعان برای آنان سودی ندارد .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه شریفه : **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ^۱ .
وارد است که **قَالَ** :

الْبَرْزَخُ هُوَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ ، وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . وَهُوَ رَدُّ عَلَيَّ مَنْ أَنْكَرَ عَذَابَ الْقَبْرِ وَالثَّوَابَ وَالْعِقَابَ قَبْلَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَمَا إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ ^۲ .

«علی بن ابراهیم گفته است : برزخ چیزی را گویند که بین دو چیز

۱- ذیل آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۲- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۴۹

واقع است، و آن ثواب و عذابی است که بین دنیا و آخرت است. و این آیه ردّ بر کسی است که عذاب قبر و ثواب و عذاب قبل از روز قیامت را انکار کرده است. و این همان قول حضرت صادق علیه السّلام است که فرمود: سوگند به خدا که من بر شما ترسی ندارم، مگر از عذاب برزخ؛ اما در روز قیامت که امر به ما واگذار می‌شود، ما بر شما ولایت داریم و شما را مورد شفاعت قرار می‌دهیم!»

از این روایت نیز به طور صراحت بدست می‌آید که شفاعت، بمعنای برداشتن عذاب به شفاعت، قبل از قیامت نیست.

و اما آن روایاتی که وارد است که در حال مرگ، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين حاضر می‌شوند، و در قبر حاضر می‌شوند، و مؤمن را بر شدائد احوالی که در پیش دارد کمک می‌کنند؛ این از باب شفاعت نیست، بلکه از قبیل تصرفات و حکومتی است که به اذن خداوند متعال به آنها تفویض شده است.

و ما به زودی در بحث أعراف إن شاء الله تعالی بیان می‌کنیم که قول اصحاب اعراف که ائمه طاهرين هستند در مواجهه خود با دوزخیان که:

أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا أَلْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ^۱.

۱- آیه ۴۹، از سوره ۷: الأعراف

«آیا این بهشتیان‌اند که شما در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار نمی‌دهد؟! همه شما داخل در بهشت شوید، که هیچ ترس و هیچ اندوهی برای شما نیست!»

این خطاب «داخل بهشت شوید»، خطاب حکومتی است که از والیان و امامان صادر می‌شود.

و می‌توان از جهتی این آیه ذیل را نیز از این قبیل دانست:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ^۱..-الآية.

«روز قیامت، روزی است که ما هر یک از مردم را به واسطه امامشان می‌خوانیم، پس آن کسی که نامه عملش به واسطه جنبه راست او که امام حق است داده شود، آنان نامه عمل خود را می‌خوانند، و هیچ به آنان ستم نمی‌شود.»

وساطت امام در خواندن، و دادن نامه عمل به توسط امام، از قبیل حکومت موهوبه و واگذار شده است.

و از مجموع این بحث به دست آمد که زمان وقوع شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت است که با شمول غفران خداوند یا برای جلوگیری از دخول در آتش، و یا به اخراج بعضی از کسانی که در آتش رفته‌اند، به واسطه اتساع رحمت حضرت حق و ظهور کرامت می‌باشد؛ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِثَّةُ که اینک بحث ما درباره شفاعت پایان

۱- آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

می‌پذیرد ، و لله الحمد بحث کافی و کامل بود که از تمام اطراف و جوانب مسأله مورد نظر و بررسی قرار گرفت و دانسته شد که شفاعت از مسلمیات است ؛ همچنانکه گفتار حضرت صادق علیه السلام در روایت عماره دلالت بر آن دارد :

در «أمالی» صدوق از قَطَّان ، از سُكْرِي ، از جوهری ، از ابن عماره ، از پدرش : عماره ، روایت می‌کند که قَالَ :

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا : الْمِعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ .^۱

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند : کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست : معراج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را ، و گفتگو و سؤال و جواب در قبر را ، و شفاعت را.»

خداوندا تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم ! بلکه غیر از امید به شفاعت موالی خود چهارده معصوم پاک چیز دیگری در بساط نداریم ! ولایت آنان و برائت و بیزاری از اعدائشان ، سر لوحه لوح ماست که قبل از نوشیدن شیر در ما بوده ، و پس از مرگ هم برون نخواهد رفت . دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش و به طالبانش سپردیم ، و غیر از محبت خالص و بی‌شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی .

امشب آن نیست که در خواب رود چشم‌ندیم

خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم

۱- «أمالی» صدوق طبع سنگی ، مجلس ۴۷ ، ص ۱۷۷

خاک را زنده کند تربیت باد بهار
 سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم
 بوی پیراهن گم کرده خود می شنوم
 گر بگویم ، همه گویند ضلالی است قدیم
 عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
 درد ما نیک نباشد به مداوای حکیم
 توبه گویندم از اندیشه معشوق بکن
 هرگز این توبه نباشد که گناهی است عظیم
 ای رفیقان سفر ! دست بدارید از ما
 که بخواهیم نشستن به در دوست مقیم
 ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
 بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم
 مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد
 گر تو بالای عظامش گذری ، وَ هِيَ رَمِيم
 طمع وصل تو می دارم و اندیشه هجر
 دیگر از هر چه جهانم نه امیدست و نه بیم
 عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست
 عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم
 سعدیا عشق نیامیزد و شهوت با هم
 پیش تسبیح ملایک نرود دیور جیم^۱

۱- «کلیات» سعدی ، طبع فروغی ، قسمت غزلیات ، ص ۲۳۷ و ۲۳۸

لِي خَمْسَةَ أَطْفَى بِهِمْ حَرَّ الْجَحِيمِ الْحَاطِمَةَ
 الْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى وَابْنَاهُمَا وَالْفَاطِمَةَ

«از برای من پنج نفرند که به واسطه آنها حرارت آتش شکننده و درهم کوبنده دوزخ را فرو می‌نشانم: یکی از آنها مصطفی است، و دیگری مرتضی، و دو پسران آنها، و فاطمه زهرا است.»

اللَّهُمَّ بِحَقِّهِمْ وَبِحَقِّ أَبْنَائِهِمِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ لَا سِيَّما وَلِيِّكَ
 الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ ، نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَارْزُقْنَا لِقَاءَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ يَا
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

مجلسِ شصت و پنجم

نمبرِ وسیله و پرچمِ محمد، در روزِ قیامت
از آنِ رسولِ الله و آلِ اوست

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَالضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ *
لَلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ .

(آیات اول تا پنجم ، از سوره الضحی : نود و سومین سوره از

قرآن کریم)

«سوگند به روز روشن (و یا به ظهر آن) و سوگند به شب تاریک
آرامش دارد ، که پروردگار تو ، تو را رها نموده و ترک نکرده ، و با تو
دشمنی نکرده و خشم نموده است ! و هر آینه آخرت برای تو بهتر از
نشأه دنیا و عالم پیشین است ! و به زودی آنقدر پروردگار تو به تو
عنایت کند که راضی و خشنود گردی.»

در تفسیر «بیان السعادة» گوید : «معنای این آیه اینست که : به

زودی آنقدر در دنیا یا در آخرت خداوند به تو می دهد که به سبب آن برای تو مقام رضا حاصل می شود، و یا رضایت تو بدان حاصل می گردد؛ و بنا بر همین جهت، مُعْطَى (داده شده) به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

و در روایت وارد شده است که این آیه، امیدوار کننده ترین آیات در قرآن کریم است. و از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: رِضَا جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مُوَحِّدٌ.

«رضایت جد من رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم اینست که یک نفر شخص مؤمن موحد در آتش باقی نماند.»^۱

و این همان سعه و احاطه و ظرفیتِ واسعِ نفسِ رسول الله است که همه پیامبران، و صدیقان، و شهیدان، و صالحان، از همه امت ها را نیازمند به افاضه نور از نفس مقدس او نموده است، و همه در اثر انتفاعی که از او می برند در برابر او حمد گویانند؛ و او حائز مقام محمود است.

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلك را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت لیلۀ اُسْرَى شبِ وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد
عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت، نگر مجال محمد

۱- «بیان السعادة» طبع سنگی، ج ۲، ص ۳۱۶

و آنهمه پیرایه بسته جنتِ فردوس بو که قبولش کند بلال محمد
 همچوزمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد
 شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور نتابد ، مگر جمال محمد
 شاید اگر آفتاب و ماه نتابند پیش دو ابروی چون هلال محمد
 چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی‌گیرد از خیال محمد
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد^۱
 سابقاً از «تفسیر فرات بن ابراهیم» آوردیم که : بِشْرُ بِنِ شُرَيْحِ
 بَصْرِيٍّ مِي‌گوید که : به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم : **أَيُّهُ ءَايَةٌ
 فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى ؟!** «در قرآن کریم کدام آیه امیدوار کننده‌تر
 است؟!»

حضرت فرمود : قوم تو چه می‌گویند ؟!

من عرض کردم : این آیه را : **يَعْبَادِي الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَيَّ
 أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ .**

«ای بندگان من که در عمرهای خود اسراف کرده‌اید ،
 از رحمت خدا نومید نباشید (که خداوند جمیع گناهان را
 می‌آمرزد!)»

حضرت فرمودند : **لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ .** «لیکن ما
 اهل بیت این را نمی‌گوئیم!»

من عرض کردم : پس شما در این باره چه می‌گوئید ؟!
 حضرت فرمودند : **نَقُولُ : وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى .**

۱- «کلیات سعدی» طبع فروغی ، قسمت مواعظ ، صفحه ۲۰

الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ!

حالا ببینیم به چه علت آیه: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**، امید بخش ترین آیات است؛ و آیه **يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ**، چنین نیست؟

و به چه سبب با آنکه نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت خدا، در بسیاری از آیات به شهادت مورد و موضوع بیان، نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت تکوینی خداست؛

چون آیه: **وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ**.^۲

حکایت از گفتار حضرت ابراهیم است که: «و چه کسی از رحمت خدا ناامید می‌باشد مگر طائفه گمراهان؟»

و چون آیه: **إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ**.^۳

حکایت از گفتار حضرت یعقوب است که: «حقاً از رحمت خدا مایوس نمی‌گردد مگر طائفه کافران.»

ولیکن در آیه مورد بحث: **قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** * **وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ** **وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ**

۱- «تفسیر فرات بن ابراهیم» ص ۲۱۵؛ و «بحار» ج ۸، ص ۵۷

۲- آیه ۵۶، از سوره ۱۵: الحجر

۳- ذیل آیه ۸۷، از سوره ۱۲: یوسف

لَا تَشْعُرُونَ ۱.

«بگو ای بندگان من که بر جانهای خود اسراف کرده‌اید، از رحمت خداوند ناامید نباشید! چونکه حَقّاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و حَقّاً او تنها آمرزنده و مهربان است. و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان و تسلیم شوید در برابر او قبل از اینکه عذاب شما را در برگیرد و شما یاری کرده نشوید! و پیروی کنید از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان نازل شده است قبل از اینکه به شما عذاب خدا ناگهان برسد و شما غافل باشید و نفهمید!»

نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت تشریحیه است، و مراد از نهی، نهی از ناامیدی غفران خدا و شمول رحمت او در برابر گناهان و معصیت‌هایی که بندگان به جای آورده‌اند می‌باشد، به قرینه جمله: **أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ**، که ظاهر است در آنکه قنوط و ناامیدی از جهت معصیت است.

و با وجود آنکه در این آیه خداوند سبحانه و تعالی مغفرت خود را به جمیع گناهان بدون استثناء تعمیم داده است، چرا این آیه ارجی آیه، و ثمر بخش‌ترین نهال امید در کانون دل بندگان معصیت‌کار خدا نبوده باشد؟

سرّش اینست که: در آیه نهی از قنوط پس از آنکه خداوند وعده غفران و آمرزش جمیع گناهان را می‌دهد، در دنبال آن، امر به توبه و اسلام و پیروی از عمل صالح را می‌کند، و بنابراین آیه دلالت می‌کند

۱- آیات ۵۳ تا ۵۵: از سوره ۳۹: الزمر

که بنده گناهکار اسراف کننده بر نفس خود و بر جان خود سزاوار نیست از رحمت خدا نا امید باشد، تا وقتی که توبه و اسلام و عمل صالح در اختیار و در دسترس اوست.

پس این رحمتِ خداوندی، رحمت مطلقه نیست؛ رحمت مقیّده است، که خداوند بندگان خود را امر فرموده است که بدان تمسک جویند و با توبه و اسلام و اتباع از عمل صالح موجبات غفران خود را پایه سازی کنند؛

و اما در آیه اعطاء پروردگار به حدی که رضا حاصل شود، این رضا، رحمت مطلقه و رحمت عامّه است که خداوند به پیغمبرش که رحمة للعالمین است بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت فرموده است؛ و این وعده ایست که نفس رسول الله بدان شاد و مسرور شد و موجب گوارائی و طیب خاطر آن حضرت گشت.

و شرح این داستان آن است که این آیه در مقام امتنان است، و وعده ای را به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم داده است که به هیچ یک از مخلوقات نظیر و شبیه آن را نداده است؛ و می بینیم که در اینجا هم اعطاء خداوند مطلق است و هم رضای رسول الله مطلق است.

اما از نظر اعطاء: خداوند شبیه آن را به بعضی از بندگان خود در بهشت عنایت فرموده است:

آنجا که گوید: **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ**.^۱

۱- قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۴۲: الشوری: «برای بهشتیان در بهشت»

و نیز گوید: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱.

و این آیه می فهماند که در آنجا برای بهشتیان، چیزهائی خداوند آفریده است که مافوق مشیّت و خواسته آنهاست.

چون خواسته انسان و مشیّت او به چیزی تعلق می گیرد که به دل او خطور کند، از سعادت و امور خیریه. و علیهذا از این آیه استفاده می شود که در آنجا چیزهائی است که بر قلب هیچ آدمی خطور نمی کند، و بالاتر از حیطة اندیشه و فکر انسان است؛ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۲.

و اگر بنا باشد که خداوند به مؤمنینی که عمل صالح انجام داده اند، چنین چیزهائی که مافوق اندازه و تقدیر است عنایت کند، پس آنچه به رسول خود آن هم در مقام امتنان عنایت می کند، از اینها بزرگتر و عظیم تر و واسع تر خواهد بود؛ این شأن عطای حضرت حقّ است جلّ و عزّ.

و اما شأن رضای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: می دانیم که این رضا، رضا به امر خدا و مقدرات خدا و آنچه را خدا برای آن حضرت نصیب و بهره گذارده است نیست؛ آن رضائی که بر اساس مالکیّت و غنای علی الإطلاق حضرت حقّ، بنده حقّ باید داشته

«در نزد پروردگارشان هر چیزی است که بخواهند و اراده شان به آن تعلق گیرد.»

۱- آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق: «برای بهشتیان در بهشت هر چیزی است که

بخواهند، و در نزد ما علاوه بر آن زیادیهائی است.»

۲- صدر آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السجدة

باشد و بنده جز فقر و حاجت در برابر آن غنا چیز دیگری ندارد، و بنابراین باید در مقابل آنچه پروردگارش می‌دهد راضی باشد، چه کم باشد و چه زیاد، و باید راضی باشد به آنچه خداوند درباره او مقدر و حکم نموده است، خواه موجب سرورش شود و خواه موجب اندوهش گردد.

بلکه این رضا، چون در مقابل اعطاء حضرت حق قرار گرفته است افاده معنای دیگری را می‌دهد، نظیر رضای فقیر به آن چیزی که فقر او را زائل می‌سازد، و رضای گرسنه به آنچه او را سیر می‌کند؛ و آن رضایت به اعطاء حضرت حق بدون تحدید است.

و شبیه این اعطاء را خداوند به طائفه‌ای از بندگان خود وعده داده است، چون آیه:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ
الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ. ۱

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، آنها بهترین خلایق هستند. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌های عدنی است که در زیر درختان سر به هم آورده آن، نهرهایی جاری است، و آنان به طور دوام و جاودان در آنجا زیست می‌کنند. خداوند از ایشان راضی است و آنان از خداوند راضی

۱- آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۸: البینة

هستند؛ و این است پاداش کسی که از پروردگار خود در مراقبه و خشیت باشد.»

درباره مؤمنان پاداش چنین است و رضایت حاصله آنان بدون قید و شرط است، تا چه رسد درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ و با ملاحظه اینکه آیه فَمَرْضَىٰ در مقام امتنان و اختصاص آمده است، پس حتماً باید بالاتر از آنچه برای مؤمنین است بوده باشد، و اوسع و اعظم از آن.

و از طرفی می دانیم که خداوند درباره رسولش فرموده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ^۱.

«به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

و با این گفتار مراتب رأفت و رحمت او را به مؤمنان تصدیق نموده و گواهی داده است؛ حال چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راضی می شود و نفسش طیب خاطر و آرامش پیدا می کند، که در نعیم بهشت متنعم باشد و در باغهای آنجا مشغول گردش و تفریح و تفرج گردد و از جمیع لذات سرمدیه لذت ببرد، و جمعی از مؤمنان در درکات سعیر جهنم و در طبقات آتش دوزخ گرفتار و محبوس بوده باشند؟ در حالی که آنان اعتراف به ربوبیت حضرت حق دارند و اقرار به رسالت برگزیده و رسولش و آنچه او از جانب خداوند آورده نموده اند، لیکن بواسطه غلبه جهالت و پیروی از نفس امّاره و بازی گریهای شیطان گناهمانی را مرتکب شده، و بدون

۱- ذیل آیه ۱۲۸، از سوره ۹: التّوبة

عناد و استکبار و جحود و مبارزه با ذات اقدس حقّ، خود را بدان معاصی آلوده نموده‌اند.

ما بالوجدان در خود می‌یابیم که چنانچه یکی از ما به ایّام گذشته از عمرش نظری بیفکند، و در قصور استکمال و ارتقاء به کمالات نگاهی کند، و خود را در این کوتاهی و تفریط ملامت کند، و در سعی و طلب که نموده مؤاخذه نماید، و سپس به جهالت و غرور جوانی و نقصان تجارب توجّهی کند؛ چه بسیار از آتش غضب او فرو می‌نشیند و شدّت و سورت ملامت او از نفس خود باز می‌ایستد؛ و این به واسطه همان رحمت ناقصه‌ای است که خداوند در وجود او به ودیعت گذارده است و در فطرت او ذخیره کرده است.

این حال ما و حال رحمت ماست، تا چه رسد به رحمت حضرت ربّ رحیم رؤوف، آن هم در موقفی که پای گیری برای انسان جز جهالت و ضعف او نیست، و در موقفی که کرامت رسول اکرم و پیغمبر مکرمش که خود، او را در برابر مؤمنان به رحمت و رأفت توصیف کرده است ظهور نموده، و مؤمن مبتلانی را که از وبال افعال خود از هنگام مرگ که چنگالهای فنا و موت در آن فرو رفته است، تا این حال که آخرین موقف از مواقف روز قیامت است، عکس العمل‌ها و پاداش‌هایی را دیده و چشیده است؛ آیا این ظهور رحمت و این رضایت مطلقه از این پیامبر که رحمت برای عالمین است غیر از شفاعت کبری برای مؤمنان چیز دیگری می‌تواند بوده باشد؟

در «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند متصل خود از مفصل بن عمّر

آورده است که او گفت: من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، می فرمود:

رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ .

قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟

قَالَ: إِذَا اسْتَعْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرِءُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ .^۲

«مراد از رب زمین، امام زمین است.

من عرض کردم: و در این صورت، زمانی که امام خروج کند چه خواهد شد؟!»

حضرت فرمود: در آن صورت مردم از اشراق نور خورشید و نور ماه بی نیاز می شوند، و نور امام برای آنان کافی خواهد بود.»

و نیز در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از عبدالله بن مُغیره از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوا إِلَيَّ الْوَسِيلَةَ .

«حال رسول الله چنین بود که می فرمود: شما هر وقت در مقام عرض حاجت از درگاه خداوند بر آمدید! برای من از خدا وسیله را بخواهید.

ما از رسول الله از وسیله پرسیدیم که چیست؟!»

۱- صدر آیه ۶۹، از سوره ۳۹: الزمر

۲- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۸۱

فرمود: وسیله درجه من در بهشت است که دارای هزار پله است که تا پله‌ای از گوهر است^۱، و تا پله‌ای دیگر از زبرجد است، و تا پله‌ای دیگر از لؤلؤ است، و تا پله‌ای دیگر از طلا است، و تا پله‌ای دیگر از نقره است؛ آن را در روز قیامت می‌آورند و با منبرهای پیغمبران در موقف قیامت قرار می‌دهند.

و این وسیله و درجه من، در میان منبرهای پیامبران چون ماه در میان ستارگان می‌درخشد.

و هیچ پیامبری و شهیدی و صدیقی در آن روز نیست مگر آنکه می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این درجه و منبر اوست.

در آن حال منادی در محشر به طوری ندا می‌کند که جمیع پیامبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان می‌شنوند که: اینست درجه محمد صلی الله علیه وآله وسلم!

حضرت رسول الله گفتند: من در آن حال می‌آیم، در حالی که ازاری^۲ را که از نور است به خود بسته‌ام و بر سر من تاج مُلک و افسر کرامت است، و علی بن ابی طالب در پیشاپیش من است و پرچم من به دست اوست؛ و آن لواءِ حمد است که بر آن نوشته شده است:

۱- ممکن است مراد از گوهر در اینجا یاقوت باشد، یا گوهر دیگری که اسم نداشته باشد.

۲- عبارت روایت اینطور است: «فَأَقْبِلُ مُتَّزِرًا بِرِبْطَةٍ مِنْ نُورٍ». «من جلو می‌آیم در حالی که رباطه‌ای از نور را ازار خود کرده‌ام.» و رباطه عبارت است از یک شقه از پارچه که به پارچه دیگر دوخته و پیوسته نباشد.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، الْمُفْلِحُونَ هُمْ الْفَائِزُونَ
بِاللَّهِ .

«نیست معبودی جز الله ، محمد است فرستاده خدا ، رستگاران همان کسانی هستند که به فوز خدا رسیده‌اند.»

و چون بر طائفه پیغمبران گذر کنیم می‌گویند : این دو نفر دو فرشته‌ای هستند که تا به حال ما آنها را ندیده‌ایم ! و شناخته‌ایم ! و چون بر فرشتگان عبور کنیم گویند : این دو نفر دو پیامبر مرسل خدا هستند .

من از وسیله و درجه بالا می‌روم و علی هم به دنبال من می‌آید ، و چون من به درجه اعلا برسم و علی هم پائین تر از من قرار می‌گیرد ، و در دست او لواء من است ، هیچ پیغمبری و هیچ مؤمنی در آنجا نیست مگر آنکه سرهایشان را به سوی من بلند می‌کنند و می‌گویند : خوشا به حال این دو بنده ، چقدر در نزد خداوند گرامی هستند !

در این حال منادی ندا می‌کند به طوری که جمیع پیامبران و جمیع خلائق می‌شنوند : این است حبیب من : محمد ؛ و این است ولی من : علی بن ابی طالب ! خوشا به حال کسی که او را دوست داشته باشد ، و وای بر کسی که او را مبغوض دارد و بر او دروغ ببندد . و سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : ای علی ! در آنروز در مشهد قیامت هیچکس نیست که تو را دوست داشته باشد ، مگر آنکه بدین گفتار آرام می‌گیرد و راحت می‌شود و چهره‌اش سفید می‌گردد و دلش شاد می‌شود . و هیچ کس نیست که تو را دشمن

داشته باشد و به جنگ و ستیز با تو برخاسته باشد و یا آنکه حقّ تو را انکار نموده باشد، مگر آنکه صورتش سیاه می‌شود و قدمهایش به لرزه در می‌آید.

و در همین حال که من در چنین وضعی هستم، دو فرشته به سوی من می‌آیند: یکی از آنها رَضْوَانِ خازنِ بهشت است، و دیگری مالکِ خازنِ آتش. رضوان خازنِ بهشت نزدیک من می‌آید و بر من بدین گونه سلام می‌کند که: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!**

من جواب سلام او را می‌دهم و می‌گویم: ای فرشته خوشبو، و نیکو صورت، و معزز و گرامی در نزد پروردگارت! تو کیستی؟! او می‌گوید: منم خازنِ بهشت! پروردگارم به من امر کرده است که کلیدهای بهشت را نزد تو بیاورم، و اینک آورده‌ام؛ بگیر آنها را ای محمد!

من می‌گویم: قبول کردم چنین هدیه‌ای را از طرف پروردگارم، و حمد و سپاس مختصّ اوست بر این نعمتی که بر من ارزانی داشته است! آنها را به برادرم **علی بن ابی طالب** واگذار کن! خازنِ بهشت کلیدها را به **علی بن ابی طالب** می‌دهد و برمی‌گردد.

و پس از آن **مالک** خازنِ جهنّم می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ!** من پاسخ سلام او را می‌دهم و می‌گویم: ای فرشته زشت منظر، و بدشکل و شمائل! تو کیستی!؟

او می گوید: منم مالک: خازن دوزخ، پروردگارم به من امر نموده است که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم و اینک آورده‌ام؛ بگیر آنها را ای محمد!

من می گویم: قبول کردم از پروردگارم، و حمد و سپاس اختصاص به او دارد بر این نعمت‌هایی که به من داده است، و مرا در آن نعمت‌ها تفضیل داده است؛ این کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب بده!

مالک: خازن جهنم کلیدهای دوزخ را به علی می دهد و برمیگردد.

در این حال علی می آید، در حالی که تمام کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ با اوست، تا این که بر پشت جهنم می نشیند و زمام آن را به دست می گیرد؛ و این در حالی است که شعله‌ها و صداهای آتش بالا می رود و حرارت آن شدت یافته است و پرش جرقه‌ها و پرتاب شراره‌های آن فزونی یافته است.

جهنم ندا می دهد: ای علی، زود از من بگذر! چرا که نور تو لهب و شعله‌های مرا خاموش کرده است.

علی به جهنم می گوید: ای جهنم این مرد رارهاکن، که دوست من است! و این را بگیر، که دشمن من است! و جهنم در آن روز در برابر علی مطیع تر است از غلام یکی از شما در برابر صاحبش!

زمام و دهانه دوزخ در آن روز در دست علی است، هر وقت بخواهد آنرا به طرف راست می برد، و هر وقت بخواهد آنرا به طرف

چپ می برد (که دشمنان را در هر گوشه و کنار ببیند بگیرد و در کام خود فرو برد).

و جهنّم در آن روز در برابر علیّ مطیع تر است از جمیع خلائق؛
وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

«و این به علّت آن است که علیّ بن ابی طالب در آن روز قسمت کننده بهشت و دوزخ است.»^۱

این روایت را شیخ صدوق در «معانی الأخبار» و «أمالی» از پدرش، از سعد بن عبدالله، از أحمد بن محمد بن عیسی، از عبّاس ابن معروف (از عبدالله بن مغیره «معانی الأخبار»)، از أبو حَفْص عبّدی، از أبوهارون عبّدی، از أبوسعید خُدَری، از رسول خدا صَدَى الله علیه وآله وسلّم آورده است.^۲

و نیز این حدیث را در «بصائر الدّرجات» از أحمد بن محمد، از عبّاس بن معروف، از عبدالله بن مُغیره، از أبوهارون عبّدی، از أبوسعید خُدَری، از رسول الله روایت کرده است.^۳

در روایت صدوق در «معانی الأخبار» و «أمالی» و نیز در روایت صفّار در «بصائر الدّرجات» که از أبوسعید خُدَری آورده اند، معلوم

۱- «بحار» ج ۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و اصل روایت در «تفسیر قمی» ص ۶۴۴ و ۶۴۵ است.

۲- «معانی الأخبار» طبع حیدری، باب معنی الوسیلة، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۲۴، ص ۷۱ و ۷۲

۳- «بصائر الدّرجات» طبع سنگی، باب ثامن عشر از جزء ثامن، ص ۱۲۲ و ۱۲۳

است که این روایت را اَبوسعید از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است؛ ولیکن در روایت عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمٍ که از حضرت صادق علیه السَّلام آورده است، جمله فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ، یا راجع است به حضرت اَميرالمؤمنين علیه السَّلام یا به یکی دیگر از صحابه که از رسول خدا روایت کرده اند.

و نیز در «تفسیر عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمٍ» در ذیل آیه: **فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ**، از پدرش: اِبْرَاهِيم، از سلیمان دیلمی، از اَبوبصیر، از حضرت صادق علیه السَّلام آورده است که: چون روز قیامت بر پا شود **مَحْمَد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** را می خوانند و به او یک حُلَّةٔ بهشتی که چون برگ گل است می پوشانند، و سپس او را در طرف راست عرش خدا می ایستانند. و پس از آن حضرت اِبْرَاهِيم را می خوانند و به او یک حُلَّةٔ سفید رنگ می پوشانند، و او را در طرف چپ عرش خدا می ایستانند.

و سپس عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ اَميرالمؤمنين علیه السَّلام را می خوانند و به او یک حُلَّةٔ چون برگ گل می پوشانند، و او را در طرف راست رسول الله می ایستانند.

و پس از آن اسمعیل را می خوانند و به او یک حُلَّةٔ سفید رنگ می پوشانند، و او را در طرف چپ اِبْرَاهِيم علیه السَّلام می ایستانند. و سپس حسن را می خوانند و به او یک حُلَّةٔ چون برگ گل می پوشانند، و او را در طرف راست حضرت اَميرالمؤمنين

۱- قسمتی از آیهٔ ۱۸۵، از سورهٔ ۳: ءآل عمران

علیه السلام می ایستاند .

و پس از آن حسین را می خوانند و یک حله چون برگ گل به او می پوشانند ، و او را در طرف راست حسن می ایستاند .

و سپس هر یک از ائمه را می خوانند و به آنها حله وردیه چون گل می پوشانند ، و هر یک را به ترتیب در طرف راست مصاحبش می ایستاند .

و پس از آن شیعیان را می خوانند و آنان در مقابل اینها می ایستند .

و سپس فاطمه زهراء سلام الله علیها را می خوانند ، و زنان منسوب به آن حضرت که از ذریه او هستند را می خوانند ، و شیعیان او را نیز می خوانند ؛ و جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند . در این حال منادی از میان عرش خدا از ناحیه رب العزّة و الأفق الأعلى ندا می کند :

خوب پدری است برای تو ای محمد ، که ابراهیم است ! و خوب برادری است برای تو ، که علی بن ابی طالب است ! و خوب دو سبط برای تو هستند سبطان تو ، که حسن و حسین اند ! و خوب جینی است برای تو جنین تو ، که او محسن است ! و خوب ائمه و پیشوایان راشدینی هستند ذریه تو ، و آنها فلان و فلان هستند ! و خوب شیعه ای هستند شیعیان تو !

أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ وَ سِبْطِيهِ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ هُمْ
الْفَائِزُونَ . ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ : فَمَنْ زُحِرَ عَنْ

النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ .

«آگاه باشید که محمد، و وصی او، و دو سبط او، و امامان از ذریه او ایشانند رستگاران. و پس از آن امر می شود که جملگی به بهشت داخل شوند؛ و این است گفتار خداوند: کسی که از آتش دور شود و داخل در بهشت گردد، او حقاً رستگار است.»^۱

عیاشی در تفسیر خود گوید: یحیی بن مُساور گوید: گفتم (به حضرت صادق علیه السلام) درباره علی علیه السلام حدیثی برای من بیان کن! فرمود: می خواهی مشروحاً بیان کنم و یا آن که مختصراً و مجموعاً بیان نمایم؟! و

عرض کردم: مجموعاً و محصلاً بیان کن!

حضرت فرمود: علی، باب هدایت است؛ هر کس بر او تقدّم جوید کافر است، و هر کس از او تخلف ورزد کافر است.

عرض کردم: قدری بیشتر بیان کن!

فرمود: چون روز قیامت شود، منبری را از جانب راست عرش نصب می کنند که دارای بیست و چهار درجه و پلکان است. علی می آید و در دست اوست لواء، و بر منبر بالا می رود، و تمام خلایق بر

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و در این نسخه مطبوعه چنین وارد است که: يُدْعَى بِإِسْمِ عَلِيٍّ فَيُكْسَى حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عَلِيٌّ يَمِينِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لیکن در نسخه مجلسی از «تفسیر قمی» که در «بحار الأنوار» ج ۷، طبع حروفی، ص ۳۲۸ آورده است چنین است که: يُدْعَى بِإِسْمِ عَلِيٍّ فَيُكْسَى حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عِنْدَ يَسَارِ إِبْرَاهِيمَ؛ اما چون به ظن قوی نسخه مجلسی اصح است، لذا ما در ترجمه طبق نسخه مجلسی ترجمه کردیم.

او عرضه داشته می‌شوند؛ هر کس او را بشناسد داخل بهشت می‌شود، و هر کس او را نشناسد داخل آتش می‌گردد.
من عرض کردم: آیا از کتاب خدا این مطلب را به من نشان می‌دهی؟

گفت: آری! آیا این آیه را نخوانده‌ای که خدا می‌فرماید:
فَسَيَرَىٰ آلَهُ عَمَلِكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. هُوَ وَاللَّهُ عَلَيْهِ بُنْ
أَبِي طَالِبٍ.

«اعمال شما را به زودی خدا و رسول خدا و مؤمنین می‌بینند.
سوگند به خدا که مراد از مؤمنین علی بن ابی طالب است.»^۱
و عیاشی شبیه این روایت را نیز با سند دیگر از محمد بن حسان
کوفی از محمد بن جعفر از پدرش علیهما السلام آورده است.^۲
و در «تفسیر فرات ابن ابراهیم» از عبید بن کثیر، مُعْنَعْنَا، از
ابوهریره، از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده است که:
قَالَ: أَتَانِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَبَشِّرُكَ يَا مُحَمَّدُ! بِمَا
تَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: تَجُوزُ بِنُورِ اللَّهِ! وَ
يَجُوزُ عَلَيَّ بِنُورِكَ، وَ نُورِكَ مِنْ نُورِ اللَّهِ! وَ تَجُوزُ أُمَّتَكَ بِنُورِ عَلِيٍّ!
وَ نُورِ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ! وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مَعَ عَلِيٍّ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ
نُورٍ.^۳

۱ و ۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۳۳۰ و ۳۳۱
۳- «تفسیر فرات» طبع بیروت، ص ۲۸۷؛ و از طبع نجف،
ص ۱۰۴ و ۱۰۵

«فرمود: جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و گفت: ای محمد! می‌خواهی به تو بشارت دهم که به چه چیز از صراط عبور می‌کنی؟! گفتم: آری! گفت: به نور خدا عبور می‌کنی! و علی به نور تو عبور می‌کند، و نور تو از نور خداست! و امت تو به نور علی عبور می‌کنند، و نور علی از نور توست! و کسی را که خداوند برای او نوری را با علی قرار نداده باشد پس او دارای نور نیست!»

باری احادیثی را که در اینجا آوردیم دربارهٔ وسیله بود، که آن منبری است در بهشت، و اختصاص به رسول الله و امیرالمؤمنین و امامان دارد. البته احادیث در این باره بسیار است، و ما چند حدیث را از باب نمونه آوردیم.

احادیثی دیگر وارد است بر آنکه لواء حمد در روز قیامت در دست امیرالمؤمنین علی است. و ما در این جا نیز چند حدیث را از باب نمونه می‌آوریم:

شیخ صدوق، از محمد بن ابراهیم بن إسحاق طالقانی، از حسن ابن علی عدوی، از حسین بن أحمد طفاوی، از قیس بن ربیع، از سعد خفاف، از عطیة عوفی کوفی، از مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بین مسلمانان عقد اخوت و برادری بست، و سپس فرمود: ای علی! تو برادر من هستی! و نسبت تو به من همان نسبت هارون با موسی است بجز آنکه پیغمبری بعد از من نیست.

آیا می‌دانی ای علی! که اولین کسی که در روز قیامت خوانده

شود من هستم! و پس از خوانده شدن، من در جانب راست عرش خدا می ایستم، و یک حُلّه سبز رنگ از حُلّه های بهشتی بر تن من می کنند. و پس از آن، پدر ما حضرت ابراهیم را می خوانند، او در طرف راست عرش در سایه آن می ایستد، و یک حُلّه سبز رنگ از حُلّه های بهشتی بر تن او می پوشانند.

و سپس پیغمبران را یکی به دنبال دیگری می خوانند، و آنان در دو ردیف و دو صف در طرف راست عرش در سایه آن می ایستند، و بر بدن آنها حُلّه های سبز رنگ بهشتی می پوشانند.

آگاه باش ای علی! که من به تو خبر می دهم که امت من اولین امتی هستند که در روز قیامت برای حساب خوانده می شوند، و من به تو بشارت می دهم که به جهت قرابت و منزلتی که تو در نزد من داری اولین کسی که بعد از من در روز قیامت خوانده می شود تو می باشی! و لواء من به تو سپرده می شود؛ و آن لواء **لواء حمد** است، و تو آن لواء را در برابر این دو صف از پیامبران عبور می دهی!

و آدم بوالبشر و جمیع مخلوقات که خداوند آفریده است، همگی در سایه لواء من در روز قیامت سایه نشینند.

طول آن لواء به اندازه هزار سال راه است، سَنان^۱ آن از یاقوت سرخ است، و چوب نی آن از نقره سپیدفام، و رُجّ^۲ آن از دُرّ

۱ و ۲- سَنان، پیکان تیزی است که بر سر نیزه فرو می برند، و از آنجا به دشمن حمله می کنند. و رُجّ، آهنی است که چون ته نیزه را می تراشند، در آن محکم فرو می برند تا آنکه حکم پایه و حافظ نیزه ⇨

سبزرنگ.

آن پرچم دارای سه رشته از حاشیه و کناره از نور است: یک رشته در مشرق است و دیگری در مغرب و سومی در وسط دنیا، و بر این حاشیه‌ها سه سطر نوشته شده است:

أَوَّلُ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَ دَوْمٌ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ سَوِّمٌ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ؛ و طول هر سطری به قدر مسیر هزار سال راه است ، و عرض هر سطری مسیر هزار سال راه .

ای علی! تولوآء را برمی‌داری و حمل می‌کنی! و حسن از جانب راست توست، و حسین از جانب چپ تو! تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایه عرش و قوف می‌کنی! و به یک حله سبزرنگ از حله‌های بهشتی پوشانیده می‌شوی!

و در اینحال منادی از عرش ندا می‌کند: خوب پدری است پدر تو ابراهیم، و خوب برادری است برادر تو علی!

آگاه باش ای علی! که من به تو بشارت می‌دهم، که زمانی که مرا می‌خوانند تو خوانده می‌شوی! و چون مرا به حله بپوشانند تو پوشیده می‌شوی! و چون به من تحیتی بگویند تحیت به تو گفته می‌شود: ^۱

◀ بوده باشد .

۱- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۵۷، ص ۱۹۵؛ «بحار» ج ۸،

و در «عیون أخبار الرضا» صدوق از پدرش از حسن بن أحمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: يَا عَلِيُّ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَبِيَدِكَ لَوَائِي؛ وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ، وَهُوَ سَبْعُونَ شُقَّةً، الشُّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ.^۱

«امیرالمؤمنین گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: ای علی! تو اولین کسی هستی که داخل بهشت می‌شوی! و در دست توست لواء من، که آن لواء حمد است! و آن دارای هفتاد شقه است که هر یک از آن شقه‌ها از خورشید و ماه بزرگتر است!»

و در «علل الشرائع» با سند متصل خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ!

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَدْخُلُهَا قَبْلَكَ؟!

قَالَ: نَعَمْ! لِأَنَّكَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الْأَخِرَةِ كَمَا أَنَّكَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا، وَصَاحِبُ اللِّوَاءِ هُوَ الْمُتَقَدِّمُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ! كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَبِيَدِكَ لَوَائِي، وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ تَحْتَهُ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.^۲

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴

۲- همان مصدر، ص ۶

«أمیر المؤمنین گفتند که: رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلّم به من گفتند: تو اولین کسی هستی که داخل بهشت می شوی!
عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پیش از شما داخل می شوم؟!»

فرمود: آری! چون تو دارنده پرچم من هستی در آخرت! همچنانکه دارنده پرچم من هستی در دنیا! و صاحب پرچم باید جلو برود، و سپس فرمود: ای علی! گویا من چنین می بینم تو را که داخل بهشت شده ای! و در دست توست لوائ من، که آن لوائ حمد است! و تمام خلایق از آدم و پائین تر از او همه در زیر آن پرچم قرار گرفته اند!»

باری، محصل آنچه از مجموعه اخبار به دست می آید اینست که: در روز قیامت پیغمبر اکرم، صاحب وسیله و دارای لواء حمد هستند.

وسيله منبری است بزرگ که دارای هزار پله و درجه است. و بین هر دو پله، فاصله به قدری زیاد و طولانی است که به اندازه قدری است که اسب تندرو بدود و خسته شود. و هر یک از درجات و پله ها از گوهری خاص است که با پله دیگر مختلف است.

رسول اکرم صَلَّى الله عليه وآله وسلّم از این پله ها بالا می آیند و در روی پله هزارمین قرار می گیرند، و أمیر المؤمنین علیه السلام یک پله پائین تر؛ و این منبر در مقابل عرش خداست.

و هر یک از پیامبران به حسب اختلاف و درجات و مراتب در

روی پله‌ها قرار می‌گیرند، و هر یک از صدیقان و صالحان و شهیدان نیز بر روی پله‌ها قرار می‌گیرند؛ هر کس که درجهٔ قربش بیشتر باشد بالاتر، و هر کس که درجهٔ قربش کمتر باشد پائین تر.

و سائر مردم از اصناف و طبقات مؤمنان همه در پائین منبر، در عرصات که همان زمین هموار و وسیع است، گرداگرد منبر مجتمع می‌شوند، از خلائق اولین و آخرین؛ و همه تماشایشان به سوی رسول الله است.

پیامبران که در درجات مختلف وسیله قرار گرفته‌اند، و هر یک دارای مقام و منزلتی مشخص هستند^۱ سرهای خود را بلند کرده و به تماشای رسول الله مشغولند.

تابش و درخشش نور سیمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و وصیِّ بلا فصلش و پرچمدار لواءِ توحیدش: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به قدری شدید و تند و خیره کننده و در عین حال ملایم و با صفا و دلربا و چون ماهتاب شب بدر، روح‌انگیز و جانفزاست که دل‌های همهٔ پیامبران و صدیقان را به خود جلب و معطوف نموده است.

در اینحال جبرائیل که مقرب‌ترین فرشته از فرشتگان سماوی است، پرچم حمد را می‌آورد و به دست رسول الله می‌دهد، و

۱- در آیهٔ ۱۶۴، از سورهٔ ۳۷: الصّافّات، وارد است که: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ.» «و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام و درجهٔ معلومی است.»

حضرت آن لواء را به امیرالمؤمنین علیه السلام که در پلّه جنب پلّه رسول الله ایستاده‌اند می‌دهند. این لواء نامش لواء حمد است و به قدری بزرگ است که مشرق و مغرب و وسط عالم را فرا گرفته است؛ زیرا که طول آن به قدر هزار سال راه است، و پیکان و تهِ آن از یاقوت سرخ و دُرّ سبزرنگ، و چوبِ نبی آن از نقره خام است.

و بر سه ریشه آن بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نوشته شده است.

حال باید دید معنای سیله و لواء چیست؟ و چرا رسول اکرم و امیرالمؤمنین، در آخرین درجه و جنب آن قرار گرفته‌اند؟ و چرا نام آن منبر، و سیله است؟ و چرا نام آن لواء، لواء حمد است، نه لواء تکبیر یا لواء تسبیح یا لواء تهلیل؟ و چرا آن لواء را رسول الله به امیرالمؤمنین می‌دهند؟ و چرا پیامبران هر یک در روی پلّه خاصّی واقع هستند؟ و مردم مؤمن همه در عرصات قیامت گرداگرد آن منبر مجتمع‌اند؟ و نظر به رسول الله و خلیفه‌اش می‌دوزند؟ اینها حقائقی است که باید روشن شود.

وسیله چیزی را گویند که با کمک آن انسان به مقصود دست می‌یابد. و هزار پلّه آن شاید عبارت از هزار حجابی است که بین نفس و بین مقام معرفت مطلقه حضرت حقّ می‌باشد، و یا هزار اسم از اسماء مقدّسه حضرت حقّ جلّ و عزّ؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از تمام حجاب‌ها عبور نموده و در آخرین حجاب که حجاب اقرب است و بین آن و ذات اقدس حضرت حقّ هیچ چیز متصوّر

نیست قرار گرفته، و از تمام اسماء و صفات حضرت او جَلَّ و علا بهره کافی برده و فانی در آن اسم شده و متحقق به حقیقت آن اسم گردیده‌اند. و سپس فانی در اسم اعظم ذات حضرت احدیت شده‌اند، که همان مقام عبودیت مطلقه و ولایت کلیه الهیه است.

و اما سائر پیامبران از جهت مرتبه و درجه، از رسول الله و امیرالمؤمنین پائین‌ترند و هر کدام در هر یک از اسماء حق که فانی شده‌اند، در همانجا قرار گرفته‌اند؛ و چون هر پله که به سوی بالا نزدیکتر شود عمومی‌تر و واسع‌تر است، بنابراین هر کدام که در اسماء کلیه فانی شده‌اند، در مراتب بالاتری قرار دارند تا برسد به اسم علیم و قدیر و حی و الله که از همه اسماء کامل‌تر و شامل‌ترند، و اصول اسماء الهیه محسوب می‌گردند.

و بنابراین می‌توان گفت که این منبر مخروطی شکل است؛ در اولین پله آن که سطح قاعده آنست بسیاری از خلائق، از پیامبران و صدیقان و شهیدان مجتمع‌اند؛ و پله بالاتر وسعتش کمتر است، ولی قدرت و عظمت و حیات آن بیشتر است، و لذا افرادی کمتر در آنجا قرار دارند.

و همچنین از هر یک از پله‌ها که بالا آئیم، قدرت و علم و حیات افزون‌تر و شدیدتر می‌گردد و مقیمان آنجا بالطبع کمترند، تا برسد به پله آخر که جز ظرفیت حضرت رسول الله ظرفیتی دیگر ندارد و نمی‌تواند کسی دیگر را بپذیرد؛ آنجا فقط یک نقطه است که نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ است، و اما از جهت علم و

قدرت و حیات مجمع جمیع علوم و قدرت‌ها و حیات‌ها و افاضه دهنده این اسماء و صفات کلّیه الهیه به جمیع مخروط و همه عالم ملک و ملکوت می‌باشد .

و آنجا مقام غیب الغیوب ، و کنز مخفی ، و عالم عماء ، و سِرّ الهویّه ، و تحقّق اسم هُوَ ، و مبدأ و منشأ تحقّق ولایت و ظهور است . و اما پلّه پائین تر اولین نقطه ظهور و بروز و تجلّی‌گاه اسماء و صفات و عالم ولایت کلّیه الهیه می‌باشد ؛ و آن جایگاه مقام مقدّس مولی الموالی امیرالمؤمنین است که از ذات اقدس حضرت احدیّت توسط رسول الله می‌گیرد و به عالم ملک و ملکوت افاضه می‌کند .

وجود رسول الله چون عدسی بزرگ تلسکوپ است که نور و ضوّر اجرام سماوی را به وسیله خود ، در عدسی کوچک آن که محلّ تجلّی و ظهور و نمایش است منعکس می‌کند ؛ پس علی علیه السّلام ظهور رسول الله است ، و رسول الله باطن این ظاهر . و امیرالمؤمنین که در یک پلّه به آخرین پلّه ایستاده است حقیقت علم و حیات و قدرت را از محلّ بین بین ، که بین ذات و اسم است و آن حقیقت رسول الله است می‌گیرد . پس امیرالمؤمنین اولین تجلّی‌گاه ولایت که بین بطون و ظهور است قرار گرفته‌اند و به تمام انبیاء و اولیاء افاضه می‌کنند ؛ هر یک از بالا به پائین تا برسد به جمیع خلایق که گرداگرد وسیله اجتماع نموده‌اند ؛ و بلکه بالواسطه به کسانی که در دوزخ هستند و اطراف این وسیله نیستند .

و شرافت و افضلیّت حضرت خاتم النبیین و خلیفه‌اش حضرت

خاتم الوصیین، امر تشریفاتی و اعتباری نیست؛ بلکه بواسطه سبب وجودی، و قرب ذاتی، و کشف حجب نورانی، و عبور از تمام اسماء و صفات، به پای مجاهده و ریاضت بر اساس علم و مشیت ازلیّه الهیه می‌باشد.

و اما این وسیله و این لواء و این منبر و این پرچم چون سائر پرچم‌های این جهان است؟ و یا صرف معنی و مجرد تشبیه است، از باب تشبیه معقول به محسوس؟ بحث آن مفصلاً در باب صراط و پل جهنم به سوی بهشت، در مجلس ۵۳، از جلد هشتم همین دوره از «معاد شناسی» گذشت. و دانستیم که نه مانند منبرهای مادی و پرچم‌های جسمی است، همچنانکه میزان و صراط نیز مانند میزان‌ها و پل‌های دنیوی نیست؛ و نه آنکه مجرد معنی و از باب تشبیه معقول به محسوس است و صرفاً مجرد تشبیه و کنایه است؛ بلکه حقیقه میزان و صراطی است و حقاً وسیله و منبری و لواء و پرچمی است، غایه الامر متناسب با آن عالم. زیرا منبر و لواء در عالم صورت است و از صورت که بگذریم، نه عنوان منبر و نه عنوان لواء، متمایز و مشخص از یکدیگر نیستند؛ ولی در عالم صورت حقیقت همین وسیله و حقیقت همین لواء به صورتی متناسب با آن عالم متصور و متشکل خواهد شد، البته باید تناسب تحقق وجودی آنها را با آن عالم از خاطر نبرد و گرنه اشکالات وارده بسیار می‌باشد.

مثلاً در همین باب وسیله در روایت وارده از «تفسیر علی بن ابراهیم» داشتیم که:

حَتَّى يَقْعُدَ عَلَى عَجْرَةِ جَهَنَّمَ وَيَأْخُذَ زِمَامَهَا بِيَدِهِ ، وَقَدْ عَلَا زَفِيرُهَا ، تَأْتِيهِ مِي فَرَمَايِد : فَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَمْنَةً وَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَسْرَةً .^۱

و حاصل مطلب آنکه در روز قیامت جهنم را می آورند ؛ کما آنکه در قرآن کریم است :

وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ .^۲

و جهنم دارای زمام و دهانه و لگامی است ، و علی امیرالمؤمنین علیه السلام بر پشت جهنم می نشیند و لگام او را در دست می گیرد ، در حالی که صدای شراره‌های آتش آن بلند است ؛ و اگر علی بخواهد جهنم را به طرف راست می برد ، و اگر بخواهد به طرف چپ می برد ؛ و هر کجا دشمنان و معاندان خدا و رسول خدا و مقام ولایت باشند جهنم آنان را در کام خود فرو می برد .

در اینکه جهنم را می آورند و زمامش به دست علی است شکی نیست ؛ ولی آیا آن جهنم مانند مرکب‌های دنیا چون شتر و قاطری است که علی بر آن سوار شود ؟ و دهانه و لجامش همانند لجامهای مرکوب‌های دنیوی است ؟ مسلماً چنین نیست ؛ بلکه آن مرکوب و نشیمنگاهش و لجامش و حرکتش به طرف راست و چپ ، همه متناسب با آن عالم است . و همان طور که خود آن عالم غیر این جهان است ؛ آنجا غیب است و اینجا شهود ؛ آنجا باطن است و اینجا

۱- همین کتاب ، مجلس ۶۵ ، ص ۴۰۱

۲- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۸۹ : الفجر

ظاهر؛ همین طور تمام موجودات و اشیاء و احکام آنجا متناسب با آن عالم است.

و در همین بحث شفاعت داشتیم که: **فَيَأْتِي دَارَ الرَّحْمَنِ وَ هِيَ عَدْنٌ وَ إِنَّ بَابَهَا سَعَتُهُ بَعْدَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ . فَيَحْرُكُ حَلَقَةً مِنَ الْحَلَقِ فَيَقَالُ : مَنْ هَذَا ؟ ! - وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ - فَيَقُولُ : أَنَا مُحَمَّدٌ ! فَيَقَالُ : افْتَحُوْهُ ! قَالَ : فَيُفْتَحُ لِي .**

قَالَ : فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى رَبِّي مَجْدُّهُ تَمَجِّدُهُ لَمْ يَمَجِّدْهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلِي وَ لَا يَمَجِّدُهُ أَحَدٌ كَانَ بَعْدِي . تا آنکه فرماید: **ثُمَّ يُؤْتَى بِسِنَا فَيَجْلِسُ عَلَى الْعَرْشِ رَبُّنَا .^۱**

«پس از آنکه مردم و جمیع خلائق به پیامبران متوسل شدند و آنها گفتند: کاری از دست ما بر نمی آید؛ خلائق به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آیند، و متوسل می شوند. رسول الله حرکت می کند تا به خانه خداوند رحمن می رسد، و آن خانه عدن است، و آن خانه به قدر وسعت ما بین مشرق و مغرب است.

رسول الله یک حلقه از حلقه های در را تکان می دهد - و در حالی

۱- همین کتاب («معاد شناسی» ج ۹)، مجلس ۶۱، ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۸، روایت وارده از «تفسیر عیاشی»؛ این روایت را مرحوم مجلسی در «بحار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۵ تا ص ۴۷ به همین الفاظی که در اینجا آوردیم نقل نموده است. و اصل روایت در «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳ است، و در آنجا بجای جمله اخیر دارد: **فَتَجْلِسُ عَلَى عَرْشِ رَبِّنَا .**

که خدا بهتر می داند که کیست که در را می گوید - گفته می شود: کیست این حرکت دهنده حلقه در؟

رسول الله می گوید: من محمد هستم پس گفته می شود: باز کنید برای او! فرمود: در را برای من باز می کنند؛ و چون نظر من به خدا می افتد تمجیدی می کنم که هیچیک از پیشینیان و پسینیان چنین تمجیدی نکرده اند. تا آنکه می فرماید:

و سپس ما را می آورند و پروردگار ما بر تخت می نشیند.»

در اینکه در این عبارات یک دنیا حقائق نهفته است، جای شبهه نیست؛ ولی آیا می توان بر ظاهر این عبارات جمود نمود و گفت خانه خدا هم مانند خانه های این جهان است و بزرگتر؟ و حلقه در آن خانه مانند همین حلقه هاست؟ و خداوند داخل خانه هست؟ و صدا می کند: تو کیستی؟ و نظر رسول الله به خدا می افتد؟ آیا خداوند جسم است؟ و دارای صورت است؟ و آیا این نظر مانند نظرهای معمولی است؟ و آیا خداوند بر تخت سلطنت و حکومت جلوس می کند؟ تخت خدا مانند همین تخت ها، و جلوس او هم مانند همین گونه مجلس هاست؟

البته چنین نیست، و صد البته چنین نیست؛ زیرا این مستلزم محدودیت و تعین و تجسم و تشکل خداست؛ و **تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا**. خدا در خانه نیست، و تخت و عرش خدا مانند کرسی و تخت های این جهان نیست. عالم مشیت و اراده، عرش خداست، و جلوس آن همان استیلا و احاطه اوست. و نظر

رسول الله، با باطن و ملکوت است، بر حقیقت ذات مالا اسم له و لا رسم له. و حلقه در، کنایه از تمسک آن حضرت به صفت رحیمیت و عطوفت و غفاریت است؛ زیرا خداوند اسمائی دارد، و هر یک از آنها به منزله حلقه‌ای است، هر کدام را بگویند از ناحیه همان اسم گشوده می‌شود.

قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ ۱.

«بگو (ای پیامبر): بخوانید الله را، و یا بخوانید: رَحْمَن را! هر چه را بخوانید برای خداوند اسماء حسنائی است!»
و لهذا مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - با شدت جمود خود در باب معارف الهیه، در ذیل این روایت، چاره‌ای ندیده‌است از اینکه بگوید: مراد از نظر به سوی پروردگار، نظر به سوی عرش او، یا به سوی کرامت او و یا به سوی نوری از انوار عظمت اوست؛ و جلوس بر عرش، کنایه از ظهور حکم و امر از نزد عرش است؛ و تکلم خداوند عبارت از خلق کلامی در آنجا می‌باشد.^۲

باری اینگونه رفع ید از جمود بر معانی ظاهریه را، در تمام ابواب معارف باید نمود، و اختصاص به ذات خداوند و اسماء او ندارد؛ زیرا اولاً الفاظ برای معانی کلیه وضع شده‌اند، و ثانیاً روایت وارده از رسول الله صلی الله علیه و آله:

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۷: الإسراء

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۷

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ .^۱

«ما جماعت پیامبران مأموریم که با مردم به قدر عقل هایشان

سخن گوئیم.»

ابوابی را از معارف به روی ما می‌گشاید؛ از طرفی از جمود و حمل الفاظ به معانی مادیّه و طبیعیّه در معارف الهیّه ما را رها می‌کند، و از طرفی نیز بکلی به ما اجازه نمی‌دهد که فقط آنها را بر معانی صرفه حمل کنیم؛ بلکه باید به معانی متشکله و متصوره متناسب با آن عالم بدانیم.

حال که این مطالب روشن شد معلوم می‌شود که: وسیله حقیقه منبری است و حقاً هزار پله دارد، ولی منبر و پله هایش متناسب با آن عالم است؛ و لواء نیز حقاً پرچمی است و دارای پیکان و زُجّ و چوب و ریشه و حاشیه است، ولی متناسب با آن عالم.

خداوند به حقّ محمد و آله الطّاهرين، ما را در تحت آن لواء درآورد، تا ببینیم و تماشا کنیم که چگونه است؟

آن لواء را در وهله اول به دست رسول الله می‌سپارند؛ و آن لواء لواء حمد است، زیرا مقام محمود همان طور که گفتیم اختصاص به آن حضرت دارد؛ یعنی مقامی که حمد هر حامدی به هر محمودی با هر گونه حمدی به آنجا برسد.

۱- «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۷ (روضه) ص ۴۱؛ و در طبع حروفی، ج ۷۷، ص ۱۴۰، از «تحف العقول» روایت کرده است.

ما در سابق گفتیم که به مقتضای نصّ کریمه قرآنیّه :

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ .^۱

فقط بندگان مخلص خداوند می توانند حمد ذات اقدس او را به جای آورند، و بقیّه خلائق حمدشان توأم با تسبیح و تنزیه و تقدیس است. اما بندگان مخلصین که از همه شوائب خودبینی و خودپسندی و خودمحوری و به خوداندیشی عبور کرده، و وجود خود را ملک طلق حضرت احدیت می دانند، و در برابر وجود او حقاً برای خود وجودی نمی بینند، و وجودشان را مندک و فانی در ذات اقدس او کرده اند، و به سعه حضرتش متسع گردیده اند؛ آنان می توانند حمد خدای را چنانکه لایق اوست به جای آورند.

ولیکن این درجه مخلصین را پیامبران داشته اند، و بسیاری از اولیاء خدا که به درجه خلوص می رسند، حائز چنین مقامی می گردند. این نهایت سفر اوّل به سوی خداست از اسفار اربعه، و نهایت این سفر، خداست؛ و سفر هم غیر متناهی نیست.

ولیکن مقام محمود مقام دیگری است، بس بالاتر و والاتر؛ و آن عبارت است از تکمیل سفرهای چهارگانه، و تکمیل سفر فی الخلق بالحقّ که سفر چهارم است؛ و در این صورت سالک با هر موجودی از موجودات، خدا را می بیند و در عالم کثرات به نور خداوند سیر می کند.

ولیکن این بقاء بالله در تمام افراد یکسان نیست؛ بعضی بقاء را

۱- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافات

فقط در حیطة وجودی خود و در محدودیت افکار و آراء و علوم و محیط خود دارند، و بعضی بیشتر، و بعضی بسیار بیشتر، تا آنکه می بینیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر موجودی بوده است؛ یعنی تمام ماسوی الله از عالم مُلک و مَلکوت، از عقول، و ارواح، و نفوس علویّه، و سفلیّه، و موجودات عالم صورت، و عالم طبع؛ با همه و همه بوده است؛ بلکه حقیقت آن موجودات اولاً و بالذات بوده است، و نسبت وجود به آن موجودات ثانیاً و بالعرض است؛ و این است مقام محمود.

زیرا گفتیم این مقام، مقامی است که هرگونه حمدی، از هر حمد کننده‌ای، نسبت به هر حمد شده‌ای صورت گیرد، راجع به آنجاست؛ یعنی: گلی را که ما می‌بوئیم و حمد می‌کنیم، این حقیقت حمد راجع به رسول الله است؛ یعنی: حقیقت وجود گل و زیبایی گل و بوی عطر آمیز گل و طراوت گل، همه و همه رسول الله است، و حقیقت ما که حامد هستیم و حقیقت حمد ما، همه و همه رسول الله است.

و همچنین بلبلی را که می‌ستائیم، و ماه و خورشید، و زیبایی‌های عالم را که مملوّ از شادابی و طراوت و عشق و محبت و علم و قدرت و حیات است، همه و همه رسول الله است.

وجود و نفس واسع آن حضرت آنقدر در عالم بقاء بالله وسیع و واسع است که با هر موجودی از مَلکوت و باطن، و از ملک و ظاهر او همراه است؛ و این است مقام ولایت کلّیه که ما درباره امامان

عليهم السّلام قائل هستیم؛ زیرا هر جای عالم باشیم، در مغرب و یا در مشرق، در زمین هموار و یا در بیغوله و تنگنا و زندان، همین که امام را صدا بزنی، می فهمد و می داند و جواب می گوید.

و این معنی متصوّر نیست، مگر آنکه امام با وجود ما، و وجود همه موجودات معیّت داشته باشد. در این صورت امام با ماست، و از ما به ما نزدیک تر است؛ زیرا مائی که می گوئیم اولاً و بالذات اشاره به سوی امام است، و ثانیاً و بالعرض اشاره به سوی ماست.

هر قطره ای که از آسمان می بارد، و هر ذره ای که در تابش خورشید می درخشد، و هر کلوخی که در زمین افتاده است، و هر کوكب و ستاره تا به منظومه شمسی و کهکشانها برسد؛ با آنها امام هست.

سیطره و احاطه نفسیه امام در عالم بقاء بالله چنین است؛ و این است معنای ولایت تکوینیّه.

هیچ کدام از انبیاء حتی شیخ النبیین: نوح، و پرچمدار توحید: حضرت ابراهیم، به این مقام نرسیده اند. و اولین کسی که حائز این مقام گشت و در عالم بقاء چنین سیطره ای را به اذن خدا و به نور خدا حائز گشت، وجود اقدس خاتم الأنبياء و المرسلین مُحَمَّد است. و از آن پس یگانه شاگرد مکتب او: علی بن ابی طالب است که لقب امارت و حکومت بر مؤمنان (أمیر المؤمنین) را به خود گرفت؛ و لذا لوی حمد از دست رسول الله به او رسید. و این مقام عظیم و ولایت کبری در سبطان رسول الله: حسن و حسین، و نه فرزند از نسل حسین

یکی پس از دیگری ، تا برسد به حضرت قائم آل محمد : حُجَّةَ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ - ارواحنا فداه - واصل شد ؛ و اینک قطب دائرة امکان و محور ولایت تکوینیّه و تشریحیّه ، منحصر در آن ذات اقدس است .

و بنابراین اگر در منزل خود باشید و بگوئید : یا صاحب الزمان همانجا با شماست ؛ و اگر در مسجد باشید و یا در بیابان و یا در هوا و یا دریا ، در حال غفلت و یا توجه ، و در حال عبادت و یا تجارت ، در همه احوال ، او حقاً با شماست ؛ نه با معیت علمیّه فقط ، بلکه با معیت حقّه حقیقیّه .

و این باب از معارف الهیّه در خاندان و امت رسول الله ، به برکت رسول الله است که مفتوح شده است ، و گرنه در امت‌های سابقه چنین بابی مفتوح نبوده ؛ زیرا امت‌ها از درجه علمی و عرفانی پیغمبر خودشان نمی‌توانستند پا فراتر نهند ، و بر انبیاء پیمودن این راه میسور نبوده است و طبعاً بر امت‌ها نیز چنین بوده است .

و اما بر امت خاتم النبیین این راه مفتوح است ، و این بزرگواران به عنایت ازلیّه الهیّه ، به پای مجاهده و خلوص و عبودیت ، خود را در آبخوار عالم تشریح و بقاء در آورده‌اند و سعه وجودیّه آنها چون رسول الله با هر موجودی از موجودات است .

حال که این مطلب دانسته شد ، فهمیدیم که چرا نام آن لواء لوائی حمد است ؛ زیرا تکبیر : اللَّهُ أَكْبَرُ و تسبیح : سُبْحَانَ اللَّهِ و تهلیل : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و سائر اذکار چنین سعه‌ای در عالم بقاء ندارد ؛ و واجد

آن مقامات، ممکن است دارای مقام محمود نباشد.
و دانستیم که چرا علی بن ابی طالب صاحب لواء حمد است؛ چون از رسول الله به او افاضه شده، و صاحب مقام ولایت کبری گردیده است، و از او به امامان یکی پس از دیگری رسیده است.
و دانستیم که چرا انبیاء در تحت لوای حمد محمدی و علوی واقعند؛ چون هیچ یک از آنان بدان مقام واصل نشده، و امید و انتظارشان در فیوضات رحمت حضرت سبحان توسط محمد و علی است.

و چرا مؤمنان غیر از شهیدان و صدیقان و صالحان گرداگرد منبرند؛ چون از حجب نورانی عبور نکرده و نتوانسته اند خود را در یک اسم از اسماء حضرت حق فانی کنند.

و چرا بر روی لوای حمد، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و لَا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ نوشته شده است؟ چون این لواء سیطره بر همه عوالم دارد، و با اسم رحمانیت و رحیمیت حضرت حق، به هر موجودی نیازهای وجودی او را اعطاء می کند، و حمد خدای را با هر موجودی که دارای حسن است - و همه موجودات دارای حُسْنَد - متحقق می سازد، و ندای وحدانیت خدا را و رسالت پیامبرش را به عوالم اعلام می دارد.

اینها جهاتی است که از لواء حمد بدست می آید، و در اثر تفکر و تأمل و تدبّر در معارف الهیه چه بسا خداوند علیّی اعلی، بیش از این

مطالب را به ذهن خواننده گرامی وارد سازد و او را از معارف الهیه
متمتع گرداند؛ رَزَقْنَا اللّٰهُ وَاَيَّاكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ
عَلَىٰ اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ .

ای ختم پیمبران مرسل حلوای پَسین و مِلحِ اَوَّل
ای خاک تو توتیای بینش روشن به تو چشم آفرینش
ای سَیِّد بارگاه کَوْنین نَسَابَهُ شَهْر قَابِ قَوْسَین
ای صدر نشین عقل و جان هم محراب زمین و آسمان هم
ای شش جهت از تو خیره مانده بر هفت فلک، جَنبِیَه^۱ رانده
سر خیل توئی و جمله خیل اند مقصود توئی همه طُفیل اند
سلطان سریر کایناتی شاهنشه کشور حیاتی
ای کُنیه و نام تو مُؤبِد بُوَالْقَاسِمِ وِ اَحْمَدِ وِ مُحَمَّدٍ^۲
صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ
اَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلٰی سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا ، اَصْلِ الْوُجُوْدِ وَ عَيْنِ الشَّاهِدِ
وَالْمَشْهُودِ ، اَوَّلِ الْاَوَائِلِ وَ اَدَلِّ الدَّلَائِلِ ، وَ مَبْدَاِ الْاَنْوَارِ الْاَزَلِيِّ وَ
مُنْتَهَى الْعُرُوْجِ الْكَمَالِيِّ ، غَايَةِ الْغَايَاتِ الْمُتَعَيِّنِ بِالنَّشْآتِ ، اَبِ
الْاَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّةٍ ، وَ اُمَّ الْاِمْكَانِ بِقَابِلِيَّةٍ ، الْمَثَلِ الْاَعْلَى الْاِلَهِيِّ ،
هَيُوْلَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي ، رُوْحِ الْاَزْوَاجِ وَ نُورِ الْاَشْبَاحِ ، فَالِقِ

۱- جنبیه: در «لغت نامه دهخدا» گوید: (ج ی) نام سلاحی است که آنرا
«جمدر» هم گویند، و در هندوستان «کتار» خوانند. - انتهی. و علیهذا بر وزن
تشبیه است.

۲- از حکیم نظامی.

إِصْبَاحِ الْغَيْبِ ، رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ ، مَحْتِدِ التَّسْعَةِ وَالتَّسْعِينَ ،
رَحْمَةِ لِدَعَالَمِينَ ، سَيِّدِ نَا فِي الْوُجُودِ ، صَاحِبِ لَوَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ
الْمَحْمُودِ ، الْمُبْرَقِعِ بِالْعِمَاءِ ؛ حَبِيبِ اللَّهِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ (وَعَالِهِ) وَ سَلَّمَ .^۱

«درود و تحیات بی شائبه حضرت خداوند و فرشتگان او و حمل
گنندگان عرش او و جمیع عالم آفرینش علوی و سفلی ، بر سید و
آقای ما و پیغمبر ما باد ؛ که اوست اصل حقیقت هستی و عین هر
شاهد و نفس هر مشهود ؛ اول اوائل موجودات است ، و استوارترین
دلیل از دلایل بر هستی ذات ، مبدأ انوار مجردة ازلیه است ، و منتهای
سیر در معارج کمالیه ؛ پس او مبدأ المبادی و غایة الغایات است که در
هر نشأه‌ای از نشآت ، متعین به تعین خاصی است ؛ به جهت
واجدیّت جنبه فاعلی ، پدر معنوی همه موجودات است ؛ و به جهت
واجدیّت قابلیّت فیض که جنبه قابلی و نفسی است ، مادر معنوی
عالم امکان است ؛ پس در فاعلیّت مثل اعلائی الهی است ، و در مرتبه
قابلیّت هیولای عوالم نا متناهی ؛ روح ارواح است ، و نور اجساد و
اشباح ظلمانی ؛ شکافنده چراغ غیب است ، و زداینده ظلمت شک و
ریب ؛ اصل و بنیاد اسامی نود و نه گانه خداست ، و رحمت

۱- جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدین عربی است ، ص ۹۵ و
۹۶ که مرحوم ملا صالح موسوی خلخالی آنرا به فارسی شرح نموده و به قطع
کوچک به طبع سنگی رسیده است .

رحمانیت حضرت حقّ بر تمام عالمیان ؛ سیّد و آقای ما در حقیقت عالم هستی ، صاحب لواء حمد است و دارندهٔ مقام محمود ، مستور و پوشیده است به حجابِ عِماء ؛ حبیب خدا مُحَمَّدُ مُصْطَفَى که درود و صلوات غیر متناهی بر او (و آل او) باد.»

مجلس شصت و ششم

ساقی حوض کوثر و نخل کرامی بہشت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ . (آيَةُ أَوَّلَ ، از سوره كوثر : يكصد و

هشتمين سوره از قرآن كريم)

«ای پیغمبر) ما به تو كوثر داده‌ایم.»

شيخ طبرسی رحمة الله عليه در تفسیر این آیه فرموده است :

« خداوند تبارك و تعالی ، در مقام شمارش و بیان تعداد نعمت‌هائی

که به پیغمبرش داده است ، او را مخاطب به این خطاب ساخته و گفته

است :

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ .

از عبدالله بن عمر و عائشه روایت شده است که : كوثر نه‌ری

است در بهشت .

ابن عباس گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر بالا رفت و آن را بر مردم قرائت کرد. و چون از منبر فرود آمد، مردم گفتند: ای رسول خدا! این کوثری که خدا به تو عنایت کرده است چیست؟!

رسول الله فرمود: نه‌ری است در بهشت که از شیر سفیدتر است، و از قدح محکمتر و استوارتر؛ در کنار و حاشیۀ این نه‌ر قبه‌ها و سقف‌های مدور و مقعری است از دُرّ و یاقوت؛ در آن نه‌ر وارد می‌شوند پرنندگان سبز رنگی که گردنهای معتدل و کشیده همچون گردن شترهای بُختی دارند.

گفتند: ای رسول خدا! چقدر آن پرنندگان در خوشی و ناز و نعمت هستند!

فرمود: آیا می‌خواهید من شمارا به خوشتر و متنعم‌تر از آنها آگاه کنم؟!

گفتند: آری! فرمود: خوشتر و متنعم‌تر از خود آن طیور، کسی است که آنها را بخورد، و از آن آب کوثر بیاشامد، و به رضوان خداوند متعال فائز آید.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: کوثر نه‌ری است در بهشت، و خداوند آن را به پیغمبرش در عوض پسری که از او فوت شده بود، عنایت کرد.

و از عطاء روایت است که او گفته است: کوثر حوض رسول الله است، که مردم در روز قیامت بر آن و بر گرداگرد آن بسیار اجتماع

می‌کنند .

و آنس گوید : روزی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در نزد ما بود ناگهان او را چرت و پینکی فراگرفت ؛ و سپس با حال تبسم و شادی ، سر خود را بلند کرد . من عرض کردم : ای رسول خدا ! سبب خنده شما چیست ؟!

فرمود : همین اوان برای من سوره‌ای نازل شد . و آن حضرت سوره کوثر را قرائت کرد .

و سپس فرمود : آیا میدانید کوثر چیست ؟!
ما گفتیم : خدا و رسول خدا عالم‌ترند .

فرمود : کوثر نهری است که خداوند به من وعده فرموده است ، و در آن خیر بسیاری است ، کوثر حوضی است که امت من در روز قیامت در آن داخل می‌شوند ؛ و تعداد کاسه‌ها و قدح‌هایی که در اطراف حوض است و با آن آب بر میدارند ، به شماره ستارگان آسمان است .

و چه بسا افرادی متعین و سرشناس را از کنار آن حوض ، می‌ربایند و دور می‌کنند ، و من می‌گویم : ای پروردگار من ! اینها از امت من هستند !

در جواب من گفته می‌شود : تو نمیدانی بعد از رحلت تو چه کارهائی کرده‌اند ؟! و چه وقایع و حوادثی پیش آورده‌اند ؟!
این حدیث را مسلم در «صحیح» خود آورده است .

و از ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد آمده است که : کوثر خیر کثیر

است و عِکْرَمَه گفته است: مراد از کوثر نبوت و کتاب است. و حَسَن گفته است: مراد قرآن است. و ابی بکر بن عیاش گفته است: مراد بسیاری اصحاب و پیروان است.

و بعضی گفته‌اند: مراد بسیاری ذرّیه و نسل است؛ و آنقدر از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها خداوند، ذرّیه و نسل به رسول الله داده است که عدد آنان به شمارش در نمی‌آید، و امتداد آن تا روز قیامت کشیده است. و از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مراد شفاعت است.

و لفظ کوثر قابلیت تمام این معانی را دارد، و بنا بر این لازم است که بر تمام این معانی حمل شود؛ زیرا خداوند در دنیا به رسول الله خیر کثیر مرحمت کرده است، و در آخرت نیز وعده خیر کثیر داده است.

و تمام این اقوال، تفصیل همان کلمه کوثر است که به معنای خیر کثیر در دنیا و آخرت است.^۱

در کتاب «بشارة المصطفی» و «مجالس» مفید و «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده‌اند، از مفید، از ابن قولویه، از حسین بن محمد ابن عامر، از مُعَلّی بن محمد، از محمد بن جمهور عمّی، از ابن محبوب، از ابو محمد واپسی، از ابوورد که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت:

چون روز قیامت برپا شود، خداوند همه مردم را عریان و

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۵۴۹

پابره‌نه در زمین همواری جمع میکند؛ و آنها را در راه محشر بقدری متوقف میدارند که همگی عرق بسیاری می‌کنند و نفس‌های آنان به شدت میزند، و به قدری که خداوند اراده کرده است درنگ می‌کنند؛ و اینست معنای گفتار خداوند تعالی:

فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا^۱.

«و در آن وقت (ای پیامبر) نمی‌شنوی مگر صدای آرام و بدون

صوت را.»

در اینحال منادی از عرش ندا میکند: کجاست پیامبر اُمّی؟
خلائق میگویند: این صدای تو به همه رسید و همه شنیدند، آن
پیامبر را با اسمش صدا کن!

منادی ندا میدهد: کجاست پیامبر رحمت: **محمد بن**

عبدالله؟

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برپا می‌ایستد، و از همه
مردم جلوتر می‌آید تا اینکه می‌رسد به حوضی که طول آن به قدر
مسافت ما بین **أَيْلَةَ وَ صُنْعَاء** می‌باشد، و در کنار حوض می‌ایستد.
و پس از آن صاحب شمارا ندا می‌کند؛ او هم به جلو می‌آید، و
در برابر مردم با رسول الله وقوف می‌کند.

و سپس به مردم اجازه داده می‌شود، و آنان به حرکت در
می‌آیند. و در آن وقت، مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: جماعتی
در حوض وارد می‌شوند، و جماعتی را از حوض دور می‌کنند.

۱- آیه ۱۰۸، از سوره ۲۰: طه

و چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ببیند که از محبّان ما
 أهل بیت کسی را از حوض دور کنند گریه میکند و میگوید: ای
 پروردگار من! شیعه علی! ای پروردگار من! شیعه علی!

در این حال خداوند فرشته‌ای را می‌گمارد که از آن حضرت
 بپرسد: ای محمد! سبب گریه شما چیست؟!

رسول الله میگوید: چگونه نگریم بر جماعتی که از شیعیان
 برادرم علی بن ابی طالب هستند، و من آنان را می‌نگرم که از حوض
 دورشان کرده‌اند، و به جانب أصحاب دوزخ روان ساخته‌اند؟!

خداوند عزّ و جلّ میگوید: ای محمد! من از گناهان آنها گذشتم،
 و همه را به تو بخشیدم. و من آنان را به تو و به کسانی که از ذریّه تو
 هستند، و آنان آن ذریّه را دوست دارند و ولایت آنها را برعهده
 گرفته‌اند، ملحق ساختم، و آنها را از زمره و جمعیت تو قرار دادم و در
 حوض تو وارد کردم و شفاعت تو را در باره آنان پذیرفتم و تو را بدین
 جهت مکرم و گرامی داشتم.

و حضرت باقر: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 گفتند: در آن روز چه بسیار از مردان و زنان گریه کننده‌ای که چون این
 جریان را ببینند، فریاد می‌زنند: يَا مُحَمَّدَاهُ!

و هیچیک از موالیان ما و از محبّان ما نمی‌ماند مگر آنکه در
 حزب ما قرار می‌گیرد و با ما وارد در حوض ما می‌شود.^۱

۱- «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۳؛ و «مجالس» مفید، مجلس

۳۴، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۴۱

و علی بن ابراهیم در «تفسیر» خود، در ذیل آیه کریمه: وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا، از پدرش: ابراهیم بن هاشم، از ابن محبوب، از واپشی، از ابوالورد، همین مضمون روایت را آورده است.^۱

و در «مجالس» مفید از علی بن بلال مهلبی، از احمد بن حسین بغدادی، از محمد بن اسمعیل، از محمد بن صلت، از ابو کدینه، از عطاء، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس؛ و در «أمالی» شیخ طوسی از شیخ مفید؛ و در کتاب «بشارة المصطفى» از شیخ أبوعلی: پسر شیخ طوسی، از پدرش، از شیخ مفید، از محمد بن اسمعیل، با همین سلسله سند، تا می‌رسد به ابن عباس، روایت کرده است که: او میگوید:

چون بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیه: **إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكُوْثَرَ** نازل شد، علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند: ای رسول خدا! این کوثر چیست؟

حضرت فرمود: نهری است که خداوند به جهت بزرگداشت و گر امیداشت من، به من عنایت کرده است.

أمیر المؤمنین گفتند: این نهر، نهر شریفی است! صفات و خصوصیات آن را برای ما بیان کنید!

حضرت فرمود: آری ای علی! کوثر نهری است که از زیر عرش خدا جاری است. آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۲۳

از کره نرم تر. و ریگ‌های درونش از زبرجد و یاقوت و مرجان است، و علف‌های اطراف آن از زعفران است، و خاکش از مشک خوشبو است، پایه‌هایش در زیر عرش خداوند عزوجل است.

و در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را به پهلوی امیرالمؤمنین علیه السلام زدند و فرمودند: ای علی! این نهر از برای من است! و از برای تو است! و از برای محبتان تو که بعد از من می‌آیند.^۱

و در «عیون أخبار الرضا» و «أمالی» مرحوم صدوق، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین ابن خالد، از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که: قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أُورِدُهُ اللَّهُ حَوْضِي. - الخبر.^۲

«رسول الله فرمودند: کسی که به حوض من ایمان نیاورد، خداوند وی را در حوض من وارد نمی‌کند.»

و در «أمالی» مرحوم صدوق، از حمزة بن محمد علوی، از علی، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین خالد، از حضرت رضا

۱- «مجالس» مفید، مجلس ۳۵، ص ۱۷۳؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۴۳؛ و «بشارة المصطفى» ص ۵ و ۶؛ و «بحار» ج ۸، ص ۱۸
 ۲- «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۹۱؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۲، طبع سنگی، ص ۵

علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام آورده است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلم فرمودند :

يَا عَلِيُّ ! أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ صَاحِبُ لِيَأْتِي فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ ! وَأَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي ! مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي ، وَ مَنْ
أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي !^۱

«ای علی! تو برادر من هستی، و وزیر من هستی، و دارنده لواء من در دنیا و آخرت هستی! و تو صاحب حوض من هستی! کسی که تو را دوست دارد دوست مرا دوست داشته است، و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است!»

و نیز در «أمالی» صدوق از ماجیلویه، از عمویش، از محمد بن علی قُرشی، از محمد بن سنان، از مفضل، از حضرت صادق، از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنْ
هَوْلِ الْقِيَامَةِ فَلْيَتَوَلَّ وَلِيِّي ، وَلْيَتَّبِعْ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي
عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَإِنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِي ، يَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ ،
يَسْقِي أَوْلِيَاءَهُ . فَمَنْ لَمْ يُسَقَ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ عَطْشَانًا وَ لَمْ يَرَوْا أَبَدًا ؛ وَ

۱- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۱۴، ص ۳۷؛ و همین روایت را صدوق در «عیون أخبار الرضا» در باب ۲۸، ص ۱۹۱ از طبع سنگی، با همین سند آورده است. و مراد از حمزة بن محمد علوی، حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، و مراد از علی، علی بن ابراهیم است.

مَنْ سَقِيَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَشْتَقْ وَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا . - الحدیث ۱ .

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کس بخواد از هول و وحشت قیامت رهائی یابد، باید ولایت ولی مرا بر عهده گیرد، و باید از وصی من و خلیفه من پس از من: علی بن ابی طالب پیروی کند؛ چون او صاحب حوض من است، دشمنان خود را از آن حوض دور میکند، و دوستان خود را از آن حوض می آشاماند. و کسی که از آن حوض آب نخورد دائماً تشنه کام است و أبداً سیراب نخواهد شد؛ و کسی که از آن یک بار بنوشد، هیچگاه بدبخت نخواهد شد و هیچگاه تشنه نخواهد شد.»

در مقدمه «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنَّاكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ .
أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!
قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ؛ طَرْفُ بَيْدِ اللَّهِ وَ طَرْفُ بَأْيْدِكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا! وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي .

فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۱۹؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۴۷،

الْحَوْضَ كَأَضْبَعَىٰ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ -
وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَالْوُسْطَى - فَتَفْضُلُ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ .^۱

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حِجَّة الوداع ، در مسجد خَیْف ، ضمن خطبه‌ای که ایراد نمودند گفتند :

من برای یافتن آب زودتر و جلوتر از شما می‌روم ، و شما بعداً بر من کنار حوض وارد می‌شوید ؛ حوضی که عرضش به اندازهٔ وسعت بُصْرَى تا صَنْعَاء است ! در آن حوض به قدری قَدَح و کاسه از نقره موجود است که به عدد ستارگان است .

آگاه باشید ! من حقاً در آنجا از شما دربارهٔ ثَقَلَيْنِ پرسش میکنم !

گفتند : ای پیغمبر خدا ! ثَقَلَيْنِ چیست ؟!

فرمود : کتاب خدا ثَقْلُ اکبر است که یک طرف آن به دست خدا ، و طرف دیگر آن در دست شماست ! و باید شما به آن متمسک باشید ، که در آن صورت هیچگاه گمراه نخواهید شد و هیچگاه به لغزش نخواهید افتاد ! وَ ثَقْلُ اصغر ، عترت و اهل بیت من است .
بدرستی که خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که این دو ثَقْل ، از هم جدا نمی‌شوند ، تا زمانی که هر دو با هم بر من کنار حوض

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴ و ۵ ؛ وَ فَرَطٌ به فتح فاء و راء ، به کسی گویند که برای طلب آب از گروه خود جلو بیفتد . و واحد و جمعش یکسان است ؛ گویند : رَجُلٌ فَرَطٌ وَ قَوْمٌ فَرَطٌ .

وَ حِجَّةُ الوداع به کسر حاء بر وزن فَعْلَةٌ ، برای بیان نوع است و کیفیت ، و به فتح حاء نیست که برای مرّة بوده باشد ؛ یعنی آن نوع حَجَّی که رسول الله در آن وداع نمودند .

کوثر وارد شوند .

آنگاه رسول خدا، دو انگشت سبّابه خود را از دو دست، پهلوی هم گذارده و گفتند: این دو ثَقَل (کتاب خدا و اهل بیت من) مانند این دو انگشت به اندازه و به قدر هم هستند؛ و در این حال انگشت سبّابه و انگشت وسطی از یک دست را نشان دادند و گفتند: من نمی‌گویم که مانند این دو انگشت هستند، که یکی بر دیگری فزون تر باشد.»

و در «خصال» صدوق در حدیث اربعمائه^۱ آورده است که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعِيَ عِثْرَتِي عَلَى الْحَوْضِ. فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا؛ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ نَجِيًّا. وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ.

فَتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ! فَإِنَّا نَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا، وَ نَسْقِي مِنْهُ أَحِبَّاءَنَا وَ أَوْلِيَاءَنَا؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرِبَهُ لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا.

حَوْضُنَا مُتْرَعٌ فِيهِ شِعْبَانٍ يَنْصَبَانِ مِنَ الْجَنَّةِ: أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِيمٍ، وَالْآخَرُ مِنْ مَعِينٍ. عَلَى حَافَّتَيْهِ الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاهُ اللَّوْلُؤُ وَ الْيَاقُوتُ؛ وَ هُوَ الْكَوْثَرُ. - الخبر.^۲

۱- حدیث اربعمائه، حدیثی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس واحدی، چهار صد مطلب از مطالبی که به درد دین و دنیای مؤمن می‌خورد برای اصحاب خود بیان فرموده‌اند.

۲- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۶۳

«أمیر المؤمنین علیه السّلام به أصحاب خود فرمودند : من با رسول خدا هستم ، و با من عترت من است در نزد حوض کوثر . پس هر کس که ما را بخواهد و بطلبد ، باید به گفتار ما پابند باشد و به عمل ما عامل گردد ؛ چون برای هر اهل بیتی یک فرد ممتازی است که به کرامت حَسَب و پسندیدگی خصال ، در گفتار و کردار معروف است . و از برای ما مقام شفاعت است ، و از برای اهل مودّت و محبّت ما نیز شفاعت است .

و بنابراین باید شما در لقاء و دیدار ما ، در نزد حوض از یکدیگر سبقت گیرید ؛ چون ما دشمنان خود را از حوض دور می‌کنیم ، و محبّان خود را از آن سیراب می‌کنیم و موالیان خود را از آن می‌آشامانیم ؛ و کسی که یک بار از آن حوض بیاشامد ، دیگر هیچگاه تشنه نمی‌شود .

حوض ما سرشار از آب است ، و به آن دو رشته آب از بهشت سرازیر می‌شود ، یک رشته از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین . بر دو کناره و حاشیه آن زعفران روئیده است ، و ریگهای آن از لؤلؤ و یاقوت است ؛ و آن حوض کوثر است.»

و در «أمالی» طوسی با سند متّصل خود از ابوسعید خُدَری روایت کرده است که او گفت : من از رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم شنیدم که بر فراز منبر می‌گفت : چرا جماعتی می‌گویند : رَحِم رسول خدا در روز قیامت سودی نمی‌بخشد ؟ آری آری ، سوگند به خدا که رَحِم من در دنیا و آخرت به من متّصل است .

و أَيُّهَا النَّاسُ! بدانید که در روز قیامت، من جلو رونده و پیشگام حوض کوثر هستم! و چون شما بدانجا بیائید مردی میگوید: ای رسول خدا! من فلان پسر فلان هستم!

من میگویم: اما نسب شما را من شناختم؛ ولیکن شما بعد از من به سمت چپ گرایش پیدا کردید و بر پاشنه‌های پای خود، به سوی قَهْقَرَى و جاهلیت بازگشتید!^۱

و در «أمالی» مفید و «أمالی» طوسی با سند متصل خود روایت میکند از عبدالرحمن بن قیس رحبی که او گفت: من با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر در قصر کوفه نشسته بودیم که تابش آفتاب او را مجبور کرد که در سایه دیوار قصر بیاید؛ در این حال برخاست که داخل قصر شود، مردی از قبیله همدان، لباس او را گرفت و گفت: ای امیرالمؤمنین! حدیث جامعی برای من بیان کن تا خداوند مرا بدان نفع بخشد!

حضرت فرمود: آیا از من حدیث بسیار نشنیده‌ای؟!

گفت: آری! ولیکن یک حدیث جامعی میخواهم که خداوند مرا بدان سود بخشد!

حضرت فرمود: خلیل من: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای من حدیث کرد که:

إِنِّي أَرِدُ أَنَا وَشِيعَتِي الْحَوْضَ رِوَاءَ مَرْوِيِّينَ مُبَيَّضَةً وَجُوهَهُمْ،
وَ يَرُدُّ عَدُونًا ظِمَاءً مُظْمِئِينَ، مُسْوَدَّةً وَجُوهَهُمْ. خُذْهَا إِلَيْكَ

۱- «أمالی» طوسی، طبع سنگی، جزء ۳، ص ۵۷ و ۵۸

قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ! وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ!
أَرْسَلَنِي يَا أَخَا هَمْدَانَ! ثُمَّ دَخَلَ الْقَصْرَ.^۱

«من و شیعیان من همگی وارد حوض کوثر می شویم ، در حالیکه چهره‌های آنان سفید ، و همگی سیراب و سیراب شده هستند. و دشمنان ما همگی سیاه چهره و تشنه کام ، و جگر سوخته ، محروم از حوض می‌باشند .

این جمله کوتاه و مختصر را بگیر ، که نمونه‌ای از جملات بسیار و بحث طولیلی است ! تو معیت داری با کسی که او را دوست داری ! و از برای توست آنچه را اکتساب نموده‌ای . ای آخا همدان مرا دیگر رهاکن ! این بگفت و داخل قصر شد.»

و ابن شهر آشوب از حافظ أبو نُعَيمِ إصفهانی با إسناد خود از عَطِيَّة ، از أنس روایت کرده است که گفت : من بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدم ، و حضرت فرمود : به من کوثر عطا شده است ! من پرسیدم : ای رسول خدا ، کوثر چیست ؟!

حضرت فرمود : نه‌ری است در بهشت ، که عرض و طول آن به اندازه مابین مشرق و مغرب است ؛ هر کس از آن بیاشامد ، دیگر پس از آن أبداً تشنه نمی‌شود ، و هر کس از آن وضوء بسازد ، هیچگاه آلوده و متغیّر صورت نمی‌شود .

و هر انسانی که به عهد و ذمه من مکر و خدعه کند و پاس میثاق

۱- «أمالی» طوسی ، جزء ۴ ، ص ۷۲ ؛ و «أمالی» مفید ، مجلس ۴۰ ،

مرا بجای نیاورد، و اهل بیت مرا بکشد، از آن نمی آشامد.^۱
 و از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که
 فرمود: **يَذُودُ عَلِيٌّ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهِ؛ وَ مَنْ شَرِبَ
 مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا.**^۲

«علی در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او نباشند، از حوض
 کوثر دور میکند؛ و کسی که از آن حوض بیاشامد هرگز تشنه
 نمی شود.»

و از طارق آورده است که: **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
 وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَأَقْمَعَنَّ بِيَدِي هَاتَيْنِ مِنَ الْحَوْضِ
 أَعْدَاءَنَا إِذَا وَرَدَتْهُ أَحِبَّاءُنَا.**^۳

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفتند: سوگند به آن کسی که
 دانه را در دل خاک می شکافد و جان و روح را می آفریند، من با این دو
 دست خود، دشمنانمان را از حوض می رانم و دور می سازم، در
 همان وقتی که محبان ما جملگی در آن وارد می شوند.»

و احمد بن حنبل در کتاب فضائل اهل بیت نظیر همین مضمون
 را از **أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ دُوْلِيِّ** آورده است.^۴

و در اخبار ابورافع با پنج طریق از سلسله سند آورده است که:
 حضرت رسول الله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

**يَا عَلِيُّ! تَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ شِيعَتَكَ رِوَاءَ مَرْوِيِّينَ، وَ يَرِدُ
 عَلَيْكَ عَدُوُّكَ ظِمَاءً مُقَمَّحِينَ.**^۵

۱ تا ۵- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

«ای علی! تو و شیعیان تو در حوض بر من وارد می شوید در حالی که جملگی سیراب و سیراب شده‌اید، و دشمنان تو بر تو وارد می شوند، در حالی که همگی تشنه‌اند، و سر به بالا نگاهداشته شده و چشم به زیر افکنده هستند.»

و در تفسیر آیه شریفه: **وَ سَقَّيْهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**^۱ آمده است که مراد از **رَبُّهُمْ**، سید و آقای آنان است و او علی بن ابی طالب است. و دلیل بر آنکه **رَبِّ** در اینجا به معنای سید و بزرگ آمده است، گفتار خداوند است از زبان زندانی، یوسف بن یعقوب، به مصاحب زندانی خود که: **أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ**^۲. «یعنی مرا در نزد آقا و سالار خود به یاد بیاور.»

و در «فائق» زمخشری آورده است که رسول الله به امیر المؤمنین علیهما الصلوة والسلام گفتند:

أَنْتَ الذَّاكِرُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ! تَذُودُ عَنْهُ الرِّجَالَ كَمَا يُدَادُ الْأَصْيَدُ.

الْبَعِيرُ الصَّادِي^۳، **أَيُّ الَّذِي بِهِ الصَّيْدُ. وَالصَّيْدُ دَاءٌ يَلْوِي عُنُقَهُ**^۴. «ای علی! تو هستی که در روز قیامت از حوض من دور میکنی و می‌رانی! دور میکنی از آن مردانی را! همانطور که شتر **أَصْيَد** را از

۱- آیه ۲۱، از سوره ۷۶: **الدَّهْرُ**: «و **رَبِّ** آنان به آنها از شراب طهور، آب داد و سیراب کرد.»

۲ و ۴- «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

۳- در نسخه «مناقب» اینطور است؛ ولی صحیح آن همانطور که در خود

کتاب «فائق» آمده، **الْبَعِيرُ الصَّادِي** می‌باشد. (م)

آبشخوار دور می‌کنند.

مراد از شتر اَصِيْد، آن شتری است که به آن درد صَيِد رسیده است، و صَيِد دردی است که گردن او را می‌پیچاند.»
 صَيِد مرضی عفونی است که شتر به آن مبتلا می‌شود؛ و این مرض در سر شتر ظاهر شده و بواسطه آن گردنش کج می‌شود و نمی‌تواند آنرا بچرخاند. و این مرض بسیار مُسری و از امراض واگیردار است؛ و لذا شتربانان برای آنکه شترهایشان مبتلا به این مرض نشوند با نهایت دقت و اهتمام چنین شتری را از آبشخوار دور می‌کنند و می‌رانند.

و صدوق در «عقائد» خود درباره حوض فرموده است: حوض حَقّ است، و عرض آن به قدر مسافت بین اَيْلَة و صَنْعَاء است، و آن حوض رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم است. و در آن حوض به قدری إبریق و ظرف آبگیر زیاد است که به اندازه ستارگان آسمان است. و سرپرست و والی آن حوض امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است، که دوستان و موالیان خود را آب میدهد، و از آن حوض دشمنان خود را می‌راند. و کسی که از آن حوض یکبار بنوشد، دیگر ابداً تشنه نمیگردد. و رسول الله فرموده‌اند:

لِيُخْتَدَجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي دُونِي وَ أَنَا عَلَى الْحَوْضِ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأُنَادِي: يَا رَبِّ! أَصْحَابِي! أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ.^۱

۱- «عقائد» صدوق، ص ۸۵

«در حالیکه من بر حوض کوثر قرار دارم، در مقابل من جماعتی از اصحاب من ربوده می‌شوند و با شدت کشیده می‌شوند، و به جانب چپ بازداشته می‌شوند. و من هیئ فریاد می‌زنم: ای پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من!

در جواب گفته می‌شود: ای پیغمبر! تو نمیدانی که بعد از تو چه حوادثی پیش آورده‌اند؟!»

باری، روایاتی که دربارهٔ اختصاص حوض کوثر به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است، چه از طریق شیعه و چه از طریق عامه، بسیار است، و همگی متفقاً یک معنی و یک مفاد را إجمالاً بیان می‌کنند که: موالیان و شیعیان و محبان از آن بهره دارند، و منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آن بهره ندارند.

هر کس از آن بیاشامد سیراب می‌گردد، و دیگر اِلَى الْأَبَدِ بدو تشنگی راه ندارد. و هر کس در آن رود پاک و پاکیزه می‌گردد؛ چون جنس آن آب طَهُور و مُطَهِّر است؛ صورت را درخشان میکند و دل را جلا و صفا می‌بخشد. و هر کس از آن منع شود، صورتش سیاه و بدنش کثیف و عَفِن و روحش آلوده و جگرش تشنه و تَفْتَه است. و إجمالاً کسی از آن بهره دارد که ربطی و رابطه‌ای با ولایت داشته باشد، و کسی منع می‌شود که رابطه‌ای با ولایت برقرار ننموده باشد. حال باید دید حقیقت آن حوض، و ماهیت آن آب چیست که اینگونه آثار و خواصی از آن مترقب است، و اینگونه اختصاصاتی در آن مشهود؟

چون در مباحث قبل دانستیم که: آخرت، ظهور و بروز دنیاست که به صورت‌های ملکوتی و حقیقی خود جلوه میکند. آب موجب حیات و زندگی هر موجود زنده‌ای است، چنانکه خدا فرموده است:

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ۱.

«و ما از آب هر چیز زنده‌ای را قرار دادیم.»

و نیز در روایت از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم آمده است که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ» ۲ «أَوَّلِينَ چیزی را که خداوند آفرید آب است.»

و اگر این روایت را با روایات دیگری همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ ۳.

«أَوَّلِينَ چیزی را که خداوند آفرید عقل است.» و همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ ۴.

۱- قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲ تا ۴- در روایات این معنی به مضامین مختلفی وارد است که اول ما خَلَقَ اللَّهُ، ماء است، و یا قلم، و یا لوح، و یا عقل، و یا نور. در «مرصاد العباد» ص ۴۶ و ص ۵۲ گوید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ». و نیز در ص ۵۲ گوید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ». و نیز در ص ۳۷ و ص ۵۲ و ص ۴۰۳ گوید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي». و نیز در ص ۳۷ و ص ۱۳۳ و ص ۱۵۹ گوید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي».

ولیکن استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظله العالی نظرشان این است که از همه این روایات روشن‌تر و قوی‌تر همین کلام رسول خداست که به جابر

«ای جابر! اولین چیزی را که خداوند آفرید، نور پیغمبر تو بوده است.»

ضمیمه کنیم، معلوم می‌شود مراد از ماء در روایت اول، ماده حیاتی است و آن حقیقت عقل و علم است.

و بر همین اساس، در موارد بسیاری از آیات قرآن آمده است که: خداوند مؤمنین و عاملین به عمل صالح را در **جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**^۱ قرار میدهد و وارد میکند.

چون مؤمنان بواسطه ایمان و لازمه ایمان که عمل صالح است، به علوم و معارف الهیه آشنا شده‌اند؛ لذا در آن عالم نهرهای روانی که پیوسته در بهشت‌هایشان جاری است، همان علوم و معارفی است که پیوسته در آستانه نفوسشان در حرکت و جریان است. قلب مؤمن پیوسته محل تراوشات علمی عرفانی و مبدأ جریان علوم و إلهامات ربّانی است.

إِنَّ الْأَمْتِّقِينَ فِي جَنَّتِ وَعُيُونٌ^۲.

﴿ فرمود: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ**. (مهر تابان) طبع دوم، انتشارات علامه طباطبائی، ص ۳۵۰؛ و اصل روایت در «بحار» ج ۱۵، ص ۲۴ آمده است.﴾

۱- آیه با مضامین مختلف در سی و هشت مورد در قرآن کریم آمده است؛ و محصل مفاد همه آنها اینست که خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام میدهند، وعده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زمین آنها نهرهایی جاری است داخل کند.

۲- آیه ۴۵، از سوره ۱۵: الحجر؛ و آیه ۱۵، از سوره ۵۱: الذّاریات

«بدرستیکه مردم با تقوی ، در بهشت‌هایی و چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونٍ^۱.

«بدرستیکه مردم با تقوی ، در سایبان‌ها و چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

غایة الأمر ، یک وقت علوم‌الهیّه و معارف ربّانیّه ، پاک و بدون شائبه دخالت آراء و افکار شخصی است ؛ در اینصورت به صورت آب صاف و زلال چون اشک چشم در عالم ملکوت متجلّی میگردد ؛ چون مقرّبان درگاه خدا از چشمه‌های معارف ، علوم را بیرون می‌کشند و در می‌آورند ، و با فکر و ذکر و عبادت و عبودیت و تسلیم و رضا و تفویض ، آن علوم و معارف را با بیداری و عبادت در شبهای تار و باروزه و مجاهدت در روزهای گرم ، چون چشمه پر لمعانی که بدست کنکاش چکش و پتک و قلم بیرون می‌آورند ، با کنکاش عقل نظری و علمی از زوایای غیبت و از پشت پرده‌های آمال و آرزوها بیرون می‌آورند ؛ آری چنین است که :

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا^۲.

«چشمه‌ای است که از آن ، مقرّبان از بندگان خدا می‌آشامند ، و آن چشمه را بطور متین و استوار شکافته و منفجر می‌کنند ، و آبش را ظاهر می‌سازند.»

۱- آیه ۴۱ ، از سوره ۷۷ : المرسلات

۲- آیه ۶ ، از سوره ۷۶ : الدّهر

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ^۱.

«چشمه‌ای است که از آن مقرَّبان درگاه الهی فقط می‌آشامند.»
همچنانکه در جلد اول از کتاب «امام شناسی» در مجلس دهم آورده‌ایم که نهرهای چهارگانه بهشت - که عبارت است از: نهر شیری که طعم آن تغییر نکرده است، و نهر آب غیر متعفن و بدبو، و نهر عسل تصفیه شده، و نهر خمر و شرابی که برای نوشندگان لذت بخش است - عبارت است از:

تجلی و ظهور ملکوتی علومی که در مبتدیان راه سیر و سلوک، و ضعفای از راه پیمایان سبیل‌إلی‌الله پیدا می‌شود؛ چون شیر غذای کودک است؛

و از علوم خالص و معرفت بی‌شائبه خدا، چون حیات دل‌به علم و معرفت است. و عدم تغییر و تعفن راجع به عدم آلودگی آن علوم به افکار و آراء نفسانیّه و شیطانیّه است؛

و از واردات عالم قدس و بارقه‌های نورانی و لذت‌هایی که در حالات مختلف برای متوسّطین در راه خدا پیدا می‌شود، و آنان را به ذوق و وجد و توجه می‌آورد. و تصفیّه آن عبارت است از عدم کدورت آن علوم، به مواد شمعی و موم که بواسطه تسویلات نفس أحياناً پیدا می‌شود؛

و از تجلیات جمال و عشق به ذات لایزالی که سالک هستی خود را فراموش میکند و محو در انوار او می‌شود.

۱- آیه ۲۸، از سوره ۸۳: المطفّین

و چون تجلی جلال گردد ، و سالک را از تمام تعلقات دنیویّه از مال و تعین و حبّ جاه و هستی پاک کند آن را شرابِ طهور خوانند .
 وَ سَقَيْهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا^۱ .
 «و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و سیراب کرد.»

زیرا طهور نه تنها به معنای پاک است ، که به معنای پاک کننده است ؛ و این علوم و معارف جلالیه یکباره هستی سالک را در برابر عظمت و قهاریت و کبریائیت حضرت حق ، می سوزاند و نابود میکند.^۲

و حافظ شیرازی از آن به شراب تلخ تعبیر کرده است ، آنجا که گوید :

شراب تلخ میخواهم که مرد افکن بود زورش

که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش^۳

و همین جذبات جلالیه است که بسیار ذی قیمت است ، و نتیجه و حاصل یک عمر سلوک را که وصول به مقام فناء فی الله است متحقق می سازد ؛ چنانکه در کلمات آمده است :

۱- ذیل آیه ۲۱ ، از سوره ۷۶ : الدّهر

۲- در تفسیر «مجمع البیان» مجلد ۵ ، ص ۴۱۱ ، در ذیل این آیه شریفه آمده است : و قيل يطهرهم عن كل شيء سوى الله إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأكوان إلا الله ؛ رووه عن جعفر بن محمد عليهما السلام . (م)

۳- «دیوان حافظ» طبع پژمان (سنه ۱۳۱۸) ، ص ۱۲۵

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ^۱.

«یک کشش از کشش‌های حضرت خداوند رحمن، برابر با عبادت جن و انس است.»

اگر این علوم و معارف توأم با حرارت طلب باشد و پیوسته عشق در سالک زنده باشد، قدری از ماده زنجبیل که ماده گرمی است، به آن علوم ضمیمه می‌شود:

وَ يُسْتَقَوْنَ فِيهَا كَأَسَا كَانَ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا^۲.

«و در آن بهشت آشامانیده می‌شوند از کاسه‌های شرابی که با آن زنجبیل ممزوج شده است.»

و چون خداوند بخواهد قدری آنان را آرامش بخشد و بواسطه

۱- این جمله در کتب اهل سلوک دائر است، و شیخ نجم الدین رازی در «مرصاد العباد» در ص ۲۱۲ و ص ۲۲۵ و ص ۳۶۹ و ص ۵۱۱، و نیز در کتاب «عشق و عقل» ص ۶۴ آورده است. و معلق و مصحح و شارح لغات آن در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ از مصحح کتاب «فیه ما فیه» مثنوی نقل کرده است که این جمله از سخنان ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی است.

و جامی در شرح حال ابراهیم بن اذهم با مختصر اختلافی آورده است که: جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُرْبِي عَلَى عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ.

أبوسعید ابوالخیر نیز با تعبیر کما قال الشَّيْخُ این عبارت را ذکر کرده است. («أسرار التَّوْحِيد» چاپ طهران، ص ۲۴۷)

و مولانا جلال الدین نیز در «مثنوی» فرموده است:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس
 این چنین جذبی است نی هر جذب عام
 که نهادش فضل أحمد و السلام
 ۲- آیه ۱۷، از سوره ۷۶: الدَّهْر

تجلیات جمال ، سکونی پیدا کنند ، از چشمه کافور که ماده خنک و سردی است ، در کاس آنان می‌ریزد :

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا^۱.

«بدرستیکه ابرار از کاسه‌هایی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.»

همچنانکه اگر اجمال ادراک علوم توأم با انکار و جحود و استکبار باشد ، آن علوم به صورت آب‌های داغ و گداخته در کام آنان ریخته می‌شود ، که جز زیادی تشنگی و حدّت و سوزندگی اثری ندارد .

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آئِيَةٍ^۲.

«و در قیامت ، دسته‌ای که عذاب آنان را فراگیرد و چهره‌هایشان را درهم شکند و ذلیل کند ، به آتش گداخته دوزخ می‌سوزند و از چشمه آب گرم و سوزنده می‌نوشند.»

چشمه تسنیم که قدری از آن را با رَحِيقِ مَخْتُومِ مخلوط کرده و به ابرار میدهند^۳ اصل آن از اعراف جاری است . اعراف چنانکه خواهد آمد ، حجابی است بین بهشت و جهنم ، و بر آن ائمه طاهرين

۱- آیه ۵ ، از سوره ۷۶ : الدّهر

۲- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۸۸ : العاشية

۳- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خَتَمُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ . (آیات ۲۲ تا ۲۶ ، از سوره ۸۳ : المطففين)

علیهم السّلام که حاکم بر بهشت و دوزخند قرار دارند .
چشمه تسنیم از زیر قدم امیرالمؤمنین علیه السّلام جاری است ،
و به حوض کوثر می ریزد . و آب کوثر که ممزوجی است از چشمه
تسنیم و چشمه معین ، برای شستشوی دل‌های گناهکاران بسیار مفید
و حیات بخش است .

ماء معین ، علوم و معارف الهی است ؛ و ماء تسنیم ، محبت و
ولایت . و چون این دو با هم مخلوط گردد ، مزاجی از علوم الهیه توأم
با ولایت که حقیقت توحید است بدست می آید ؛ و آن است که
جگرهای سوخته را سیراب میکند ؛ و هر کس بنوشد ، دیگر أبداً
تشنه نمی شود ؛ و هر کس ننوشد ، هیچ آشامیدنی دیگری نمی تواند او
را سیراب کند .

آری ، علی در علم پیامبر بود که : **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** .
«پیغمبر فرمود : من شهر علم هستم ، و علی در آن شهر است.»
و آری ، علی صاحب ولایت رسول الله بود که : **أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ
مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي** .^۲

۱- «کنز العمال» ج ۱۲ ، ص ۲۰۱ ، حدیث ۱۱۳۰ (طبع هند - ۱۳۸۴) ؛ و
«وسائل الشیعة» ، طبع حروفی ، ج ۱۸ ، ص ۵۲
۲- این جمله از کلمات مشهور رسول الله است ، و بزرگان از محدثین و
مورّخین نقل کرده‌اند . و ما اینک آنرا - در ضمن حدیث عشیره که به امر
رسول الله ، حضرت امیرالمؤمنین قوم و عشیره را در مجلسی برای دعوت به
اسلام گردآورده‌اند - می آوریم : که رسول الله فرمود :
أَنْتُمْ يَنْتَدِبُونَ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ زَيْرِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيِّ كُلِّ ⇨

«پیغمبر فرمود: تو ای علی! ولی هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای بعد از من باشی!»

و در اینصورت هر کس به مقام ولایت نزدیک شود و از علم و ولایت امیرالمؤمنین بهرمنند گردد، حقاً از حوض کوثر می‌نوشد. علی علیه السلام معدن علم است، و متحقق به حق و حقیقت، و منبع ولایت است و عبودیت محضه. و بنابراین هر کس با او دشمن باشد و مقام او را ارج نهد و میثاق و عهد او را بر ذمه نگیرد، حقاً از حق دور است، او تشنه و جگر سوخته است، و او راهی به حوض ندارد؛ زیرا این آب بر کافران و معاندان حرام است.

و نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ^۱.

«و هم صحبتان آتش به هم صحبتان بهشت ندا میدهند که: قدری از آب یا از چیزهائی که خداوند به شماروزی کرده است، به ما إفاضه کنید و بریزید! در جواب بهشتیان میگویند: آب و آن چیزهای دیگر را خداوند بر کافران حرام کرده است.»

عالم آخرت، عالم ظهور حقیقت است. کسی که در دنیا با ایمان و عمل صالح و اطاعت و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام راهی برای خود باز نکرده است، از آبشخوار آب حیات و زندگی معنوی و از

﴿مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟ فَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّىٰ أَعَادَهَا ثَلَاثًا. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.﴾ (الغدیر) ج ۲، ص ۲۸۲

۱- آیه ۵۰، از سوره ۷: الأعراف

چاشنی ولایت محروم است، او سیاه چهره و له له زنان در تشنه کامی فرود میرود؛ و صاحبان ولایت و محبان، سپید چهره و سیراب هستند.

و بنابراین، حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است. این اجمالی بود که می توان درباره کوثر و ساقی آن، حضرت مولی الموالی علیه السلام بیان کرد، اما حقائق آن در تحت هیچ عبارتی نمی گنجد و به فکر تنزل نمی کند، و به صورت و شکل متصور و متشکل نمیگردد.

و آنچه از بزرگی حوض بیان شده است که ما بین ائله و صنعاء است، و ابریقها و کاسه های آن به عدد ستارگان است، و ریگش یاقوت است، و گیاهش زعفران است، و خیمه های اطرافش از زبرجد و یاقوت و دُرّ زده شده است، و همچنین سایر خصوصیات؛ همگی صحیح و در عالم ملکوت صورت بجای خود محفوظ است؛ ولی همگی ظهور و بروز همان حقیقت مقام علم و ولایت است. رَزَقْنَا اللّٰهَ وَ اِيَّاكُمْ اَنْ نَّرْوِيَ مِنَ الْحَوْضِ رِوَاءَ مَرْوِيِّنَ بِمُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّيِّبِينَ .

غایه الامر باید سعی کنیم که بواسطه شدت اتصال و ربط ما، ظرفیت ما زیاد گردد، و بهره ما از آن حوض افزون باشد.

در اینجا مناسب است خوابی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است بیاوریم تا اهمّیت حوض کوثر و قصیده غرای شاعر اهل بیت سید اسمعیل حمیری، و ارزش مقام

ولایت و تمسک به آن روشن شود .

عَلَّامَةُ مَجْلِسِي در جلد یازدهم از «بحار الأنوار» ص ۲۰۳ از طبع کمپانی گوید :

من در بعضی از تألیفات اصحاب ما : شیعه امامیه چنین یافتم که : او با اسناد خود از سهل بن ذبیان روایت میکرد که می‌گفت : من روزی از روزها قبل از اینکه احدی از مردم به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بیاید به محضرش مشرف شدم . حضرت فرمود : خوش آمدی ای پسر ذبیان ! همین الآن قاصد ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و پیغام ما را بیاورد ، که تو در نزد ما بیایی .

من عرض کردم : برای چه امری ، ای پسر رسول خدا؟!
حضرت فرمود : برای رؤیا و خوابی که دیشب دیده‌ام ، خوابی که راحت از من ربوده و مرا بیدار و متفکر داشته است !

من عرض کردم : إن شاء الله خیر است !
حضرت فرمود : ای پسر ذبیان ! گویا نردبانی برای من نصب شده بود که دارای صد پله بود من از آن بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم !
من عرض کردم : تو را به طول عمر ، تهنیت میگویم و چه بسا صد سال عمر میکنی ؛ به ازاء هر پله‌ای یک سال !

حضرت فرمود : آنچه خداوند اراده کند همان خواهد شد . و سپس فرمود : چون من به بالاترین پله نردبان بالا رفتم ، چنین دیدم که من در زیر یک قبه سبز رنگی قرار دارم که خارج آن قبه از داخل آن

دیده می شد. و دیدم که جدّم رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم در میان قبّه نشسته است، و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان می درخشید، در طرف راست و در طرف چپ رسول الله بودند. و چنین دیدم که یک زن نیکو خلقت و یک مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند.

و دیدم که مردی در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را میخواند: **لَا مُمْ عَمْرٍو بِاللَّوِی مَرْبَعٌ**.
چون حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم مرا دیدند، به من گفتند: مرحبا، خوش آمدی! ای فرزند من! ای علی بن موسی الرضا! بر پدرت علی سلام کن! من بر او سلام کردم. و پس از آن گفتند: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن! من بر او سلام کردم. و سپس گفتند: بر دو پدرت^۱ حسن و حسین سلام کن! من بر آن دو سلام کردم.

۱- چون مادر حضرت باقر علیه السّلام، فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود، لذا حضرت باقر را ابن الخیرتین گویند؛ یعنی از طرف پدر و مادر هر دو پسندیده و نیکوست. فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسینی، و از طرف مادر حسنی هستند. و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسین، جدّ آن حضرت است.

و علیهذا ائمة طاهرین از حضرت باقر تا حضرت صاحب الامر همگی از اولاد حسنین هستند. و اینکه می بینیم در زیارات به لفظ یابن الحسن و الحسین آمده است، برای این جهت است. و بر همین اساس حضرت رسول الله در این رؤیا و خواب به حضرت رضا فرمودند: بر دو پدرت یعنی بر حسن و حسین علیهما السّلام سلام کن!

و سپس گفتند: بر شاعر ما و مدّاح ما در دنیا: سیّد اسمعیل حمیری سلام کن! من سلام کردم و نشستم.

در این حال حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رو به سیّد اسمعیل کرده و گفتند: حال برگرد به انشاد قصیده‌ای که ما در آن بودیم! سیّد اسمعیل شروع کرد به خواندن:

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبُوعٌ طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلْقَعٌ

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شروع کردند به گریه کردن؛ و سیّد همینطور میخواند تا رسید به این بیت: وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ، حضرت رسول الله و فاطمه زهراء سلام الله علیهما هر دو گریه کردند، و کسانی که با آنحضرت بودند گریه کردند. و چون به این بیت رسید که:

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا إِلَى مَنِ الْغَايَةُ وَالْمَفْرَعُ

رسول الله دستهای خود را بلند کردند و گفتند:

إِلَهِي أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ أَنِّي أَعْلَمْتَهُمْ أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْرَعُ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ! وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

«خداوندا! تو گواه بر من و بر امت کجرو و منحرف من هستی که من به آنها خبر دادم! و آنان را آگاه کردم که غایت و مقصود و پناه و ملجأ بعد از من علی بن ابی طالب است! و با دست خود اشاره به علی نمود که روبروی آنحضرت نشسته بود.»

حضرت رضا علیه السلام گفتند: چون سیّد اسمعیل حمیری از

انشاد این قصیده فارغ شد ، حضرت رسول الله متوجه من شدند و گفتند : ای علی بن موسی ! این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آنرا حفظ کنند و بدانها بگو : هر کس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید ، من بر خدای متعال ضامن می شوم که او را به بهشت ببرد .

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند : رسول الله پیوسته در خواب این قصیده را بر من تکرار کردند تا آنرا حفظ شدم و اینست آن قصیده :

لَأْمٌ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبِعٌ^۱ طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلْقَعٌ^۲ (۱)
 تَرْوُحٌ عَنَّهُ الطَّيْرُ وَحَشِيَّةٌ وَالْأَسَدُ مِنْ خَيْفَتِهِ تَنْفَرُ^۳ (۲)
 بِرَسْمِ دَارٍ^۳ مَا بِهَا مَوْنِسٌ إِلَّا صِلَالٌ^۴ فِي الثَّرَى وَقَعُ^۵ (۳)
 رُقْشٌ يَخَافُ الْمَوْتَ مِنْ نَفْثِهَا^۶ وَالسَّمُّ فِي أَنْبِيَابِهَا مُنْتَفِعٌ^۶ (۴)

۱- اُمّ عَمْرٍو : کنایه از محبوبه است . اللوی بر وزن الیٰی بالكسر و القصر : مُنْقَطِعُ الرَّمْلِ أو هو ما التوی مِنَ الرَّمْلِ ، و اللوی القوم : صاروا إلى لوی الرّمْل . مَرَبِعٌ : منزل در فصل بهار ، رَبِعٌ بنی فلان : محلّه آنها .

۲- طَمَسٌ : ناپدید شدن و محو شدن و از بین رفتن . بَلْقَعٌ : زمین خشک و بی آب و علفی است که چیزی در آن نیست .

۳- رسم الدّار : نشانه منزل .

۴- صِلَالٌ جمع صِلٌ : مارگرنده که هیچ افسون نپذیرد .

۵- رُقْشٌ جمع رُقْشَاءٌ : مار دارای نقطه‌های سیاه و سفید . نَفْثٌ : دمیدن .

۶- نَفَعُ المَاءُ فی الوادی : اجتماع و طال مکثه . أَنْفَعُ السَّمُّ : سم را باقی

گذاشت تا کهنه و کاری شود . و أَنْفَعَتِ الحیةُ السَّمُّ فی أنبیابها : سم را در زیر دندانهایش جمع نمود . مُنْتَفِعٌ : جمع شده ، کهنه و پرورده شده .

لَمَّا وَقَفْنَ الْعَيْسُ^۱ فِي رَسْمِهِ
ذَكَرْتُ مَا قَدْ كُنْتُ الْهُوَ بِهِ
كَأَنَّ بِالنَّارِ لِمَا شَفَّنِي^۳
عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ أَتَوْا أَحْمَدًا
قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا
إِذَا تَوَفَّيْتَ وَفَارَقْتَنَا
فَقَالَ لَوْ أَعْلَمْتُكُمْ مَفْرَعًا
صَنِيعِ أَهْلِ الْعِجْلِ إِذْ فَارَقُوا
وَفِي الَّذِي قَالَ بَيَانٍ لِمَنْ
ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٌ^۷
أَبْلُغْ وَإِلَّا لَمْ تَكُنْ مُبْلِغًا
فَعِنْدَهَا قَامَ النَّبِيُّ الَّذِي

وَالْعَيْنُ مِنْ عِرْفَانِهِ تَدْمَعُ^(۵)
فَبِتُّ وَالْقَلْبُ شَجَّ^۲ مُوجِعُ^(۶)
مِنْ حُبِّ أَرْوَى كَبِدِي تُلْدَعُ^(۷)
بِخُطَّةٍ لَيْسَ لَهَا مَوْضِعُ^(۸)
إِلَى مِنَ الْعَايَةِ وَالْمَفْرَعُ^(۹)
وَفِيهِمْ فِي الْمَلِكِ مَنْ يَطْمَعُ^(۱۰)
مَاذَا عَسَيْتُمْ فِيهِ أَنْ تَصْنَعُوا^(۱۱)
هَرُونَ فَالْتَرُكُ لَهُ أَوْدَعُ^(۱۲)
كَانَ إِذَا يَعْقِلُ أَوْ يَسْمَعُ^(۱۳)
مِنْ رَبِّهِ لَيْسَ لَهَا مَدْفَعُ^(۱۴)
وَاللَّهُ مِنْهُمْ عَاصِمٌ يَمْنَعُ^(۱۵)
كَانَ بِمَا يَأْمُرُهُ يَصْدَعُ^(۱۶)

- ۱- عیس جمع عیساء : شتر سفیدی که سفیدیش با رنگ مایل به شقره یعنی شبیه به سرخی ، مخلوط باشد .
- ۲- شَجِيَ - شَجًا : حَزَنٌ فَهُوَ شَجٌّ .
- ۳- شَفَّ : لاغر کرد .
- ۴- أَرْوَى : نام محبوبه است . لَذَعْتَهُ النَّارُ : أَحْرَقْتَهُ ، وَ لَذَعٌ فَلَانًا بکلامه : أَوْجَعَهُ وَءَآلَمَهُ ، تُلْدَعُ : محترق می شود و می سوزد .
- ۵- خُطَّةٌ : امر و طریق را گویند .
- ۶- أَوْدَعُ از دَعَا است یعنی راحت تر و آسان تر . فَالْتَرُكُ لَهُ أَوْدَعُ یعنی : إن كنتم تصنعون مثل صنيعهم ، فَالْتَرُكُ لِهَذَا السُّؤَالِ أَوْدَعُ لَكُمْ .
- ۷- عَزْمَةٌ : ثبات و نیت و صبر است ، یعنی تصمیمی از جانب خداوند .
- ۸- صَدَعُ : بمعنای شکافتن و سخن حق گفتن و آشکارا اعلان نمودن است .

يَخْطُبُ مَا مُورًا وَ فِي كَفِّهِ كَفُّ عَلِيٍّ نُورُهَا يَلْمَعُ (۱۷)
 رَافِعُهَا أَكْرَمُ بِكَفِّ الَّذِي يَرْفَعُ وَالْكَفُّ الَّذِي يُرْفَعُ (۱۸)
 يَقُولُ وَالْأَمْلَاكُ^۱ مِنْ حَوْلِهِ وَاللَّهُ فِيهِمْ شَاهِدٌ يَسْمَعُ (۱۹)
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا لَهُ مَوْلَى فَلَمْ يَرْضُوا وَلَمْ يَقْنَعُوا (۲۰)
 فَاتَّهَمُوهُ وَأَنْحَتَ مِنْهُمْ عَلَى خِلَافِ الصَّادِقِ الْأَضْلَعِ^۲ (۲۱)
 وَ ضَلَّ قَوْمٌ غَاظَهُمْ فِعْلُهُ كَأَنَّ مَا ءَانَا فَهُمْ تُجَدَعُ^۴ (۲۲)
 حَتَّى إِذَا وَارَوْهُ^۵ فِي قَبْرِهِ وَانْصَرَفُوا عَنْ دَفْنِهِ صَيَّعُوا (۲۳)
 مَا قَالَ بِالْأَمْسِ وَ أَوْصَى بِهِ وَاشْتَرَوْا الضَّرَّ بِمَا يَنْفَعُ (۲۴)
 وَ قَطَّعُوا أَرْحَامَهُ بَعْدَهُ فَسَوْفَ يُجْزَوْنَ بِمَا قَطَّعُوا (۲۵)
 وَأَزْمَعُوا غَدْرًا بِمَوْلَاهُمْ تَبًّا لِمَا كَانُوا بِهِ أَزْمَعُوا^۶ (۲۶)
 لَا هُمْ عَلَيْهِ يَرُدُّوْا حَوْضَهُ غَدًّا وَ لَا هُوَ فِيهِمْ يَشْفَعُ (۲۷)
 حَوْضٌ لَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَا إِلَى آيَلَةَ^۷ أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ (۲۸)

- ۱- املاک جمع ملک : بمعنای صاحب قدرت و سلطنت بر عشیره و قوم.
- ۲- أضلع جمع ضلع : استخوان پهلو ، دنده . و انحنی ضلعهُ و حنی ضلعهُ مانند طوی کَشْحَه و ثنی عَطْفَه یعنی : إعراض کرد و روگرداند . (م)
- ۳- در بعضی نسخ ظل آمده است که در اینصورت ، ترجمه اینچنین می شود : «چنان شدند آن گروهی که این فعل پیامبر آنان را به غیظ و کینه تحریک کرد که گویا بینی های آنان را می برند.» (م)
- ۴- جدع - جدعاً الأنف و ماشاکله : قَطَّعَهُ ، یعنی برید آن را . تُجَدَعُ یعنی بریده می شود .

۵- واری مُوراة الشیء : أخفاه ، منخفی و پنهان کرد .

۶- تَبًّا : بریده باد . أزمع الأمر : اراده کرد و بر عزم بر آن ثابت بماند .

۷- آيَلَة : شهر کوچکی است در ساحل بحر قُزْم پهلولی شام .

يُنْصَبُ فِيهِ عِلْمٌ لِّلْهُدَىٰ وَالْحَوْضُ مِنْ مَّاءٍ لَهُ مُتْرَعٌ^۱ (۲۹)
 يَفِيضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَوْثُرٌ أَبْيَضُ كَالْفِضَّةِ أَوْ أَنْصَعٌ^۲ (۳۰)
 حَصَاهُ يَأْقُوتٌ وَ مَرْجَانَةٌ وَ لَوْلُوٌ لَمْ تَجْنِهْ^۳ أَصْبَعٌ (۳۱)
 بَطْحَاوَةٌ مِسْكَ وَ حَافَاتُهُ^۴ يَهْتَزُّ مِنْهَا مُونِقٌ مُونِقٌ^۵ (۳۲)
 أَخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ^۶ وَ فَاقِعٌ أَصْفَرٌ مَا يَطْلَعُ^۷ (۳۳)
 وَالْعِطْرُ وَالرَّيْحَانُ أَنْوَاعُهُ تَسْطَعُ إِنْ هَبَّتْ بِهِ زَعَزَعٌ^۸ (۳۴)
 رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةٌ ذَاهِبَةٌ لَيْسَ لَهَا مَرْجِعٌ (۳۵)

۱- اُتْرَعُ الْإِنَاءُ : مَلَأَهُ . مُتْرَعٌ : مَمْلُوءٌ وَ پَر وَ سَرشَار .

۲- نَصَعُ الْحَقُّ : وَضَحَ وَ بَانَ . نَصَعُ اللَّوْنُ : اِشْتَدَّ بَيَاضُهُ . أَنْصَعٌ : يَعْنِي رَنگ

روشن تر .

۳- جَنِيٌّ - جَنِيًّا وَ جَنَى الثَّمَرِ : تَنَاوَلَهُ مِنْ شَجَرَتِهِ ، از درخت چید .

۴- بَطْحَاءٌ : مَسِيلٌ پهن و وسیعی که در آن رمل و ریگ ریز باشد . حَافَةٌ :

طرف و جانب ، جمع : حافات .

۵- مُونِقٌ : نیکو و زیبا و مُعْجَبٌ . يَنْعٌ وَ اَبْنَعُ الثَّمَرُ : طَابَ وَ اَدْرَكَ وَ حَانَ

قِطَافُهُ ؛ فَهوَ يَابِعٌ وَ مُونِقٌ ، یعنی : میوه رسیده . و بنابراین ، معنی چنین می شود

که : «مسیل و زمین آن کوثر ، از مشک فرش شده است و درختان پراز میوه های

خوب و رسیده در اطراف آن در اهتزاز و حرکت است.»

۶- وَرَى : خَلْقٌ وَ مَخْلُوقٌ . نَضْرَةٌ وَ نَضَارَةٌ : طراوت و تازگی . نَاضِرٌ : تازهِ وَ

با طراوات . أَخْضَرُ نَاضِرٌ : سبز درخشان و خوشرنگ .

۷- فَاقِعٌ : رَنگٌ خالص و صاف و روشن ، و مشهور صفت برای أَصْفَرٌ

یعنی زرد می آورند . طَلَعٌ طُلُوعًا : ظاهراً شد .

۸- سَطَعٌ - الْغَبَارُ أَوْ الرَّائِحَةُ أَوْ النَّوْرُ : اِزْتَفَعَ وَ اِنْتَشَرَ . هَبَّتِ الرِّيحُ :

ثَارَتْ وَ هَاجَتْ . زَعَزَعَهُ زَعَزَعَةً : حَرَّكَهُ شَدِيدًا . رِيحٌ زَعَزَعٌ : باد تند و حرکت

دهنده .

إِذَا مَرَّتُهُ فَاحٌ^۱ مِنْ رِيحِهِ أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ إِذَا يَسْطَعُ^(۳۶)
 فِيهِ أَبَارِيقٌ وَقِدْحَانُهُ يَذُبُّ عَنْهُ الرَّجُلُ الْأَصْلَعُ^۲ (۳۷)
 يَذُبُّ عَنْهُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ذَبًّا كَجَرَبِي^۳ إِبِلٍ شُرَّعُ^(۳۸)
 إِذَا دَنَوْا مِنْهُ لِكَيْ يَشْرَبُوا قِيلَ لَهُمْ تَبًّا لَكُمْ فَارْجِعُوا^(۳۹)
 دُونَكُمْ^۴ فَالْتَمِسُوا مَنَهْلًا يُرْوِيكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يُشْبِعُ^(۴۰)

۱- فَاحُ الْمِسْكِ أَوْ الطَّيِّبُ : انتشرت رَاحَتُهُ . و بنا براین ، معنی این می شود که : چون آن زعزع و باد بهشتی مرور کند بر کوثر ، انتشار پیدا می کند از بوی کوثر بوئی که از مشک در حال انتشار بوی او پاکیزه تر و لطیف تر است .
 ۲- أَصْلَعُ : کسی که جلو سر او مو ندارد .

۳- جَرَبٌ - جَرَبًا : أَصَابُهُ الْجَرَبُ . و جَرَبُ همان مرض گری و سوداست که در پوست بدن دانه های کوچکی پیدا می شود و به شدت خارش می کند ؛ و أَجْرَبُ و جَرَبان ، گر و سودازده را گویند و مؤنث آن جَرَباء و جَرَبِي و جمع آن جَرَاب و جَرَبِي است . و این مرض در شتران بیشتر است ؛ و چون بسیار مسری است لذا شتران جرب دار را خصوصاً آنهایی که در آب رفته و خیس شده باشند از شتران دیگر دور می کنند و نمی گذارند به حوض و آب نزدیک شوند تا شتران دیگر مبتلا نشوند .

۴- شُرَّعٌ - شُرَّعًا و شُرَّعًا فِي الْمَاءِ : داخل آب شد ، یا با دو کف خود آب خورد . شُرَّعٌ جمع شارع : وارد شونده در آب را گویند . و يُقَالُ : إِبِلٌ شُرَّعٌ و شُرَّعٌ یعنی : شتران داخل در آب شده .

۵- دُونَكُمْ اسم فعل است بمعنای خُذْ ، و صرف می شود مثل دُونَكُمْما و دُونَكُمْ . و لیکن ظاهراً در قصیده فوق ظرف و به معنای عِنْدُ است ؛ و ضمیر كُمْ ضمیر جمع است ؛ یعنی : شما در نزد خود و از پیش خود منهل و آبشخواری بجوئید که شما را سیراب کند .

(و ممکن است دُونُ به معنی وراء باشد و متعلق به اَرْجِعُوا در بیت قبل ، و اشاره باشد به آیه شریفه : قِيلَ اَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا . (آیه ۱۳ ، >

هَذَا لِمَنْ وَالَى بَنَى أَحْمَدًا وَ لَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يَتَّبِعُ (٤١)
 فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ وَالذُّلُّ^١ وَالْوَيْلُ لِمَنْ يُمْسَعُ (٤٢)
 فَالنَّاسُ يَوْمَ الْحَشْرِ رَايَاتُهُمْ خَمْسٌ فَمِنْهَا هَالِكٌ أَرْبَعُ (٤٣)
 فَرَايَةُ الْعِجْلِ وَفِرْعَوْنَهَا وَ سَامِرِيَّ الْأُمَّةِ الْمُشْنِعُ^٢ (٤٤)
 وَ رَايَةٌ يَقْدُمُهَا أَدْلَمُ عَبْدٌ لَسَيْمٍ لَكَعٌ أَكْوَعُ^٣ (٤٥)
 وَ رَايَةٌ يَقْدُمُهَا حَبْتَرٌ^٤ لِلزُّورِ وَالْبُهْتَانِ قَدْ أَبْدَعُ (٤٦)
 وَ رَايَةٌ يَقْدُمُهَا نَعْتَلُ^٥ لَا بَرَدَ اللَّهُ لَهُ مَضْجَعُ^٦ (٤٧)

﴿از سورهٔ ٥٧: الحديد﴾ و روایتی نیز با همین مضامین در تفسیر «برهان» در ذیل

این آیه آمده است .- م)

١- ذُلُّ ضد عِزٌّ است .

٢- شَنْعَةٌ: اسْتَقْبَحَهُ . شَنْعٌ -: قَبِحَ فَهُوَ شَنِيعٌ وَ شَنِيعٌ وَ أَشْعُ . وَ مُشْنِعٌ در

اینجا بمعنای شنیع است . (و در بعضی نسخ الْمُفْطَعُ آمده که بمعنای «بسیار قبیح و شنیع» است .- م)

٣- دَلِمٌ -: اسْتَدَّ سَوَادَهُ ، أَذْلَمُ : سیاه بدن . لَكَعٌ -: لَوْمٌ وَ حَمَقٌ ، لُكَعٌ : لَثِيمٌ ، عبد و احمق را گویند . كَوْعٌ يَكْوَعُ كَوْعًا : عَظَمَ كَوْعُهُ أَوْ التَّوَى وَ اعْوَجَّ فَهُوَ أَكْوَعٌ ، مؤنث : كَوْعَاءٌ ، الكاع و الكوع : طَرَفُ الزَّنْدِ مِمَّا يَلِي الإِبْهَامَ ، جمع : أَكْوَاعٌ ، أَكْوَعٌ به کسی گویند که مچ او به طرف شست پیچیده و کج شده باشد .

٤- در «صحاح اللغة» گوید : حَبْتَرٌ - به فتح - بمعنای کوتاه است مثل بُحْتَرٌ . و در «لسان العرب» گوید : حَبْتَرٌ وَ حُبَاتِرٌ بمعنای کوتاه است مثل حَتْرَبٌ وَ بُحْتَرٌ ، و مؤنث آن حَبْتَرَةٌ می باشد . و همچنین حَبْتَرٌ از اسامی روباه است . و همین معنی را مجلسی (ره) اختیار کرده است و گفته است : الحَبْتَرُ هُوَ الثَّغْلُبُ . البته به مناسبت روایتی که در کتاب عدل و معاد ذکر میکند . («بحار» طبع حروفی ، ج ٨ ، ص ٣٠١)

٥- نَعْتَلٌ : الشَّيْخُ الأَحْمَقُ (پیرمرد احمق) .

أَرْبَعَةٌ فِي سَقَرٍ أَوْدَعُوا لَيْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرِهَا مَطْلَعٌ (٤٨)
 وَ رَايَةٌ يَتَقَدَّمُهَا حَيْدَرٌ وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ (٤٩)
 غَدًا يَلْقَى الْمُصْطَفَى حَيْدَرٌ وَ رَايَةٌ الْحَمْدِ لَهُ تُرْفَعُ (٥٠)
 مَوْلى لَهُ الْجَنَّةُ مَأْمُورَةٌ وَالنَّارُ مِنْ إِجْلَالِهِ تَنْزَعُ (٥١)
 إِمَامٌ صِدْقٍ وَ لَهُ شِيعَةٌ يَرَوُوا مِنَ الْحَوْضِ وَلَمْ يَمْنَعُوا (٥٢)
 بِذَلِكَ جَاءَ الْوَحْيُ مِنْ رَبِّنَا يَا شِيعَةَ الْحَقِّ فَلَا تَجْزَعُوا (٥٣)
 الْحَمِيرِي مَا دِحْكُم لَمْ يَزَلْ وَ لَوْ يُقَطَّعُ أَضْبَعًا أَضْبَعُ (٥٤)
 وَ بَعْدَهُ صَلُّوا عَلَى الْمُصْطَفَى وَ صِنُوهِ حَيْدَرَةٌ^٢ الْأَصْلَعُ (٥٥)

سید اسمعیل حمیری که معاصر حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام بوده است، در این قصیده به روش و سبک قصیده سازان
 فن بلاغت و فصاحت عرب، که چون بخواهند بر ایام گذشته و عمر
 بر باد رفته و کامیابی‌ها و لذت و سرورهای که در مقام محبت
 داشته‌اند و فعلاً دستخوش زوال گردیده است، تأسف خورند و آن
 حالات خوش و بهجت‌ها و سرورها و تعشوق‌ها را بطور تفصیل بیان
 کنند؛

اولاً منزل آن محبوب و مطلوب را به وادی قفر و خشک و بدون
 آب و گیاه، و منزل خراب و از پی درآمده و از سقف فرو ریخته،

۶- بنا بر ظاهر عبارت باید مضجعاً به نصب بوده باشد و لیکن چون در
 نسخه اینطور آمده بود، ما همینطور آوردیم.

۱- رَوَى -: سیراب شد از آب.

۲- حیدر و حیدرة: شیر را گویند.

استعاره می‌آورند؛ که آن آبادانی‌های معنوی بدین خرابی تبدیل شده، و اساس و بنیان محبت فرو ریخته است؛

و بر اساس فنّ غزل سرائی، آن لذت معنی و محبت به منظور و مقصود را، به عشق؛ و آن محبوب و مطلوب را، به محبوبه و معشوقه؛ و زائل شدن آن حالات خوش و سرورها را به مسکن و مأوای ویران و منهدم شده‌ او تشبیه کرده، بدون ذکری از مشبّه و وجه شبّه می‌آورند؛

و ثانیاً وارد در بیان تفصیلی آن نعمت‌ها و رحمت‌های از دست رفته می‌گردند؛

مرحوم سید حمیری نیز در اینجا می‌خواهد داستان حقایقیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام را در نصب غدیر خم، و نصب به ولایت و امارت و امامت بیان کند، و مخالفت مخالفان و بالأخره غصب خلافت، و عناد و دشمنی با خاندان طهارت و اهل بیت، و بالأخره بر سرکار آمدن حکومت جائره و ضالّه را بیاد آورد؛ و سپس با بیان نتیجه تمسک به ولایت، و پاداش دوری از آن، بنا به روایت وارده از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، ظهور حوض کوثر در موقف عرصات روز قیامت، و خصوصیات و مزایای آن را به یاد آورد که: آن نعمت و نسیم و تسنیم و کوثر و هوای لطیف و ریاحین معطر و جواهرات گرانقدر، همه از آن محبّان و پیروان و شیعیان است، که آنان از آن آب سیراب می‌شوند؛ و منافقان و دشمنان و معاندان و منکران اهل بیت از آن بهره و نصیبی ندارند.

و بنابراین در وهلهٔ اوّل، ذکری از منزل محبوبهٔ تخیلی به نام اُرَوی و تغزل با او، و انهدام آن بنیان و خرابی و ویرانی آن مسکن که به جایگاه اژدهاها و مارهای گزندهٔ افسون ناپذیر تبدیل شده است، و ذکری از توقّف کاروان هنگام عبور از آن خرابی‌ها، با بیاد آوردن یکایک آن نعمت‌های از دست رفته، و آن صفا و محبت‌های تبدیل به عداوت و دشمنی شده را، با حسرت و آه و اندوه و أسف، به میان می‌آورد.

و سپس وارد در بیان داستان و قضیه و تفصیل واقعه می‌گردد. و ما اینک برای طالبان معنای یکایک از ابیات این قصیده، به ترتیب به ترجمهٔ آن می‌پردازیم:

۱- اُمّ عَمْرُو (که محبوبهٔ من است) در منتهی‌الیه زمین شنزار، و مجمع رَمَل‌ها و ریگ‌ها، یک خانهٔ خرّم بهاری داشت، که اینک تمام علامات و نشانه‌های آن منزل دستخوش زوال و نابودی گردیده، و به یک زمین خشک و لم یزرعی تبدیل شده است.

۲- اینک آن خانه به گونه‌ای خراب است که پرنندگان آسمان، چون بدانجا رسند، عبور می‌کنند و هرگز فرود نمی‌آیند، و آنقدر وحشت‌زا و دهشت‌انگیز است که شیران قوی دل، دل تهی می‌کنند، و از ترس آن به هراس می‌افتند.

۳- و فقط در آن، آثار خرابی و ویرانی مشهود است، که ابداً در آن هیچ مونس‌ی نیست مگر مارهای گزنده و افسون ناپذیری که در زمین افتاده‌اند.

۴- مارهای سپید و سیاهی که از دم و نفس آنها، مرگ به وحشت و ترس می‌آید؛ آن مارهایی که در زیر دندان‌های پیشین آنها، سم جانکاه نهفته و مجتمع است.

۵- کاروان شتران در حین عبور چون بدانجا رسید و در آثار و خرابی‌های آنجا متوقف شد و نتوانست بگذرد، و چون سیلاب، اشک از دیدگان، به جهت علم و اطلاع بر سوابق آن منزل فرو می‌ریخت،

۶- در این حال من به یاد آوردم آن خاطرات خوش و آن محبت‌ها و عشق‌هایی را که با آن معشوق و محبوب خود داشتم؛ پس شب را در آنجا گذراندم با دلی غمگین و سرشار از غم و اندوه دردآمیز.

۷- و گویا از محبت محبوبه خودم: **أروى** که مرا پژمرده و ضعیف و لاغر کرده بود، جگر من در آتش می‌سوخت و محترق می‌شد.

۸- و من در شگفت آمدم از جماعت و گروهی که به نزد **أحمد** (رسول خدا) آمدند، درباره امری که هیچ موضع و محلّی برای آن نبود.

۹ و ۱۰- و به آن حضرت گفتند: ای کاش ما را مطلع می‌کردی که در صورتی که مرگ تو را دریابد و از میان ما مفارقت کنی، مقصود امت و ملجأ و پناه آنان کیست؟! و البته در میان آن گروه، افرادی بودند که در حکومت و ریاست بر مسلمین طمع داشتند.

۱۱ و ۱۲- حضرت فرمود: اگر من شما را از ملجأ و مقصودی و از پناه و پناهگاهی مطلع کنم، بیم چه رفتاری از شما با او می‌رود؟! همان رفتاری را که گوساله پرستان چون از هارون برادر موسی جدا شدند، با هارون کردند؟! بنابراین، ترک این خواسته و رها کردن این تقاضا، برای شما راحت‌تر و سبکتر تمام می‌شود.

۱۳- و در آنچه رسول خدا گفت، حجت و بیانی است برای کسی که اهل تفکر باشد و یا اهل استماع و اطاعت.

۱۴- و پس از این جریان، تصمیم و عزمی برای معرفی وصی خود از طرف خداوند برای او پیدا شد، که هیچ مانع و رادعی نمی‌پذیرفت.

۱۵- چنین خطاب شد که: ای محمد! وصی خود را ابلاغ کن! و اگر تو ابلاغ نکنی اصلاً وظیفه رسالت خود را ابلاغ ننموده‌ای! و نگران مباش که خداوند تو را از گزند ایشان حافظ و نگهبان است!

۱۶- و در چنین وضعی، پیامبری که در برابر او امر خداوند، مطیع بود، و بطور آشکارا اعلان می‌نمود، ایستاد،

۱۷- و به امر خدا مشغول خطبه خواندن شد، و در دست او دست علی بود، که نورش لمعان داشت و می‌درخشید.

۱۸- پیامبر دست علی را بلند کرد؛ به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند کرده است! و به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند شده است!

۱۹- رسول خدا می‌گفت- در حالیکه صاحبان قدرت و سلطنت

بر عشیره و قوم، در اطراف او بودند، و در حالی که خداوند در میان آنان شاهد و ناظر بود و می‌شنید:-

۲۰- هر کس که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، پس این علی ولیّ و صاحب اختیار اوست! اما آن طمع کنندگان در امارت و حکومت، بدین گفتار راضی نشدند، و بدان اکتفا نکردند!

۲۱- پس او را متّهم کردند که روی میل نفسانی و محبّت شخصیه، علی را برگزیده است؛ و پهلوهایشان بر خلاف پیامبر راستگو و امین برگشت و از او اعراض کردند.

۲۲- و گمراه شدند آن گروهی که این فعل پیامبر، چنان آنان را به غیظ و حسد و کینه تحریک کرد، که گویا بینی‌های آنان را می‌برند و با کارد و خنجر جدا می‌کنند.

۲۳ و ۲۴- و کار به جایی کشید که چون پیامبر اکرم را در قبرش پنهان کردند و خاک بر روی آن انباشتند، همینکه از دفنش برگشتند، ضایع و خراب نمودند آنچه را که دیروز فرموده بود و توصیه و سفارش کرده بود؛ آری آنان ضرر را به منفعت خریدند، و زیان بردند.

۲۵- و حقّ ارحام و ذوی القربای رسول الله را بعد از مرگش به هیچوجه رعایت نکردند؛ آری به زودی به پاداش این قطع رحم نمودن خواهند رسید.

۲۶- و آنان بر غدر و پیمان شکنی با مولای خود علیّ بن ابی‌طالب پافشاری کردند و اصرار ورزیدند؛ نابود و مرده باد آن

- منظور و مقصودی که برای وصول آن به چنین خیانتی اقدام کردند .
- ۲۷- فردای قیامت نه آنان می توانند در حوض علی وارد شوند ،
و نه علی درباره آنها شفاعت میکند .
- ۲۸- برای علی بن ابی طالب حوضی است که مساحتش به اندازه مابین صنعاء تا اَیله - از اراضی شام - است ، بلکه آن حوض مساحتش افزون تر است .
- ۲۹- در آنجا نشانه و علامتی برای راهنمایی محبان و شیعیان علی نصب می کنند ، و آن حوض از آبی که از آن حضرت است مملو و مالا مال است .
- ۳۰- از وجود مقدس علی است که کوثر جاری می شود ، که آبش در سپیدی و صفا چون نقره خام است بلکه درخشنده تر و تابناک تر .
- ۳۱- ریگ های ته حوض کوثر ، از یاقوت و مرجان و لؤلؤی است که تا بحال دست کسی به آن نرسیده است و انگشتی آنرا لمس نکرده و برنداشته است .
- ۳۲- زمین کوثر ، از مشک مفروش است . و در اطراف آن درخت های زیبا و دلفریب با میوه های رسیده در اهتزاز و حرکت است .
- ۳۳- و به قدری رنگ سبز برگهای درختان آن خوشرنگ ، و رنگهای زرد و طلایی آن دلربا است ، که هیچ چشمی از خلایق تا بحال ندیده است .

۳۴- و چون باد بهشتی به حرکت آید و بر آن بگذرد ، از آن حوض بوی انواع عطریات و انواع ریاحین معطر بر می خیزد و فضا را خوشبو و عطر آگین می سازد .

۳۵- نسیمی همیشگی و دائمی که از بهشت به امر خدا می وزد ، و هیچ گاه از حرکت نمی ایستد ، و پیوسته می رود و بازگشتی ندارد .
۳۶- چون به وزش در آید ، از بوی عطر کوثر ، بهتر از بوی مشک در وقت انتشار آن ، به مشام جان می رسد .

۳۷ و ۳۸- در اطراف کوثر قَدَح‌ها و اِبْرِیق‌هایی است برای سیراب شدن مُوالیان و محبّان ، ولیکن رَجُلُ أَصْلَعُ : علی بن اَبی طالب ، دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب وارد می شوند ، از آن حوض دور میکند.»

۳۹- چون بخواهند دشمنان قدری به حوض نزدیک شوند تا از آب آن بیاشامند ، بدانها ندا می رسد : دور شوید ! و ناپود شوید ! و برگردید!

۴۰- شما آبشخواری در نزد خودتان پیدا کنید که شمارا سیراب کند ! یا غذائی که شمارا سیر نماید !

۴۱- این آب ، اختصاص به کسانی دارد که با فرزندان رسول خدا مهربانی کرده و ولایت آنها را بر ذمه خود گرفته باشند ، و به هیچ وجه از غیر آنان تبعیّت و پیروی ننموده باشند .

۴۲- و بنابراین رستگاری و نجات برای آن کسی است که از حوض علی بن اَبی طالب بیاشامد ؛ و ذلّت و بدبختی برای آن کسی

است که از آشامیدن آن جلوگیری شود .

۴۳- و بطور کلی ، رایت‌ها و پرچم‌های مردم در روز حشر و در عرصه قیامت پنج تاست و مردم به پنج گروه تقسیم می‌شوند ، که از آن پنج گروه ، چهار گروه آن اهل هلاک و بوار هستند ؛

۴۴- پس یکی ، رایت و پرچم گوساله و فرعون و سامری این امت است ، که چقدر آن رایت زشت و قبیح است .

۴۵- و دیگری ، رایتی است که در پیشاپیش آن شخص سیاه چهره و سیاه بدن حرکت میکند ؛ و آن عبد لئیم و احمقی است که مچ دست او به طرف شست او پیچیده و کج شده است .

۴۶- و دیگری ، رایتی است که در جلوی آن روباهی (و یا شخص کوتاه قدی) است ، که برای امور باطل و بهتان و گزاف ، بی‌مانند و بی‌مثال است .

۴۷- و دیگری ، رایتی است که در برابر آن ، شیخ احمق و نادانی است ، که خداوند هیچگاه خوابگاه او را خنک نگرداند .

۴۸- این چهار دسته در قعر سقر نهاده شده ، و به درون دوزخ سپرده شده‌اند ، که البته از قعر آن هیچوقت امید بیرون آمدن را ندارند .

۴۹- و دیگری ، رایتی است که در مقابل آن حیدر حرکت میکند ، و چنان چهره او می‌درخشد که گوئی خورشید است که طلوع کرده و از افق سر بر آورده است .

۵۰- آری در فردای قیامت است که حیدر با مصطفی ملاقات

میکند، و لواء و رایت حمد است که برای او بالا می‌رود.

۵۱- حیدر: علی بن ابی طالب، آن امیرمؤمنانی است که بهشت در زیر فرمان اوست، و آتش از جلال و اُبّهت او در فزع و ترس است.
۵۲- اوست، تنها امام صدق و پیشوای راستین؛ و برای او پیروان و شیعیانی است که از حوض کوثر سیراب میگردند، و هیچگاه منع نمی‌شوند.

۵۳- به این مطالب و این حقائق، از جانب پروردگار ما وحی رسیده است؛ و بنابراین ای شیعه حق! هیچگاه جزع مکنید!
۵۴- حمیری مدّاح شماس است، پیوسته و بر دوام؛ گرچه او را انگشت به انگشت قطعه قطعه کنند.

۵۵- و بعد از درگذشت حمیری، شما پیوسته بر مصطفی و صنو و همتای او: حیدر اصلع، درود و صلوات بفرستید!
این قصیده را مجلسی رضوان الله علیه در ج ۱۱ «بحار» کمپانی از ص ۲۰۲ تا ص ۲۰۴ آورده است. و سید شهید، قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در ص ۴۶۲ الی ص ۴۶۴، حالات حمیری را نقل کرده، و در ص ۴۶۵ این قصیده را ذکر نموده است. و حاج میرزا حسین نوری، در «دار السلام» ج ۱، ص ۴۴ آورده است. و علامه امینی در «الغدیر» ج ۲، از ص ۲۱۳ الی ص ۲۸۹، ترجمه و شرح حالات سید را بیان کرده و بیست و سه قصیده غدیریّه از سید نقل کرده، و در ص ۲۱۹ غدیریّه دهمین را همین قصیده ذکر کرده است. و نیز احمد امین در «صُحی الإسلام» ج ۳، ص ۳۰۹ آورده

است و نیز در آخر مجموعه‌ای که در آن شرح معلقات سبع و اشعار دیگری آمده، به طبع رسیده است.

و در «دیوان حمیری» در ص ۲۶۲ این قصیده را ذکر کرده است و آن را از کتاب «ظرافة الأحلام» روایت کرده و گفته است که روایت کتاب «ظرافة الأحلام» منقح و منقول از نسخه‌های خطی قبل از ششصد سال است، و مجموع ابیات آن را پنجاه بیت آورده است. و مرحوم مجلسی در «بحار» و مرحوم نوری در «دار السلام» ابیات را پنجاه و چهار بیت ذکر کرده‌اند، و بیت سی و ششم:

إِذَا مَرَّتْهُ فَاحَ مِنْ رِيحِهِ أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ إِذَا يَسْطَعُ

را ذکر نکرده‌اند.

و علامه امینی در «الغدیر» گوید که: مجموع این قصیده پنجاه و چهار بیت است.

و در «مجالس المؤمنین» مجموع ابیات پنجاه و یک بیت است؛ زیرا اولاً بیت ۳۶ را نیاورده است. و ثانیاً بیت ۴۶ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱ را نیز ذکر نکرده است؛ و چون یکی از ابیات را به دو مضمون مکرر:

هَذَا لِمَنْ وَالِىَ بَنِى أَحْمَدَا وَ لَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يَتَّبِعُ
هَذَا لِمَنْ وَالِىَ بَنِى أَحْمَدَا وَالْحُبُّ فِى غَيْرِهِمْ لَا يَنْفَعُ

آورده است، لذا مجموع ابیات را ۵۱ بیت ذکر کرده است.

و اما در «دیوان حمیری» که این اشعار را از «ظرافة الأحلام» نقل کرده است، و مجموعاً پنجاه بیت آورده است، اولاً بیت ۳۶ را آورده، و ثانیاً پنج بیت دیگر را که عبارت‌اند از ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۴

۵۵ نیاورده است .

و به نظر حقیر روایت «مجالس المؤمنین» که بیت ۴۶ را نیاورده است به واقع نزدیک ، و روایت «ظرافة الأحلام» که هم بیت ۴۶ و هم بیت ۴۷ را نیاورده است به واقع نزدیک تر است .

چون معلوم است که حمیری میخواهد ، چهار رایت و پرچم ضلال را به دست چهار تن بسپارد که آخرین آنها معاویة بن ابی سفیان است ؛ و در صورتی که ما بیت ۴۶ و ۴۷ را جزء قصیده بیاوریم ، از جهاتی وضع ترتیب بهم می خورد ، و لازم می شود که سامری را عطف تفسیر برای عجل و گوساله قرار دهیم ، و این خلاف معهود است .

لیکن همانطور که ذکر شد در «مجالس المؤمنین» بیت ۴۶ ، و در «ظرافة الأحلام» بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است . و بنا به نقل «دیوان حمیری» از «ظرافة الأحلام» ترتیب ابیات اینطور می شود :

فَالنَّاسُ يَوْمَ الْحَشْرِ رَايَاتُهُمْ خَمْسٌ فَمِنْهُمْ هَالِكٌ أَرْبَعٌ (۱)
 قَائِدُهَا الْعِجْلُ وَ فِرْعَوْنُهَا وَ سَامِرِيُّ الْأُمَّةِ الْمُقْطَعُ (۲)
 وَ مَارِقٌ مِنْ دِينِهِ مُخَدِّجٌ أَسْوَدُ عَبْدٍ لُكْعٌ أَوْ كَعٌ (۳)
 وَ رَايَةٌ قَائِدُهَا وَ جِهَةٌ كَأَنَّهُ الشَّمْسُ إِذَا تَطَلَعُ (۴)

۱- پس بنابراین ، در روز قیامت و عرصات محشر ، رایات مردم پنج دسته است ، که از آنها چهار دسته در هلاکتند .

۲- پیشوا و جلودار آن چهار رایت ، گوساله و فرعون و سامری این امت است که بسیار فطیع و شنیع است .

۳- و دیگر کسی که از دینش خارج شده و دارای نقصان است ؛
و اوست بنده سیاه چهره و لئیم و احمق (و یا کسی که شست پای او
کج شده است) .

۴- و رایتی است که جلودار آن دارای سیما و چهره‌ای است که
چون خورشید در وقت طلوع خود می‌درخشد .

و بنا بر آنچه گفته شد ، ترتیب ، واضح و روشن است ؛ و مراد از
مارق از دین و مُخَدج و عبد أسود لُكَع و أوكَع معاویه می‌باشد که
تمام این صفات در او جمع بوده است .

و شاهد بر گفتار ما روایتی است که علامه مجلسی در
«بحار الأنوار» ج ۱۱ (کمپانی) ص ۲۰۲ بیان می‌کند و در آن روایت دو
بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است .

علامه مجلسی از «رجال کشی» از نصر بن صَبَّاح ، از إسحاق بن
محمّد بصری ، از علی بن اسمعیل ، از فضیل رَسَّان روایت میکند که
او میگوید : بعد از آنکه زید بن علی بن الحسین را شهید کردند ، من بر
حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم ، مرا در اطاقی که داخل در
اطاق دیگری بود وارد کردند ، و حضرت به من فرمود :

يَا فَضِيلُ! قُبِلَ عَمِّي زَيْدٌ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: رَحِمَهُ
اللَّهُ! أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَكَانَ عَارِفًا، وَكَانَ عَالِمًا، وَكَانَ صَدُوقًا؛
أَمَا إِنَّهُ لَوْ ظَفَرَ لَوْفِي! أَمَا إِنَّهُ لَوْ مَلَكَ لَعَرَفَ كَيْفَ يَضَعُهَا!

«ای فضیل! زید عموی مرا کشتند! من گفتم: من فدای تو گردم!
حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند! او مردی مؤمن بود، و

عارف بود، و عالم بود، و راستگو بود. آگاه باش! که هر آینه اگر او بر دشمن پیروز می‌شد وفا می‌نمود، و اگر حاکم می‌گشت میدانست حکومت را کجا قرار دهد.»

من به حضرت عرض کردم: آیا میل دارید من در این باره شعری بخوانم؟!

حضرت فرمود: قدری درنگ کن! و حضرت امر فرمود تا پرده‌هائی را آویزان کردند و درهائی را باز نمودند.

و پس از آن گفتند: اینک بخوان! و من شروع کردم به خواندن:

لَا مُمْ عَمْرُو بِاللَّوَى مَرْبِعٌ طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلَقَعُ
و مرتباً آیات را می‌خواند تا چون می‌رسد به این بیت:

وَ رَايَةٌ قَائِدُهَا وَجْهُهُ كَأَنَّهُ الشَّمْسُ إِذَا تَطَلَّعُ
می‌گوید: صدای گریه بلندی از پشت پرده شنیدم، و حضرت به من گفتند: این اشعار از کیست؟!

من عرض کردم: از سید بن محمد حمیری است! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من عرض کردم: من خودم دیدم که او نبیذ می‌خورد! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من گفتم: من خودم دیدم که او نبیذ رستاق می‌خورد! فرمود: یعنی شراب و خمر می‌خورد؟!

گفتم: آری! حضرت گفتند: خداوند او را بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که مورد غفران خود قرار دهد دوست و محب

علی علیه السّلام را!

باری شاهد از ذکر این روایت آن بود که طبق نقل مجلسی اشعار حمیری را از زبان فضیل در محضر حضرت صادق علیه السّلام بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده و بر همین ترتیبی که ما ترجیح دادیم آورده است .

در اینجا لازم است به ذکر چهار فائده اشاره کنیم :

فائده اول آنکه : همانطور که ذکر شد ، قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» این قصیده را آورده است ، لیکن اولاً شرح خواب حضرت رضا علیه السّلام را همانطور که مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب ذکر کرده است ، او از ابو عمرو کَشّی در کتاب رجال خود از سهل بن ذبیان روایت نموده است .

ثانیاً شرح خوابی را که او بیان کرده است ، با شرح خوابی را که مجلسی بیان کرده است ، در چند مورد تفاوت دارد :

از جمله آنکه سهل بن ذبیان میگوید : چون خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم ، آن حضرت را متفکّر دیدم ، که سر مبارک را پیش انداخته و با انگشت بر روی زمین اشاراتی داشتند ؛ و چون حضرت مرا دیدند فرمودند : - الخ .

و نیز آنکه حضرت رضا علیه السّلام میفرماید : چون در قبه خضراء وارد شدم ، دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودند ، و از جانب راست ایشان ، جوانی خوبروی بر سرزانی پیرمردی نشسته ، که آن مرد پیر از غایت پیری ، موی

ابروی او بر روی چشمانش ریخته و حاجب باصره او شده بود؛ و آن مرد پیر سید اسمعیل حمیری بود.

و نیز آنکه چون حمیری، در موقع قرائت اشعار نزد رسول الله، به این ابیات رسید که:

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا إِلَىٰ مِنَ الْغَايَةِ وَالْمَفْزَعِ
 «به پیامبر گفتند: ایکاش که ما را مطلع می کردی که: بعد از تو پناه و ملجأ و مقصود امت کیست؟»

حضرت دست مبارک خود را به جانب آسمان برداشتند و گفتند:

إِلَهِی وَ سَيِّدِی أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَیَّ أَنْنِی قَدْ أَعْلَمْتُهُمْ
 أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعِ إِلَيْهِ ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ :
 يَا عَلِيُّ ! احْفَظْ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ وَ مُرْشِيَعَتَنَا بِحِفْظِهَا !

«بارپروردگار من و آقای من! تو گواه هستی بر ایشان، و بر اینکه من آنان را آگاه و مطلع گردانیدم که: ملجأ و پناه و مقصود امت اوست؛ و با دست خود اشاره به امیرالمؤمنین کردند و گفتند: ای علی! این قصیده را حفظ کن! و امر کن شیعیان ما را که آنرا حفظ کنند!»

در حالیکه طبق روایت مجلسی، در وقتی که رسول الله به خدا عرض کردند: خدایا من به آنها فهماندم که ملجأ و پناه آنان کیست، اشاره به امیرالمؤمنین کردند. و سپس به حضرت رضا علیه السلام امر کردند به حفظ آن و امر نمودن شیعیان را به حفظ آن؛ نه به امیرالمؤمنین علیه السلام که در آنوقت از دنیا رحلت کرده بودند.

باری مرحوم نوری در «دار السّلام» اشاره به اختلاف روایت مجلسی با روایت قاضی نورالله می‌نماید، و سپس می‌گوید: من این روایتی را که قاضی نورالله از «رجال کشی» نقل کرده است، در رجال او نیافتم، با آنکه نسخه‌های عدیده از رجال کشی در نزد من موجود است. و سپس می‌گوید: احتمال بعیدی می‌رود که قاضی نورالله، بر نسخه اصل رجال کشی دست یافته است و این روایت را از آن نسخه اصل نقل کرده باشد؛ چون این «رجال کشی» فعلی، مختصری است از اصل رجال کشی که شیخ طوسی رحمة الله علیه آنرا مختصر نموده است، و الآن از آن کتاب اصل رجال، عین و اثری نیست.

فائده دوّم: برای قصیده عینیّه حمیریّه آنچه مسلم است دو روایت وارد است:

اول: روایت علامه مجلسی در «بحار الأنوار»^۱ از بعضی از تألیفات اصحاب از سهل بن ذبیان که خواب حضرت رضا علیه السّلام را نقل کرده است، و همین قضیه خواب است که قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» آورده، و آن را به «رجال کشی» نسبت داده است.^۲

دوّم: روایت علامه مجلسی از «رجال کشی» از نصر بن صبح، از إسحاق بن محمد بصری، از علی بن اسمعیل، از فضیل بن

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۳؛ و از طبع حروفی

ج ۴۷، ص ۳۲۸ تا ص ۳۳۲

۲- «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، ص ۴۶۴ و ۴۶۵

زبیررسان است؛^۱ و این روایت مسند، اینک در نسخ «رجال کشی» موجود است،^۲ ولیکن در آن ذکری از رؤیا و خواب نیست، بلکه فقط دوازده بیت از قصیده را که فضیل نزد حضرت صادق علیه السلام انشاد کرده است، آورده است.

علامه آمینی گوید: «این قصیده را بوعلی در رجال خود: «منتهی المقال» ص ۱۴۳، از «عیون أخبار الرضا»ی شیخ صدوق آورده است؛ و شیخ معاصر: مامقانی در «تنقیح المقال» ج ۱، ص ۵۹، و سید محسن امین در «أعیان الشیعة» ج ۱۳، ص ۱۷۰، از بوعلی در رجال او پیروی کرده و آورده‌اند؛ ولیکن ما در نسخه‌های مخطوطه و مطبوعه از «عیون الأخبار» نیافتیم.»^۳

فائده سوم: برای قصیده عینیّه حمیریّه، شروح بسیاری علماء و بزرگان آورده‌اند:

در کتاب «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» تألیف استاد و شیخ مادر علم رجال و درایه و حدیث: علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، شانزده شرح به زبان عربی و فارسی و اردو، از اعلام در تحت شماره‌های ۱۵۱۰ تا ۱۵۲۳ نقل کرده است.^۴ و عالم خبیر و

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ و از طبع حروفی، ج ۴۷، ص ۳۲۵ و ۳۲۶

۲- «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ و طبع دانشگاه مشهد، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

۳- «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳

۴- «الذریعة» ج ۱۴، ص ۹ تا ۱۱؛ (البته دو شرح از این شروح به علت ⇨

معاصرا: علامه آمینی در «الغدیر» پانزده شرح ذکر کرده و متذکر شده است که: ما بعضی از آنها را خود یافتیم، و بعضی را از کتاب «الذریعة» نقل کرده ایم. و نیز جمعی از علماء از جمله شیخ حرّ عاملی، و نواده او شیخ عبدالغنیّ عاملی، و شیخ حسن بن مجلی خطّی، و سید علینقی نقوی هندی، آنرا تخمیس کرده اند.^۱

فائده چهارم: در این قصیده آمده است که وسعت حوض کوثر به قدر وسعت مابین **أیلة** و **صنعاء** است، یا بیشتر از آن؛ و در بسیاری از روایات چنین است. و در بعضی از روایات چون روایت ثقلین که از مقدمه «تفسیر علی بن ابراهیم» آوردیم، وسعت آنرا مابین **بُصری** و **صنعاء** ذکر فرموده است.

أیلة همانطور که «معجم البلدان» آورده است، شهری است در ساحل بحر قُلْزُم نزدیک به شام. و بعضی گفته اند: **أیلة** آخر سرزمین حجاز، و **أول** سرزمین شام است.

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «قُلْزُم نام شهری است میان مصر و مکه، نزدیک کوه طور. و به سوی آن مضاف است بحر قُلْزُم، بدان جهت که بر طرف آن واقع است. (منتهی الارب) (أقرب الموارد).» و نیز در «معجم» گوید: **بُصری** نام قریه ایست از اطراف دمشق، و آن قصبه قریه حوران است.

☞ آنکه به نام دیگری موسوم است و در محلّ ذکر آن نام، رقم خورده است، در اینجا بدون شماره آمده است. - م)

۱- «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۵

و **صَنَعَاء** موضعی است در یمن .

و بنابراین مراد از بحر قَلْزُوم ، دریای احمر و یا دریای سرخ است، که از بحر الرّوم : دریای مدیترانه شروع می شود و به باب المَنَدَب منتهی می‌گردد ؛ و چون شهر قلزم که در مصر است ، در نزدیکی این بحر است لذا آنرا بحر قلزم گویند . و أمّا أیلة در مصر نیست ، بلکه در طرف دیگر این دریاست ، و نسبت به کسانی که با کشتی از فلسطین به مکه می‌روند در سمت چپ واقع است ، و این شهر در ساحل بحر احمر است و از اراضی شامات است . و البتّه چون چنین حوضی که وسعتش بین أیلة و صنعاء باشد ، از طرف عرض نیز بسیار وسیع است ؛ لذا طبعاً جانب شمالی آن از بصری میگذرد که از نواحی دمشق است .

و علیهذا بین روایات تنافی نیست ، و أیلة و بصری دو ناحیه نزدیک بهم هستند که در بعضی از روایات بصری را حدّ معین کرده ، و در برخی أیلة را ، و حقیقت یکی است با دو عنوان مُعرّف .

و چون **صنعاء** از نواحی یمن است و یمن در جنوب حجاز و عربستان است ، معلوم می شود که بزرگی این حوض تمام سرزمین عربستان را از شام تا آخرین نقطه جنوبی فراگرفته است ؛ و این تشبیه و نظیری است بسیار لطیف برای سعه مقام ولایت ، همچنانکه قدحها و إبریقها که به عدد ستارگان است دلالت بر چنین سعه‌ای دارد .

(و صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَتِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) :

عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ ، وَ مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ ، الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ
 اللاهوتية ، السِّيَاحِ فِي السِّفَايِ الْجَبَرُوتِيَّةِ ، الْمَصُوِّرِ لِلْهَيْوَلَى
 الْمَلَكُوتِيَّةِ ، الْوَالِي لِلْوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ ، أَنْمُودَجِ الْوَاقِعِ وَ شَخْصِ
 الْإِطْلَاقِ ، الْمُنْتَطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ الْأَفْأَقِ ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ ، صُورَةِ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ ،
 مَادَّةِ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَّةِ ، الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ ، الْبَاطِنِ بِالْقُدْرَةِ
 وَالشَّانِ ، بِسَمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ ، فَاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجُودِ ، حَقِيقَةِ
 النَّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَايَا الْإِنْسَانِيَّةِ ، حَيْدَرِءِ أَجَامِ الْإِبْدَاعِ ،
 الْكَرَّارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ ، السَّرِّ الْجَلِيِّ ، وَالنَّجْمِ النَّاقِبِ :
 عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .^۱

«درود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل کنندگان
 عرش او ، و جمیع آفرینش او از مخلوقات آسمانی و زمینی ، بر
 حقیقت مقام ولایت باد ؛ که او سرّ اسرار کاخ آفرینش است ، و محلّ
 إشراق و طلوع انوار حضرت احدیت ؛ و او در عوالم لاهوت و غیوب
 صفات و ذات ، مهندسی خبیر است ؛ و در فضای عوالم جبروت ،
 سیّاحی بصیر و داناست ؛ و در عوالم ملکوت ، مصوّر هیولای عالم
 صورت است ؛ و در عوالم ناسوت ، والی و حکمران ولایت است .
 نمونه و مختصر و شالوده و جوهری از واقع است ؛ و شخص

۱- جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدین عربی است که مرحوم
 ملاً صالح موسوی خلخالی آن را به فارسی شرح کرده ، و به قطع کوچک به طبع
 سنگی رسیده است (ص ۱۴۱ و ۱۴۲) .

مُجَسِّمِ عَالَمِ كُلِّيٍّ وَ وَجُودِ إِطْلَاقِيٍّ .

شعاع نور احدیّت ذات ، منعکس در آئینه‌های آفاق و نفوس است ؛ و ولایت ساریه و جاریه ، در ظواهر و بواطن و سرّ و حقیقت تمام انبیاء و مرسلین است ؛ و سرور و سالار تمامی اوصیاء و صدّیقین ؛ صورت امانت خداوندی است ؛ و مادّه و ریشه علوم نامتناهی ؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا است ؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسان‌ها مخفی و پنهان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کتاب موجود است ؛ و فاتحه و آغاز مُصَحَّفِ وجود ؛ حقیقت نقطه بایّیه است ، که تحقّق جمیع مراتب موجودات از اوست ؛ و تحقّق مراتب انسانیت بدوست ؛ شیر نیستان کاخ ابداع ؛ و صاحب حملات مکرّره در معرکه‌های اختراع ؛ سرّ آشکارای حضرت خداوندی ؛ و ستاره درخشان جناب سرمدی :

عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ»

نه مراست قدرت آنکه دم زخم از جلال تو یا علی

نه مرا زبان ، که بیان کنم صفت کمال تو یا علی

شده مات عقلی موحدین ، همه در جمال تو یا علی

چو نیافت غیر تو آگهی ، ز بیان حال تو یا علی

نبرد بوصف توره کسی ، مگر از مقال تو یا علی

توئی آنکه غیر وجود خود ، به شهود و غیب ندیده‌ای

همه دیده‌ای نه چنین بود ، شه من تو دیده دیده‌ای

فقرات نفس شکسته‌ای ، سُبحات وهم دریده‌ای
 ز حدود فصل گذشته‌ای ، به صعود وصل رسیده‌ای
 ز فنای ذات به ذات حق ، بود اتصال تو یا علی

چو عقول و آفته را نشد ، ملکوت سر تو منکشف
 ز بیان وصف تو هر کسی ، رقم گمان زده مختلف
 همه گفته‌اند و نگفته شد ، ز کتاب فضل تو یک الف
 فُصْحای دهر به عجز خود ، ز ادای وصف تو معترف
 بُلغای عصر به نطق خود ، شده‌اند لال تو یا علی

نه فرشته یافته در بشر ، چو تو ذوالکرم چو تو ذوالعفا
 نه بشر شنیده فرشته را ، به چنین صفت به چنین صفا
 به خدا ظهور عجائبی ، چو تو نیست در بشر از خدا
 که تعجب است بحق حق ، ز تو آن قناعت و این سخا
 به طرازِ سوره هَلْ أتی ، چه نکوست فال تو یا علی

نرسید کشتی هم‌تم ، ز یم غمت به کناره‌ای
 بشکست فُلک مرا فَلَک ، به حِجاره‌ای ز اشاره‌ای
 به همین خوشم که نشسته‌ام ، به شکسته‌ای و به پاره‌ای
 چکنم ز غرق شدن مرا ، نه علاج هست و نه چاره‌ای
 مگرم ز غیب مدد کند ، یکی از رجال تو یا علی^۱

۱- از فؤاد کرمانی ، در دیوان «شمع جمع» ص ۸۶ تا ص ۹۰ ، منتخب از
 قصیده وارده در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام .

فہرست تالیفات⁵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام
از تألیفات
علاءالدین حاج شیخ محمدحسین بنی‌پهلوانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه، و اباحت

حلی و نقدی پیرامون ولایت .

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیّه .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقہ و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تذیلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و

تذییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم .

۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آیه الله سیّد محمّد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل أبحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

۵- روح مجرد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد از اقدم و أفضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبائی قدس سرهما .

(۵) - أبحاث تفسیری :

۱- رساله بدیعه «به زبان عربی»

تفسیر آیه «الْرِجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

۲ - ترجمه رساله بدیعه «به زبان فارسی»

نظر به اهمّیت مباحث «رساله بدیعه» که مزئف برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

۳- رساله نوین

بحث تفسیری ، روائی ، فقهی و تاریخی درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی:**

۱ - **رسالة حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ** «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳ - **ولایت فقیه در حکومت اسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴ - **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثنائی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، ردّ نظریّه تحدید نسل ، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید ، توحیدی بودن منطق قرآن ، بیان برخی از احکام قرآن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی ، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم .

۵ - **نگرشی بر مقاله بسط و قبض ثوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش**

بیان ده اشکال مهمّ از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدمات و حقائق عالم در این مقاله وارد

شده است .

۶- رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از
سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین .

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی

نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و
طرح اصل ولایت فقیه .

(۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با
ترجمه و ذکر مدارک .

۲- هدیه غدیریّه : دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء
خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام در دو قرن
پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سرّه .

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه
ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .

همچنین اکثر کتابها تحت اشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط
دار المحجّة البيضاء - بیروت طبع شده است .

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه
شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

آثار علامہ طباطبائی